

رهیافت‌های سیاست‌ و بین‌المللی

فصلنامه علمی، دوره ۱۶، شماره ۳، پیاپی ۷۹، پاییز ۱۴۰۳

دو چهره تجدیدنظرطلبی

محسن شریعتی نیا

بررسی مسیرهای تغییر سیاست خارجی ج.ا.ایران در کابینه چهاردهم
بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی

الهام رسولی ثانی آبادی

جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم‌افزاری چین در مناطق درحال
توسعه

مهدی امیری

دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین‌المللی

داود کریمی پور

رویکرد حقوق بشری چین به جنایات بین‌المللی؛ مطالعه موردی
میانمار

مریم زارع خانمحمدی و روح‌الله طالبی آرانی

نسبت فلسفه تاریخ و سیاست در اندیشه ایران‌شهری

اسحق سلطانی؛ محمد مسرور

واکاوی ریشه‌ها و تناقضات سکولاریسم در ترکیه

برهان سلیمی

میزان و مقایسه هویت قومی و هویت ملی در اقوام ترکمن و
سیستانی استان گلستان

زینب هاشمی خواه، سجاد عموزاد خلیلی و جلیل دارا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

دوره ۱۶، شماره ۳، پیاپی ۷۹، پاییز ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: دکتر رضا خراسانی؛

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

سر دبیر: دکتر منصور میراحمدی؛

استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

اعضای هیئت تحریریه

دکتر حسین پوراحمدی میبدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمود سریع‌القلم؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر قاسم افتخاری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر حسین سلیمی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر حسین دهشیار؛ استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر عباس منوچهری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دکتر محمدرضا تاجیک؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر امیر محمد حاجی‌یوسفی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمد شیرخانی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر جهانگیر معینی علمداری؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر گرگوری جان سیمون؛ دانشیار گروه علوم ارتباطات، دانشگاه تورین، ایتالیا.

دکتر یاسویو کی ماتسونوگا؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده مطالعات جهانی، دانشگاه توکیو، ژاپن.

دکتر چن چی؛ استاد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه سینگهوا، چین.

دکتر مهر ساهاکیان؛ دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه روسی-ارمنی، ارمنستان.

مدیر داخلی: دکتر اسحاق سلطانی

ویراستار: دکتر علیرضا نوری

صفحه آرا: محمد جواد محسنی

شاپای چاپی: ۱۷۳۵-۷۳۹X شاپای الکترونیکی: ۲۶۴۵-۴۳۸۶

نشانی: تهران بزرگراه شهید چمران اوین دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۷۲۱

URL: <https://piaj.sbu.ac.ir>

Email: rahyaft.siasi@yahoo.com

راهنمای نویسندگان

مجله رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی یک مجله علمی مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) دوسو ناشناس است که در گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی مدیریت و منتشر می‌شود.

الف. شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقالات

۱. مقاله‌های ارسال شده باید به دور از انتحال (Plagiarism) و حاصل تحقیق نویسنده / نویسندگان باشد و به افزودن دانش یا حل مسئله‌ای یاری رساند. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات نیز بر عهده نویسندگان است.
۲. مجله در حال حاضر صرفاً مقاله‌های پژوهشی را ارزیابی و منتشر می‌نماید.
۳. اعضای هیئت علمی دانشگاهها، دانش‌آموختگان و دانشجویان دوره دکتری به تنهایی و دانشجویان دوره کارشناسی ارشد صرفاً با مشارکت اعضای هیئت علمی می‌توانند مقاله‌های خود را برای بررسی و انتشار به مجله ارسال کنند.
۴. تنها مقاله‌هایی که به تارنمای مجله ارسال گردند، دریافت و ارزیابی می‌شوند. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در تارنمای مجله بارگذاری و ثبت نمایند و تمام مراحل را از این سامانه پیگیری کنند.
۵. مقالاتی که برگرفته از رساله دکتری باشد بایستی عنوان رساله به صورت کامل در فایل حاوی مشخصات نویسندگان آورده شود.
۶. مقالات برگرفته از پایان‌نامه و رساله دانشجویان با نام استاد راهنما و دانشجو به صورت توأم و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند.
۷. مقاله ارسال شده نباید به هیچ وجه در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد. همچنین پس از پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده مجاز به انتشار آن در نشریات دیگر نیست.
۸. سردبیر و هیئت تحریریه مجله و داوران در پذیرش و اصلاح محتوا و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند.
۹. مسئولیت صحت متن نقل قولها، نشانی منابع نقل قولها و مشخصات کتابشناختی منابع و آوانگاری آنها در بخش کتابنامه فقط بر عهده نویسنده مسئول مقاله است.
۱۰. نویسنده مسئول موظف است همه اصلاحاتی که در مراحل داوری یا ویراستاری صورت می‌گیرد در مهلت اعلام شده در ارزیابی و اعمال کند. در غیر این صورت مقاله از مرحله داوری یا ویرایش و انتشار حذف خواهد شد.

ب. مشخصات نویسندگان

۱. نام و نام خانوادگی همه نویسندگان باید به فارسی و انگلیسی درج شود.
۲. در سامانه، قسمت وابستگی‌های سازمانی مربوط به نویسندگان باید اطلاعات نویسندگان دقیقاً به شکل

زیر درج شود. عدم درج این موارد موجب بازگشت مقاله برای تکمیل مشخصات و در نتیجه طولانی شدن روند داوری میشود. لطفا موارد زیر را به دقت برای تمام نویسندگان به زبان فارسی و انگلیسی وارد نمایید:

۱. گروه آموزشی، ۲. دانشکده، ۳. دانشگاه (مؤسسه آموزشی)، ۴. شهر، ۵. کشور. برای مثال: گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۳. در وارد نمودن ترتیب مشخصات نویسندگان در سامانه مجله دقت لازم مبذول شود. براساس تصمیم هیئت تحریریه مجله به هیچ وجه در هیچ مرحله ای امکان تغییر ترتیب، تعداد، مرتبه علمی و مشخصات نویسندگان و نویسنده مسئول وجود ندارد.
۴. نویسنده مسئول مقاله هایی که بیشتر از یک نویسنده دارد، مشخص شود.
۵. نشانی رایانامه همه نویسندگان باید درج شود و رایانامه نویسنده مسئول باید رایانامه دانشگاهی باشد. همچنین ثبت شناسه ارکید (Orcid) برای نویسندگان به هنگام ثبت نام الزامی است.
۶. همه مشخصات مذکور به صورت مستقل از فایل مقاله باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ حروف نگاری و به همراه فایل مقاله در تارنمای مجله بارگذاری شود.

ج. مشخصات شکلی مقاله

۱. متن مقاله بدون مشخصات نویسندگان باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ تدوین شود متن فارسی مقاله با قلم B Mitra، در اندازه ۱۳.۵ و متن لاتین مقاله با قلم Times New Roman، در اندازه ۱۲ نوشته شود.
۲. تعداد واژگان مقاله به همراه منابع بیش از ۸۰۰۰ کلمه نباشد. ساختار مقاله نیز باید متشکل از عنوان، چکیده مبسوط (انگلیسی و فارسی)، کلیدواژه ها، مقدمه (مشمول بر طرح، مسئله سؤالات فرضیه ها و ادبیات تحقیق)، بدنه اصلی (تحلیل ها، تبیین ها، نقدها، یافته ها و ...)، نتیجه گیری و کتابنامه باشد.

د. شیوه ارجاع دهی

۱. نویسندگان ارجمند در نگارش مقالات خود ضروری است به منابع و پژوهشهای معتبر مندرج در نمایه های بین المللی همچون ISI، Scopus و امثال آن ارجاع دهند. مقالات فاقد این ارجاعات در فرآیند داوری و پذیرش در مرتبه ای پایین تر قرار خواهند گرفت.
۲. به طور کلی اجزای ارجاع درون متنی منبع نقل قولهای مستقیم و غیر مستقیم به ترتیب عبارت است از: نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه.
۳. به طور کلی، مشخصات کتاب شناختی کامل همه منابع در بخش کتابنامه به ترتیب عبارت است از نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار، نام کتاب به صورت ایتالیک، نام مترجم یا مصحح کتاب، شماره جلد کتاب یا شماره نشریه، محل انتشار: نام ناشر. (تمام منابع بایستی به انگلیسی برگردانده شوند).

فهرست مطالب

- دو چهره تجدید نظر طلبی ۱-۲۴
محسن شریعتی نیا
- بررسی مسیرهای تغییر سیاست خارجی ج.ا.ایران در کابینه چهاردهم بر اساس مدل ترکیبی
تغییر سیاست خارجی ۲۵-۴۸
الهام رسولی ثانی آبادی
- جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم افزاری چین در مناطق در حال توسعه ۴۹-۷۲
مهدی امیری
- دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین المللی ۷۳-۹۸
داود کریمی پور
- رویکرد حقوق بشری چین به جنایات بین المللی؛ مطالعه موردی میانمار ۹۹-۱۲۲
مریم زارع خانمحمدی و روح الله طالبی آرانی
- نسبت فلسفه تاریخ و سیاست در اندیشه ایرانشهری ۱۲۳-۱۴۵
اسحق سلطانی و محمد مسرور
- واکاوی ریشه‌ها و تناقضات سکولاریسم در ترکیه ۱۴۶-۱۶۸
برهان سلیمی
- میزان و مقایسه هویت قومی و هویت ملی در اقوام ترکمن و سیستانی استان گلستان ۱۶۹-۱۹۲
زینب هاشمی خواه، سجاد عموزاد خلیلی و جلیل دارا

The Two Faces of Revisionism

Mohsen Shariatinia¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.236750.1580](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236750.1580) Received: 2024/8/31 Accepted: 2024/10/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: This article conceptualizes and analyses the revisionism of two major global powers—China and the United States—within the liberal international order. Contrary to conventional approaches that portray China as the sole revisionist actor and the United States as the defender of the status quo, this research argues that the United States has also become a revisionist power.

Methods: Utilizing qualitative research methods, including case studies and document analysis, this article examines the revisionist behavior of these two countries across various domains such as international security, the global economy, environmental issues, and human rights. China seeks gradual, multi-layered changes in the international order by emphasizing cooperation within existing institutions and the creation of new ones. In contrast, the United States aims for more radical changes by leveraging its institutional power and influence. This research concludes that understanding the dual revisionism of these two powers is essential for better comprehending the future trajectory of international politics and the potential for either conflict or cooperation between them.

Results and Discussion: The study's findings reveal that China, as an “embedded revisionist,” strives to create gradual changes within the liberal international order by engaging with existing institutions while also establishing new ones. China deepens its participation in international regimes, enhances its access, and incrementally increases its influence, selectively altering aspects of these regimes while continuing this strategy. Conversely, the United States, as a “bridging revisionist,” seeks to reconstruct the liberal international order through broad institutional changes and mobilizing alternative

1. Assistant Professor of International Relations, Political Science Department, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. m_shariatinia@sbu.ac.ir



networks. The U.S. has attempted to transform international security regimes by creating alternative networks, challenged financial, monetary, and trade regimes by developing a new sanctions system and paralyzing the World Trade Organization, and has also worked to redefine the human rights regime, a key normative dimension of the liberal international order. These actions exemplify the United States' strategic approach as a bridging revisionist.

Conclusion: The analysis of the revisionist behavior of China and the United States within the liberal international order reveals that both powers are acting as revisionists, but with differing approaches. China, as an embedded revisionist, seeks gradual and selective changes by interacting with existing institutions, while the United States, as a bridging revisionist, seeks more radical changes, redesigning key aspects of the international order by utilizing its high levels of access and influence. However, both powers are deeply embedded in the rules-based order, meaning that revolutionary revisionism would not serve their interests.

This dual revisionism highlights the complexities of the transformation of the liberal international order. In other words, to fully understand this transformation, it is necessary to move beyond the conventional dichotomy of revisionist powers versus status quo powers. The mainstream literature on revisionism in international relations has overly focused on China's discourse and behavior as the primary revisionist power, leading to an oversimplification of the complex realities within the evolving liberal international order. By analyzing the discourse and behavior of the United States as a bridging revisionist, alongside its complex interactions with China as an embedded revisionist, this study contributes to a more nuanced understanding of the forces reshaping the liberal international order.

Keywords: China, US, International Liberal Order, Revisionism, Change.

Citation: Shariatinia, Mohsen. 2024. The Two Faces of Revisionism, Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 1-24.



دو چهره تجدیدنظرطلبی

محسن شریعتی نیا¹

DOI: [10.48308/pij.2024.236750.1580](https://doi.org/10.48308/pij.2024.236750.1580)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۷

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: این مقاله به مفهوم پردازی و تحلیل تجدیدنظرطلبی دو قدرت بزرگ جهانی - چین و ایالات متحده - در نظم بین الملل لیبرال می پردازد. برخلاف رویکردهای رایج که چین را به عنوان تنها بازیگر تجدیدنظرطلب معرفی می کنند و ایالات متحده را حافظ وضع موجود می دانند، این پژوهش نشان می دهد که ایالات متحده نیز به قدرتی تجدیدنظرطلب تبدیل شده است.

روش ها: این مقاله با بهره گیری از روش های پژوهش کیفی، شامل مطالعات موردی و تحلیل اسناد، رفتار تجدیدنظرطلبانه این دو کشور را در حوزه های مختلف مانند امنیت بین المللی، اقتصاد جهانی، محیط زیست، و حقوق بشر بررسی می کند. چین با تأکید بر همکاری در نهادهای موجود و ایجاد نهادهای جدید، به دنبال تغییرات تدریجی و چندلایه در نظم بین المللی است؛ در حالی که ایالات متحده با استفاده از قدرت نهادی و کارگزاری خود، به دنبال تغییرات رادیکال تری است. این پژوهش نتیجه می گیرد که درک تجدیدنظرطلبی دوگانه این دو قدرت، برای فهم بهتر مسیر آینده سیاست بین الملل و پتانسیل درگیری یا همکاری میان آنها ضروری است.

یافته ها: یافته های پژوهش نشان می دهد که چین به عنوان یک «تجدیدنظرطلب ادغام شده»، تلاش دارد تا از طریق تعامل با نهادهای موجود و ایجاد نهادهای جدید، تغییرات تدریجی را در نظم بین الملل لیبرال ایجاد کند. در این راستا چین با تعمیق مشارکت در رژیم های بین المللی، بهبود دسترسی و افزایش قدرت کارگزاری، در فرایندی تدریجی و گزینشی ابعادی از رژیم های مذکور را تغییر داده و همچنان این راهبرد را پیگیری می کند. در مقابل، ایالات متحده به عنوان «تجدیدنظرطلب میانجی»، می کوشد از طریق بسیج شبکه های جایگزین و تغییرات نهادی گسترده، نظم بین الملل لیبرال را بازسازی کند. تحول در رژیم های امنیت بین المللی از مسیر ایجاد شبکه های جایگزین، به چالش کشیدن رژیم های مالی، پولی و تجاری از طریق توسعه نظام جدید تحریمی و فلج کردن

۱. استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. m_sha-riatinia@sbu.ac.ir



سازمان تجارت جهانی و نیز کوشش برای بازتعریف رژیم حقوق بشر به عنوان یکی از ابعاد هنجاری کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال نمونه‌هایی از کنش راهبردی واشنگتن به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری: تحلیل رفتار تجدیدنظرطلبانه چین و ایالات متحده در نظم بین‌الملل لیبرال، نشان می‌دهد که هر دو قدرت به‌عنوان تجدیدنظرطلبانی با رویکردهای متفاوت عمل می‌کنند. چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده، به‌دنبال تغییرات تدریجی از طریق تعاملات عمدتاً گزینشی با نهادهای موجود است، درحالی‌که ایالات متحده به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، با تکیه بر دسترسی و قدرت کارگزاری بالا به‌دنبال تغییرات رادیکال‌تر در راستای بازطراحی ابعادی از نظم بین‌المللی است. درعین‌حال، هر دو قدرت چنان در این نظم قاعده‌محور تنیده‌اند که تجدیدنظرطلبی انقلابی را در راستای منافع خود نمی‌دانند. تجدیدنظرطلبی دوگانه نشان‌دهنده پیچیدگی‌های نوظهور در روند تحول نظم بین‌الملل لیبرال است. به‌دیگر سخن، برای درک بهتر روند دگرگونی در نظم بین‌الملل لیبرال گذر از کلیشه رایج قدرت‌های تجدیدنظرطلب در برابر قدرت‌های حافظ وضع موجود ضروری است. جریان اصلی ادبیات تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل به‌صورتی افراطی برگفتار و رفتار چین به‌مثابه کلیدی‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب متمرکز شده و از این‌رو، به‌نوعی تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی افراطی واقعیات پیچیده تحول در نظم بین‌الملل لیبرال دچار شده است. تحلیل گفتار و رفتار ایالات متحده به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی و تعاملات پیچیده آن با چین به‌مثابه تجدیدنظرطلب ادغام‌شده می‌تواند به شناختی منسجم‌تر از نیروهای دگرگون‌کننده نظم بین‌الملل لیبرال کمک کند.

واژگان کلیدی: چین، امریکا، نظم بین‌الملل لیبرال، تجدیدنظرطلبی، تغییر.

استناددهی: شریعتی نیا، محسن. ۱۴۰۳. دو چهره تجدیدنظرطلبی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۱-۲۴.



۱. مقدمه

خیزش چین را می‌توان مهم‌ترین عامل دگرگونی نظم بین‌الملل پساجنگ سرد به شمار آورد. به دیگر سخن، قدرت‌یابی و نقش‌آفرینی فزاینده این کشور در سیاست بین‌الملل، دگرگونی‌های قابل توجهی در ساختار قدرت جهانی پدید آورده است. این تحول، نظم موجود بین‌المللی را که بیشتر تحت سیطره ایالات متحده شکل گرفته، به صورتی فزاینده به چالش می‌کشد. خیزش چین عمدتاً در قالب «تجدیدنظرطلبی» مفهوم‌بندی می‌شود و ابعاد مختلفی مانند ادعاهای ارضی، ارتقای جایگاه بین‌المللی، گسترش بازار، ترویج ایدئولوژی و ایجاد یا اصلاح قوانین و نهادهای بین‌المللی را در بر می‌گیرد.

از این رو، جریان اصلی ادبیات موجود، بر تجدیدنظرطلبی چین از یک سو و کوشش‌های امریکا برای حفظ نظم بین‌الملل لیبرال از گزند کنش‌های چالش‌گرانه چین از دیگر سو تمرکز یافته است. نویسنده بر این گمان است که جریان اصلی ادبیات موجود، تقلیل‌گرایانه و در چارچوب کلیشه رایج «بازیگران تجدیدنظرطلب در مقابل حافظ وضع» موجود شکل گرفته است. روشن است که چین بازیگری تجدیدنظرطلب است، البته تجدیدنظرطلبی آن چنان که در ادامه خواهد آمد، پیچیده‌تر از رفتار سنتی دولت‌های تجدیدنظرطلب است. مهم‌تر آن که پایش گفتار و رفتار سیاست خارجی در دوره پساجنگ سرد، نشان از آن دارد که واشنگتن نیز به قدرتی تجدیدنظرطلب بدل شده و به دلایل گوناگون، به ویژه توازن‌سازی در برابر چین و الزام‌های سیاست داخلی، می‌کوشد ابعادی از نظم بین‌الملل لیبرال را دگرگون نماید.

به دیگر سخن، نظم بین‌الملل لیبرال با تجدیدنظرطلبی دوگانه مواجه است. درک پیامدهای «تجدیدنظرطلبی چین و امریکا» برای فهم مسیر آینده سیاست بین‌الملل و پتانسیل درگیری یا همکاری میان این دو قدرت بزرگ ضروری است. این مقاله در پی تحلیل ماهیت چندوجهی «تجدیدنظرطلبی» چین و امریکا و پیامدهای گسترده‌تر آن برای نظم بین‌الملل است. در این راستا، پرسش اصلی پژوهش عبارت از این است که چگونه نقش چین به‌عنوان یک تجدیدنظرطلب ادغام‌شده و موقعیت امریکا به‌عنوان یک تجدیدنظرطلب میانجی بر رفتار راهبردی آنان در نظم بین‌المللی تأثیر گذاشته است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال ارائه شده، این است که چین به‌عنوان یک تجدیدنظرطلب ادغام‌شده به دنبال تغییرات تدریجی در نظم بین‌المللی از طریق نهادهای موجود و تأسیس نهادهای جدید است، در حالی که امریکا به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، به تحول نهادی گسترده از طریق بسیج شبکه‌های جایگزین و بهره‌گیری از شبکه ائتلافی تمایل دارد.

برای بررسی این فرضیه، از روش‌های پژوهش کیفی بهره گرفته شده است. تحلیل کیفی شامل مطالعات موردی از نمونه‌های خاص اقدام‌های تجدیدنظرطلبانه چین و امریکا در رژیم‌های بین‌المللی، اتحادیه‌های نظامی و تلاش‌های ایالات متحده برای شکل‌دهی به هنجارهای بین‌المللی، تحلیل اسناد - شامل بررسی منابع دست‌اول و دست‌دوم مانند اسناد دولتی، اسناد سیاستی، سخنرانی‌های رهبران کلیدی و مقاله‌های علمی برای درک انگیزه‌ها و راهبردهای شکل‌دهنده به رفتارهای تجدیدنظرطلبانه چین و امریکا- و تحلیل تطبیقی در قالب مقایسه راهبردهای تجدیدنظرطلبانه چین و ایالات متحده برای شناسایی نقاط اشتراک و افتراق در رویکردهای آن‌ها، و تأثیرات ناشی از آن بر نظم بین‌المللی خواهد بود.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات متأخر تجدیدنظرطلبی را می‌توان به دو جریان اصلی و حاشیه‌ای تقسیم کرد. جریان اصلی بر محور تبیین ابعاد تجدیدنظرطلبی چین به‌عنوان مهم‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب سامان یافته‌است. به دیگر سخن، چند و چون تجدیدنظرطلبی چین و پیامدهای آن بر نظم بین‌المللی در کانون ادبیات جریان اصلی قرار دارد. جریان حاشیه‌ای در نقد جریان اصلی شکل گرفته و تقلیل‌گرایی این جریان را به نقد کشیده‌است. از این رو، در پیشینه پژوهش، این دو جریان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نوآوری پژوهش حاضر روشن گردد.

همان‌گونه که اشاره شد، در دو دهه گذشته مفهوم تجدیدنظرطلبی در سیاست بین‌الملل به‌صورتی فزاینده با تفسیر و تحلیل سیاست خارجی چین در حال ظهور پیوند خورده‌است. پژوهشگران مختلف از زوایای گوناگون، مختصات تجدیدنظرطلبی چینی را مفهوم‌بندی کرده و آن را در متن بزرگ‌تر تجدیدنظرطلبی در تاریخ سیاست بین‌الملل مورد بحث قرار داده‌اند. به دیگر سخن، در ادبیات رایج این حوزه، امریکا بیشتر به‌عنوان قدرت حافظ وضع و نظم موجود و در اندیشه مقابله با چین تجدیدنظرطلب تصور شده‌است.

تانگ (۲۰۱۸) استدلال می‌کند که چین به‌طور کلی از نظم موجود بین‌المللی راضی و به‌دنبال تغییرات جزئی است. این رویکرد در استراتژی‌های منطقه‌ای پکن در شرق آسیا و آسیای مرکزی و ابتکارهای میان‌منطقه‌ای مانند «کمربند، راه»^۱ مشهود است. به دیگر سخن، تانگ بر ترجیح چین برای پیشبرد اصلاحات تدریجی به‌جای ایجاد تغییرات رادیکال تأکید می‌کند. ناتالیزیا (۲۰۲۰) نیز تجدیدنظرطلبی تدریجی چین در منطقه هند-اقیانوس آرام را با ژاپن «شوآ» در پیش از ۱۹۴۱ مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که برخلاف ژاپن آن دوره، رویکرد چین تدریجی و تکاملی است تا انقلابی؛ استراتژی تدریجی چین در تضاد با تجدیدنظرطلبی تهاجمی قدرت‌های در حال ظهور برای تغییر نظم بین‌المللی در طول تاریخ قرار دارد و روشی حساب‌شده‌تر و کم‌تر چالش‌برانگیز است.

کیم (۲۰۲۲) در تحلیل تجدیدنظرطلبی چین به‌جای «به‌چالش کشیدن»^۲ از مفهوم «رقابت»^۳ با نظم بین‌الملل لیبرال سخن به میان می‌آورد و استدلال می‌کند که اقدام‌های راهبردی چین، مانند تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۴، نمونه‌ای از این مناقشه‌آفرینی است. دیدگاه کیم به فهم نقش چین به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب، فراتر از کلیشه‌های رایج کمک می‌کند. او نشان می‌دهد که این کشور به‌دنبال بازسازی نظم از درون، و نه بنیان‌برافکنی است.

ژنگ (۲۰۱۸) نقش دوگانه چین در نظم بین‌المللی را به‌عنوان تثبیت‌کننده نظام موجود و پشتیبان نهادهای جدیدی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار کمربند، راه را بررسی می‌کند. این رویکرد دوگانه، بر استراتژی پیچیده و چندوجهی چین در حکم‌رانی جهانی تأکید می‌کند. ژائو (۲۰۱۸) چین را به‌عنوان یک «سهام‌دار تجدیدنظرطلب»^۵ توصیف می‌کند؛ قدرتی که از جایگاه خود در نظم پس از

1. Belt and Road initiative (BRI)

2. challenging

3. contesting

4. Asian Infrastructure Investment Bank) AIIB(

5. Revisionist Stakeholder

جنگ دوم جهانی ناراضی است، اما مخالفتی بنیادین با قواعد اصلی آن ندارد. تحلیل ژائو دیدگاهی متوازن از جاه‌طلبی‌های چین و رویکرد عمل‌گرایانه آن در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد.

چن و همکاران (۲۰۲۱) مفهوم‌بندی‌های رایج از تجدیدنظرطلبی را نقد می‌کنند و بین «تجدیدنظرطلبی نرم» که به دنبال تغییر در نهادهاست و «تجدیدنظرطلبی سخت» که بر جنگ و فتح سرزمین‌ها استوار است، تمایز قائل می‌شوند. از دیدگاه آنان، چنین تمایزی برای درک استراتژی‌های گوناگون که کشورهای تجدیدنظرطلب -مانند چین- به کار می‌گیرند، حیاتی است. چن (۲۰۱۰) این پرسش را مورد بحث قرار می‌دهد که آیا چین با افزایش قدرت خود، قواعد نظم جهانی را تغییر خواهد داد؟ وی بر انتقال قدرت به سمت آسیا تأکید می‌کند. از دیدگاه وی مدیریت محتاطانه این گذار با توجه به رویکرد محتاطانه و گزینشی چین به تغییر قواعد نظم بین‌المللی ممکن و ضروری است. مورتون (۲۰۱۶) جاه‌طلبی‌های دریایی چین در دریای چین جنوبی را که ناشی از ملی‌گرایی به‌جای سلطه‌گری است، مورد کاوش قرار می‌دهد. تحلیل مورتون نشان می‌دهد که ادغام جاه‌طلبی‌های چین در نظم دریایی می‌تواند مشروعیت این نظم را افزایش دهد.

ایکنبری (۲۰۰۸) ظهور چین و تأثیر بالقوه آن بر نظم بین‌المللی موجود را بررسی می‌کند و در مورد انعطاف‌پذیری نظام لیبرال ابراز امیدواری توأم با تردید می‌کند. او درک بنیادینی از چالش‌های راهبردی ناشی از ظهور چین ارائه می‌کند. توبین (۲۰۱۸) چشم‌انداز «جامعه با سرنوشت مشترک» چین، تحت رهبری شی جین‌پینگ را بررسی می‌کند و بر چالش راهبردی آن برای امریکا و متحدانش تأکید می‌کند. کار توبین ابعاد ایدئولوژیک و راهبردی چشم‌انداز چین برای حکم‌رانی جهانی را برجسته می‌کند.

کاترین جونز (۲۰۲۰) نیز استدلال می‌کند که چین با جامعه‌پذیری گزینشی در هنجارهای لیبرال، از درون نهادهای بین‌المللی به نظم بین‌المللی اعتراض می‌کند. اثر او بر پیچیدگی‌های تعامل چین با ساختارهای حکم‌رانی جهانی متمرکز است. لی (۲۰۲۰) کوشش‌های چین برای تغییر در نظم بین‌الملل لیبرال از طریق الگوی توسعه سرمایه‌داری دولتی و تلاش‌های آن برای تغییر هنجارها و قواعد مرتبط با امنیت را بررسی می‌کند. تحلیل او نشان می‌دهد که احتمالاً ترکیبی از هنجارها و رویه‌های جدید برقراری نظم در پیامد خیزش چین پدیدار خواهد شد.

جمشیدی و یزدان‌شناس (۱۳۹۹) استدلال کرده‌اند که هم‌زمانی افول فزاینده قدرت نسبی امریکا و رشد فزاینده قدرت نسبی چین علت اصلی اولویت یافتن منطقه آسیا- پاسیفیک در سیاست خارجی امریکا است و مطرح شدن استراتژی چرخش به آسیا نیز تلاشی برای بازگرداندن تعادل به سیستم و از میان بردن شکاف‌های نقش- قدرت به وجود آمده است. قلی‌زاده و شفیع (۱۳۹۱) از دیدگاه نظریه سیکل قدرت، ظهور چین را مفهوم‌بندی کرده‌اند. آنان استدلال می‌کنند که خیزش چین، زمینه‌های عدم تعادل میان قدرت روبه‌فزونی و نقش محدود آن را فراهم ساخته و به بروز چالش‌های مهم سیاسی و اقتصادی میان این کشور و ایالات متحده انجامیده است. از دیدگاه آنان، چنانچه امریکا از پذیرش نقش چین در عرصه بین‌المللی سرباز زند، احتمال بروز درگیری و مناقشه میان دو کشور افزایش خواهد یافت. نوری (۲۰۲۲) در روایتی نوآورانه، با تکیه بر مفهوم‌بندی‌های جدید تجدیدنظرطلبی، ماهیت تجدیدنظرطلبی چین و روسیه را بررسی کرده، اما در تداوم

جریان اصلی، امریکا را به‌عنوان قدرتی حافظ وضع موجود مفهوم‌بندی کرده‌است. همان‌گونه که اشاره شد در ادبیات متأخر تجدیدنظرطلبی، جریان اصلی بر محور مفهوم‌بندی ابعاد تجدیدنظرطلبی چین سامان یافته‌است. اندک نویسندگانی در قالب جریان حاشیه‌ای، جریان اصلی را به چالش کشیده‌اند. به‌عنوان مثال ترنر (۲۰۱۹) از مفاهیم سنتی «تجدیدنظرطلبی» و «وضع موجود» انتقاد می‌کند و استدلال می‌کند که این مفاهیم بیان‌گر روایت‌های غرب‌محور است، روایت‌هایی که به‌نوعی تقلیل‌گرایی در مورد پیامدهای ظهور چین شکل می‌دهند. ترنر خواستار ارزیابی مجدد این مفاهیم برای درک بهتر جایگاه منحصربه‌فرد چین است. دیوید شَمبو (۲۰۰۱) این سؤال را مطرح می‌کند که آیا چین یا ایالات متحده، قدرت‌های تجدیدنظرطلب در نظم بین‌المللی هستند؟ و با به‌چالش کشیدن درک رایج، خواستار ارزیابی دوباره نقش هر دو کشور می‌شود.

افزون‌بر این در این سال‌ها نویسندگانی موضوع تجدیدنظرطلبی امریکا را به میان کشیده‌اند. کارمازین (۲۰۲۰) با پیوند پوپولیسم داخلی و قدرت ریاست جمهوری به رویکرد تجدیدنظرطلبانه متمایز هر کشور به مفهوم‌بندی رویکرد تجدیدنظرطلبانه روسیه، ایالات متحده و چین می‌پردازد. از دیدگاه وی پویایی‌های سیاسی داخلی و سبک‌های رهبری، به‌طور قابل‌توجهی بر سیاست‌های خارجی و راهبردهای بین‌المللی این قدرت‌ها تأثیر می‌گذارد. هم‌پوشی برنامه‌های سیاسی داخلی و جاه‌طلبی‌های جهانی، اشکالی نوین از تجدیدنظرطلبی را پدید آورده‌است، اشکالی که با زمینه‌های سیاسی منحصربه‌فرد هر کشور تناسب دارد. چن (۲۰۲۱) نقش ایالات متحده را به‌عنوان هژمونی که توأمان می‌تواند به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب کنشگری کند و نظم بین‌المللی لیبرال را به چالش بکشد، بررسی می‌کند. برخلاف دیدگاه سنتی که قدرت‌های درحال ظهور مانند چین را تجدیدنظرطلبان اصلی می‌داند، او استدلال می‌کند که واشنگتن با استفاده از موقعیت هژمونیک خود نه‌تنها امکان تجدیدنظرطلبی دارد، بلکه در عمل تجدیدنظرطلبی پیشه کرده‌است. چن می‌کوشد تمرکز تحلیلی را از تهدیدهای نوظهور به قدرت‌های تثبیت‌شده‌ای که نظم جهانی موجود را برهم می‌زنند، تغییر دهد.

همان‌گونه که آثار مورد بررسی نشان می‌دهد، دغدغه کلیدی بیشتر پژوهشگرانی که در سالیان اخیر تحولات سیاست بین‌الملل را از دریچه تجدیدنظرطلبی بررسی کرده‌اند، معطوف به تبیین پیامدهای خیزش چین بوده‌است. به‌دیگر سخن، چین به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب در کانون ادبیات جدید تجدیدنظرطلبی قرار گرفته، اما همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، نویسنده مدعی است که در نظم بین‌الملل لیبرال، امریکا به‌عنوان دیگر قدرت کلیدی نیز رفتاری تجدیدنظرطلبانه دارد. از این رو، تمرکز بر تجدیدنظرطلبی چین نوعی تقلیل‌گرایی است.

ذکر این نکته ضروری است که نقطه عزیمت تحلیلی اندک مقاله‌هایی که هم‌زمان به تجدیدنظرطلبی چین و امریکا پرداخته‌اند، با مقاله پیش‌رو متفاوت است. افزون‌بر این، مقاله‌های مورد بحث در سال‌های گذشته منتشر شده و تداوم رفتار تجدیدنظرطلبانه ایالات متحده در دوره بایدن را پوشش نمی‌دهند. دیگر آن که مقاله حاضر، با تکیه بر مفهوم بندی متفاوتی از تجدیدنظرطلبی چین و امریکا، می‌کوشد روایتی نو از تجدیدنظرطلبی دوگانه قدرت سنتی و نوظهور در نظم بین‌الملل لیبرال ارائه دهد.

۳. چارچوب مفهومی

تاریخ مفهومی تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل با «واقع‌گرایی کلاسیک» که بر کشاکش میان قدرت‌های راضی از وضع موجود و قدرت‌های ناراضی تمرکز داشت، آغاز می‌شود. به تدریج در پرتو کوشش‌های نظری واقع‌گرایان ساختاری بر غنای ادبیات تجدیدنظرطلبی افزوده شد. در دورهٔ پساجنگ سرد و به‌ویژه در سال‌های اخیر، موج جدیدی در مفهوم‌بندی تجدیدنظرطلبی شکل گرفته، موجی که سازه‌انگاران در کانون آن قرار دارند.

واقع‌گرایان کلاسیک، میان قدرت‌های حافظ وضع موجود و قدرت‌های امپریالیستی تمایز قائل می‌شدند و بر این باور بودند دولت‌هایی که به دنبال تغییر توزیع قدرت به نفع خود هستند، تجدیدنظرطلبانه عمل می‌کنند (Wolfers, 1962: 125-126). واقع‌گرایی ساختاری - به‌ویژه نظریه‌هایی مانند جنگ هژمونیک گیلپین و انتقال قدرت ارگانسکی و کوگنر - این روایت را ارتقا داد. این نظریه‌ها استدلال می‌کنند نظم بین‌المللی با ظهور قدرت‌های جدید و تغییر توازن قوا در معرض اختلال قرار می‌گیرد و این اختلال‌ها بیشتر توسط قدرت‌های در حال ظهور تجدیدنظرطلب ایجاد می‌شود. رئالیسم کلاسیک انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه را ناشی از ماهیت انسانی و تمایل به قدرت می‌داند، درحالی‌که رئالیسم ساختاری تبیین نظام‌مندتری از چگونگی انتقال قدرت و رفتارهای تجدیدنظرطلبانه ارائه می‌دهد.

در مجموع، هر دو مکتب بر جاه‌طلبی‌ها و اقدام‌های قدرت‌های در حال ظهور که به دنبال تغییر نظم بین‌المللی تثبیت‌شده به نفع خود هستند، تمرکز می‌کنند. از این منظر، تجدیدنظرطلبی پیامد ویژگی‌های بنیادین ماهیت انسانی و ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که دولت‌ها را به کسب قدرت و به‌چالش کشیدن وضع موجود سوق می‌دهد. رئالیسم نوکلاسیک مفهوم تجدیدنظرطلبی را با ادغام متغیرهای سیستمی و داخلی، مانند توزیع قدرت بین‌المللی، برداشت‌های رهبران، هویت ملی و سیاست داخلی، مفهوم‌پردازی می‌کند. از این دیدگاه، دولت‌ها زمانی سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه اتخاذ می‌کنند که بین قدرت واقعی و نفوذ مطلوب خود ناهم‌خوانی بیابند. این ناهم‌خوانی تحت تأثیر محدودیت‌های خارجی و انگیزه‌های داخلی شکل می‌گیرد.

شوئلر به‌عنوان یکی از نوکلاسیک‌های نام‌دار، در قالب یک پیوستار، دولت‌ها را براساس میزان تمایل آن‌ها به حفظ وضع موجود یا پیگیری اهداف تجدیدنظرطلبانه دسته‌بندی می‌کند. وی در این میان بر اهمیت «توازن منافع» در دو سطح ملی و نظام بین‌الملل تأکید می‌کند. در سطح ملی، تمرکز بر هزینه‌هایی است که دولت‌ها حاضرند برای دفاع از ارزش‌ها یا گسترش آن‌ها بپردازند؛ درحالی‌که در سطح نظام بین‌الملل، ثبات نظام به قوت نسبی نیروهای طرفدار وضع موجود، در برابر نیروهای تجدیدنظرطلب بستگی دارد. شوئلر در تفسیر رفتار دولت‌ها بر محاسبه‌های راهبردی آن‌ها براساس منافع و پویایی قدرت موجود تأکید می‌کند و چشم‌اندازی جدید در مورد شرایطی که دولت‌ها برای «ایجاد توازن» یا «همراهی برای منافع» انتخاب می‌کنند، ارائه می‌دهد (Schweller, 1994).

همان‌گونه که اشاره شد در سال‌های اخیر متأثر از نقش‌آفرینی فزایندهٔ سازه‌انگاران در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، مفاهیمی چون تجدیدنظرطلبی نیز مفهوم‌پردازی‌های سازه‌انگارانه به خود دیده‌است.

برخی متفکران سازه‌انگار، تجدیدنظرطلبی را از دیدگاه اهداف مشروع و به‌کارگیری ابزارهای مشروع برای تحقق اهداف به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱. تجدیدنظرطلبی «رقابتی»^۱؛ ۲. تجدیدنظرطلبی «خلاق»^۲ و ۳. تجدیدنظرطلبی «انقلابی»^۳ (Kustermans, Carvalho & Beaumont, 2023).

استیون وارد، تجدیدنظرطلبی را به انواع «توزیعی»^۴، «هنجاری»^۵ و «سیستمیک»^۶ تقسیم‌بندی می‌کند. تجدیدنظرطلبی توزیعی به نارضایتی از توزیع منابع مادی، اقتصادی یا اجتماعی قدرت و تلاش دولت تجدیدنظرطلب برای تغییر این توزیع به نفع خود اشاره دارد. تجدیدنظرطلبی هنجاری به نارضایتی از قواعد، هنجارها و نهادهای تثبیت‌شده‌ای که شالوده نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهند اطلاق می‌شود و تجدیدنظرطلبی سیستمیک، به نارضایتی از هر دو مؤلفه (توزیع منابع و قواعد، هنجارها و نهادهای تثبیت‌شده نظام بین‌المللی) اشاره دارد (Ward, 2013).

الکساندر کولی، دنیل نکسون و استیون وارد گونه‌شناسی دوبعدی را برای دسته‌بندی چارچوب‌های مفهومی تجدیدنظرطلبی ارائه می‌دهند و چهار گونه دولت را مفهوم‌بندی می‌کنند: ۱. طرفداران وضع موجود که از نظم و توزیع قدرت راضی‌اند، ۲. اصلاح‌طلبان که نظم را می‌پذیرند، اما به دنبال تغییرات جزئی هستند، ۳. جایگاه‌گرایان که به تغییر توازن قدرت علاقه دارند و ۴. انقلابی‌ها که خواهان تغییرات فراگیر در نظم و توزیع قدرت هستند (Cooley, Nexon, & Ward, 2019).

گذار مفهوم‌پردازی نوآورانه و منسجمی از تجدیدنظرطلبی تحت‌عنوان «تجدیدنظرطلبی نهادینه»^۷ ارائه می‌کند. تجدیدنظرطلبی نهادینه به این ایده اشاره دارد که دولت‌های تجدیدنظرطلب، به‌شدت تحت تأثیر جایگاه خود در شبکه نهادهای بین‌المللی قرار دارند. رفتار این دولت‌ها نه تنها تحت تأثیر اهداف و آرمان‌هایشان است، بلکه تحت تأثیر چگونگی جانمایی آن‌ها درون این شبکه‌های نهادی شکل می‌گیرد. شبکه‌های نهادی به‌عنوان بستری برای تعامل اجتماعی، پیوسته عمل می‌کنند و برای بازیگران، منابع و فرصت‌هایی را فراهم می‌آورند. به دیگر سخن، با عضویت و مشارکت در نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها به منابع و فرصت‌هایی دست می‌یابند که بر رفتار آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

منابع و فرصت‌ها تابعی از «دسترسی»^۸ مستقیم یک دولت به نهاد و توانایی آن در «کارگزاری»^۹ و برقراری ارتباط میان بازیگران مختلف درون شبکه است. جایگاه هر دولت در این دو بُعد، استراتژی‌های تجدیدنظرطلبانه آن را شکل می‌دهد. دسترسی به میزان ادغام یک دولت تجدیدنظرطلب در شبکه نهادی غالب اشاره دارد و با تراکم و تعدد روابط نهادی آن با دیگر قدرت‌های بزرگ سنجش می‌شود. دولت‌هایی که دسترسی بالایی دارند، به‌شدت در نظم موجود جهانی ادغام شده‌اند. دسترسی به آن‌ها قدرت نهادی می‌دهد تا از منابع بهره‌برداری کنند، اتحادها را بسیج کنند، و به‌طور بالقوه، بر دستورکارها تأثیر بگذارند.

1. competitive revisionism
2. creative revisionism
3. Revolutionary revisionism
4. Distributive Revisionism
5. Normative Revisionism
6. Systemic Revisionism
7. Embedded Revisionism
8. Access
9. Brokerage

در بیشتر موارد، ادغام عمیق چنین دولت‌هایی را به «مشارکت نهادی»، و نه پیگیری تغییرات رادیکال سوق می‌دهد؛ زیرا تجدیدنظرطلبی انقلابی در چنین موقعیتی پرهزینه و غیرجذاب می‌شود.

از سوی دیگر، «کارگزاری» به موقعیت دولتی اشاره دارد که به‌عنوان پلی میان شکاف‌های ساختاری در شبکه نهادی عمل می‌کند و میان زیرگروه‌های مختلف در نظم بین‌المللی واسطه‌گری می‌کند. دولت‌هایی که در موقعیت کارگزاری قرار دارند، قادرند از منابع خارج از نظم غالب، از جمله متحدان جدید، روابط اقتصادی و هنجارهای جایگزین استفاده کنند و نظم موجود را به چالش بکشند. در نتیجه، این دولت‌ها بیشتر احتمال دارد که درگیر «انقلاب مبتنی بر قاعده» شوند و به دنبال تحولات اساسی در نظم موجود باشند، زیرا می‌توانند به گونه‌ای مؤثرتر از موقعیت منحصر به فرد خود برای چالش‌گری استفاده کنند. این مفاهیم نشان می‌دهد که چگونه موقعیت یک دولت در شبکه‌های نهادی بین‌المللی، استراتژی‌ها و پتانسیل آن برای اقدامات تجدیدنظرطلبانه در نظم بین‌المللی را شکل می‌دهد. گذار براساس این دو شاخص کلیدی، دولت‌های تجدیدنظرطلب را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

تجدیدنظرطلبان «ادغام‌شده»^۱ که از دسترسی بالا و کارگزاری پایین در شبکه نهادی برخوردارند. آن‌ها با نهادهای بین‌المللی به‌طور عمیق تعامل داشته و به دنبال ایجاد تغییرات در درون نظم نهادی موجود هستند.

تجدیدنظرطلبان «میانجی»^۲ این بازیگران از هر دو مؤلفه دسترسی و کارگزاری بالا بهره‌مند هستند. آن‌ها در تلاش برای ایجاد تحولات بنیادین مبتنی بر قواعد، در درون نظم موجود عمل می‌کنند.

تجدیدنظرطلبان «منزوی»^۳ که از دسترسی پایین، اما کارگزاری بالا برخوردارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که از نظم موجود، خارج شده و نظم‌های جایگزین را ایجاد کنند.

تجدیدنظرطلبان «یاغی»^۴ که از دسترسی پایین و کارگزاری پایین رنج می‌برند. آن‌ها بیشتر به اعمال خشونت هژمونیک متوسل می‌شوند.

موقعیت یک دولت در شبکه نهادهای بین‌المللی از طریق «اثرات بازخوردی»^۵ بر استراتژی‌های تجدیدنظرخواهانه آن اثر می‌گذارد. این تأثیرات از طریق تغییر هزینه‌ها و منافع، اصلاح فرصت‌ها، و حتی دگرگونی اولویت‌ها و هویت دولت، بروز می‌یابد. به دیگر سخن، «تجدیدنظرطلبی نهادینه» بر اهمیت شبکه‌های نهادی در شکل‌دهی به رفتار دولت‌های تجدیدنظرطلب تأکید می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که درک استراتژی‌ها و نتایج حاصل از اقدام‌های آن‌ها، مستلزم در نظر گرفتن جایگاه‌شان در درون شبکه نهادهای بین‌المللی است. این شبکه‌ها هم محدودیت‌ها و هم فرصت‌هایی را ایجاد می‌کنند که بر اقدام‌های بازیگران تأثیر می‌گذارند (Goddard, 2018: 8-12). همان‌گونه که اشاره شد، مفهوم‌پردازی گذار از دولت‌های تجدیدنظرطلب در قیاس با سایر مفهوم‌پردازی‌ها از انسجام و نوآوری بیشتری برخوردار است. از این‌رو در ادامه، تبیین رفتار چین و آمریکا در قالب تجدیدنظرطلبی نهادینه - به‌ویژه دو گونه تجدیدنظرطلبی ادغام‌شده و میانجی - صورت خواهد گرفت.

1. Integrated
2. Bridging
3. Isolated
4. Rogue
5. Feedback effects

۴. ایالات متحده: تجدید نظر طلب میانجی

نظم بین‌الملل لیبرال، نظامی که در آن دولت‌های مستقل - به رهبری لیبرال دموکراسی‌ها - برای منافع متقابل و در یک فضای جهانی مبتنی بر قواعد همکاری می‌کنند (Ikenberry, 2018)، نهادینه‌ترین نظم تاریخ سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. به دیگر سخن، روابط قدرت و قواعد در این نظم، در قالب شبکه‌های بسیار پیچیده‌ای شکل گرفته و متحول می‌شود. بی‌شک ایالات متحده کلیدی‌ترین نقش را در شکل‌دهی به نظم بین‌الملل لیبرال بر عهده داشته و هم‌چنان، مهم‌ترین بازیگر در تعیین سرنوشت این نظم محسوب می‌شود. از دیگر سو، خیزش چین در متن و بطن نظم بین‌الملل لیبرال صورت گرفته‌است. این کشور به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت، بازیگر کلیدی در نهادهای بین‌المللی، کارخانه جهان، اولین صادرکننده و دومین واردکننده جهان عمیقاً در این نظم تنیده‌است.

به بیانی بهتر، ایالات متحده و چین از سهام‌داران کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال محسوب می‌شوند. تغییرات رادیکال در این نظم یا براندازی آن تأثیرات منفی گسترده‌ای بر منافع راهبردی آنان می‌گذارد. از دیگر سو، ماهیت شبکه‌ای و منعطف نظم بین‌الملل لیبرال، تغییر درون سیستمی را امکان‌پذیر می‌سازد. با وجود آن‌که آمریکا و چین از سهام‌داران کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال محسوب می‌شوند، اما به دلایل مختلف و با ابزارهای متفاوت، در پی بازتوزیع قدرت و بازنویسی قواعد آن به‌صورتی گزینشی برآمده‌اند. در نظم بین‌الملل لیبرال، ایالات متحده نمونه‌ای از یک بازیگر تجدید نظر طلب میانجی محسوب می‌شود. بازیگری که با داشتن دسترسی بالا به شبکه‌های نهادی و روابط خارجی قوی، از سایر دولت‌ها متمایز می‌گردد. آمریکا در پرتو ایفای نقش رهبری در سازمان‌ها و نهادهایی مانند ملل متحد، برتون‌وودز و ناتو، از قدرت نهادی قابل توجهی برخوردار است، قدرتی که به آن امکان می‌دهد تا بر توزیع منابع مادی و هنجاری در سیاست بین‌الملل نه تنها تأثیر بگذارد، بلکه آن‌ها را شکل دهد. هم‌چنین، ایالات متحده منابعی را خارج از بلوک سنتی غرب بسیج کرده و با کشورهای مختلف در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، اتحادهای راهبردی برقرار نموده‌است (Wesley, 2017: 7-9).

این اتصال دوگانه، به ایالات متحده امکان می‌دهد تا تغییرات مبتنی بر قواعد - مانند ترویج دموکراسی، حقوق بشر و تجارت آزاد - را به پیش ببرد؛ امری که نشان‌دهنده تجدید نظر طلبی میانجی‌گرانه در درون نظم بین‌الملل لیبرال است. به‌عنوان مثال، آمریکا با تعریف و اجرای هنجارهای جدید مرتبط با مبارزه با تروریسم، استانداردهای زیست‌محیطی و منع اشاعه - به‌ویژه در دورهٔ پسا جنگ سرد - برای ایجاد تغییرات اساسی در نظم بین‌الملل لیبرال کوشیده‌است. از دیگر سو، آمریکا از پتانسیل خود برای خروج یا تضعیف توافق‌نامه‌های بین‌المللی به‌عنوان ابزاری برای کارگزاری استفاده می‌کند و از جایگاه شبکه‌ای خویش برای مذاکره در مورد شرایط مطلوب و فشار برای اصلاحات در ساختار نهادی نظم لیبرال بهره می‌گیرد. انعطاف راهبردی و بسیج منابع متنوع، نقش ایالات متحده را به‌عنوان یک تجدید نظر طلب میانجی‌گر برجسته می‌کند؛ بازیگری که به‌دنبال به‌چالش کشیدن و تحول نظم بین‌الملل لیبرال، از طریق قدرت نهادی و کارگزاری است.

در همین راستا، آمریکا در دورهٔ پس از جنگ سرد، با بهره‌گیری از موقعیت ممتاز خود در ساختار نهادی

نظم بین‌الملل لیبرال و شبکه گسترده‌ای از روابط دوجانبه و چندجانبه، توانسته به‌عنوان یک بازیگر فعال در بازترسیم رژیم امنیت بین‌الملل، ایفای نقش نماید. ایالات متحده با تکیه بر نفوذ خود در نهادهایی هم‌چون ناتو، سازمان ملل متحد و ارکان امنیتی آن، از یک سو به دنبال حفظ و تقویت نظم لیبرال بوده و از سوی دیگر، با اعمال تغییرات در ساختار و عملکرد این نهادها، به دنبال تطبیق آن‌ها با چالش‌های نوظهور امنیتی بوده است. گسترش ناتو به شرق اروپا، به‌عنوان نمونه‌ای بارز از این رویکرد، هم‌زمان که به تقویت امنیت کشورهای عضو این پیمان کمک کرده، موجب تشدید تنش‌ها با روسیه و بروز بحران‌هایی نظیر جنگ اوکراین شده است (Shiffrinson, 2016).

از سوی دیگر، ایالات متحده با اتخاذ رویکردی مبتنی بر ائتلاف‌سازی، به دنبال ایجاد تغییرات بنیادین در رویکرد جهانی به مسائل امنیتی بوده است. جنگ علیه ترور، به‌عنوان یک نمونه شاخص از این رویکرد، نشان‌دهنده تلاش آمریکا برای تغییر تمرکز از تهدیدات امنیتی سنتی مبتنی بر دولت-ملت به تهدیدات غیردولتی هم‌چون تروریسم بود. این رویکرد، به‌ویژه با حمله به عراق و افغانستان، بیش از یک دهه، پارادایم امنیت بین‌المللی را تغییر داد. استراتژی «چرخش به آسیا» که بعدها با تغییراتی تاکتیکی به ایندو-پاسیفیک تغییر نام داد نیز، به‌عنوان نمونه دیگری از رویکرد تجدیدنظرطلبانه ایالات متحده، نمایانگر تلاش این کشور برای گذار از نظم چرخ-پره‌ای (که واشنگتن مبدع آن بود) و شکل‌دهی مجدد توازن قدرت در منطقه آسیا-پاسیفیک است. آمریکا در قالب این استراتژی، با تقویت روابط با متحدان سنتی و ایجاد مشارکت‌های جدید، به دنبال محدود کردن نفوذ چین، بازتوزیع قدرت و بازنویسی قواعد امنیتی در این منطقه است (Deng, 2014).

تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه ایالات متحده در رژیم «منع اشاعه هسته‌ای»^۱ «کنترل تسلیحات»^۲ و «خلع سلاح» به‌عنوان یکی از ابعاد کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال نیز ظهور و بروز یافته است. آمریکا با بهره‌گیری از قدرت نهادی و میانجی‌گری بالای خود در ترکیب با شبکه گسترده متحدین، در پی ایجاد تحولاتی چشم‌گیر در هنجارهای مسلط در این حوزه بوده است. این امر در موضع فعالانه آن در کنفرانس‌های بررسی معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای، دفاع از اقدام‌های سختگیرانه‌تر برای رعایت معاهده و افزایش شفافیت، و درعین حال، خروج از برجام برای مذاکره مجدد بر سر شرایطی مطلوب‌تر برای دستیابی به منافع راهبردی خود، آشکار است.

تصویب نشدن معاهده «منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای»، خروج آمریکا از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد^۳ با استناد به رعایت نشدن آن توسط روسیه و ترویج توافقی‌های جدید کنترل تسلیحات شامل فن‌آوری‌های نوظهور، نشان‌دهنده تمایل این کشور به چالش کشیدن چارچوب‌های موجود در نظم لیبرال و ایجاد فضای جدید برای رویکردهای مطلوب‌تر، از دیدگاه منافع واشنگتن است. هم‌چنین، تعامل با کشورهای هسته‌ای غیرعضو در معاهده منع گسترش تسلیحات، از طریق توافقی‌های جایگزین مانند توافق هسته‌ای آمریکا و هند، توانایی آمریکا در عبور از مرزهای نهادی و شکل‌دهی به اتحادهای جدید را نشان

1. Non-Proliferation Treaty

2. Arms control regime

3. Intermediate-Range Nuclear Forces Treaty

می دهد (Tannenwald, 2024: 5-7). این اقدام‌ها، نمادی دیگر از تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه آمریکا را برجسته می‌سازد. قدرتی که شکل‌دهی مجدد چشم‌انداز جهانی منع اشاعه و کنترل تسلیحات، فراتر از ساختار نهادی نظم لیبرال را برای هم‌راستا کردن آن با پویایی‌های امنیتی جدید و منافع راهبردی خود، در دستورکار قرار داده است.

در مجموع، می‌توان گفت که ایالات متحده در نقش یک قدرت تجدیدنظرطلب میانجی‌گر، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نهادی، توانسته تغییرات قابل توجهی را در ساختار و عملکرد رژیم امنیت بین‌الملل ایجاد نماید. البته این رویکرد با چالش‌هایی نیز همراه بوده که از جمله آن‌ها می‌توان به افزایش تنش‌ها با برخی از قدرت‌های بزرگ، تضعیف چندجانبه‌گرایی و بروز بحران‌های انسانی اشاره کرد (Chan, 2021: 1341). افزون‌بر این، در یک دهه گذشته، آمریکا رویکردی تجدیدنظرطلبانه در رژیم‌های جهانی تجارت، پولی و مالی اتخاذ کرده که با ویژگی‌های یک بازیگر تجدیدنظرطلب میانجی‌گر، هم‌خوانی دارد. در رژیم تجارت چندجانبه، ایالات متحده با اتخاذ اقدام‌های کلیدی، چارچوب سازمان جهانی تجارت را به چالش کشیده است.

خروج از موافقت‌نامه مشارکت ترانس‌پاسفیک (TPP)^۱ و مذاکره دوباره در مورد توافق‌نامه تجارت آزاد امریکای شمالی (NAFTA)^۲ - که با لحاظ کردن منافع جدید در آن، به توافق‌نامه ایالات متحده - مکزیک - کانادا (USMCA) تغییر یافت - گواهی بر تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه واشنگتن است. این امر نشان از بهره‌گیری آمریکا از موقعیت مسلط خود برای وضع قواعد جدیدی است که با منافع ملی آن همسو باشد. هم‌چنین، اعمال تعرفه‌های بالا بر کالاهای وارداتی از چین، منجر به جنگ تجاری دامنه‌داری شده است؛ جنگی که هنجارها و مکانیسم‌های حل اختلاف موجود در سازمان جهانی تجارت را به چالش کشیده و ترجیح ایالات متحده برای اقدام‌های یک‌جانبه و دورزدن این نهاد برای تأمین منافع خود را آشکار می‌سازد.

هم‌چنین، ایالات متحده به‌طور مداوم از انتصاب قضات رکن استیناف این سازمان جلوگیری کرده، امری که به فلج شدن روند حل اختلاف و تضعیف چارچوب این نهاد انجامیده (World Trade Organization, Appellate body. July 31, 2024) و در نتیجه، فشار بر سازمان تجارت، برای اصلاحاتی که منعکس‌کننده اولویت‌های آمریکا باشد، افزایش یافته است (Hopewell, 2021: 79). ایالات متحده در نظام پولی و مالی جهانی نیز رفتار تجدیدنظرطلبانه‌ای دارد. این کشور با استفاده از تحریم‌های مالی و نفوذ بر صندوق بین‌المللی پول، به دنبال تغییر نظم پولی به نفع خود است. هم‌چنین با حمایت از مقررات‌زدایی و نوآوری‌های مالی، هنجارهای مالی جهانی را بازتعریف کرده و بر معماری مالی تأثیر می‌گذارد. (Schenk, 2021).

به دیگر سخن، جنگ تجاری با چین که بیان‌گر تمایل آمریکا برای به‌چالش کشیدن و مذاکره مجدد برای هنجارهای تجاری است. تحریم‌های ایران و روسیه که نشان‌دهنده توانایی ایالات متحده در بسیج شبکه‌های مالی خارج از نهادهای سنتی است، تأثیرگذاری بر سیاست‌های صندوق بین‌المللی

1. Trans-Pacific Partnership

2. North American Free Trade Agreement

پول و حمایت از تعدیل ساختاری در کشورهای بدهکار و رهبری جهانی در فین- تک^۱ که استانداردهای جدیدی را در مقررات مالی جهانی تعیین کرده، همگی نشان می‌دهد که چگونه امریکا به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب میانجی، با ترکیب قدرت نهادی در شبکه‌های موجود با قدرت کارگزاری در روابط خارجی خود، رژیم‌های جهانی را به چالش کشیده، متحول کرده و کوشیده تا آن‌ها را با منافع ملی خود همسو سازد.

در عرصه محیط‌زیست و رژیم تغییرات اقلیمی، واشنگتن به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب میانجی‌گر با اتخاذ رویکردی دوگانه از یک‌سو به‌چالش کشیدن نظام موجود و از سوی دیگر، شکل‌دهی مجدد آن، به‌دنبال تحقق اهداف خود است (Milkoreit, 2019: 1021). خروج از توافق‌نامه پاریس و سپس بازگشت به آن، نمونه‌ای بارز از این رویکرد دوگانه است. این کشور با خروج از توافق‌نامه، توانایی خود را در بسیج شبکه‌های جایگزین و اعمال نفوذ بر سیاست جهانی اقلیمی نشان داد و با بازگشت به آن، به‌دنبال تحول توافق‌نامه و افزایش تعهدات سایر کشورها بود. در حوزه تنوع زیستی نیز، ایالات متحده با وجود عدم‌عضویت در کنوانسیون تنوع زیستی، با تأمین بودجه برای ابتکارات جهانی و اجرای برنامه‌های داخلی، به‌طور غیرمستقیم بر این رژیم تأثیرگذار بوده است. هم‌چنین، مشارکت فعال این کشور در مذاکرات مربوط به دسترسی و بهره‌برداری منصفانه از منابع ژنتیکی، حکایت از تلاش آن برای شکل‌دهی سیاست‌های این حوزه به‌نفع منافع ملی خود دارد.

در حوزه اقیانوس نیز، ایالات متحده با ایفای نقش کلیدی در مرجع بین‌المللی کف دریا، به‌دنبال ایجاد تعادلی بین بهره‌برداری از منابع دریایی و حفاظت از محیط‌زیست است. این کشور با فشار برای تغییرات نظارتی، توانایی خود را در بسیج نهادی و ترویج تجدیدنظرطلبی فراتر از ساختارهای موجود نشان داده است. در مجموع، امریکا با بهره‌گیری از موقعیت خود به‌عنوان یک تجدیدنظرطلب میانجی، به‌دنبال تحول رژیم‌های محیط‌زیستی برای منافع ملی خود است. این کشور با ترکیب قدرت نهادی و قدرت کارگزاری، توانسته شبکه‌های مختلف را بسیج، و تغییرات بنیادینی را در نظام جهانی محیط‌زیست ایجاد کند.

نقش ایالات متحده در رژیم بین‌المللی حقوق بشر را نیز می‌توان در قالب تجدیدنظرطلب میانجی‌گر تحلیل کرد. امریکا هم‌زمان با ایفای نقش کلیدی در نهادهایی مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، مشارکت‌های انتخابی را نیز با گروه‌هایی مانند گروه هفت و ناتو برقرار کرده است. این موقعیت دوگانه، به امریکا امکان می‌دهد تا با بهره‌گیری از استراتژی‌های تحول درون‌سیستمی، تغییرات قابل‌توجهی را در این رژیم ایجاد نماید. خروج امریکا از شورای حقوق بشر سازمان ملل در سال ۲۰۱۸ نمونه‌ای روشن از این رویکرد است (National Public Radio, 2018, June 19). این اقدام، ضمن نشان‌دادن نارضایتی واشنگتن از ناکارآمدی‌های این نهاد، به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار بر این شورا جهت انجام اصلاحات مورد نظر امریکا مورد استفاده قرار گرفت. به دیگر سخن، این رویکرد، توانایی ایالات متحده در به‌چالش کشیدن چارچوب موجود را به نمایش گذاشت. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، تصویب قانون جهانی

پاسخ‌گویی حقوق بشر «ماگنیتسکی» (Congressional Research Service, 2023, June 21)، نشان‌گر قدرت کارگزاری امریکا در اعمال تحریم علیه کسانی است که به ادعای این کشور ناقضان حقوق بشر در سطح جهانی هستند. این قانون، به ایالات متحده امکان داده تا فراتر از چارچوب‌های چندجانبه سنتی بر رژیم بین‌المللی حقوق بشر تأثیرگذار باشد (Bogdanova, 2023: 189).

امریکا با حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد و استفاده از نفوذ فرهنگی خود، توانسته اقتدار نهادهای سنتی را به چالش بکشد و تغییرات قابل توجهی را درون برخی کشورها ایجاد نماید. نقش ایالات متحده در تحولات موسوم به انقلاب‌های رنگی شاهدهی بر این مدعاست (Moniz Bandeira, 2017: 47). به‌علاوه، انتقادات مستمر واشنگتن از نقض حقوق بشر در کشورهایی مانند چین، روسیه و کره شمالی، نشان‌گر تلاش این کشور برای مشروعیت‌بخشی به رویکرد تجدیدنظرطلبانه خود در رژیم حقوق بشر فعلی و افزایش فشار بر این کشورهاست. در نهایت ایالات متحده به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، با ترویج آزادی اینترنت و مقابله با اقتدارگرایی دیجیتال، تلاش دارد رژیم بین‌المللی حقوق بشر را در راستای منافع خود تغییر دهد. این کشور با استفاده از قدرت نهادی، اجتماعی و فرهنگی، به دنبال تحول در حقوق دیجیتال و آزادی بیان آنلاین است.

۵. چین: تجدیدنظرطلب ادغام‌شده

سیاست خارجی چین در تعامل با نظم بین‌الملل لیبرال در دوره پسا جنگ سرد به‌طور قابل توجهی با مختصات تجدیدنظرطلب ادغام‌شده که در بخش چارچوب مفهومی مورد بحث قرار گرفت، سازگار است. همان‌گونه که اشاره شد، دسترسی بالا به نهادهای بین‌المللی و توان کارگزاری پایین شاخص‌های کلیدی دولت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده‌اند. از این رو، این دولت‌ها، تعامل نهادی و تلاش برای تغییرات درون‌سیستمی را در کانون کنش‌های تجدیدنظرطلبانه خود قرار می‌دهند.

در دوره پسا جنگ سرد، پکن در بیشتر موارد رژیم‌های بین‌المللی نظم لیبرال را پذیرفت و به تدریج، نقشی فعال در سازمان ملل متحد ایفا کرد. در حوزه رژیم‌های امنیت بین‌المللی، چین از یک مشارکت‌کننده منفعل به بازیگری کلیدی در رژیم منع گسترش هسته‌ای تبدیل شده‌است. این روند ابتدا با پیوستن چین به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۲ و امضای پیمان جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۶ آغاز شد.

چین به تدریج نقش فعال‌تری برعهده گرفت و در موارد متعددی، از قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد علیه کره شمالی و ایران حمایت نمود و در مذاکره‌های حیاتی -از جمله مذاکره‌های شش‌جانبه و توافق هسته‌ای ایران- نقش آفرینی کرد. در سال‌های اخیر، پکن بر کاهش خطر هسته‌ای، اجرای کنترل‌های سختگیرانه‌تر بر صادرات فن‌آوری و ترویج استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای -از طریق ابتکاراتی مانند «کمربند، راه»- تأکید کرده‌است. مهم‌تر آن‌که در سال‌های اخیر، تجدیدنظرطلبی سیاست هسته‌ای چین را نیز در بر گرفته‌است. سیاست هسته‌ای در حال تحول این کشور، نمایان‌گر گذار از استراتژی بازدارندگی محتاطانه به رویکردی قاطعانه‌تر و تا حدودی تهاجمی است.

در دهه‌های نخست دوره پساچنگ سرد، چین با هدف حفظ قابلیت ضربه دوم هسته‌ای و برای تضمین آسیب‌پذیری متقابل با ایالات متحده، به دنبال ایجاد ثبات راهبردی بود؛ اما در سال‌های اخیر، تحت رهبری شی جین‌پینگ، به دلیل وخیم شدن روابط با آمریکا و تمایل به مقابله با تسلط راهبردی آن، تسلیحات هسته‌ای چین برای شکل‌دهی به بازدارندگی قوی‌تر با سرعت بیشتری افزایش یافته‌است. پیامدهای این تحول برای روابط هسته‌ای چین و آمریکا و امنیت بین‌المللی بسیار عمیق بوده، خطر بی‌ثباتی ناشی از مسابقه تسلیحاتی را افزایش داده و تلاش‌ها برای ثبات هسته‌ای دوجانبه را پیچیده می‌کند (Zhao, 2024: 2).

در شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان کانون نهادی امنیت بین‌الملل، چین به‌عنوان عضو دائم از یک سو در آن ادغام شده و از دیگر سو، به‌صورت پیچیده در پی شکل‌دهی به دستورکار آن برآمده‌است. به دیگر سخن، پکن از چهار نوع قدرت برای اعمال نفوذ در شورای امنیت سازمان ملل بهره برده‌است: ۱. «اجباری»^۱، ۲. «نهادی»^۲، ۳. «مولد»^۳ و ۴. «ساختاری»^۴. در حوزه قدرت اجباری، چین با اعمال فزاینده حق وتو، به‌صورت مستقیم بر تصمیم‌گیری‌های شورای امنیت تأثیرگذار است و از این ابزار، بیشتر برای حمایت از نظام‌های سیاسی همسو و حفظ اصل عدم‌مداخله در امور داخلی کشورها استفاده می‌کند. وتوی بی‌پای قطع‌نامه‌های شورای امنیت علیه دولت بشار اسد، نماد استفاده از قدرت اجبار محسوب می‌شود.

پکن با بهره‌گیری از قدرت نهادی در قالب سهم قابل توجه در بودجه سازمان ملل و مشارکت فعال در عملیات‌های حفظ صلح، به‌طور غیرمستقیم بر اولویت‌های این سازمان تأثیر می‌گذارد. در دوره پساچنگ سرد، چین از بازیگری حاشیه‌ای در عملیات‌های حفظ صلح به دهمین کشور تأمین‌کننده پرسنل و دومین تأمین‌کننده بودجه این عملیات‌ها در سال ۲۰۲۱ تبدیل شد (Hanson, 2021). نکته مهم آن که چین به‌عنوان تجدیدنظرطلبی ادغام شده، از یک مدل غیرلیبرال و توسعه‌محور حفظ صلح حمایت می‌کند که بر حاکمیت دولتی، ثبات و حقوق اجتماعی و اقتصادی بیش از ارزش‌های لیبرال‌دموکراتیک تأکید دارد. پیامدهای رویکرد چین می‌تواند منجر به لیبرال‌زدایی و «غربی‌زدایی»^۵ عملیات‌های حفظ صلح شود. به دیگر سخن، رویکرد چین نشان‌دهنده آینده‌ای است که در آن عملیات‌های حفظ صلح جهانی باقی می‌ماند، اما کم‌تر تحت تأثیر اصول لیبرال‌دموکراتیک قرار می‌گیرد (Coleman & Job, 2021: 1463-1466).

در سال‌های اخیر، چین منابع قدرت مولد خود را به‌صورتی فزاینده برای تأثیرگذاری بر دستورکار شورای امنیت به کار گرفته‌است. در این قالب، چین به دنبال شکل‌دهی گفتمان امنیتی نوینی در سازمان ملل و به‌ویژه شورای امنیت است تا آن را با دیدگاه‌های دولت‌محور خود، همسو سازد. طرح‌هایی مانند «ابتکار امنیت جهانی» نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. ظرفیت‌های قدرت ساختاری چین نیز در

1. Compulsory Power
2. Institutional Power
3. Productive Power
4. Structural Power
5. deliberalization and dewesternization

کنش‌گری این کشور در شورای امنیت بروز و ظهور دارد. چین با به‌چالش کشیدن هنجارهای لیبرال سازمان ملل، به‌دنبال بازتعریف نقش‌ها و مفاهیم مرتبط با امنیت است. این کشور برخلاف جریان لیبرال، بر حاکمیت دولت‌ها تأکید می‌کند و امنیت فردی را در حاشیه قرار می‌دهد (Foot, 2024: 22-25). با وجود این، روابط چین و قدرت‌های غربی در شورای امنیت توأم با نوعی مصالحه‌جویی و در نظر گرفتن منافع یک‌دیگر بوده است. امری که حکایت از هویت چین به‌عنوان بازیگر تجدیدنظرطلب ادغام‌شده دارد. از یک‌سو، چین به‌ندرت آشکارا قدرت‌های غربی را در این شورا به‌چالش کشیده و از جهتی دیگر، غرب منافع راهبردی چین را تا حد قابل توجهی در تصمیمات شورا لحاظ کرده است (Gowan, 2024: 36).

در حوزه رژیم‌های اقتصاد جهانی، پیوستن چین به سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱، نشان‌دهنده تعهد این کشور به قوانین تجارت بین‌المللی و نیز تلاش برای تأثیرگذاری بر آن‌ها به نفع خود است. در بیش از دو دهه ای که از الحاق چین به این نهاد می‌گذرد، این کشور از بازیگری قاعده‌پذیر به قاعده‌گذار تبدیل شده و نقش کلیدی در حل اختلافات ایفا کرده است. نفوذ روزافزون چین و جنگ تجاری با امریکا، سازمان جهانی تجارت را به میدان نبرد این دو قدرت تجدیدنظرطلب تبدیل کرده و زمینه‌ساز بازطراحی نظام تجارت چندجانبه شده است. نقش فزاینده چین در نظام مالی و پولی جهانی، به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده، نشان‌دهنده تعامل گسترده این کشور با نهادهای سنتی این حوزه و درعین حال، بلندپروازی‌های آن برای بازسازی هنجارها و نهادهای پولی و مالی است. چین با بهره‌گیری از رشد اقتصادی سریع، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و ادغام در اقتصاد جهانی، به‌دنبال افزایش نقش آفرینی خود در نهادهای موجود مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است.

مهم‌تر آن که مهم‌ترین نقش را در ایجاد نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۱ و بانک توسعه جدید^۲ ایفا کرده است. در فرآیند تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی - به‌عنوان مهم‌ترین نماد نقش آفرینی چین در نظام مالی بین‌المللی - این کشور به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده تغییر درون‌سیستمی را پیگیری کرد؛ به آن معنا که در روند تشکیل این بانک، با شرکای غربی به‌نوعی سازش کرد. خواسته‌های کشورهای غربی منجر به کنارگذاشتن چندین پیشنهاد اولیه بحث‌برانگیز، اتخاذ شیوه‌های حکمرانی مرسوم در بانک‌های توسعه چندجانبه رایج و شکل‌دهی به رویه‌های نهادینه همکاری با بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی شد. به بیان دیگر، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی با وجود آن که غرب محور نیست، درون نظام مالی موجود شکل گرفته و تغییرات را در قالب مکانیسم‌ها و قواعد همین نظام دنبال می‌کند (Wilson, 2019: 170-172).

در تصویری کلان، نقش جدید چین در معماری نظام مالی بین‌المللی به‌دلایلی چون پس‌انداز قابل توجه این کشور - که به کاهش عدم تعادل‌های جهانی کمک می‌کند -، تقویت شبکه ایمنی مالی جهانی - از طریق حمایت از نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و ابتکارات منطقه‌ای - و پاسخ‌گویی به تقاضای سرمایه‌گذاری - از طریق نهادهای جدید مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار

1. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)

2. New Development Bank (NDB)

کمربند، راه - برجسته است. هم‌چنین، نقش رهبری آن در نهادهای مالی جدید، نگرانی‌هایی را در مورد انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه این کشور برای طیفی از کشورها - به‌ویژه آمریکا - ایجاد کرده است (Dale & Wang, 2017). چین در این حوزه نیز، به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده تعامل با شبکه‌ی نهادی مالی و پولی بین‌المللی را در کانون توجه قرار داده، توان کارگزاری خود را افزایش بخشیده و با ایجاد نهادهای مالی جدید چین‌محور، به‌دنبال تغییر نظم مالی بین‌المللی از درون برآمده است.

ابتکار کمربند، راه به‌عنوان مهم‌ترین و کلان‌ترین ابتکار چین‌محور در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، یکی دیگر از نمادهای نقش‌آفرینی چین به‌عنوان قدرت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده محسوب می‌شود. در یک دهه‌ای که از اجرایی شدن این ابتکار می‌گذرد، همواره برخی آن را ابتکاری ژئوپلیتیک - با هدف برهم‌زدن نظم موجود جهانی و به‌ویژه بازتعریف اقتصاد جهانی - خوانده‌اند؛ اما شواهد نشانی از نقش‌آفرینی چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب انقلابی در قالب این ابتکار ندارد. کدگذاری ۱۸۸۹ رویداد از پورتال کمربند، راه (وبسایت رسمی ابتکار کمربند، راه) نشان می‌دهد که چین نقش‌های چندگانه «قاعده‌پذیر»^۱، «اصلاح‌گر قاعده»^۲، «قاعده‌شکن»^۳ و «مبتکر در قواعد»^۴ اقتصاد و نظم جهانی را در قالب این ابتکار ایفا کرده است (Liu, 2020: 103). هم‌چنین، رهگیری سرمایه‌گذاری و تأمین مالی چین در قالب این ابتکار، نشانه‌هایی از کنش‌گری برای تجدیدنظرطلبی انقلابی را نشان نمی‌دهد. کشورهای چون کره شمالی، ونزوئلا، کوبا و کشورهای مشابه نه‌تنها در کانون توجه ابتکار کمربند، راه نبوده، بلکه در دهه نخست اجرایی شدن آن در حاشیه کامل قرار گرفته‌اند.

در رویارویی با رژیم در حال تکوین مقابله با تغییرات اقلیمی - که به تدریج به یکی از موضوع‌های کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال بدل شده - چین با امضای کنوانسیون چارچوب تغییر اقلیم سازمان ملل متحد (UNFCCC) در سال ۱۹۹۲ و تصویب آن در سال ۱۹۹۳، تعهد اولیه خود را به همکاری جهانی در زمینه آب‌وهوا نشان داد. از آن هنگام، مشارکت چین در حکم‌رانی جهانی آب‌وهوا به‌طور قابل توجهی تحول یافته است. در ابتدا، چین موضعی سخت‌گیرانه در مجامع بین‌المللی، مانند اجلاس آب‌وهوایی کپنهاگ در سال ۲۰۰۹، اتخاذ کرده بود و در برابر هدف‌گذاری‌های کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، مقاومت نشان می‌داد و بر مسئولیت‌های تاریخی کشورهای توسعه‌یافته تأکید می‌کرد.

با به‌قدرت‌رسیدن شی جین‌پینگ در سال ۲۰۱۳، چین نقش‌فعالی در حکم‌رانی جهانی در مقابله با تغییرات اقلیمی بر عهده گرفت. عوامل داخلی مانند آلودگی هوا و امنیت انرژی و تمایل به ارتقای شهرت جهانی، در این تغییر نقش داشتند. همکاری چین با آمریکا و اتحادیه اروپا در توافق‌نامه پاریس ۲۰۱۵ مشهود بود. بعلاوه این کشور متعهد به اوج انتشار کربن تا ۲۰۳۰ و رسیدن به کربن خنثی تا ۲۰۶۰ شده است. نقش‌آفرینی چین به تصویب موفقیت‌آمیز توافق‌نامه پاریس و ارتقای سیستم تجارت انتشار گازهای گلخانه‌ای کمک کرد (Yang, 2022). در واقع، چین به‌صورتی فزاینده، با روند نهادینگی و قواعد تغییرات اقلیمی همراهی کرده و کوشیده نقش رهبری را در این حوزه ایفا نماید.

1. rule taker
2. rule reformer
3. rule breaker
4. rule innovator

نقش چین در رژیم بین‌المللی حقوق بشر در دهه‌های اخیر به‌طور قابل توجهی در قالب تجدید نظرطلبی ادغام شده تحول یافته است. چین پس از پیوستن به سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱، به «ترویج کننده»^۱ برخی ابعاد این رژیم تبدیل شد و از برخی ابتکارهای حقوق بشری که با منافع ملی آن همسو بود، حمایت نمود، آن‌ها را ترویج کرد و به‌صورت گزینشی در مباحث بین‌المللی حقوق بشر شرکت کرد. پس از جنگ سرد، چین به کشوری «قاعده‌پذیر»^۲ تبدیل شد و رژیم موجود حقوق بشر را برای کسب مشروعیت بین‌المللی پذیرفت؛ در حالی که همواره از سوی غرب متهم به عدم رعایت آن بود. در دوران رهبری شی جین‌پینگ، چین با اتخاذ موضع جسورانه، به‌عنوان بازیگر «محدودکننده»^۳ این رژیم عمل کرد و در راستای محدود کردن دامنه و اقتدار رژیم بین‌المللی حقوق بشر، برای جلوگیری از بررسی سوابق حقوق بشری خود تلاش کرد.

مخالفت این کشور با تقویت نظارت سازمان‌های حقوق بشری و ترجیح فزاینده حاکمیت دولت بر حقوق فردی مشهود است. در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از حرکت چین به سمت ایفای نقش «برهم‌زننده»^۴ وجود دارد. به‌گونه‌ای که این کشور به‌دنبال تغییر بنیادی یا تضعیف رژیم بین‌المللی حقوق بشر با ترویج مفاهیم جایگزین است؛ مفاهیمی که بر حقوق اقتصادی و اجتماعی نسبت به حقوق مدنی و سیاسی تأکید دارند و مهم‌تر آن که این کشور در پی بازسازی هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری برای همسویی با مدل حکمرانی خود است (Inboden, 2021). این تحول نشانی دیگر از نقش‌آفرینی چین به‌عنوان تجدید نظرطلبی ادغام شده است، بازیگری که از دسترسی بالا در شبکه نهادی حقوق بشر برخوردار است، توان کارگزاری خود را نیز افزایش می‌دهد و می‌کوشد رژیم حقوق بشر لیبرال را از درون تغییر دهد.

نتیجه‌گیری

تحلیل رفتار تجدید نظرطلبانه چین و ایالات متحده در نظم بین‌الملل لیبرال، نشان می‌دهد که هر دو قدرت به‌عنوان تجدید نظرطلبانی با رویکردهای متفاوت عمل می‌کنند. چین به‌عنوان تجدید نظرطلب ادغام شده، به‌دنبال تغییرات تدریجی از طریق تعاملات عمدتاً گزینشی با نهادهای موجود است، در حالی که امریکا به‌عنوان تجدید نظرطلب میانجی، با تکیه بر دسترسی و قدرت کارگزاری بالا به‌دنبال تغییرات رادیکال‌تر در راستای بازطراحی ابعادی از نظم بین‌المللی است. در عین حال، هر دو قدرت چنان در این نظم قاعده‌محور تپیده‌اند که تجدید نظرطلبی انقلابی را در راستای منافع خود نمی‌دانند.

امریکا به‌عنوان تجدید نظرطلب میانجی از قدرت نهادی خود در سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، ناتو و سازمان تجارت جهانی برای بازنویسی قواعد نظم جهانی استفاده می‌کند. افزون بر این با تحریم‌های مالی، جنگ‌های تجاری و خروج از توافق‌ها، به دنبال اصلاح و تغییر نظم بین‌المللی به نفع منافع خود است. رویکرد امریکا چنانکه نشان داده شد بر ایجاد تغییرات اساسی در نظم جهانی از طریق شبکه‌های نهادی و قدرت کارگزاری متمرکز است. در مقابل، چین به‌عنوان تجدید نظرطلب ادغام شده، به

1. Promoter
2. Taker
3. Constrainer
4. Breaker

تدریج از بازیگری قاعده‌پذیر به قاعده‌گذار تبدیل شده است. پکن از طریق تعامل با نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان جهانی تجارت و صندوق بین‌المللی پول، به دنبال تغییرات درون سیستمی و تقویت نقش خود در این نهادهاست. چین در حوزه‌هایی مانند تجارت، مبادلات مالی و محیط زیست از طریق همکاری و ابتکارات جدید مانند ابتکار «کمربند، راه» و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، نفوذ خود را گسترش داده است. به دیگر سخن امریکا به دنبال بازتعریف قواعد جهانی است، اما چین تلاش می‌کند نظم موجود را از مسیر تغییرات درون سیستمی به نفع خود اصلاح کند.

دو چهره تجدیدنظرطلبی نشان‌دهنده پیچیدگی‌های نوظهور در روند تحول نظم بین‌الملل لیبرال است. به دیگر سخن، برای درک بهتر روند دگرگونی در نظم بین‌الملل لیبرال گذر از کلیشه رایج قدرت‌های تجدیدنظرطلب در برابر قدرت‌های حافظ وضع موجود ضروری است. جریان اصلی ادبیات تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل به صورتی افراطی برگفتار و رفتار چین به مثابه کلیدی‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب متمرکز شده و از این رو، به نوعی تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی افراطی واقعیات پیچیده تحول در نظم بین‌الملل لیبرال دچار شده است. تحلیل گفتار و رفتار ایالات متحده به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی و تعاملات پیچیده آن با چین به مثابه تجدیدنظرطلب ادغام شده می‌تواند به شناختی منسجم‌تر از نیروهای دگرگون‌کننده نظم بین‌الملل لیبرال کمک کند.

منابع

- جمشیدی، محمد؛ یزدان‌شناس، زکیه (۱۳۹۹)، استراتژی چرخش به آسیا؛ خیزش چین و سیاست امنیت ملی امریکا در آسیا. دوفصل‌نامه دانش سیاسی، شماره ۳۱، صص ۹۱-۱۱۶.
- شفیع، نوذر؛ قلی‌زاده، عبدالحمید (۱۳۹۱)، نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین. فصل‌نامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۱۳۷-۱۶۸.

References

- Bogdanova, I. (2023), Human rights and unilateral economic sanctions: A new perspective on a twisted relationship. *European Yearbook on Human Rights* 2023, 171-204.
- Chan, S. (2021), A peaceful transition of international order? In *Contesting Revisionism: China, the United States, and the Transformation of International Order*. Oxford Academic.
- Chan, S. & others. (2021), *Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order*. Oxford Academic.
- Chan, S. & others. (2021), Meaning of international order and evidence on revisionism. In *Contesting Revisionism: China, the United States, and the Transformation of International Order*. Oxford Academic.
- Coleman, K. P. & Job, B. L. (2021), How Africa and China may shape UN peacekeeping beyond the liberal international order. *International Affairs*, 97(5), 1451-1468.
- Congressional Research Service. (2023, June 21), U.S. withdrawal from the U. N. Human Rights Council (IF10576), *CRS Reports*. <https://crsreports.congress.gov/product/pdf/IF/IF10576>

- Cooley, A. Nexon, D. & Ward, S. (2019), Revising order or challenging the balance of military power? An alternative typology of revisionist and status-quo states. *Review of International Studies*, 45(4), 689-708.
- Drysdale, P. Triggs, A. & Wang, J. (2017), China's new role in the international financial architecture. *Asian Economic Policy Review*, 12, 258-277.
- Foot, R. (2024), Reining in a liberal UN: China, power shifts, and the UN's peace and security pillar. *Global Policy*, 15(Suppl. 2), 18-28.
- Goddard, S. E. (2018), Embedded revisionism: Networks, institutions, and challenges to world order. *International Organization*, 72(4), 763-797.
- Gowan, R. (2024), Accommodation available: China, Western powers and the operation of structural power in the UN Security Council. *Global Policy*, 15(Suppl. 2), 29-37.
- Hanson, P. (2021, April 6), Small eagle, big dragon: China's expanding role in UN peacekeeping. *Royal United Services Institute*. <https://www.rusi.org/explore-our-research/publications/commentary/small-eagle-big-dragon-chinas-expanding-role-un-peacekeeping>
- Hopewell, K. (2021), Strategic narratives in global trade politics: American hegemony, free trade, and the hidden hand of the state. *The Chinese Journal of International Politics*, 14(1), 51-86.
- Ikenberry, G. J. (2008), The rise of China and the future of the West. *Foreign Affairs*. Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/asia/2008-01-01/rise-china-and-future-west>
- Ikenberry, G. J. (2018), The end of liberal international order? *International Affairs*, 94(1), 7-23.
- In: Chow, P. C. Y. (eds) *The US Strategic Pivot to Asia and Cross-Strait Relations*. Palgrave Macmillan, New York.
- Inboden, R. S. (2021), Introduction. In *China and the International Human Rights Regime* (pp. 1-41). Cambridge University Press.
- Itzkowitz Shiffrin, J. R. (2016), Deal or no deal? The end of the Cold War and the U.S. offer to limit NATO expansion. *International Security*, 40(4), 7-44.
- Jamshidi, M; Yazdanshenas, Z (2020), "The Strategy of Pivot to Asia: The Rise of China and U.S. National Security Policy in Asia." *Semi-Annual Journal of Political Science*, No. 31, pp. 91-116. { In Persian }
- Kim, S. & Kim, S. H. (2022), China's contestation of the liberal international order. *The Pacific Review*, 36(6), 1215-1240.
- Kustermans, J. de Carvalho, B. , & Beaumont, P. (2023), Whose revisionism, which international order? Social structure and its discontents. *Global Studies Quarterly*, 3(1).
- Lee, P. K. Heritage, A. , & Mao, Z. (2020), Contesting liberal internationalism: China's renegotiation of world order. *Cambridge Review of International Affairs*, 33(1), 52-60.
- Liu, L. (2020), Beyond the status quo and revisionism: An analysis of the role of China and the approaches of China's Belt and Road Initiative (BRI) to the global order. *Asian Journal of Political Science*, 29(1), 88-109.
- Maull, H. W. (Ed.). (2018), *The Rise and Decline of the Post-Cold War International Order*. Oxford Academic.
- Milkoreit, M. (2019), The Paris Agreement on climate change—Made in USA? *Perspectives on Politics*, 17(4), 1019-1037.
- Moniz Bandeira, L. A. (2017), *From Bush's Freedom Agenda to the Color Revolutions*. In: *The Second Cold War*. Springer, Cham.

- Morton, K. (2016), China's ambition in the South China Sea: Is a legitimate maritime order possible? *International Affairs*, 92, 909-940.
- National Public Radio (2018, June 19), U.S. announces its withdrawal from U. N. 's human rights council. NPR. <https://www.npr.org/2018/06/19/621435225/u-s-announces-its-withdrawal-from-u-n-s-human-rights-council>.
- Noori, A. (2022), The nature of Russian and Chinese revisionism; Iran's policy and interests. *Central Eurasia Studies*, 14(2), 371-396.
- Pang, Z. (2018), China and the struggle over the future of international order. In H. W. Maull (Ed.), *The Rise and Decline of the Post-Cold War International Order*. Oxford Academic.
- Schenk, C. R. (2021), The global financial crisis and banking regulation: Another turn of the wheel? *Journal of Modern European History*, 19(1), 8-13.
- Schweller, R. L. (1994), Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in. *International Security*, 19(1), 72-107.
- Shambaugh, D. (2001), China or America: Which is the revisionist power? *Survival*, 43(3), 25-30.
- Tannenwald, N. (2024), The nuclear nonproliferation regime as a "failed promise": Contestation and self-undermining dynamics in a liberal order. *Global Studies Quarterly*, 4(2).
- Tobin, L. (2018), Xi's vision for transforming global governance: A strategic challenge for Washington and its allies. *Texas National Security Review*, 2(1).
- Turner, O. , & Nymalm, N. (2019), Morality and progress: IR narratives on international revisionism and the status quo. *Cambridge Review of International Affairs*, 32(4), 407-428.
- Valdai International Discussion Club. (2015, October 7), Rising powers and revisionism in emerging international orders. *Russia in Global Affairs*. Retrieved from <https://eng.globalaffairs.ru/articles/rising-powers-and-revisionism-in-emerging-international-orders/>
- Ward, S. R. (2013), Race, status, and Japanese revisionism in the early 1930s. *Security Studies*, 22(4), 607-639.
- Weiss, J. C. & Wallace, J. L. (2021), Domestic politics, China's rise, and the future of the liberal international order. *International Organization*, 75(2), 635-664.
- WESLEY, M. (Ed.) (2017), *Global allies: Comparing US alliances in the 21st century*. ANU Press.
- Wilson, J. D. (2019), The evolution of China's Asian Infrastructure Investment Bank: From a revisionist to status-seeking agenda. *International Relations of the Asia-Pacific*, 19(1), 147-176.
- Wolfers, A. (1962), *Discord and collaboration: Essays on international politics*. Johns Hopkins University Press.
- World Trade Organization. (n. d.), Appellate body. Retrieved July 31, 2024, from https://www.wto.org/english/tratop_e/dispu_e/appellate_body_e.htm
- Yang, J. (2022), Understanding China's changing engagement in global climate governance: A struggle for identity. *Asia Europe Journal*, 20, 357-376.
- Zhao, S. (2018), A revisionist stakeholder: China and the post-World War II world order. *Journal of Contemporary China*, 27(113), 643-658.
- Zhao, T. (2024), Political drivers of China's changing nuclear policy: Implications for U.S.-China nuclear relations and international security. CEIP: Carnegie Endowment for International Peace.
- Schweller, R.L. & Xiaoyu, P. (2011), After unipolarity: China's visions of international or-

- der in an era of U.S. decline. *International Security*, 36(1), 41-72.
- Shafiee, N; Gholizadeh, A. (2012), "The Theory of Power Cycle: A Framework for Analyzing the Decline of U.S. Relative Power and the Rise of China." *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 4, No. 4, pp. 137-168. [In Persian]

The paths of Iran's Foreign Policy change in 14th administration based on synthetic model of foreign policy change

Elham Rasooli Saniabadi¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.236557.1571](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236557.1571) Received: 2024/8/10 Accepted: 2024/10/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: With Masoud Pezeshkian's election as the 9th President of the Islamic Republic of Iran and the significance of anticipating potential foreign policy shifts over the upcoming four-year period (1403-1407/ 2024-2028), this paper seeks to address the central question: What will be the most important trajectories of foreign policy change during this period? Based on the "synthetic model of foreign policy change," the hypothesis of this research is that there are three key pathways for foreign policy change in Iran's 14th administration: the introduction of new alternative inputs from domestic or international sources, the identification of pre-existing inputs within the foreign policy decision-making framework, and shifts in the narrative by foreign policy decision-makers. The primary objective of this research is theoretical, focusing on the pathways for potential foreign policy changes in Iran under the 14th administration.

Methods: This research is explanatory in nature, with data analysis conducted through the application of the proposed conceptual model to the case study. The conceptual framework centers on the notion of "foreign policy change" and draws on theoretical models and relevant literature. Data collection has been done through virtual sources (including English articles) and official documents.

Results and Discussion: The findings, based on the proposed model, suggest that foreign policy change can occur through any of the three identified pathways, with various factors influencing each path. These factors, which include both material and ideational variables, operate at domestic and international levels, shaping the potential directions of change. For instance, international factors such as windows of opportunity, external

1. Associate Professor of International Relations, Faculty of Law, Political Science and history, Yazd University, Yazd, Iran. Rasooli@yazd.ac.ir



shocks, events, and new environmental pressures (incentives or sanctions) serve as independent variables in the form of new inputs. If these inputs are interpreted through the mental framework of the new foreign policy decision-makers (mediating variables), they may lead to shifts in Iran's foreign policy (dependent variable). Additionally, the cognitive perspectives of the 14th administration's decision-makers serve as intellectual inputs (independent variables), which can influence foreign policy outputs (dependent variables). If these inputs are understood differently, they could result in notable policy changes. The second path considers pre-existing inputs already present within the decision-making apparatus of the 14th administration. If these inputs are not reinterpreted by the new leadership (mediating variables), they may only result in policy continuity or minor adjustments. The third path involves the strategic manipulation of elements within the overarching narrative that defines Iran's foreign policy. By adjusting this narrative, foreign policy decision-makers can legitimize and facilitate policy changes, making them acceptable to both domestic and international audiences.

Conclusion: The study concludes that to accurately analyze potential paths of foreign policy change in the 14th administration, it is essential to consider all three paths simultaneously. Each of these paths can lead to changes in the goals, tools, or both, shaping the direction of Iran's foreign policy. The extent of these changes can range from radical transformations to minor adjustments in one or more specific areas.

Keywords: Islamic Republic of Iran, level of analysis, foreign policy change, opportunism.

Citation: Rasooli Saniabadi, Elham. 2024. The paths of Iran's Foreign Policy change in 14th administration based on synthetic model of foreign policy change, *Political and International Approaches*, Autumn, Vol 16, No 3, PP 25-48.



بررسی مسیرهای تغییر سیاست خارجی دولت ج.ا.ایران در کابینه چهاردهم بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی

الهام رسولی ثانی آبادی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2024.236557.1571](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236557.1571)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۷

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: با روی کار آمدن کابینه چهاردهم به ریاست مسعود پزشکیان به عنوان نهمین رئیس‌جمهور منتخب ج.ا.ایران و اهمیت شناخت تغییرات احتمالی در جهت‌گیری سیاست خارجی در دوره زمانی چهارساله پیش‌رو (۱۴۰۳-۱۴۰۷)، سوال اصلی این پژوهش آن است که مهم‌ترین مسیرهای تغییر در سیاست خارجی ج.ا.ایران در این دوره چه خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این پژوهش بر اساس مدل «ترکیبی تغییر سیاست خارجی» آن است که برای تغییر سیاست خارجی ایران در کابینه چهاردهم سه مسیر کلی (ورودی‌های جایگزین جدید از منابع داخلی یا بین‌المللی، راهیابی ورودی‌های از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی و نهایتاً تغییر درون‌روایتی توسط تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی) وجود دارد. بنابراین هدف این پژوهش یک هدف نظری با تمرکز بر مسیرهای تغییر در سیاست خارجی ایران در طول دوره استقرار کابینه چهاردهم است

روش‌ها: این پژوهش یک پژوهش تبیینی است که تحلیل داده‌ها در آن از طریق انطباق مدل مفهومی پیشنهادی پژوهش یعنی مدل «ترکیبی تغییر سیاست خارجی» با مورد مطالعه یعنی مسیرهای تغییر سیاست خارجی کابینه چهاردهم، خواهد بود. داده‌ها نیز از طریق منابع معتبر مجازی (مقالات انگلیسی) و اسنادی جمع‌آوری شده‌اند. چهارچوب مفهومی این پژوهش نیز تمرکز بر مفهوم «تغییر سیاست خارجی» و مدل‌ها و ادبیات نظری پیرامون آن است

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش و استدلال اصلی مدل پیشنهادی این پژوهش آن است که تغییر در خروجی سیاست خارجی یک کشور می‌تواند از طریق مسیرهای سه‌گانه صورت گیرد. در ذیل هر یک از این مسیرها نیز متغیرهای اثرگذاری نیز وجود دارند. این متغیرها که شامل متغیرهای مادی و معنایی و در سطوح داخلی و بین‌المللی قرار دارند، مسیرهای تغییر را تعیین می‌کنند. به عنوان مثال پنجره‌های فرصت، شوک‌ها و حوادث بیرونی و فشارهای محیطی جدید در قالب مشوق‌ها و مجازات‌ها، سه عامل مهم بین‌المللی و مادی هستند (متغیر مستقل و به

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ، دانشگاه یزد، یزد، ایران. Rasooli@yazd.ac.ir



عنوان ورودی‌های جدید) که اگر توسط چهارچوب ذهنی تصمیم‌گیرندگان جدید سیاست خارجی درک شوند (متغیر میانجی)، می‌توانند موجب تغییر در سیاست خارجی ایران شوند (متغیر وابسته). از سوی دیگر ذهنیت متفاوت افراد تصمیم‌گیرنده جدید در کابینه چهاردهم از جمله عوامل اثرگذار فکری و شناختی در سطح درونی (متغیر مستقل و به عنوان ورودی‌های جدید) در ایجاد خروجی‌های متفاوت سیاست خارجی (متغیر وابسته) است. مسیر دوم نیز به بررسی ورودی‌های جایگزین از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری کابینه چهاردهم می‌پردازد، این ورودی‌ها اگر با تفسیر متفاوت تصمیم‌گیرندگان جدید مواجه نشود (متغیر میانجی) می‌توانند موجب تداوم و نه تغییر در سیاست خارجی شوند و یا موجب تغییرات جزئی شوند. مسیر سوم تغییر نیز مسیر معنایی و گفتمانی است که از طریق دستکاری عناصر و پیام‌های خاصی در درون روایت اصلی که دولت ج.ا.ایران برای خود تعریف می‌کند، صورت می‌گیرد و تغییر سیاست را نزد مخاطب، مشروع و امکان‌پذیر می‌سازد.

نتیجه‌گیری: اول آنکه برای تحلیل دقیق تغییر و تداوم احتمالی سیاست خارجی کابینه چهاردهم، بررسی و در نظر گرفتن هر سه مسیر به صورت هم‌زمان ضروری است. دوم آن که هر یک از این مسیرهای تغییر منجر به خروجی‌های جدیدی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران می‌شوند. این خروجی‌های جدید می‌توانند تغییراتی در اهداف/ابزار و یا هر دو باشند. از سوی دیگر گستره تغییر می‌تواند از یک یا چند حوزه خاص و یا تمامی حوزه‌ها، گسست چشمگیر از رفتار گذشته و یا تغییرات جزئی را شامل شود. تغییرات همچنین می‌تواند شامل تغییرات نرمال و به قاعده که تدریجی، آرام یا شامل تغییرات رادیکال و تجدیدنظرطلبانه باشد.

کلیدواژه‌ها: ج.ا.ایران، سطح تحلیل، سیاست خارجی، تغییر، فرصت‌گرایی.

استناددهی: رسولی ثانی آبادی، الهام. ۱۴۰۳. بررسی مسیرهای تغییر سیاست خارجی دولت ج.ا.ایران در کابینه چهاردهم بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۴۸-۲۵.



۱. مقدمه

مسعود پزشکیان با کسب آراء مردم در دومین مرحله از چهاردهمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران که در تاریخ نهم مرداد ۱۴۰۳ برگزار شد، به عنوان نهمین رئیس جمهوری منتخب ج.ا.ایران معرفی و عهده‌دار ریاست کابینه چهاردهم شد. وی که در این انتخابات به عنوان نامزد اصلی جبهه اصلاحات معرفی شد، در اولین برنامه تبلیغاتی خود شعار «برای ایران با ایرانیان بر اساس حق و عدالت» را برای دولت خود و کارزار انتخاباتی‌اش برگزید. بر اساس اصل ۱۱۳ فصل نهم از قانون اساسی ج.ا.ایران، پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد. وی همچنین مطابق با اصل ۱۲۲ قانون اساسی در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد، در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است.

رئیس جمهور همچنین در کنار وظایف داخلی از جمله مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور، به عنوان رئیس شورای عالی امنیت ملی در حوزه روابط خارجی نیز دارای مسئولیت‌هایی می‌باشد، از جمله امضای موافقتنامه‌ها و عهدنامه‌های دولت ایران با سایر دولت‌ها پس از تصویب مجلس شورای اسلامی مطابق با اصل ۱۲۵ و همچنین انتخاب سفرا از طریق پیشنهاد وزیر امور خارجه مطابق با اصل ۱۲۸. در واقع پذیرش سفیران کشورهای دیگر توسط رئیس جمهور بدین معنا است که وی به عنوان عالی‌ترین مقام برقراری روابط خارجی و مسئول حفظ مصالح ملی است.

در همین راستا مطابق با اصل ۱۵۲ قانون اساسی، سیاست خارجی ج.ا.ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و همچنین روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیر محارب استوار است. مطابق با اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز ج.ا.ایران در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند (The Constitution of the Islamic Republic of Iran, 1980).

حال با توجه به این اصول ثابت در سیاست خارجی ج.ا.ایران و همچنین دامنه اختیارات رئیس جمهور به عنوان رئیس دولت و عالی‌ترین مقام رسمی کشور بعد از مقام رهبری، سوال اصلی این پژوهش آن است که مهم‌ترین مسیرهای تغییر در سیاست خارجی ج.ا.ایران در کابینه چهاردهم به ریاست مسعود پزشکیان، چه خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این پژوهش بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی^۱ (مدل پیشنهادی پژوهش) آن است که برای تغییر سیاست خارجی ایران در کابینه چهاردهم سه مسیر کلی (ورودی‌های جایگزین جدید^۲ از منابع داخلی یا بین‌المللی، راهیابی ورودی‌های از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی و نهایتاً تغییر درون‌روایتی^۳ توسط تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی) وجود دارد.

1. synthetic model of foreign policy change

2. new inputs

3. change in narrative

هدف این پژوهش یک هدف نظری با تمرکز بر مسیرهای تغییر در سیاست خارجی ایران در طول دوره استقرار کابینه چهاردهم در بازه زمانی ۱۴۰۳-۱۴۰۷ هجری شمسی است. چهارچوب مفهومی این پژوهش نیز تمرکز بر مفهوم «تغییر سیاست خارجی» و مدل‌ها و ادبیات نظری پیرامون آن است. مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی به عنوان مدل پیشنهادی پژوهش است. این پژوهش یک پژوهش تبیینی است که تحلیل داده‌ها در آن از طریق انطباق مدل مفهومی پیشنهادی پژوهش (مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی) با مورد (مسیرهای تغییر سیاست خارجی کابینه چهاردهم) خواهد بود. داده‌ها نیز از طریق منابع معتبر مجازی (مقالات انگلیسی) و اسنادی جمع‌آوری شده‌اند.

به لحاظ سازماندهی در این پژوهش ابتدا در بخش مباحث نظری به بررسی چهارچوب مفهومی تغییر سیاست خارجی و سپس به بررسی تحلیل تغییر سیاست خارجی از منظر مدل‌های چندمتغیره و همچنین تحلیل تغییر سیاست خارجی بر اساس سطوح تحلیل خواهیم پرداخت. در قسمت یافته‌های پژوهش نیز پس از بررسی مدل پیشنهادی پژوهش، به بررسی مسیرهای تغییر و تداوم احتمالی سیاست خارجی کابینه چهاردهم بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی می‌پردازیم. نتیجه‌گیری نیز مبحث پایانی پژوهش خواهد بود.

۲. چهارچوب مفهومی: تغییر سیاست خارجی

موضوع تغییر سیاست خارجی^۱ یک پدیده خاص مورد مطالعه در درون ادبیات تحلیل سیاست خارجی^۲ و به عنوان یکی از دشوارترین مسائل تئوریک برای محققان سیاست خارجی است که به لحاظ تاریخی از پایان جنگ سرد مورد توجه بسیاری قرار گرفته است (رسولی ثانی آبادی، ۱۴۰۳: ۱۹۲). از منظر گوستاوسون در فهم تغییر سیاست خارجی، ابتدا بایستی با تعریف سیاست خارجی آشنا شویم، وی سیاست خارجی را مجموعه‌ای از اهداف، دستورالعمل‌ها و نیاتی می‌داند که توسط افراد تصمیم‌گیرنده دارای موقعیت رسمی و دارای اقتدار در مواجهه با بازیگران خاص خارجی و یا شرایط بین‌المللی با هدف تحت تاثیر قرار دادن رفتار بازیگران بیرونی و یا شرایط بیرونی مطابق تنظیم می‌شود (Gustavsson, 1999: 75). از نظر هرمان سیاست خارجی یک برنامه هدف محور و یا مسئله محور است که توسط سیاستگذاران دارای اقتدار در ارتباط با موجودیت‌های خارجی ساخته می‌شود (Herman, 1990: 5). از نظر گلدمن نیز سیاست خارجی نه تنها شامل بیانیه‌ها و اسناد رسمی، بلکه شامل اعمال غیرکلامی نیز می‌شود (Goldman, 1982). در تعریف دیگر سیاست خارجی نه تنها شامل الگوهای رفتاری، بلکه شامل قواعد حاکم بر این الگوها نیز می‌باشد (Morin and Paquin, 2018).

در تعریف مفهوم «تغییر سیاست خارجی» نیز نظریه پردازان مختلف بر تعاریف متفاوتی تکیه کرده‌اند. به عنوان مثال از نظر اسکیدمور تغییرات سیاست خارجی می‌تواند شامل تغییرات تکاملی و یا پراکنده شود (Skid-more, 1995: 24). تغییر سیاست خارجی همچنین می‌تواند شامل جایگزینی الگوهای متداوم رفتاری نسبت به جهان بیرون و بازیگران بیرونی و یا تغییر در قواعد هدایت‌کننده این رفتارها باشد که به دنبال اهداف متفاوت و یا استفاده از روش‌های متفاوت هستند (Hearsebrouck and Joly: 2020, 490). تغییر همچنین می‌تواند شامل تغییر پارادایم جهت‌گیری سیاست خارجی، تغییر در ایده‌های شکل‌دهنده به سیاست خارجی، تغییر

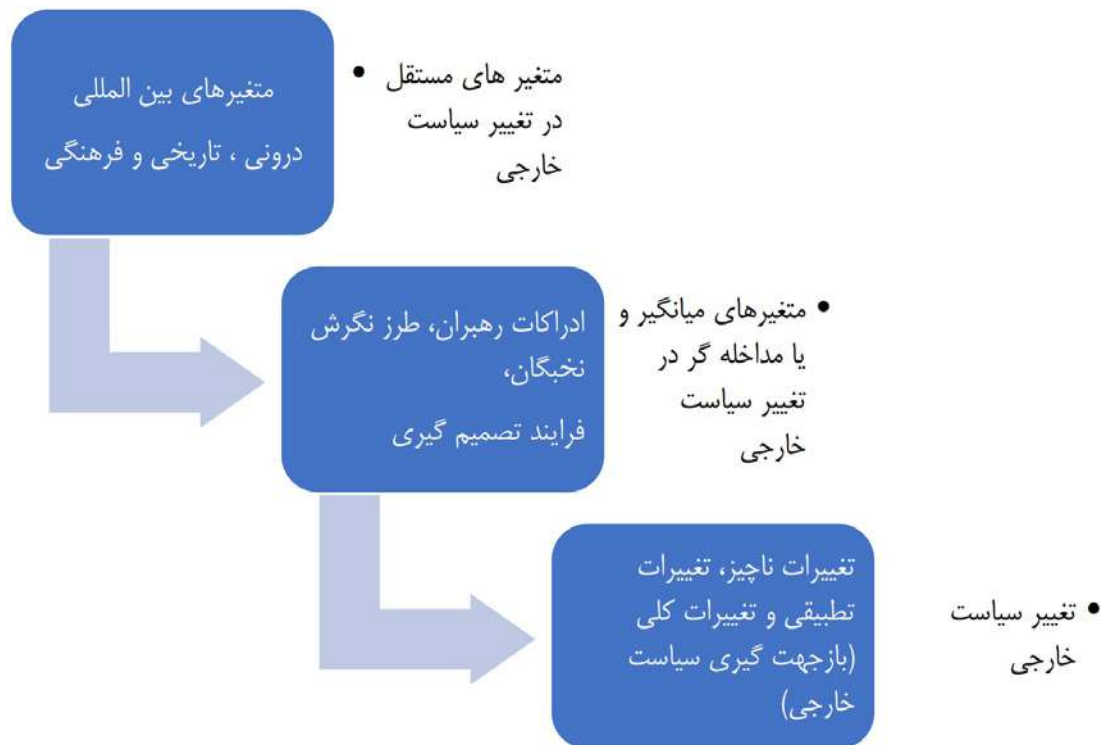
1. foreign policy change
2. foreign policy analysis

در منافع، تغییر در نهادها و یا تغییر در منطق اقدامات سیاست خارجی شود (Ashbee and Hurst, 2020). به طور کل در تحلیل تغییر سیاست خارجی ما با دو دسته از آثار نظری مواجه هستیم: دسته اول آثار کلاسیک تحلیل سیاست خارجی هستند که در آن نظریه‌پردازان به ارائه مدل‌های چندسطحی و یا ترکیبی از تغییر سیاست خارجی پرداخته‌اند و دسته دوم آثاری را شامل می‌شود که نویسندگان آن‌ها با تمایز گذاردن میان سطوح تحلیل مختلف (پارامترهای بین‌المللی، پارامترهای درونی و پارامترهای شناختی) و تأکید بر هر یک از این سطوح به بیان متغیرهای اصلی ایجادکننده تغییر سیاست خارجی می‌پردازند. در کنار این دو دسته از آثار می‌توان از آثار معناگرایانه‌ای نیز نام برد که با تأکید بر عوامل معنایی، فرهنگی و هویتی که یک کشور برای خود تعریف می‌کند، به بحث تغییر در سیاست خارجی می‌پردازند. در ادامه به هر سه دسته از آثار اشاره خواهد شد.

۱.۲. تحلیل تغییر سیاست خارجی از منظر مدل‌های چندمتغیره

در این دسته از آثار تحلیل‌گران به ارائه مدل‌های چندمتغیره و چندسطحی در تحلیل تغییر سیاست خارجی می‌پردازند. به عنوان مثال هالستی با بیان اینکه تغییر سیاست خارجی یک متغیر وابسته می‌باشد، در مدل پیشنهادی خود در تلاش برای تبیین علل این تغییر با استفاده از متغیرهای مستقل و همچنین متغیرهای میانگیر یا مداخله‌گر است (Holsti, 1982).

شکل شماره یک: مدل هالستی در مورد تغییر سیاست خارجی



منبع: یافته‌های پژوهش

هرمان تغییر در سیاست خارجی را از دو منظر «کارگزاران تغییر» و همچنین «مراحل تغییر» بررسی می‌کند. از نظر وی مراحل تغییر در سیاست خارجی عبارت اند از: شناسایی مشکل، شناسایی محرک‌های بیرونی، شناسایی ارتباط مغایرت و یا عدم مغایرت مشکل با محرک‌های بیرونی، فرض ارتباط میان مشکل و سیاست فعلی، ایجاد تغییر در سیاست و یا تغییر در تعریف مسئله، ایجاد اجماع برای انتخاب ترجیح داده شده و نهایتاً اجرای سیاست جدید مطابق با ترجیحات سیاستگذاران متعهد. برای هرمان تغییر در اهداف، ابزار و همچنین جهت گیری کل، به بازجهت گیری اصلی در سیاست خارجی و یا تغییر مسیر یک دولت منجر می‌شود که شامل تغییر در نقش بین‌المللی بازیگر و اتحادش با سایر بازیگران و سطح و میزان فعالیتش در صحنه جهانی می‌شود (Herman, 1990: 13-15).

شکل شماره ۵ دو: مدل هرمان در مورد تغییر سیاست خارجی



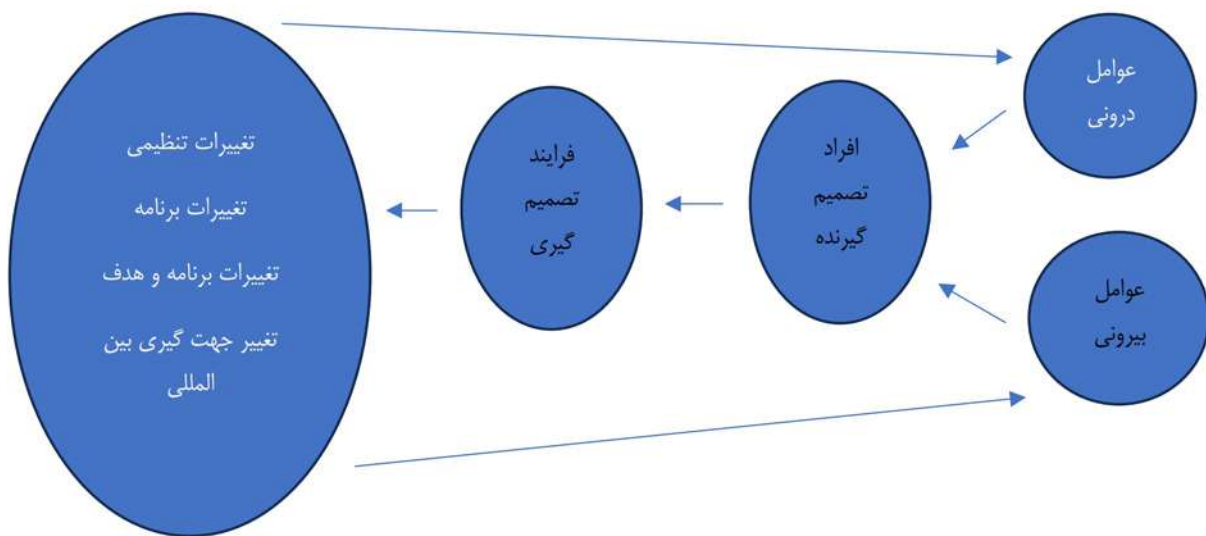
منبع: یافته‌های پژوهش

در کنار مدل‌های تغییر سیاست خارجی هالستی و هرمان، مدل پیشنهادی گوستاوسون نیز حایز اهمیت است. در واقع اگر تغییرات در سیاست خارجی را به دو بخش تغییرات کمی و کیفی تقسیم نماییم، مدل پیشنهادی گوستاوسون بر پایه تغییرات دوم قرار دارد. منظور از تغییرات کمی در سیاست خارجی یعنی در نظر گرفتن میزان وسعت و دامنه تغییرات ایجاد شده که شامل تشدید^۱ (تغییرات ناچیز)، پالایش^۲ (تغییرات حداقلی)، اصلاح^۳ (تغییرات متوسط) و تجدید ساختار^۴ (تغییرات اساسی) در الگوی رفتار خارجی دولت می‌شود (Rosati, 1994: 236).

1. intensification
2. refinement
3. reform
4. restructuring

منظور از تغییرات کیفی نیز در سیاست خارجی تغییراتی چون تغییرات تنظیمی^۱ (تغییراتی که شامل تغییر در اهداف و یا سیاست‌ها نمی‌شود)، تغییرات برنامه‌ای^۲ (تغییراتی که شامل روش‌ها و سیاست‌ها می‌شود اما شامل اهداف نمی‌شود)، تغییر در اهداف سیاست خارجی^۳ و تغییرات بنیادی در جهت‌گیری^۴ یک بازیگر نسبت به جهان خارج و امور جهانی است (Gustavsson, 1999: 75). نوع دیگر از تغییرات کیفی را می‌توان شامل تغییراتی چون: تغییر پارادایم و یا تغییر در ایده‌ها، تغییر در منافع، تغییر در نهادهای تصمیم‌گیرنده و تغییر در منطق اقدامات بیان کرد (Ashbee and Hurst: 2020).

**شکل شماره سه: مدل گوستاوسون در مورد تغییر سیاست خارجی:
دینامیک‌های علی تغییر در سیاست خارجی**



Gustavsson, 1999: 85

۲.۲. تحلیل تغییر سیاست خارجی بر اساس سطوح تحلیل

در کنار آثاری که به ارائه مدل‌های چندمتغیره در تغییر سیاست خارجی می‌پردازند، دسته دوم از آثار نظری آثاری هستند که با تاکید بر مفهوم سطح تحلیل، عوامل موجد تغییر سیاست خارجی را در سطوح تحلیل گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهند. این سطوح عبارت‌اند از: سطح بین‌المللی و یا در نظر گرفتن پارامترهای ساختاری بین‌المللی،^۵ سطح تحلیل داخلی و یا در نظر گرفتن پارامترهای ساختاری درونی^۶ و توجه به پارامترهای شناختی^۷.

1. adjustment change
2. program change
3. goal change
4. redirection of orientation
5. International Structural Parameters
6. Domestic Structural Parameters
7. Cognitive Parameters

۱.۲.۲. تغییر سیاست خارجی بر اساس مولفه‌های پارامترهای ساختاری بین‌المللی

در این سطح از تحلیل، تغییرات سیاست خارجی ناشی از شرایط سیستمی است. در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، تئوری‌های نواقح گرایانه به طور خاص توجه خود را بر عوامل سیستمی و تأثیرات علی و محدودکننده آن بر گزینه‌های سیاست خارجی دولت‌ها قرار می‌دهند (برای توضیحات بیشتر بنگرید به: (Waltz, 1979).

با مروری بر ادبیات موجود، می‌توان مهم‌ترین عوامل ایجادکننده تغییر و یا تداوم در سیاست خارجی دولت‌ها در سطح بین‌المللی را به شرح زیر دانست:

- تغییر در قطبیت^۱ نظام بین‌الملل که منجر به باز مفهوم‌بندی تهدیدات امنیتی و بازبینی در اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی دولت‌ها از طریق ارائه مقدمات و یا محذورات جدید می‌شود (Ryn- (hold, 2007: 424).
- موقعیت هر یک از دولت‌ها در ساختار نظام بین‌الملل: به عنوان مثال دولت‌های حافظ وضع موجود،^۲ به دلیل موقعیت مسلطی که در نظام بین‌الملل دارند، تمایل کمی به تغییر در سیاست خارجی خود دارند و در مقابل دولت‌های خواهان تغییر وضع موجود و یا تجدید نظر طلب،^۳ با توجه به میزان قدرت خود و اهداف تجدید نظر طلبانه خواهان تغییرات بیشتری در سیاست خارجی هستند، به همین دلیل از آن‌ها به عنوان دولت‌های تهاجمی نیز یاد می‌شود. از نظر شویبلر، نظریه پرداز نواقح گرای تهاجمی روابط بین‌الملل، حتی ثبات و یا تغییر در نظام بین‌الملل نیز بر اساس موازنه میان دولت‌های محافظه کار و دولت‌های تجدید نظر طلب بر اساس گرایش سیاست خارجی آن‌ها ایجاد می‌شود. به این معنا که اولویت امنیت برای دولت‌های محافظه کار سبب پیگیری رفتار موازنه بخش و اولویت سود برای دولت‌های تجدید نظر طلب موجب سیاست خارجی تهاجمی و تغییر در سیستم می‌شود (Schweller, 2011: 180).
- توافقات و تعهدات گذشته و همچنین معاهدات تجاری دولت‌ها که موجب تداوم در سیاست خارجی آن‌ها می‌شود (Skidmore, 1994: 50).
- قواعد محیطی و نهادهای بین‌المللی: قواعد بین‌المللی و همچنین نهادها و سازمان‌ها از طریق فرایندهای اجتماعی شدن و جامعه پذیری دولت‌ها و فراهم آوردن معیارهای دولت خوب^۴ و یا دولت به‌هنگار و قاعده‌مند، می‌توانند منجر به تغییرات مهمی در سیاست خارجی دولت‌ها شوند و به عنوان دلایل اصلی و توجیه‌کننده برای بازیگران سیاسی در تغییر سیاست خارجی عمل کنند (Brazys, 2017).

۲.۲.۲. تغییر در سیاست خارجی بر اساس در نظر گرفتن مولفه‌های ساختاری داخلی

در این سطح از تحلیل بر عوامل و محدودیت‌های درونی یک نظام سیاسی توجه می‌شود. از جمله

1. polarity
2. status que states
3. revisionist states
4. good government

نوع نظام سیاسی، از نظر اسکیدمور نوع نظام سیاسی تاثیر بسیار زیادی بر تغییر و یا عدم تغییر در سیاست خارجی کشورها دارد، به عنوان مثال نظام‌های سیاسی دارای اقتدار پراکنده و فاقد استقلال کامل از تاثیرات اجتماعی نسبت به دولت‌های متمرکز کمتر دچار تغییرات سیاست خارجی می‌شوند، به عبارت دیگر تغییرات اساسی در سیاست خارجی در دولت‌های متمرکز نسبت به دولت‌های تکرگرا و دموکراتیک آسان‌تر خواهد بود. از سوی دیگر، تغییر سیاست خارجی با محدودیت‌های بوروکراتیک ارتباط مستقیم دارد، به عنوان مثال در دولت‌هایی با محدودیت‌ها و ترتیبات بوروکراتیک بالا تغییر در سیاست خارجی نسبت به رژیم‌های خودکامه که در آنها نهادهای بوروکراتیک نقش کم و یا ناچیزی در سیاست‌گذاری دارند، کمتر اتفاق می‌افتد (Skidmore, 1994: 52)

از دیگر عوامل داخلی تعیین‌کننده در تغییر سیاست خارجی، نقش گروه‌ها و ائتلاف‌های حامی^۱ در پیگیری یک سیاست خارجی خاص است. در بررسی نقش این گروه‌ها در ایجاد تغییر در سیاست خارجی ماهیت طبقاتی این گروه‌ها بسیار مهم است که می‌تواند شامل طیف وسیعی از گروه‌های قومی، کارگزاری‌های مذهبی / نژادی، سازمان‌های کارگری و یا تجاری، شرکت‌های اسلحه‌سازی، سیاستمداران، فعالان مدنی، اعضای گروه‌های فشار، محققان، روزنامه‌نگاران و غیره باشد. این گروه‌ها از هر طیفی که باشند، دارای عقاید مشترک و اهداف یکسان هستند و هر یک پیگیر یک سیاست خاص در حوزه روابط خارجی هستند. در این میان نکته مهم آن است که چگونه سیاست‌ها توسط این گروه‌ها درک، فهم و قالب‌بندی می‌شود و توانایی آن‌ها در حمایت و یا تغییر یک سیاست خارجی به چه میزان است (Haar and Pierce, 2021: 1771-1788).

۳.۲.۲. تغییر در سیاست خارجی بر اساس در نظر گرفتن مولفه‌های شناختی

توجه به عوامل شناختی^۲ ذیل سطح تحلیل واحد^۳ قرار دارد. از نظر گوستاوسون وقتی از منابع تغییر در سیاست خارجی صحبت می‌کنیم، قبل از هر چیزی بایستی به تغییر در باورها و عقاید افراد تصمیم‌گیرنده توجه کنیم، از نظر وی پس از تغییر باورهای افراد کلیدی، آن‌ها با فعالیت در ساختارهای نهادی موجود منجر به تغییر سیاست‌گذاری می‌شوند (Gustavsson, 1999: 76). در واقع توجه به روش‌شناسی خرد در برابر روش‌شناسی که بر سطح تحلیل کلان تکیه می‌کند و سیاست خارجی و تغییر در آن را معلول شرایط ساختاری می‌داند، از اوایل دهه ۱۹۵۰ با انتشار کتاب اسنایدر و همکارانش با عنوان «تصمیم‌گیری به عنوان رهیافتی برای مطالعه سیاست بین‌الملل» آغاز شد. آن‌ها با مورد توجه قرار دادن فرایند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی سیاست خارجی و اهمیت آن در تغییر سیاست خارجی بیان کردند که شرایط ساختاری تنها زمانی موثر واقع می‌شوند که توسط تصمیم‌گیرندگان دخیل در فرایند تصمیم‌گیری مورد درک و توجه قرار گیرند (Snyder and et.al. 1962)

البته در فرایند انتخاب عقلانی (عقلانیت مطلق اسنایدر) فرض بر آن است که تصمیم‌گیرندگان با

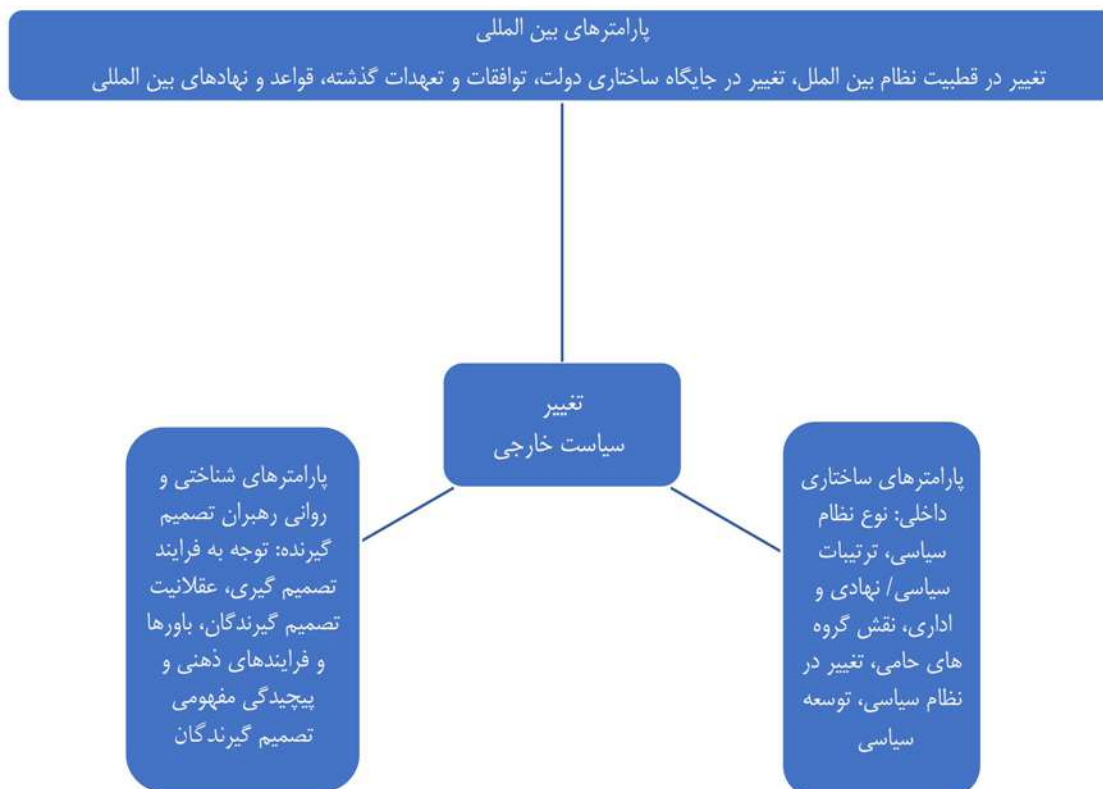
1. advocacy coalitions
2. cognitive factors
3. Individual level

مدنظر قرار دادن بیشینه کردن مطلوبیت، به انتخاب بهترین تصمیم می‌پردازند. در ادامه این رهیافت عقل‌گرایانه، رهیافت‌های شناختی در چهارچوب روانشناسی سیاسی، بر این باور بودند که سیاست‌گذاران خارجی در چهارچوب انتخاب عقلانیت مطلق عمل نمی‌کنند و آن‌ها قبل از هر عقلانیتی، در فضای باورها و فرایندهای شناختی خود محصور هستند. در همین راستا کتاب «برداشت و سوءبرداشت در سیاست بین‌الملل» (Jervis, 1976) و کتاب «ساخت سیاست خارجی: تاثیر شناخت» (Cottam, 1986)، به تاکید بر محیط روانی افراد و گروه‌های تصمیم‌گیر در تغییر سیاست خارجی پرداختند. منظور از محیط روانی برداشت و درک تصمیم‌گیران از محیط عملیاتی و یا بین‌المللی یا بستر سیاسی و اجتماعی شان است. به عنوان مثال ولچ در کتاب خود با عنوان «انتخاب‌های دشوار: نظریه تغییر سیاست خارجی» بر این باور است که تغییر در سیاست خارجی روندی متعارف نیست و در صورت وقوع ارتباط مستقیمی با درک تصمیم‌گیرندگان از شکست سیاست خارجی پیشین دارد (Welch, 2005). از نگاه این نظریه‌پردازان تغییر در سیاست خارجی زمانی اتفاق می‌افتد که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی تغییرات محیطی شامل تغییرات بین‌المللی و تغییرات درونی را درک، تفسیر و نسبت به آن واکنش نشان دهند. یانگ در مقاله خود بر نقش متغیر شناختی پیچیدگی مفهومی رهبران^۱ و تاثیر مهم آن در فرایند پردازش اطلاعات توسط رهبران و میزان حساسیت و نوع واکنش آنها به متغیرهای محیطی می‌پردازد. از نظر یانگ پیچیدگی مفهومی ابزارهای ذهنی رهبران تصمیم‌گیرنده است که با استفاده از آنها موضوعات محیطی را ارزیابی می‌کنند. در این میان رهبران با پیچیدگی مفهومی بالا دنبال گزینه‌های متعدد و جایگزین و همچنین استفاده از کسب اطلاعات زیاد و مشاوره از نخبگان بیرونی و حتی بین‌المللی برای مواجهه با تغییرات محیطی هستند. بنابراین آن‌ها نسبت به تغییرات محیطی حساسیت بالایی دارند. در مقابل رهبران با پیچیدگی مفهومی پایین متغیرها و حوادث بیرونی را سیاه و سفید و در قالب حوادث خوب و بد و یا حوادث درست و غلط قرار می‌دهند (Yang, 2010: 430-431).

از سوی دیگر رهبران تصمیم‌گیرنده با پیچیدگی مفهومی بالا تمایل بیشتری به تغییر سیاست خارجی دارند، آنها به کوچک‌ترین تغییرات محیطی واکنش نشان می‌دهند و به دنبال تغییرات نرم، تدریجی و قاعده‌مند در سیاست خارجی هستند، این در حالی است که رهبران تصمیم‌گیرنده با پیچیدگی مفهومی پایین فقط می‌توانند تغییرات خیلی بزرگ را متوجه شوند و به دنبال تغییر رادیکال در سیاست خارجی هستند (Yang, 2010: 435). در همین زمینه کلر، رهبران را بر اساس میزان پیچیدگی مفهومی ذهنی‌شان به دو دسته رهبران احترام‌گذارنده به محدودیت‌های محیطی^۲ و رهبران چالشگر نسبت به محدودیت‌های محیطی^۳ طبقه‌بندی می‌کند، وی بر اساس مطالعات آماری نشان می‌دهد که تمایل استفاده به زور و درگیری‌های نظامی تحت تاثیر پیچیدگی مفهومی رهبران قرار داشته و در رهبران دسته دوم یعنی چالشگران محدودیت بسیار بیشتر می‌باشد (Keller, 2005: 840).

1. leaders conceptual complexity
2. constraint respecters
3. constraint challengers

شکل شماره چهار: تحلیل تغییر سیاست خارجی بر اساس سطوح تحلیل خرد و کلان



منبع: یافته‌های پژوهش

۳.۲. تحلیل تغییر در سیاست خارجی بر اساس مولفه‌های معنایی و هویتی

تحلیل‌های هویت‌محور و معنامحور در مقابل آثار کلاسیک تحلیل سیاست خارجی که بر روی شناخت افراد تصمیم‌گیرنده تکیه دارد، قرار می‌گیرند و با تاکید بر عوامل فرهنگی و هویتی که شکل‌دهنده به سبک ملی^۱ و نقش ملی^۲ و محتوای سیاست خارجی یک کشور است، به تحلیل تغییر در سیاست خارجی می‌پردازند. از نظر این دسته از تحلیل‌گران رفتار سیاست خارجی یک دولت در عرصه بین‌المللی به عنوان یک رویه اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و این رفتار تولیدکننده شناخت، برداشت و سوء برداشت و همچنین تولیدکننده معانی بین‌ذهنی در مورد اینکه چگونه دنیا کار می‌کند و نیات بازیگران مختلف در آن چیست، می‌باشد (Bevir and Pierce, 2021: 274). از نظر این دسته از تحلیل‌گران، تغییر در سیاست خارجی بر مبنای تغییرات ادراکی از «نقش ملی» توسط تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی صورت می‌گیرد، از نظر هالستی فهم و چگونگی برداشت نخبگان و رهبران از نقش ملی اساساً در انتخاب‌های سیاست خارجی و تغییرات مربوط به آن جایگاه مهمی دارد (Holsti, 1970)

1. national stile
2. national role

از نظر چکل و کاتزنشتاین هویت‌ها نماینده خود جمعی یک دولت و بر پایه عقاید جمعی در مورد نقش و بازنمایی خود و دیگری هستند، هویت‌ها توسط رویه‌های اجتماعی، طرز نگرش‌های سیاسی، سنت‌های سیاسی تحت عنوان فرهنگ سیاسی و فرهنگ سیاست خارجی یک کنشگر آشکار می‌شوند، این سنت‌ها و هویت‌ها هستند که به تفکر نخبگان در مورد نقش بین‌المللی کشورشان شکل می‌دهند (Checkel and Katzenstein, 2009: 4-5).

۳. یافته‌های پژوهش

در این مبحث از پژوهش ابتدا به ارائه مدل پیشنهادی پژوهش در تحلیل تغییر سیاست خارجی خواهیم پرداخت و سپس در مبحث بعد بر اساس این مدل، به تحلیل تغییرات و تداوم‌های احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم به ریاست جمهوری مسعود پزشکیان می‌پردازیم.

۱.۳. مدل پیشنهادی پژوهش: مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی

بر اساس مدل پیشنهادی این پژوهش تغییر در خروجی سیاست خارجی یک کشور می‌تواند از طریق سه مسیر زیر اتفاق بیفتد: ورودی‌های جایگزین جدید از منابع داخلی و یا بین‌المللی، راهیابی ورودی‌های از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی که این فرایند در نتیجه تغییرات ساختارهای اداری / نهادی و یا سیاسی داخلی حاصل شده و نهایتاً تغییر درون‌روایتی توسط تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی که به تغییر خروجی سیاست خارجی می‌انجامد. همچنین در مدل پیشنهادی پژوهش چندین متغیر معرفی می‌گردند که هر یک از این متغیرها می‌توانند در ذیل هر یک از مسیرهای سه گانه بالا قرار گیرند. در ادامه به این متغیرها اشاره خواهیم کرد.

۱.۱.۳. «پنجره‌های فرصت»^۱: این متغیر در ذیل مسیر اول یعنی ورودی‌های جایگزین جدید تحت عنوان تغییرات ساختاری قرار می‌گیرد، اما آن چه که در تغییر سیاست خارجی یک کشور مهم است، چگونگی ادراکات افراد تصمیم‌گیرنده از پنجره‌های فرصت است، پنجره‌هایی که می‌تواند ناشی از تغییرات ساختاری درونی و یا بین‌المللی باشد و امید تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را در تغییر محقق سازد. بنابراین آنچه مهم است درک تصمیم‌گیرندگان از این پنجره‌های فرصت و اقدام کردن به موقع است، چرا که پنجره‌ها همیشه باز نمی‌ماند و شرایط به سرعت در حال تغییر است. در این رهیافت بایستی توجه شود که ادراکات افراد تصمیم‌گیرنده در درون یک دولت از پنجره‌های فرصت کاملاً متمایز از یکدیگر است، حتی ادراکات یک محقق سیاست خارجی نیز از ادراکات یک تصمیم‌گیرنده متفاوت است (Doeser and Eidenfalk, 2013: 391-395).

۲.۱.۳. **منازعه بر سر نقش ملی**: این متغیر که در ذیل مسیر سوم قرار می‌گیرد، می‌تواند به دو صورت افقی (میان گروه‌های نخبه تصمیم‌گیرنده) و یا عمودی (میان نخبگان و توده‌ها) باشد. نکته قابل توجه آن که در منازعات مربوط به نقش ملی فارغ از افقی بودن و یا عمودی بودن آن، بایستی میان

منازعات سیاسی داخلی بر سر تعریف نقش ملی^۱ و منازعات سیاسی داخلی که بر سر نقش ملی نیست اما بر نقش ملی تاثیرگذار بوده و دارای پیامدهایی بر آن است^۲ و همچنین منازعات بر سر نحوه ایفا و اجرای نقش ملی^۳ تمایز قائل شد (Mccourt, 2021: 178-179)

۳.۱.۳. حوادث بین‌المللی و یا شوک‌های بیرونی: این متغیر نیز در ذیل مسیر اول یعنی ورودی‌های جایگزین جدید قرار دارد. از نظر هرمان شوک‌های بیرونی به عنوان حوادث مهم، تاثیرگذار و قابل مشاهده به عنوان یکی از منابع مهم بیرونی در ایجاد تغییر سیاست خارجی دولت‌ها به شمار می‌روند (Herman, 1990: 12). از نظر لی نیز تغییرات بزرگ سیاست خارجی عموماً تحت شرایط بحران‌ها و عدم اطمینان‌ها حاصل می‌شود (Lee, 2012: 739). فشارهای بیرونی همچنین می‌توانند در قالب پاداش‌ها (امتیازات اقتصادی و سیاسی در قالب هویج) و مجازات‌ها (تحریم‌ها در قالب چماق) ظاهر شوند.

۴.۱.۳. تاثیر روایت‌ها بر انتخاب‌ها و تغییر سیاست خارجی: این متغیر نیز در ذیل مسیر سوم تغییر سیاست خارجی قرار می‌گیرد. روایت‌ها ساختارهای اجتماعی هستند که سازنده انتظارات، منافع، رفتارها و تهدیدات امنیتی و همچنین فرصت‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی هستند. روایت‌ها با ثبت معنای حوادث و تجارب گذشته دولت در تعامل با دیگران، به تعریف فرصت‌ها و محدودیت‌های کنشگری دولت در عرصه بین‌المللی می‌پردازند، بنابراین روایت‌ها به عنوان برساخته‌هایی اجتماعی هستند که بازیگران سیاسی از آن‌ها به طور هوشمندانه و هدفمند برای توجیه اقدامات و همچنین تغییر سیاست‌ها استفاده می‌کنند (Patterson and Moroe, 1998: 321). روایت‌ها برای زندگی سیاسی بسیار حیاتی هستند، از طریق روایت‌ها است که ما جهان اطراف خود را درک می‌کنیم و هویت‌های خود را می‌سازیم، روایت‌ها در ساخت رفتار سیاسی دولت‌ها بسیار مهم هستند، دولت‌ها روایات را می‌سازند و از آن برای تفسیر و درک واقعیات سیاسی استفاده می‌کنند (Somers, 1994: 606).

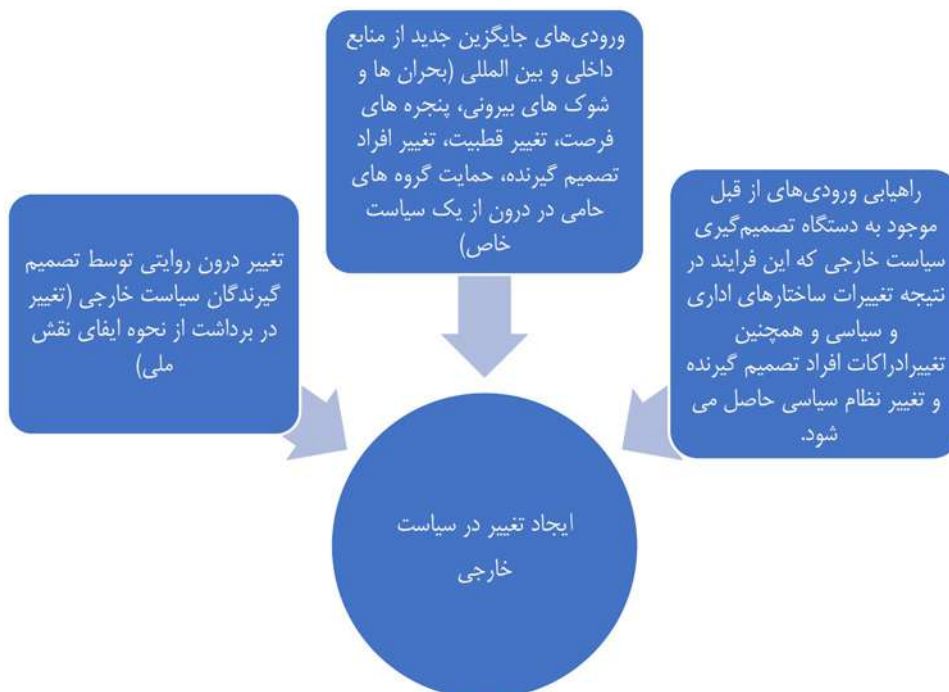
روایت‌ها در ذات خود اموری هنجاری و هدفمند هستند، آنها حاوی امیدهایی برای نظم اجتماعی خاص هستند، بنابراین رفتار یک دولت را بدون درک روایتی که بر پایه آن انتخاب‌های سیاست خارجی خود را می‌سازد، ناممکن است (Wertsch, 2000: 518). از سوی دیگر چگونگی استدلال از حوادث گذشته می‌تواند انتخاب‌های سیاست خارجی را تحت تاثیر قرار دهد و این صرفاً از طریق روایت‌ها صورت می‌گیرد. از نظر لوی چگونگی تفسیر و درک تجارب تاریخی گذشته، جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها را شکل می‌دهد (Levy, 1994). به طورکل کارکرد روایت‌ها برای سیاست خارجی یک دولت عبارت انداز: درک تهدیدات امنیتی و چگونگی مواجهه با آن تهدیدات، مشروع کردن و مجاز کردن برخی از سیاست‌ها، حفظ امنیت هستی‌شناسانه دولت‌ها از طریق فراهم کردن روایت‌های بیوگرافیک مناسب و تولید احساسات خوب برای دولت‌ها، فراهم کردن معانی بینادذهنی برای تغییر سیاست و قابل قبول و امکان‌پذیر ساختن این تغییر (Subotic, 2016: 611-617).

1. domestic contestation over national role
2. non-role-based political competition with role implications
3. domestic contestation over role performance

برای حصول به این تغییر بازیگران سیاسی و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی گاهی داستانها و روایتها را دستکاری می کنند تا بتوانند پیروان خود را برای تغییر سیاست خارجی متقاعد سازند. به این معنا که آنها در مواجهه با حوادث جدید در عرصه بین المللی به طور عامدانه و آگاهانه بخشی از عناصر داستانی و سازنده روایت کلی خود را تغییر داده و یا برجسته سازی می کنند و سایر عناصر را به حاشیه می رانند (Subotic, 2016: 620)

در اینجا برخی نظریه پردازان بر این باورند که در مواجهه با آسیبها و یا تهدیدات بیرونی، دولتها روایت های جمعی خود را مجدداً بازنویسی و مورد اصلاحات کلی قرار می دهند، اما برخی دیگر نیز بر این باورند که در هنگام مواجهه با بحران های بزرگ، روایت کلی دولت باقی می ماند، اما تغییر سیاست خارجی توسط فعال کردن و یا برجسته کردن و یا تفسیر مجدد کردن از برخی از عناصر روایت بزرگتر صورت می گیرد و برخی از عناصر هم به طور همزمان غیر فعال می شوند، چرا که روایت یک دولت ماهیتی چندلایه، چندبعدی و پیچیده دارد که بازیگران سیاسی به طور گزینشی برخی عناصر و لایه ها را فعال و برخی را نیز غیر فعال می کنند. بنابراین در مواجهه با تهدیدات امنیتی و فیزیکی که نیاز به تغییر سیاست خارجی هست، با تغییر سیاست هم امنیت هستی شناسی (از طریق تداوم و حفظ کلی روایت) و هم امنیت فیزیکی حفظ می شود (Innes and Steele, 2014).

شکل شماره پنج: مدل پیشنهادی پژوهش در تحلیل تغییر و تداوم سیاست خارجی تحت عنوان «مدل ترکیبی»



منبع: یافته های نویسنده

۲.۳. کاربست مدل پیشنهادی پژوهش بر مطالعه موردی

در این مبحث با استفاده از مسیرهای پیشنهادی، تغییر و تداوم احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم را بیان خواهیم کرد.

۱.۲.۳. تحلیل تغییرات احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم از طریق ورودی‌های جایگزین جدید از منابع داخلی: در این مسیر، روی کار آمدن افراد و نخبگان جدید تصمیم‌گیرنده (اعضای کابینه چهاردهم) به عنوان مهم‌ترین ورودی جدید می‌تواند در نظر گرفته شود که به طور بالقوه می‌تواند زمینه‌ساز تغییر در سیاست خارجی کابینه چهاردهم باشد. بنابراین طبق این ورودی ما می‌توانیم انتظار تغییراتی را در سیاست خارجی ایران به واسطه ادراکات و طرز نگرش‌های متفاوت فرد رییس‌جمهور، وزیر امور خارجه، اعضای تیم مذاکره‌کننده و یا دبیر شورای عالی امنیت ملی داشته باشیم. چنان‌که رییس‌جمهور جدید، مسعود پزشکیان در مقاله انگلیسی خود در روزنامه تهران تایمز با عنوان «پیام من به جهان جدید»^۱ خطوط اصلی برنامه و جهت‌گیری دولتش را «اصلاحات، تقویت وحدت ملی و تعامل سازنده با جهان» عنوان کرد. نوشتن مقاله به زبان انگلیسی خود می‌تواند نشان‌گر ایده «تعامل با جهان بر اساس زبان اصلی» باشد. در همین راستا وی با تأکید بر حفظ عزت ملی و شأن بین‌المللی ایران، بیان می‌کند که در طراحی و اجرای سیاست خارجی دولت خود بر پایه «عزت، حکمت و مصلحت»، تمامی اختیارات اعطا شده به مقام ریاست جمهوری مطابق با قانون اساسی را به کار خواهد بست (Pezeshkian, 2024).

بر اساس این مقاله و البته گفته‌های رییس‌جمهور جدید در مناظرات انتخاباتی، می‌توان مفهوم «فرصت‌گرایی» را یکی از مفاهیم جدید در گفتمان سیاست خارجی کابینه چهاردهم بیان کرد، مفهومی که کمتر در عرصه سیاست خارجی ایران مطرح شده است. در همین راستا رییس‌جمهور پزشکیان با تأکید بر «تعامل سازنده» با جهان با توجه به جایگاه قوی ایران، بیان می‌کند که: «دولت من قصد دارد سیاستی «فرصت‌گرا» را پیگیری کند که با ایجاد «تعادل» در روابط با همه کشورها، منطبق با منافع ملی، توسعه اقتصادی و نیازهای صلح و امنیت منطقه و جهان باشد» (Pezeshkian, 2024).

از دیگر ورودی‌های جدید به دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌توان به حمایت گروه‌های حامی از یک سیاست جدید خاص در عرصه روابط خارجی اشاره کرد (Blavoukos and Bourantonis, 2014:485). در مبحث قبل اشاره شد که این گروه‌ها تحت اهداف مشترک گرد هم می‌آیند و حامی و پیگیر یک سیاست خارجی خاص هستند. به عنوان مثال در مورد مطالعه گروه‌های قومی مثلاً بلوچ‌ها و یا کردها و یا گروه‌های دانشگاهی می‌توانند با تأثیر بر دستگاه تصمیم‌گیری کشور به عنوان ورودی‌های جدید داخلی، خواست‌ها و سیاست‌های خود را با تغییر سیاست‌های از قبل موجود، پیش برند.

۲.۲.۳. تحلیل تغییرات احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم از طریق ورودی‌های جایگزین جدید از منابع بین‌المللی: در این مسیر اولین متغیر «شوک‌ها و بحران‌های بیرونی» در دو سطح بین‌المللی و

1. My Message to the New World

یا منطقه ای است که به عنوان ورودی جدید وارد دستگاه تصمیم گیری کشور می شوند و ممکن است موجب تغییراتی در سیاست خارجی شوند. به عنوان مثال در سطح منطقه می توان به مواردی چون: وقوع جنگ در منطقه خاورمیانه و یا تشدید منازعات اسرائیل با فلسطین و گروه های مقاومت، ضعیف شدن گروه های مقاومت تحت حمایت ایران، تغییرات قیمت نفت، وقوع انقلاب و تغییر نظام سیاسی در هر یک از کشورهای منطقه (نظیر روی کار آمدن طالبان در افغانستان)، ظهور جنبش ها و بازیگران غیردولتی تروریستی در منطقه (نظیر روی کار آمدن مجدد نیروهای بنیادگرای اسلامی)، درگیر شدن روسیه در جنگ منطقه ای جدید، درگیری چین در منطقه و ... اشاره کرد که وقوع هر یک از این عوامل می تواند موجب تغییراتی در سیاست خارجی ایران شود.

در سطح بین المللی نیز می توان به مواردی چون: تغییر قطبیت نظام بین الملل (مثلا انتقال قدرت از آمریکا به چین و یا ظهور نظام دو قطبی و یا چندقطبی به جای نظم یک / چندقطبی موجود)، تغییر ریاست جمهوری در آمریکا و تغییر سیاست ها نسبت به ایران، تغییر قواعد محیطی و یا نهادی نظام بین الملل، وقوع جنگ جهانی و یا وقوع بحران های بین المللی (اقتصادی، سیاسی، محیط زیستی، بحران مهاجران و ...) اشاره کرد که همگی می توانند به عنوان ورودی های جایگزین جدید بین المللی موجب تغییرات سیاست خارجی ایران توسط کابینه چهاردهم شوند.

«پنجره های فرصت» نیز می توانند در ذیل ورودی های این مسیر قرار گیرند. در مباحث قبل بیان شد که در اثرگذاری پنجره های فرصت بیرونی در تغییر سیاست خارجی بایستی چهارچوب شناختی تصمیم گیرندگان سیاست خارجی را به عنوان متغیر مداخله گر در نظر بگیریم که تغییرات ساختار بیرونی (بین المللی و داخلی) را درک کرده و نسبت به آن واکنش نشان دهد. به عنوان مثال روی کار آمدن دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و یا اکثریت شدن آن ها در کنگره آمریکا (مجلس سنا و نمایندگان)، می تواند به عنوان یک پنجره فرصت برای دستگاه تصمیم گیری سیاست خارجی ایران در نظر گرفته شود. در همین زمینه رییس جمهور پزشکیان در مقاله اش بیان می کند که به دنبال پیگیری سیاستی «فرصت گرا» و ایجاد تعادل در روابط با همه کشورها در دولت جدید خود است. وی همچنین بیان می کند که از تلاش های صادقانه برای کاهش تنش ها استقبال خواهد کرد (Pezeshkian, 2024). استقبال کشورهای اروپایی و آمریکا برای مذاکره با ایران، منازعات احتمالی میان آمریکا / چین، آمریکا / روسیه و یا آمریکا / قدرت های اروپایی، منازعات میان کشورهای عربی منطقه و یا افول قدرت آمریکا در مقایسه با چین نیز می تواند به عنوان پنجره های فرصتی برای تغییر سیاست خارجی کابینه چهاردهم در نظر گرفته شود.

سومین متغیری که می تواند در ذیل این مسیر قرار گیرد، «فشارهای محیطی» در قالب سیاست هویج (پاداش ها) و چماق (مجازات ها و تحریم ها) است که می تواند موجب تغییر در سیاست خارجی کابینه چهاردهم مثلا تغییر از سیاست «سازش ناپذیری مطلق» به سیاست «سازش پذیری نسبی» در مواجهه با غرب شود. در همین زمینه رییس جمهور پزشکیان در مقاله خود به حوزه های منازعه با آمریکا (به عنوان فشارهای محیطی) تاکید می کند و این منازعات را شامل خروج آمریکا از برجام، جنگ اقتصادی، تروریسم دولتی (ترور سردار سلیمانی) و حمایت آمریکا از اسرائیل بیان می کند و خواهان اتخاذ سیاستی جدید از سوی آمریکا در قبال ایران است (Pezeshkian, 2024).

۳.۲.۳. تحلیل تغییرات احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم از طریق ورودی‌های از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری: به عنوان مثال گزینه مذاکره با غرب و یا مذاکره با بخشی از غرب (کشورهای اروپایی)، به عنوان گزینه‌ای از پیش موجود که توسط روسای جمهور خاتمی و یا روحانی نیز دنبال می‌شده است، می‌تواند در این مسیر مورد توجه قرار گیرد. این مذاکره می‌تواند بر سر مسایل مورد مناقشه ایران با این کشورها (مساله هسته‌ای، موشکی، حمایت ایران از گروه‌های مقاومت، حقوق بشر و ...) و یا مسائل و حوزه‌های دیگر باشد. در همین زمینه رییس جمهور پزشکیان بر آماده بودن دولت خود در مشارکت در گفتگوهای سازنده با کشورهای اروپایی بر پایه ایجاد روابط احترام متقابل و اصل برابری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، امنیت، انرژی، محیط زیستی و مواد مخدر تاکید می‌کند (Pezeshkian, 2024). در مورد مذاکره با دولت آمریکا نیز رییس‌جمهور جدید مذاکره با این کشور را منوط به پیش شرط تغییر رفتار و سیاست این کشور می‌داند و بیان می‌کند که: «ایالات متحده را فرامی‌خوانم تا از سوءمحاسبات گذشته‌اش درس گرفته و سیاست جدیدی متناسب با آن اتخاذ کند» (Pezeshkian, 2024).

از دیگر گزینه‌های از پیش موجود در سیاست خارجی ایران که توسط رییس‌جمهور پزشکیان در مقاله خود به دنیا اعلام شده، گزینه «مواجهه با ایران‌هراسی و اسلام‌هراسی» از طریق هنجارسازی و ترویج صلح، «حمایت از جریان مقاومت»، «حمایت از استقلال فلسطین»، محکوم کردن اقدامات رژیم اسرائیل و «لزوم اتخاذ مقابله با آن» و همچنین «تشکیل یک منطقه قوی» است. در همین راستا رییس‌جمهور پزشکیان بیان می‌کند که: «همکاری برای توسعه و شکوفایی منطقه‌ای اصل راهنمای سیاست خارجی ما خواهد بود» (Pezeshkian, 2024).

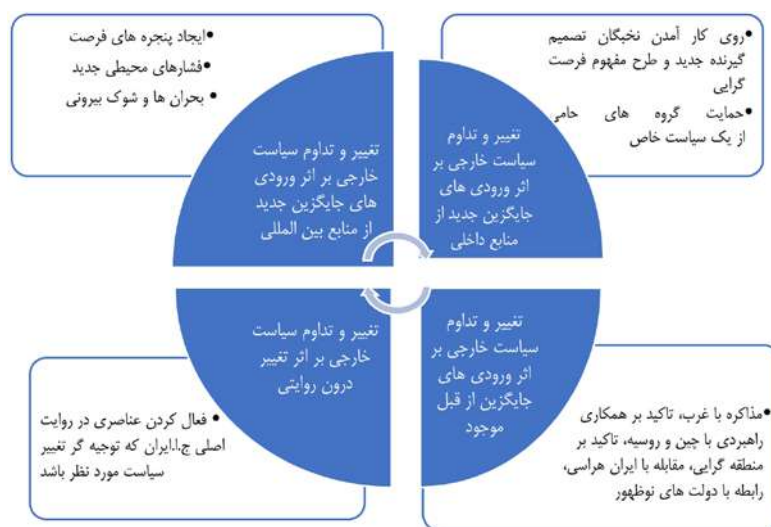
از دیگر گزینه‌های از پیش موجود در سیاست خارجی ج.ا.ایران که در کابینه سیزدهم نیز به طور جد دنبال می‌شد، تاکید بر همراهی و پیوند با کشورهای چین و روسیه است. در همین راستا رییس‌جمهور پزشکیان در مقاله خود با تاکید بر چین و روسیه به عنوان دوستان ارزشمند ایران و همچنین تاکید بر نقشه راه ۲۵ ساله ایران و چین که گام مهمی در جهت ایجاد شراکت جامعه راهبردی با این کشور است، این دو کشور را همپیمانانی راهبردی و ارزشمند برای ایران عنوان کرده و بر تقویت همکاری‌های دوجانبه و چند جانبه با این دو کشور در قالب سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای تاکید می‌کند. ادامه روابط و ایجاد روابط قوی با دولت‌های نوظهور از جمله کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین نیز از دیگر گزینه‌های از قبل موجود است که در مقاله رییس‌جمهور پزشکیان بر آن تاکید شده است (Pezeshkian, 2024).

۴.۲.۳. تحلیل تغییرات احتمالی در سیاست خارجی کابینه چهاردهم از طریق تغییرات درون‌روایتی: از آنجاکه رییس‌جمهور در ایران به مانند تمامی کشورهای دیگر جهان، بایستی به اصول قانون اساسی و نقش ملی تعریف شده توسط این قانون برای نظام ج.ا.ایران پایبند باشد، بنابراین تغییر کلی روایت ج.ا.ایران (تغییر از یک روایت کلی به یک روایت کلی دیگر) و مفروضه‌های اساسی آن و همچنین تغییر در نقش ملی تعریف شده و تعریف یک نقش ملی جدید، غیر ممکن است. مطابق با اصل ۱۵۲ قانون اساسی سیاست خارجی ج.ا.ایران بر اساس نفی هرگونه «سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری»، «حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور»، «دفاع از حقوق همه مسلمانان» و «عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر» و «روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیرمحارب» استوار است. مطابق با اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز ج.ا.ایران در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند. بر پایه همین اصول اصلی شکل‌دهنده به روایت

ج.ا.ایران است که رییس جمهور پزشکیان نیز در مقاله خود صراحتاً پایه‌های سیاست خارجی دولتش را بر اصولی چون «عزت، حکمت و مصلحت» و با تأکید بر حفظ عزت و شان بین‌المللی ایران بیان می‌کند (Pezeshkian, 2024). بنابراین تغییر از طریق این مسیر صرفاً می‌تواند از طریق «تغییر درون روایتی» و همچنین «تغییر در نحوه متفاوت ایفا و اجرای نقش ملی» در نظر گرفته شود. به این معنا که در کنار حفظ روایت کلی نظام ج.ا.ایران، تصمیم‌گیرندگان جدید از طریق فعال کردن پیام‌های خاص در درون این روایت کلی برای توجیه تغییر سیاست و غیرفعال کردن عناصری از روایت که با تغییر سیاست همخوان نیستند، به تغییر سیاست خارجی می‌پردازند. در این شکل از تغییر که تغییر سیاست خارجی از طریق روایت‌ها نامیده می‌شود (Reimer, 2023: 214-216)، تصمیم‌گیرندگان از طریق دستکاری عناصری از روایت اصلی (طرد و برجسته‌سازی) بیان می‌کنند که چه چیزی احتیاج است که تغییر کند و چرا بایستی تغییر کند، مثلاً سیاست‌سازش‌ناپذیر ما با جهان خارج تغییر می‌کند به این دلیل که ما در روایت بیوگرافیک، خود را به عنوان یک دولت خوب و یا دولت متمدن و یا یک دولت صلح‌جو بازنمایی کرده‌ایم. بنابراین از طریق روایت‌های بیوگرافیک است که مشخص می‌شود که یک دولت به عنوان کارگزار اصلی در سیاست خارجی به دنبال چه چیزی است، برای چه چیزی بایستی ایستادگی کند و چه نقشی برای خود در عرصه بین‌المللی تعریف می‌کند (Guzzini, 2012: 50-51). در همین راستا افراد تصمیم‌گیرنده جدید در کابینه چهاردهم از طریق فعال کردن پیام‌های خاص در درون روایت کلی نظام ج.ا.ایران و غیرفعال کردن عامدانه سایر عناصر این روایت، می‌توانند به بازتعریف تهدیدات امنیتی و چگونگی مواجهه با آن، پردازند و برخی از سیاست‌ها را در مواجهه با این تهدیدات مشروع، ممکن و موجه سازند. چرا که دولت‌ها به عنوان جویندگان امنیت هستی‌شناسی^۱ در کنار حفظ امنیت فیزیکی که به مثابه بقا تعریف می‌شود، نیازمند حفظ امنیت هستی‌شناسانه خود نیز که به مثابه بودن^۲ تعریف می‌شود، نیز هستند (Giddens, 1991).

شکل شماره شش: تغییر و تداوم احتمالی سیاست خارجی کابینه چهاردهم

بر اساس مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی



منبع: یافته‌های نویسنده

1. ontological security
2. security as being

نتیجه‌گیری

با روی کار آمدن کابینه چهاردهم به ریاست رییس‌جمهور جدید مسعود پزشکیان و اهمیت شناخت تغییرات احتمالی در جهت‌گیری سیاست خارجی ج.ا.ایران در دوره زمانی چهارساله پیش رو (۱۴۰۳-۱۴۰۷)، سوال اصلی این پژوهش آن بود که مهم‌ترین مسیرهای تغییر در سیاست خارجی ج.ا.ایران در این دوره چه خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش این پژوهش با ارائه مدل ترکیبی تغییر سیاست خارجی بیان کرد که سه مسیر اصلی در تغییر سیاست خارجی ایران در دوره ریاست جمهوری مسعود پزشکیان می‌تواند ترسیم گردد که در ذیل هر یک از این مسیرها متغیرهای اثرگذار نیز وجود دارند. این متغیرها که شامل متغیرهای مادی و معنایی و در سطوح داخلی و بین‌المللی قرار دارند، مسیرهای تغییر را تعیین می‌کنند.

به عنوان مثال پنجره‌های فرصت، شوک‌ها و حوادث بیرونی و فشارهای محیطی جدید در قالب مشوق‌ها و مجازات‌ها، سه عامل مهم بین‌المللی و مادی هستند (متغیر مستقل و به عنوان ورودی‌های جدید) که اگر توسط چهارچوب ذهنی تصمیم‌گیرندگان جدید سیاست خارجی درک شوند (متغیر میانجی)، می‌توانند موجب تغییر در سیاست خارجی ایران شوند (متغیر وابسته). از سوی دیگر ذهنیت متفاوت افراد تصمیم‌گیرنده جدید در کابینه چهاردهم اعم از رییس‌جمهور و وزیر امور خارجه، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سایر نخبگان و کارشناسان اثرگذار در امر مشورت دهی به چگونگی شکل دادن جهت‌گیری سیاست خارجی از جمله عوامل اثرگذار فکری و شناختی در سطح درونی (متغیر مستقل و به عنوان ورودی‌های جدید) در ایجاد خروجی‌های متفاوت سیاست خارجی (متغیر وابسته) است.

مسیر دوم نیز به بررسی ورودی‌های جایگزین از قبل موجود به دستگاه تصمیم‌گیری کابینه چهاردهم می‌پردازد، ورودی‌هایی که اگر با تفسیر متفاوت تصمیم‌گیرندگان جدید مواجه نشود (متغیر میانجی) می‌توانند موجب تداوم و نه تغییر در سیاست خارجی شوند و یا موجب تغییرات جزئی شوند. به عنوان مثال گزینه همراهی با کشورهای روسیه و چین به عنوان شرکای راهبردی ایران، یک ورودی از قبل موجود است که توسط رییس‌جمهور جدید نیز مورد تأکید قرار گرفته است، بنابراین ما در این حوزه شاهد تغییرات اساسی در سیاست خارجی نخواهیم بود، مگر آنکه ورودی‌های جدیدی از درون و یا محیط بین‌المللی، موجب تغییر سیاست در این حوزه شوند. بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ورودی‌های از قبل موجود در سیاست خارجی می‌توانند تحت تأثیر ورودی‌های جدید قرار گیرند و از دستور کار سیاست‌گذاری خارج شوند.

مسیر سوم تغییر نیز مسیر معنایی و گفتمانی است که از طریق دستکاری عناصر و پیام‌های خاصی در درون روایت اصلی که دولت ج.ا.ایران برای خود تعریف می‌کند، صورت می‌گیرد و تغییر سیاست را نزد مخاطب، مشروع و امکان‌پذیر می‌سازد.

در مقام نتیجه‌گیری توجه به دو نکته بسیار مهم است، اول آن که برای تحلیل دقیق تغییر و تداوم احتمالی سیاست خارجی کابینه چهاردهم، بررسی و در نظر گرفتن هر سه مسیر به صورت هم‌زمان ضروری است. دوم آن که هر یک از این مسیرهای تغییر منجر به خروجی‌های جدیدی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران می‌شوند. این خروجی‌های جدید می‌توانند تغییراتی در اهداف / ابزار و یا هر دو

باشند. از سوی دیگر گستره تغییر می‌تواند از یک یا چند حوزه خاص و یا تمامی حوزه‌ها، گسست چشمگیر از رفتار گذشته و یا تغییرات جزئی را شامل شود. تغییرات همچنین می‌تواند شامل تغییرات نرمال و به قاعده که تدریجی، آرام و مرتبط با بخش‌های خاصی از سیاست خارجی است، باشد و یا شامل تغییرات رادیکال و تجدیدنظرطلبانه که سریع و مرتبط با بخش‌های وسیع‌تری از سیاست خارجی و دارای هزینه‌های بیشتری است، باشد.

امید است که این پژوهش توانسته باشد با ایجاد مدل مفهومی جدید در باب تحلیل مسیرهای تغییر در سیاست خارجی هر کشوری از جمله ج.ا.ایران، گامی در غنای ادبیات تولید شده در این خصوص برداشته باشد. توصیه این پژوهش برای تحقیقات آتی نیز آن است که در تحلیل تغییر و تداوم سیاست خارجی موارد مورد مطالعه، پدیده تغییر را پدیده‌ای چندسطحی و چندلایه و دارای ابعاد و محتوی متفاوت در نظر بگیرند و از تحلیل‌های تک سطحی اجتناب ورزند.

منابع

- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۴۰۳)، بایسته‌های سیاست خارجی ایران در انواع نظم بین‌المللی، فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، ش ۱، ۱۹۰-۲۰۶. <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>

References

- Ashbee, E., & Hurst, S. (2020), The Trump Foreign Policy Record and the Concept of Transformational Change, *Global Affairs*, 6(1), 5–19. <https://doi.org/10.1080/23340460.2020.1734954>.
- Bevir, M., & Daddow, O. (2015), Interpreting foreign policy: National, comparative and regional studies. *International Relations*, 29(3), 273-287. <https://doi.org/10.1177/0047117815600930>.
- Blavoukos, S., & Bourantonis, D. (2014), Identifying parameters of foreign policy Change: An eclectic approach. *Cooperation and Conflict*, 49(4), 483–500. <http://www.jstor.org/stable/45084273>.
- Brazys S, Kaarbo J and Panke D. (2017), Foreign Policy Change and International Norms: A Conceptual Framework, *International Politics*, 54(3), 659–668. DOI:10.1057/s41311-017-0063-7.
- Cottam. M.L. (1986), *Foreign Policy Decision Making: The Influence of Cognition*. Boulder: West view Press.
- Doerer, F., & Eidenfalk, J. (2013), The importance of windows of opportunity for foreign policy change, *International Area Studies Review*, 16(4), 390-406. <https://doi.org/10.1177/2233865913512117>.
- Giddens, A. (1991), *Modernity and Self-Identity*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Goldmann, K. (1982), Change and Stability in Foreign Policy: Détente as a Problem of Stabilization, *World Politics*, 34, 230–266.
- Gustavsson, J. (1999), How Should We Study Foreign Policy Change?, *Cooperation and Conflict*, 34(1), 73–95. <http://www.jstor.org/stable/45083937>.
- Guzzini, S. (2012), The framework of analysis: Geopolitics meets foreign policy. In: Guzz-

- ini S (ed.) *The Return of Geopolitics in Europe? Social Mechanisms and Foreign Policy Identity Crises*. Cambridge: Cambridge University Press, pp.45–74.
- Haesebrouck, T., & Joly, J. (2021), Foreign Policy Change: From Policy Adjustments to Fundamental Reorientations, *Political Studies Review*, 19(3), 482-491. <https://doi.org/10.1177/1478929920918783>.
 - Haar, Roberta N and Jonathan J Pierce. (2021), Foreign Policy Change from an Advocacy Coalition Framework Perspective, *International Studies Review*, 23 (4), 1771–1791, <https://doi.org/10.1093/isr/viab044>.
 - Hermann, CF. (1990), Changing Course: When Governments Choose to Redirect Foreign Policy, *International Studies Quarterly*, 34 (1), 3–21. <https://doi.org/10.2307/2600403>.
 - Holsti, K. (2016), Restructuring Foreign Policy: A Neglected Phenomenon in Foreign Policy Theory. In: Holsti K (ed.) *A Pioneer in International Relations Theory, Foreign Policy Analysis, History of International Order, and Security Studies*. Cham: Springer, pp.103–119.
 - Holsti, K. J. (ed) (1982), *Why Nations Realign. Foreign Policy Restructuring in the Postwar World*. London: George Allen.
 - Innes, A.J., Brent J. Steele. (2014), Memory, Trauma and Ontological Security. In *Memory and Trauma in International Relations: Theories, Cases, and Debates*, edited by Erica Resende and Dovile Budryte. London: Routledge.
 - Jeffrey T. Checkel and Peter J. Katzenstein. (2009), The Politicization of European Identities, in Jeffrey T. Checkel and Peter J. Katzenstein (eds) *European Identity*, Cambridge: Cambridge University Press, 1–25.
 - Jervis, R. (1976), *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton: Princeton University Press.
 - Keller, Jonathan W. (2005), Constraint Respecters, Constraint Challengers, and Crisis Decision Making in Democracies: A Case Study Analysis of Kennedy versus Reagan, *Political Psychology*, 26:835–67. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9221.2005.00447.x>
 - Lee, Y. W. (2012), Synthesis and Reformulation of Foreign Policy Change: Japan and East Asian Financial Regionalism, *Review of International Studies*, 38(4), 785–807.
 - Levy, J. S. (1994), Learning and Foreign Policy: Sweeping a Conceptual Minefield, *International Organization*, 48(2), 279–312. DOI: <https://doi.org/10.1017/S0020818300028198>.
 - Matern, J. B. (2001), The Power Politics of Identity, *European Journal of International Relations*, 7(3), 349-397. <https://doi.org/10.1177/1354066101007003003>.
 - McCourt, D. M. (2021), Domestic contestation over foreign policy, role-based and otherwise: Three cautionary cases, *Politics*, 41(2), 173-188. <https://doi.org/10.1177/0263395720945227>.
 - Morin J-F and Paquin J. (2018), *Foreign Policy Analysis: A Toolbox*. Cham: Palgrave Macmillan.
 - Patterson, M and Kristen Monroe. (1998) Narrative in Political Science, *Annual Review of Political Science*, 1: 315–331. <https://doi.org/10.1146/annurev.polisci.1.1.315>.
 - Pezeshkian, Masoud. (2024), My message to the new world, *Tehran Times*, <https://www.tehrantimes.com/news/501077/My-message-to-the-new-world>.
 - Rasooli Saniabadi, Elham (2024), The Requirements of Iran's Foreign Policy in Types of International Order, *Iranian Journal of Public Policy*, 10 (1): 190-206 [In Persian]. <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97828>.
 - Reiter, D. (1996), *Crucible of Beliefs: Learning, Alliances and World Wars*, Ithaca: Cornell

University Press.

- Riemer, O. (2024), Foreign policy and citizens' ontological security: An experimental approach, *The British Journal of Politics and International Relations*, 26(2), 211-235. <https://doi.org/10.1177/13691481231218864>.
- Roberta N Haar, Jonathan J Pierce. (2021), Foreign Policy Change from an Advocacy Coalition Framework Perspective, *International Studies Review*, 23 (4), 1771–1791, <https://doi.org/10.1093/isr/viab044>.
- Rosati, JA. (1994), Cycles in Foreign Policy Restructuring: The Politics of Continuity and Change in US Foreign Policy. In: Rosati JA, Hagan JD and Sampson MW III (eds) *Foreign Policy Restructuring: How Governments Respond to Global Change*. Colombia, SC: University of South Carolina Press, pp.221–261.
- Rynhold, J. (2007), Cultural Shift and Foreign Policy Change: Israel and the Making of the Oslo Accords. *Cooperation and Conflict*, 42(4), 419-440. <https://doi.org/10.1177/0010836707082649>.
- Schweller, R. (2011), The Future Is Uncertain and the End Is Always Near, *Cambridge Review of International Affairs*, 24(2).175-184. DOI:10.1080/09557571.2010.496848.
- Skidmore, D. (1994), Explaining State Responses to International Change: The Structural Sources of Foreign Policy Rigidity and Change. In: Rosati JA, Hagan JD and Sampson MW III (eds) *Foreign Policy Restructuring: How Governments Respond to Global Change*. Colombia, SC: University of South Carolina Press, pp.43–64.
- Snyder. R. Bruck H.W and B Sapin. (1962), *Foreign Policy Decision Making: An Approach to the study of International Politics*. New York: Free Press.
- Somers, M.R. (1994), The Narrative Constitution of Identity: A Relational and Network Approach, *Theory and Society*, 23: 605–649. <https://doi.org/10.1007/BF00992905>.
- Steele. BJ (2008), *Ontological Security in International Relations: Self-Identity and the IR State*. London: Routledge.
- Subotić, J. (2016), Narrative, ontological security, and foreign policy change. *Foreign Policy Analysis* 12(4): 610–627. <https://doi.org/10.1111/fpa.12089>.
- The Constitution of the Islamic Republic of Iran. (1980) in <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/133613>, {In Persian}.
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*. London: Addison-Wesley.
- Welch, D. (2005), *Painful Choices A Theory of Foreign Policy Change*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Wertsch, J.V. (2000), Narratives as Cultural Tools in Sociocultural Analysis: Official History in Soviet and Post-Soviet Russia, *Ethos*, 28: 511–533. DOI:10.1525/eth.2000.28.4.511.
- Yang, Y. E. (2010), Leaders' Conceptual Complexity and Foreign Policy Change: Comparing the Bill Clinton and George W. Bush Foreign Policies Toward China. *The Chinese Journal of International Politics*, 3(4), 415–446.

The role of the Economy in China's Soft Foreign Policy in the Developing Regions

Mehdi Amiri¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.235650.1532](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.235650.1532) Received: 2024/5/11 Accepted: 2024/10/19

Original Article

Extended abstract

Introduction: China has drawn itself as a new-developed country in the world, and now it is seeking to use this image to strengthen Chinese soft power, especially in developing regions. China, as a newly developed country, is well aware of its global and regional economic advantage, especially in the developing world. Despite its rich historical and cultural background, China's software foreign policy is primarily based on economic power. Beijing's software policy towards developing countries is aimed at attracting them to the Chinese developmental model according to the Beijing Consensus. The grand "Belt and Road Initiative" (BRI) is based on geo-economic imperatives and aims to reassure others that China's rise is peaceful and beneficial for all. Achieving this assurance is pursued less through cultural tools and resources and more through economically benefiting developing regions with the goal of attracting them. According to conventional western model of soft power, China is facing the challenges for globalizing its culture. Therefore, utilizing its economic comparative advantage has become central to Beijing's foreign policy.

Methods: The aim of the article is to analyze the position of the economy in China's soft foreign policy in developing regions, which requires understanding the theoretical conceptual-analytical framework of soft power and its results from China's point of view. The research method is descriptive-analytical, explaining the connection between economy and soft power as the core of China's soft power foreign policy. Therefore, the article seeks to answer the question: what is the place of the economy in China's software foreign policy towards the developing regions? The hypothesis is that China's soft-

1. Assistant Professor, Political Studies Office, Islamic Parliament Research Center of The Islamic Republic Of Iran, Tehran, Iran. m.amiri@mrc.ir



ware policy in developing regions is mainly aimed at creating “spheres of influence” for economic and political goals through (indirect) economic and then cultural soft power.

Results and Discussion: Chinese leaders aim to present a softer image of themselves by introducing Chinese culture, which they advance through economic tools. The year 2017 marked a significant turning point; the 19th National Congress of the Communist Party of China incorporated Xi Jinping’s thoughts on “Socialism with Chinese Characteristics for a New Era” into the Party’s constitution, positioning political goals alongside economic goals in Beijing’s foreign policy. Studying the resolutions issued by the Congress shows that the China still emphasizes the use of economic tools to advance foreign policy goals.

Conclusion: The findings reveal that China is a key trade and investment partner, one of the largest donors in Africa, Asia, and Latin America, a “development model” for the developing world, and one of the most significant providers of scholarships in these regions. China’s soft power, according to the “economy-oriented software” policy, mainly has an economic character. While China is widely seen as an economic partner around the developing world, this does not mean the spread of Chinese values, culture and ideas. China’s attractiveness in these areas is basically economic, not necessarily cultural according to the western concept of soft power. In this sense, China’s soft power has distinctive features that give it a Chinese character and distinguish it from other models common in Western countries. The result indicates that the attraction of China in target regions is less historical-cultural, rather industrial, scientific and technological power. As long as the economic power of China is progressive, the its soft power will also be strengthened. However, the evidence shows that despite China’s prioritization of South-east Asia and Central Asia in its software foreign policy, it has achieved the most interests (political and economic) in Africa and Latin America.

Keywords: China, Soft Power, Software, Economy, Developing Regions.

Citation: Amiri, Mehdi. 2024. The role of the Economy in China’s Soft Foreign Policy in the Developing Regions , Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 49-72.



جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم‌افزاری چین در مناطق در حال توسعه

مهدی امیری¹

DOI: [10.48308/pij.2024.235650.1532](https://doi.org/10.48308/pij.2024.235650.1532)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۸

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: چین تصویر کشوری تازه توسعه‌یافته از خود در جهان ترسیم کرده و به دنبال بهره‌گیری از این چهره به منظور تقویت قدرت نرم خود به‌ویژه در مناطق در حال توسعه‌ایست که سودای توسعه‌یافتگی در سر می‌پروراند. چین به‌درستی به مزیت اقتصادی خود در سطح جهان و مناطق در حال توسعه آگاه است. این کشور با وجود برخورداری از سابقه باعظمت تاریخی و فرهنگی، سیاست خارجی نرم‌افزاری خود را بر قدرت اقتصادی نهاده است. سیاست نرم‌افزاری پکن در برابر کشورهای در حال توسعه معطوف به جذب آنها به الگوی چینی توسعه، مطابق اجماع پکن است. پروژه کلان «ابتکار کمربند-راه» بر ضرورت‌های ژئواکونومیک مبتنی و همواره به دنبال اطمینان بخشی است که توسعه و صعود چین مسالمت‌آمیز بوده و واجد منافع برای سایرین نیز خواهد بود. نیل به این اطمینان بیش از آن که با اتکاء به ابزارها و منابع فرهنگی در دستورکار پکن قرار گرفته باشد، به متفلسف سازی اقتصادی مناطق در حال توسعه با هدف جذب آنها می‌انجامد. اگر الگوی متعارف قدرت نرم برآمده از خاستگاه نظری غرب مبنا قرار گیرد، چین با چالش‌های جهان‌شمول‌سازی فرهنگ خود مواجه است. از این روست که استفاده از مزیت نسبی اقتصادی در دستورکار سیاست خارجی پکن قرار می‌گیرد.

روش‌ها: هدف مقاله آن است تا جایگاه اقتصاد را در سیاست خارجی نرم‌افزاری چین در مناطق در حال توسعه تحلیل کند که مستلزم شناخت چارچوب مفهومی-نظری قدرت نرم و نتایج آن است. روش تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی است و براساس پیوند اقتصاد-قدرت نرم به‌عنوان کانون سیاست خارجی نرم‌افزاری چین تبیین می‌شود. بنابراین، نوشتار پیش رو در پی پاسخ بدین پرسش است که ابزار اقتصاد چه جایگاهی در سیاست نرم‌افزاری چین در قبال مناطق در حال توسعه دارد؟ فرضیه آن است که این سیاست معطوف به ایجاد «حوزه‌های نفوذ» با اهداف اقتصادی و سیاسی از طریق قدرت نرم (غیرمستقیم) اقتصادی و سپس فرهنگی است.

یافته‌ها: رهبران چین می‌خواهند از طریق معرفی فرهنگ چینی تصویری نرم‌تر از خود ارائه نمایند و آن را

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، تهران، ایران. m.amiri@mrc.ir

با اتکاء به ابزارهای اقتصادی پیش می‌برند. سال ۲۰۱۷ نقطه عطف مهمی تلقی می‌شود. نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، تفکرات شی جین‌پینگ با نام «سوسیالیسم با خصائل چینی در عصر جدید» را در اساسنامه حزب درج کرد و به‌جانبی اهداف سیاسی در کنار اهداف اقتصادی در سیاست‌خارجی پکن مبادرت ورزید. به‌گواه اسناد، چینی‌ها همچنان بر ابزارهای اقتصادی جهت پیشبرد اهداف سیاست‌خارجی تأکید می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهند که چین از شرکای اصلی تجاری و سرمایه‌گذاری، از بزرگ‌ترین کمک‌کنندگان در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، «مدل توسعه» برای جهان در حال توسعه و از مهم‌ترین اعطاءکنندگان بورسیه تحصیلی در این مناطق است. نتیجه آنکه قدرت نرم چین خصلتی اقتصادی دارد. در حالی که چین شریک اقتصادی جهان در حال توسعه دیده می‌شود، این به‌معنای گسترش ارزش‌ها، فرهنگ و ایده‌های چینی نیست. توان جاذبه‌آفرینی چین در این مناطق اقتصادی است نه اینکه ضرورتاً فرهنگی باشد. در این معنا قدرت نرم چین از ویژگی‌های متمایزی برخوردار است که بدان خصلت چینی می‌بخشد و آن را از مدل غربی متمایز می‌سازد.

نتیجه‌گیری: نتیجه حاصله دلالت بر آن دارد که جاذبه چین در مناطق هدف، بیش از آن که برآمده از غنای تاریخی-فرهنگی این کشور باشد، برخاسته از قدرت صنعتی، علمی و فناوری آن است. تا زمانی که قدرت اقتصادی چین پیش‌رونده باشد، قدرت نرم این کشور نیز تقویت می‌گردد. با وجود این، شواهد نشان می‌دهند به‌رغم اولویت‌دهی چین به آسیای جنوب‌شرقی و آسیای مرکزی در سیاست‌خارجی نرم‌افزارگرا، بیشترین دستاورد سیاسی و اقتصادی در آفریقا و آمریکای لاتین نصیبش شده است.

کلیدواژه‌ها: چین، قدرت نرم، نرم‌افزارگرایی، اقتصاد، مناطق در حال توسعه.

استناددهی: امیری، مهدی. ۱۴۰۳. جایگاه اقتصاد در سیاست‌خارجی نرم‌افزاری چین در مناطق در حال توسعه، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۷۲-۴۹.



۱. مقدمه

قدرت نرم^۱ از مفاهیم نوپدید سیاست‌خارجی و بین‌المللی است که توجه نخبگان را به‌خود مشغول داشته است. تلاش نظریه‌پردازانی چون جوزف‌نای برای صورت‌بندی نظری این مفهوم را می‌باید واکنشی در برابر ماهیت تغییر یافته قدرت در جهان دانست. کشورها نیز به تناسب مزیت‌های نسبی خود درصدد کاربست قدرت نرم در سیاست‌خارجی برآمده‌اند. تأکید اولیه نظریه‌پردازان بر فرهنگ و ارزش‌های سیاسی به‌عنوان منابع سیاست‌خارجی نرم‌افزارگرا بود. رواج این مفهوم و اقبال کشورهای مختلف از جمله چین نظریه‌پردازان را به تعدیل چارچوب نظری واداشت تا توانمندی اقتصادی را به منابع قدرت نرم بیفزایند.

چین که مسیر توسعه را برق‌آسا پیموده و در قامت کشوری تازه توسعه یافته ظهور کرده، به‌درستی به مزیت اقتصادی خود نه‌تنها در سطح جهان بلکه در سطح مناطق به‌ویژه مناطق در حال توسعه آگاه است. اگرچه این کشور به سابقه باعظمت تاریخی و فرهنگی خود می‌بالد، اما تکیه سیاست‌خارجی نرم‌افزارگرایانه‌اش بر قدرت اقتصادی نهاده و سعی خویش را مصروف جذب کشورهای در حال توسعه به الگوی چینی توسعه مطابق اجماع پکن کرده است. چین برای اجرای پروژه کلان «ابتکار کمربند-راه»^۳ به مناطق مختلف به‌دیده ژئواکونومیک می‌نگرد و از این‌رو، از سال‌ها پیش درصدد اطمینان‌بخشی است که توسعه و صعود چین مسالمت‌آمیز بوده و انتفاع سایرین را در پی خواهد داشت. چینی‌ها برای اطمینان‌بخشی به ابزارها و منابع فرهنگی تکیه نکرده، بلکه منتفع‌سازی اقتصادی مناطق در حال توسعه را برای جذب آنها در دستورکار نهادند تا برآورنده منافع اقتصادی و اهداف سیاسی باشد.

۲. پیشینه پژوهش

مرور پژوهش‌ها نشان می‌دهد که منابع مرتبط با موضوع به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. دسته اول، منابعی که به مبانی، منابع و ابزارهای قدرت نرم چین در مقیاس جهانی پرداخته‌اند. در این زمینه می‌توان به مقالات نای؛ «ظهور قدرت نرم چین» (۲۰۰۵) و «چرا چین در قدرت نرم ضعیف است؟» (۲۰۱۲)، چنگ‌چنگ؛ تحت‌عنوان «منطق نهفته در پس‌آژانس کمک‌های خارجی چین» (۲۰۱۹)، گلاسِر؛ «قدرت نرم با خصائل چینی: مناظره پیش‌رو» (۲۰۰۹)، یان ژونگ‌هوانگ و شنگ‌دینگ؛ «بدن پنهان اژدها: تحلیل قدرت نرم چین» (۲۰۰۶)، آلن هانتِر؛ «قدرت نرم: چین در عرصه جهانی» (۲۰۰۹)، وودناو؛ «مفهوم قدرت نرم در گفتمان استراتژیک چین» (۲۰۰۸)، پارادایس؛ «چین و هماهنگی بین‌المللی: نقش نهادهای کنفوسیوس در تقویت قدرت نرم پکن» (۲۰۰۹) و پورا احمدی؛ «اقتصاد سیاسی سیاست‌خارجی چین در عصر جهانی شدن اقتصاد» (۱۳۹۶) اشاره داشت. نویسندگان با برشمردن ظرفیت‌های جهانی پکن از قدرت نرم چینی سخن می‌رانند و با اشاره به محدودیت‌ها آن‌را به موضوعی معماگونه بدل می‌سازند. نویسندگان در آمیختن قدرت نرم با قدرت اقتصادی به مناظره برسر تهدید ناشی از صعود چین می‌پردازند. نویسندگان به نگاه تردیدآمیز کشورهای هدف به چین پرداخته و آن‌را مانع قدرت نرم پکن می‌دانند.

1. Soft Power
2. Soft Foreign Policy
3. Belt & Road Initiative

دسته دوم، منابعی هستند که به کاربست قدرت نرم در سیاست خارجی چین در مناطق در حال توسعه پرداخته‌اند:

قدرت نرم چین در آسیای جنوب شرقی: «متحدان برنده «قدرت نرم» چین در آسیا» به قلم مایدانس (۲۰۰۷)، «قدرت نرم چین در آسیای جنوب شرقی» نوشته لو (۲۰۱۳) و «بازگشت قدرت نرم چین در آسیای جنوب شرقی» به قلم لان‌هی (۲۰۱۹) قابل توجه می‌باشند. نویسندگان ضمن پرداختن به زمینه‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی نفوذ چین در آسیای جنوب شرقی به چالش‌های تاریخی اشاره کرده و آنرا مهم‌ترین مانع بسط قدرت نرم منطقه‌ای چین می‌دانند.

قدرت نرم چین در آسیای مرکزی: کریم بائوف؛ «عوامل قدرت نرم چین در آسیای مرکزی» (۲۰۲۰)، گوگردی؛ «نفوذ فزاینده چین در آسیای مرکزی» (۲۰۲۳)، جولی یو-ون چن؛ «تصویر متحول چین در آسیای مرکزی: تمرین قدرت نرم و سخت» (۲۰۲۳)، ایرجنگیورو؛ «ابزارهای قدرت نرم: ارزیابی قدرت نرم چین و چین‌هراسی در آسیای مرکزی» (۲۰۲۱)، بردی اف؛ «اهمیت آسیای مرکزی در سیاست خارجی چین و ابزارهای قدرت نرم پکن» (۲۰۲۱) و دادپرور و عزیززی؛ «نفوذ کنفوسیوسی: جایگاه قدرت نرم در استراتژی چین در قبال آسیای مرکزی» (۲۰۱۹). نویسندگان به اهمیت ژئواکونومیک، ژئوپلیتیکی منطقه برای چینی‌ها پرداخته، جایگاه آنرا با «کمر بند-راه» مرتبط ساخته‌اند، با وجود این عوامل تاریخی، فرهنگی را زمینه‌ساز چین‌هراسی در منطقه انگاشته‌اند.

نویسندگانی که به قدرت نرم چین در خاورمیانه پرداخته‌اند: سان در «حضور نظامی نرم چین در خاورمیانه» (۲۰۱۵)، رخت در «گسترش جای پای رسانه‌های چین در خلیج [فارس] (۲۰۱۷)، عثمان در «قدرت نرم چین: ارزیابی تصویرسازی مثبت در خاورمیانه» (۲۰۱۷)، لیو در «مشارکت اقتصادی چین در خاورمیانه و شمال آفریقا» (۲۰۱۴) و منگه «چین در حال ظهور در خاورمیانه» (۲۰۱۷). نویسندگان به جایگاه نوپدید فزاینده خاورمیانه در سیاست خارجی چین پرداخته‌اند. آنها اهمیت خاورمیانه برای پکن را از منظر امنیت انرژی و تجارت نگرسته‌اند و برخی نیز منطقه را جولانگاه رقابت ژئوپلیتیکی چین-آمریکا تلقی کرده‌اند.

قدرت نرم چین در آمریکای لاتین: سولیوان؛ «مشارکت چین در آمریکای لاتین و کارائیب» (۲۰۱۹)، ماگیوولی؛ «کمک چین به آمریکای لاتین و کارائیب: تحول و چشم‌اندازها» (۲۰۱۷) و الیس؛ «قدرت نرم چینی در آمریکای لاتین» (۲۰۱۱). نویسندگان به حجم فزاینده تجارت و سرمایه‌گذاری چین در آمریکای لاتین و کمک‌های اقتصادی به منطقه اشاره و آنرا شاخص کاربست اقتصادی قدرت نرم پکن دانسته‌اند.

قدرت نرم چین در آفریقا: ناگائو «سرمایه‌گذاری قدرت نرم چین در کشورهای آفریقایی» (۲۰۱۶)، هوآنگ «مطالعه قدرت نرم: حضور چین در آفریقا» (۲۰۱۸)، هلگه رونیگ «چین در آفریقا چقدر قدرت نرم دارد؟» (۲۰۱۴) و حسینی «مؤلفه‌های قدرت نرم چین در آفریقا» (۱۳۹۷). نویسندگان به حضور اقتصادی چین در آفریقا اشاره داشته‌اند که از رهگذر آن تصویر جدیدی از این کشور در منطقه ترسیم گشته است. منابع مورد اشاره هر کدام به یکی از مناطق در حال توسعه به عنوان اهداف قدرت نرم چین پرداخته‌اند و بخشی از مقاله حاضر تلقی می‌گردند. از این رهگذر ضمن شناخت نرم‌افزارگرایی چینی در مناطق

موردنظر، امکان شناخت جایگاه هریک از مناطق در این سیاست و نتایج آن فراهم می‌گردد که به مقایسه دستاوردها به‌عنوان یافته پژوهش می‌انجامد. مسأله اصلی نوشتار پیش‌رو آن است که اقتصاد چه جایگاهی در سیاست خارجی نرم‌افزاری چین در قبال مناطق در حال توسعه دارد؟ فرضیه آن است که سیاست نرم‌افزاری چین در مناطق در حال توسعه معطوف به ایجاد «حوزه‌های نفوذ» با اهداف سیاسی و اقتصادی از طریق منابع نرم اقتصادی و سپس فرهنگی است. هدف آن است تا جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم‌افزاری چین در مناطق در حال توسعه در چارچوب مفهومی و تحلیلی-نظری قدرت نرم و نتایج آن تحلیل شود. روش تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی است و براساس پیوند اقتصاد-قدرت نرم، نحوه عملکرد نرم‌افزارگرایی در سیاست منطقه‌ای چین تبیین می‌شود.

۳. مبانی مفهومی و نظری

سیاست خارجی نرم‌افزاری بر بنیان قدرت نرم و در معنای کاربست منابع قدرت نرم در روابط بین‌المللی عبارت از توان جذب بازیگران و منطبق‌سازی سیاست‌های آنها از طریق ترغیب، ارتباطات، گفتگو، تعیین جهت‌گیری‌ها و به‌اشتراک‌گذاری منابع است. سیاست نرم در این معنا از خصلت غیرالزام‌آور برخوردار است (Chan, 2008: 3). به بیان دیگر، بنیان سیاست نرم‌افزاری کشورها را منابع و ابزارهای «قدرت نرم» تشکیل می‌دهد و سیاست خارجی نرم‌افزاری عبارت از آن نوع سیاست خارجی است که مبتنی بر قدرت نرم و کاربست منابع آن به‌منظور دستیابی به اهداف ملی بدون استفاده از قدرت نظامی است (Chee-Beng, 2024: 15).

طبق نظر اولیه نای منابع قدرت نرم عبارت از فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست‌های خارجی و داخلی است (سلیمانی‌پور لک، ۱۳۹۰: ۹۰). نای در آثار بعدی اذعان می‌دارد که اقتصاد می‌تواند هم رفتار نرم و هم رفتار سخت تولید کند. از نظر او، قدرت نرم در مفهوم گسترده مترادف با قدرت غیرنظامی، شامل قدرت فرهنگی و اقتصادی و در مفهوم محدود شامل قدرت فرهنگی است. او به دلیل اثرگذاری اقتصاد در جذب و اقناع دیگران، دیدگاه خود را تعدیل کرده، قدرت اقتصادی را منبع قدرت نرم می‌داند (Nye, 2008: ۱۳۶). نای گرایش‌های اقتصادی برای قدرت نرم در نظر گرفته است؛ وابستگی متقابل، بازیگران فراملی و گسترش فناوری. این عوامل را می‌توان برای اعمال قدرت در جهان به‌جای استفاده از روش‌های سنتی مورد استفاده قرار داد (Irfan, 2024).

قدرت اقتصادی به مستقیم/غیرمستقیم تقسیم می‌شود. قدرت اقتصادی مستقیم به استفاده دولت‌ها از ابزارهای تشویق و تنبیه اقتصادی و قدرت اقتصادی غیرمستقیم به رشد فزاینده وابستگی متقابل اقتصاد سیاسی جهانی و حضور گسترده‌تر اقتصاد در روابط کشورها برمی‌گردد. به‌موجب این قدرت دولت‌ها می‌توانند از طریق نفوذ اقتصادی به اهداف ملی دست یابند (خادمی، ۱۳۹۴: ۱۲۹-۱۴۱). این دو نوع قدرت مستقیم/غیرمستقیم اقتصادی را می‌توان قدرت سخت اقتصادی و قدرت نرم اقتصادی نامید (واتانابه، ۱۳۹۰).

شاخص‌های قدرت نرم اقتصادی عبارتند از توسعه اقتصادی، جاذبه فرهنگ و ایدئولوژی اقتصادی، دیپلماسی اقتصادی، سیاست‌های اقتصادی داخلی و خارجی، نهادگرایی اقتصادی، ارتباطات اقتصادی، روابط تجاری، الگوی اقتصادی موفق، تولیدات فرهنگی، کمک‌های اقتصادی (واتانابه، ۱۳۹۰: ۵۵-۹۰).

کمک‌های توسعه‌ای، موافقتنامه تجارت آزاد، نفوذ اقتصادی، کمک‌های بشردوستانه، اقتصاد رقابتی و فرصت‌های کسب‌وکار (Whitney, 2009).

شکل‌گیری قدرت نرم اقتصادی براساس تعامل منابع و اهداف در دو سطح مطرح است: منابع اقتصادی برای اهداف نرم به کار می‌رود و اهداف اقتصادی با منابع نرم تحقق می‌یابد. در قدرت نرم اقتصادی چنانچه تنها اهداف یا منابع نرم از جنس اقتصادی باشند، برای شکل‌گیری آن کفایت می‌کند؛ یعنی در قدرت نرم اقتصادی حداقل یکی از این دو (منابع نرم و یا اهداف) لزوماً اقتصادی است. انواع قدرت نرم اقتصادی عبارتند از:

- تحقق اهداف اقتصادی از طریق منابع نرم اقتصادی (قدرت نرم اقتصادی محض)
- تحقق اهداف اقتصادی از طریق منابع نرم فرهنگی یا سیاسی (قدرت نرم اقتصادی غیرمحض)
- تحقق اهداف فرهنگی یا سیاسی از طریق منابع نرم اقتصادی (قدرت نرم اقتصادی غیرمحض) (سیف، ۱۳۹۰: ۴۱).

اهداف قدرت نرم اقتصادی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- تغییر رفتار اقتصادی در جهت متقاعدسازی، قانع‌سازی، جلب‌نظر، تغییر ذائقه‌ها، تغییر رفتارها
 - به‌کارگیری بیشتر وجوه نرم در اقتصاد و عدم استفاده از اجبار و زور در اهداف اقتصادی
 - ایجاد جذابیت‌های اقتصادی (سیف، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۵).
- قدرت نرم به تصویرسازی مثبت، رضایتمندی و اعتبار می‌انجامد و موجب می‌شود اراده و رفتار مخاطب بدون به‌کارگیری قدرت سخت، از قدرت نرم تمکین کند. نتیجه آنکه سیاست مبتنی بر قدرت نرم به ایجاد حوزه‌های نفوذ^۱ برای کشور اعمال‌کننده قدرت می‌انجامد.

۴. قدرت نرم با خصائل چینی

بحران مالی آسیای شرقی در ۱۹۹۷ و تصمیم به‌موقع پکن برای تثبیت ارزش یوآن که چهره کشوری باثبات از چین در منطقه ترسیم کرد، به «لحظه ظهور قدرت نرم چین» شکل داد (Glosny, 2006: 28). در این برهه پکن نقصان خود در بهره‌گیری از قدرت نرم را احساس کرد و اتخاذ رویکرد کمتر مواجهه‌جویانه بین‌المللی را در دستورکار نهاد. تلاش چین برای اثبات وجهه خود به‌عنوان رهبر جهان در حال توسعه تا امروز ادامه دارد (Kurlantzick, 2006: 13). نای به «ظهور قدرت نرم چین و افول قدرت نرم امریکا» اشاره می‌کند (Nye, 2005).

چین از قدرت نرم به‌عنوان رویکرد استراتژیک برای افزایش نفوذ جهانی و دستیابی به منافع ملی استفاده می‌کند. ابعاد استراتژیک به کار گرفته شده توسط چین شامل دیپلماسی فرهنگی، مشارکت‌های اقتصادی استراتژیک، تعاملات سیاسی و دیپلماتیک و پیشرفت‌های تکنولوژیکی است (Irfan, 2024). شی‌جین‌پینگ، در سال ۲۰۱۴ گفت: «ما باید قدرت نرم چین را ارتقاء بخشیم، روایت خوبی از چین ارائه و پیام چین را بهتر منتقل کنیم» (China Daily, 2018).

سیاست قدرت نرم چین از یک منظر، «قدرت تهاجمی افسون‌گر» و از منظر دیگری، «واکنش برای مقابله با برداشت تهدیدگری چین» است. چینی‌ها با اشاعه «ارزش‌های سوسیالیستی به‌عنوان بدیل ارزش‌های غربی» در صدد نزاع با غرب نیستند، بلکه به دنبال آینده‌ای هستند که به واسطه توسعه به نقش‌آفرینی جهانی دست یابند. پکن به دنبال ارائه تصویری نرم‌تر از خود است و آن را با اتکاء به ابزارهای اقتصادی پیش می‌برد (Glaser, 2009: 10). سیاست خارجی چین محصول اقتصادسیاسی جهانی است (پوراحمدی، ۱۳۹۶: ۲۸) که آن را به کار بست منابع اقتصادی قدرت و ایجاد حوزه‌های نفوذ در مناطق در حال توسعه برمی‌انگیزاند. حوزه‌هایی که منافع چین در آنها از اهمیت بالایی برخوردار بوده و کسب حقوق و امتیازات انحصاری در این مناطق دنبال می‌شود (Szczepanski, 2019).

۵. سیاست نرم‌افزاری چین در برابر مناطق در حال توسعه

۱.۵. روابط نرم‌افزاری چین با آسیای جنوب شرقی

تا اواخر دهه ۱۹۹۰ سیاست خارجی چین در آسیای جنوب شرقی بر قدرت سخت تأکید می‌ورزید. کشورهای منطقه رفتار آن را تهاجمی پنداشته، اتحاد با واشنگتن را برگزیدند. نتایج سخت‌افزارگرایی، پکن را به بازنگری واداشت و بحران اقتصادی ۱۹۹۷ فرصت را فراهم ساخت. پیشنهاد «همکاری و کمک» به کشورهای بحران‌زده منطقه تأثیر بسزایی در بهبود چهره آن داشت (Shambaugh, 2015: 99-107). به دنبال پاندمی کووید-۱۹ چین کوشید از طریق «دیپلماسی واکسن» خود را مشکل‌گشای منطقه معرفی کند. پکن بیش از یک میلیارد دوز واکسن در سپتامبر ۲۰۲۱ اهداء کرد یا فروخت. اگرچه واکسن چینی در آسیای جنوب شرقی نسبت به واکسن وادراتی از اروپا و آمریکا کمتر بود، اما چین توزیع منطقه‌ای آن را گسترش داد (Caro, 2022: 17).

مساعدت چین سبب شد کشورهای منطقه به‌دیده تحسین به چین بنگرند و آن را «الگوی توسعه‌ای» بدانند که بازار آزاد و جامعه سیاسی غیرلیبرال (غیرمداخله‌جو) را ترکیب می‌کند (نریمان، ۱۳۹۷: ۱۸۱). چین علاوه بر کمک‌های غیرتوسعه‌ای، وام‌های کم‌بهره و موافقتنامه‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، از طریق رژیم‌سازی همچون «آسه‌آن+۳؛ منطقه آزاد تجاری چین-آسه‌آن؛ بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار کمربند-راه» به دنبال تثبیت جایگاه منطقه‌ای خود است (سازمند، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

قدرت نرم چین در حوزه‌های گردشگری، مبادلات آموزشی و ارتباط با دیاسپورای چینی در منطقه معطوف به منافع اقتصادی و توسعه هنجارها و ارزش‌های مشترک است. چین به گسترش رسانه‌های بین‌المللی در منطقه (خبرگزاری شینهوا، انتشار بین‌المللی روزنامه‌های چینی و تلویزیون‌های ماهواره‌ای) پرداخته است. غذا، خط، طب سوزنی، سینما، گیاهان دارویی و مد چینی شاخص‌های فرهنگ چینی در آسیای جنوب شرقی هستند (Cheow, 2005: 336). پکن می‌کوشد براساس اشتراکات فرهنگی از دیپلماسی عمومی برای تصویرسازی استفاده کرده و فرهنگ چینی را در منطقه بگستراند (نریمان، ۱۳۹۷: ۱۸۲).

در سال ۲۰۲۳ اقدامات نرم‌افزاری چین در آسیای جنوب شرقی بیش از همه در مالزی با ۸۳ درصد و اندونزی با ۷۵ درصد دیدگاه مثبت نسبت به پکن مؤثر بوده است. در مجموع ۳۶ درصد آسیای شرقی نفوذ جهانی چین را مثبت ارزیابی می‌کنند که نسبت به سال ۲۰۰۳ که حدود ۱۵ درصد بود، جهش قابل توجهی را نشان می‌دهد (Silver et.al, 2023). قدرت نرم اقتصادی در آسیای جنوب شرقی بر تأثیرگذاری چین می‌افزاید، زیرا این کشور قدرت خود را از طریق دیپلماسی، «مدل‌سازی توسعه» و «ارزش‌های مشترک آسیایی» اعمال می‌کند. به علاوه، دیاسپورای چینی نقش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مهمی در کشورهای آسیای جنوب شرقی دارد (Lum, 2013)، بدون اینکه به دولت وابسته باشد. استراتژی نرم‌افزاری چین از حمایت دیاسپورای چینی برای ارتباط با تشکیلات محلی و همکاری در پروژه‌های اقتصادی محلی برخوردار است. دیاسپورای تجاری چینی با نقش آفرینی منطقه‌ای یکی از منابع قدرت نرم چین محسوب می‌شود (Chee-Beng, 2024: 24).

افزون‌براین، دانشگاه‌های چینی در ارتقای قدرت نرم منطقه‌ای آن سهیم‌اند. حسن شهرت و جاذبه کیفیت آموزش این دانشگاه‌ها در انتخاب دانشجویان خارجی مؤثرتر از زبان، تاریخ و فرهنگ چینی است. ۷۰٫۰۰۰ دانشجویان از کشورهای آسه‌آن در چین تحصیل می‌کنند که دیدگاه مثبتی به کشور محل تحصیل دارند (He, 2019). بیشترین دانشجویان از تایلند با ۲۹٫۰۰۰، ویتنام با بیش از ۱۱٫۰۰۰، مالزی با ۱۰٫۰۰۰، سنگاپور با ۵٫۰۰۰ و کامبوج با ۴٫۰۰۰ است. بیشترین درخواست برای بورسیه دانشگاه‌های چینی توسط تایلندی‌ها با رقم ۲۰٫۰۰۰ ثبت شده است (Caro, 2022: 21-25). افزون‌براین، ۳۳ مؤسسه کنفوسیوس و ۳۵ کلاس کنفوسیوس در اعضای آسه‌آن که بیان‌گر محبوبیت آموزش چینی در این کشورها با تأمین بودجه آن توسط دولت چین است (Chee-Beng, 2024: 19-20).

چین به موازات فرصت‌های اقتصادی برای کشورهای منطقه موجد نگرانی‌های نظامی و اقتصادی نیز می‌باشد. ۷۶ درصد ژاپنی‌ها، ۶۶ درصد تایوانی‌ها، ۶۴ درصد کره جنوبی‌ها و ۴۸ درصد هنگ‌کنگی‌ها چین را تهدید اصلی می‌پندارند (Silver: 2023). پکن کوشیده با کمک‌رسانی، تجارت و سرمایه‌گذاری خود را بازیگری مسئول بنمایاند و از نگرانی همسایگان بکاهد. با وجود این، طبق برآوردها چین همچنان «پیشبرد توان اقتصادی و بهره‌گیری نرم‌افزاری از آن» را به منظور تعدیل نفوذ آمریکا در دستورکار منطقه‌ای خواهد داشت (Rogozhina, 2019). اهمیت این رقابت از آن جاست که چین خود را ناگزیر از شکل‌دهی به منافع، ترجیحات و رفتارهای شرکای منطقه‌ای می‌داند و این ممکن نمی‌گردد جز از طریق اعتماد و جاذبه بدون اجبار (Dinh, 2024: 300).

۵.۲. روابط نرم‌افزاری چین با آسیای مرکزی

اهمیت ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی به‌عنوان پیوندگاه اروپا، آسیا و خاورمیانه، آن را در کانون ملاحظات استراتژیک چین قرار می‌دهد تا به دنبال گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی و نظم‌سازی منطقه‌ای برآید. علاوه بر عوامل اقتصادی و ژئوپلیتیکی، روابط فرهنگی چین-آسیای مرکزی در ارتقاء درک متقابل بسیار مهم است (Laowattanabhongse, 204: 3519). افزون‌براین، بسیاری از تحلیل‌گران به پروژه چین برای بهره‌برداری از

موقعیت آسیای مرکزی در جهت اجرایی‌سازی ابتکار کمربند-راه از منظر قدرت نرم می‌نگرند. این ابتکار با تعریف نای از قدرت نرم مطابقت دارد، چراکه کاملاً عاری از اجبار است و به تصویرسازی مطلوب از چین یاری می‌رساند (Aydin, 2018: 63).

عطف‌توجه چین به آسیای مرکزی هم‌زمان با اهمیت‌یابی راهبردی و اقتصادی منطقه بود که دیپلماسی عمومی و کمک‌های اقتصادی را در دستورکار نهاد. پکن علاوه‌بر ایجاد «خانه‌های تجاری» در آسیای مرکزی (نریمانی، ۱۳۹۷: ۱۰۱) قدرت نرم را بر مبنای تبادلات فرهنگی، آموزش زبان چینی از طریق مؤسسه‌های کنفوسیوس و آموزش عالی به کار گرفته تا تصویر خود را بهبود بخشد (عزیزی، ۱۳۹۳: ۱۰۵). نفوذ فزاینده قدرت نرم چین در آسیای مرکزی در سال‌های اخیر محصول ترویج گسترده زبان و فرهنگ چینی است. دولت چین به‌طور فعال ساخت مؤسسه کنفوسیوس را به‌عنوان اقدام استراتژیک برای جلب مخاطبان بین‌المللی و افزایش جذابیت جهانی آن تبلیغ کرده و در این راستا از سال ۲۰۰۴، تعداد ۱۳ مؤسسه کنفوسیوس و ۲۴ کلاس درس کنفوسیوس در آسیای مرکزی ایجاد کرده است (Laowattanabhongse, 2024: 3518). طی دیدار رئیس‌جمهور چین از ازبکستان در ژوئن ۲۰۰۴، توافق‌نامه افتتاح مؤسسه کنفوسیوس در تاشکند امضاء شد. مؤسسه کنفوسیوس قزاقستان در ۲۰۰۷ و قرقیزستان در ۲۰۰۹ افتتاح شد (Zhiqun, 2013: 126). شمار دانشجویان و دانش‌آموزان در حال تحصیل در این مؤسسه‌ها در آسیای مرکزی در سال ۲۰۱۳ به ۲۴ هزار نفر رسید که نسبت به سال قبل، ۳۳/۳ درصد افزایش داشت. دانش‌آموختگان مؤسسات کنفوسیوس پس از فارغ‌التحصیلی روانه چین می‌شوند و برخی به کشور خود بازمی‌گردند. سالیانه حدود ۱۰۰ دانش‌آموخته زبان چینی از قرقیزستان راهی چین می‌شوند و چین سالانه از ۵۰ دانشجوی قرقیز با بورسیه تحصیل یک‌ساله دعوت به‌عمل می‌آورد (عزیزی، ۱۳۹۳: ۱۰۱). اگرچه توسعه مؤسسات کنفوسیوس به چهار کشور فوق محدود بوده، اما چینی‌ها برای تبادل فرهنگی با سایرین نیز کوشیده‌اند. در دسامبر ۲۰۰۹، هوجین تائو در سفری منطقه‌ای اعلام کرد تعداد دانشجویان ترکمن بورسیه چین را سالیانه از ۴۵ نفر به ۹۰ نفر افزایش می‌دهد (The Hindu, 2009).

در سال‌های اخیر، تبادلات مردمی در قالب سفر روبه‌افزایش بوده است. پس از روسیه، چین با ۷۷ هزار گردشگر، جایگاه دوم را در سفر گردشگران به قزاقستان به‌خود اختصاص داده و در مقابل، ۸۵ هزار قزاق به چین سفر می‌کنند و چین پس از روسیه در جایگاه دوم قرار می‌گیرد (عزیزی، ۱۳۹۳: ۱۰۳). گرجستان نیز پیش‌بینی کرده تا سال ۲۰۲۵ حدود ۱۱ میلیون توریست از این کشور دیدار کنند که بیشتر آنها چینی خواهند بود (Huseynov, 2018). چین نرم‌افزارگرایی را در راستای نفوذ در آسیای مرکزی دنبال می‌کند. چینی‌ها می‌دانند نفوذ آشکار تهاجمی سبب چین‌هراسی و حساسیت روسیه می‌شود. چین قدرت نرم قابل توجهی در آسیای مرکزی دارد؛ زیرا خود را در منطقه یک دولت غیراروپایی بدون سنت امپریالیستی معرفی می‌کند تا هم موازنه‌دهنده نفوذ کشورهای سابقه‌دار امپریالیستی و هم قدرت نوظهور متمرکز بر تجارت و سرمایه‌گذاری نمایانده شود (Goble, 2018).

اگرچه قدرت نرم چین در آسیای مرکزی نفوذ کرده، اما کسری این گونه قدرت مانع اتخاذ مدل چینی می‌شود. حضور تجاری چین در آسیای مرکزی فاقد شفافیت بوده و این امر باعث ایجاد بدگمانی شده

است. چینی‌ها امیدوار بودند که با پذیرش الگوی چینی، منطقه تحت نفوذ چین درآیند، اما آسیای مرکزی جذب مدل چینی نشد (Christophersen, 2024). سؤال آن‌است که آیا چین می‌تواند به آسیای مرکزی سیستم جدیدی ارائه دهد که حاکمیت قانون، جامعه مدنی فعال، شفافیت و پاسخگویی نهادهای دولتی را ترویج کند؟ (Nurgozhayeva, 2020: 265).

کسری قدرت نرم چین در آسیای مرکزی معلول سنت‌های چینی و ماهیت اقتدارگرای حکومت‌های منطقه است. چین رهیافت خود به جهان را بر مبنای «رابطه دولت-دولت» بنا نهاده و در «دیپلماسی مردم-مردم» در آغاز راه است، اگرچه مراکز فرهنگی چینی در آسیای مرکزی نقش روبه‌رشدی دارند. از سویی دیگر، حکومت‌های آسیای مرکزی از «دیپلماسی دولت-دولت» استقبال می‌کنند؛ آنها «دیپلماسی مردم-مردم» را نه ابزار تفاهم فرهنگی بلکه تاکتیک تغییر نظام‌های سیاسی می‌دانند. از این رو، پکن برای حفظ قدرت نرم خود، در گسترش «ابتکار مردم-مردم» به‌کندی حرکت می‌کند (Goble, 2018).

۳.۵. روابط نرم‌افزاری چین با خاورمیانه

سیاست خاورمیانه‌ای چین به اهمیت روزافزون ژئواکونومیک، یعنی ابزارهای اقتصادی سیاست خارجی که دولت‌ها برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیک استفاده می‌کنند، اشاره دارد (Husain, 2023: 481). بر این اساس، چین از دهه ۱۹۹۰ با تمرکز بر اقتصاد و امنیت انرژی، در حوزه‌های تجارت، زیرساخت، سرمایه‌گذاری، همکاری‌های دیپلماتیک و امنیتی به کشورهای خاورمیانه نزدیک شد. پکن می‌کوشد بیطرفی سیاسی را در منازعات منطقه‌ای با استفاده از ابزارهای قدرت نرم حفظ کند. استراتژی انعطاف‌پذیر و عمل‌گرا، چین را در جبهه دیپلماتیک برمی‌انگیزاند تا برنامه‌هایی مانند «ابتکار کمربند-راه»، «مجمع همکاری چین-دولت‌های عربی» و «راهبرد عربی چین» ارائه نماید (Osman, 2017: 11-13). حضور نرم‌افزاری چین در خاورمیانه در سه سطح قابل ارزیابی است:

قدرت نرم اقتصادی: در خاورمیانه، چین به رهیافت «اول تجارت» متکی است. تجارت چین با کشورهای منطقه از ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ با ۸۷ درصد افزایش به ۱۰۰ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۱۲ تا ۲۲۲ میلیارد دلار جهش یافت (Kazemi, 2014: 41). در سال ۲۰۱۳ به دومین شریک تجاری منطقه تبدیل شد، در حالی که بزرگ‌ترین شریک تجاری ده کشور منطقه نیز بود. دو سال بعد، به دومین صادرکننده به منطقه تبدیل شد (Hindy, 2017). به منظور تسهیل حضور اقتصادی، مقامات چینی به بهبود روابط با کشورهای منطقه روی آوردند. تلاش چین برای تمرکز بر پیوندهای اقتصادی به روابط «برد-برد» انجامیده که در سه حوزه مهم گسترش یافته: انرژی، زیرساخت‌ها و کالاهای کارخانه‌ای. در سال ۲۰۱۴، شی‌جین‌پنگ فرمول «(۱+۲+۳)» را ارائه کرد و اولویت را به همکاری انرژی، تجارت، سرمایه‌گذاری و تکنولوژی فضایی داد (Osman, 2017: 14).

دیپلماسی اقتصادی به ابزار «تولید قدرت نرم» تبدیل و موجب عدم مداخله عمل‌گرایانه چین در امور خاورمیانه بی‌ثبات شده است. چین در کنار گسترش روابط با عربستان سعودی، روابط حسنه با ایران و مناسبات استراتژیک با اسرائیل دارد، روابط تهران-ریاض را احیاء کرده است. در حالی که تحریم‌ها بازیگران

بین‌المللی را از تجارت با ایران بازداشته، چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل شده است. حضور اقتصادی چین در خاورمیانه و کمک به توسعه کشورهای منطقه سهم بسزایی در تصویرسازی مثبت از آن دارد. درحالی‌که در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۵ صادرات خاورمیانه به چین تا ۲۵ درصد رشد داشته، صادرات منطقه به ایالات متحده تا ۴۵ درصد کاهش داشته است. گسترش نفوذ چین که با همکاری اقتصادی شروع شد، انگیزه‌ای برای افزایش تعامل در سایر زمینه‌ها مانند مبادلات فرهنگی ایجاد کرده، به‌ویژه آنکه «ابتکار کمربند-راه» درها را به‌روی همکاری‌های بلندمدت‌تر می‌گشاید (Osman, 2017: 17).

قدرت نرم فرهنگی: به‌موازات جانمایی قدرت نرم در استراتژی تصویرسازی ملی، خاورمیانه هدف قدرت نرم فرهنگی چین شده است. چین ۱۷ مؤسسه کنفوسیوس و ۵ کلاس کنفوسیوس در خاورمیانه دارد، یادداشت تفاهمی درباره انتشار و ترجمه کتاب با کشورهای منطقه امضاء کرده، برنامه آموزش مترجمان چینی-عربی برای دانشجویان اتحادیه عرب تدارک دیده، بورسیه‌های روزافزونی به دانشجویان منطقه اعطاء کرده، برنامه‌های آموزش زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و عبری تدارک می‌بیند. برای تبادلات فرهنگی به‌موجب «ابتکار کمربند-راه»، چین بورسیه‌هایی برای دانشجویان کشورهای مسیر طراحی کرده است. در سال ۲۰۱۲، تعداد دانشجویان عرب در چین از ۱۰/۰۰۰ نفر گذشت. مبادلات آموزشی نشان می‌دهد پکن این تعاملات را برای همکاری‌های منطقه‌ای ضروری می‌داند (Osman, 2017: 18-19).

از آنجاکه هدف چین شهرت‌سازی و مقابله با تصویرسازی ضدچینی غربی‌هاست، به «بین‌المللی‌سازی رسانه‌های خود» اقدام کرده است. علاوه بر آژانس قاهره که دسترسی شینخوا به خاورمیانه را گسترش می‌دهد، تلویزیون دولتی چین با راه‌اندازی کانال بین‌المللی عربی CCTV که بعداً CGTN نامیده شد، شروع به پخش اخبار عربی کرد (yang, 2014). «چین امروز»^۱ نسخه عربی درباره جهان و فعالیت‌های چین در منطقه منتشر می‌سازد. در سال ۲۰۱۵، مرکز ارتباطات بین‌المللی چین توافقی با کمپانی تصویر ملی در ابوظبی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار در زمینه صنعت فیلم امضاء کرد. در نوامبر ۲۰۱۶، صندوق مشترک میان دوطرف تشکیل و کانال Quest Arabia با پخش برنامه عربی زبان برای ۲۲ کشور منطقه راه‌اندازی شد. سیاست رسانه‌ای چین نشان از اراده خودتصویرسازی به‌عنوان «ابر قدرت فرهنگی» نوظهور دارد (Rakhmat, 2017).

قدرت نرم سیاسی: اعمال حاکمیت، حق حفظ حاکمیت و عدم‌مداخله از عناصر تعامل چین با خاورمیانه است. این بخش از استراتژی نرم‌افزاری چین علاوه بر آن که برای منافع داخلی حیاتی است، مورد توافق و اقبال منطقه نیز می‌باشد (Niblock, 2020: 485). روابط چین با خاورمیانه طی سال‌های اخیر بهبود یافته، اما نقش سیاسی آن میانه‌رو باقی مانده است. سیاست عدم‌مداخله سهم مهمی در روابط عمل‌گرایانه چین با دولت‌های رقیب منطقه دارد، چراکه به‌باور پکن این مناسبات حامل فرصت‌های اقتصادی می‌باشند (Osman, 2017: 22). پکن به خاورمیانه به‌عنوان منبع انرژی و واردکننده تولیدات چینی می‌نگرد و هدفش حفظ روابط با همه بازیگران است. فقدان سابقه‌سیاسی منفی امتیاز چین است و برای حفظ این جایگاه از درگیری در امور منطقه می‌پرهیزد (Alterman, 2008: 79). چین از حامیان

فلسطین بوده، اسرائیل را در سال ۱۹۹۲ به رسمیت شناخت، امروزه در موضع میانه ایستاده و بر تحرکات دیپلماتیک منطقه‌ای خود می‌افزاید (Singh, 2014: 10).

حضور چین در خاورمیانه بعد از بهار عربی افزایش یافته است. پکن روابط با دولت مصر را که به دنبال کاهش اتکاء به غرب بود، تقویت و موافقتنامه‌هایی منعقد کرد. گرچه با سقوط دولت اخوانی این توافق‌نامه‌ها بلااثر شدند، اما روابط دوطرف بهبود یافت (Liu, 2014: 4). پکن در سوریه براساس سیاست عدم‌مداخله، از حکومت اسد حمایت به عمل آورد. با وجود این، پکن گفتگوهای بین نمایندگان خود و مخالفان سوریه ترتیب داد که طی آن حمایت از تغییر رژیم اعلام شد (Evron, 2013: 84-87). مشارکت در حفظ صلح در سودان جنوبی و افغانستان، توافق هسته‌ای ایران و میانجی‌گری در احیاء روابط تهران-ریاض چهره‌ای صلح‌آمیز از چین ترسیم کرده‌اند (Osman, 2017: 23-24).

خاورمیانه از نظر چینی‌ها «گورستان قدرت‌های بزرگ» است که می‌باید مداخله‌شان را به حداقل برسانند. جایگاه ژئواکونومیک خاورمیانه و بیطرفی چین به گسترش روابط با کشورهای منطقه انجامیده است. این رویکرد در سفر رئیس‌جمهور چین به منطقه در سال ۲۰۱۶ نمایان شد که از عربستان سعودی، ایران و مصر دیدار کرد. موضع فعال‌تر چین نسبت به آمریکا در فرایندهای مهم منطقه‌ای نشان از نفوذ آرام آن دارد (Osman, 2017: 24-25). تقاضای چین برای منابع طبیعی، به‌ویژه نفت و گاز به روابط پویا با خاورمیانه انجامیده است. روابط چین با خاورمیانه در بحبوحه بی‌اعتمادی متقابل غرب و کشورهای مسلمان گسترش یافت. غرب در دیپلماسی خود با جهان اسلام از رویکرد ایدئولوژیک بهره می‌گیرد، در حالی که چین نقش معتدل‌تر و عمل‌گرایانه‌تری در منطقه دارد (Burton, 2021: 198).

قدرت نرم نظامی: چین در راستای نفوذ نرم‌افزاری، هیچ‌گونه حضور نظامی دائمی در خاورمیانه ندارد. نگرانی اصلی چین، حفظ منافع اقتصادی از جمله سرمایه‌گذاری‌هاست و از این رو تمایلی به درگیری در منازعات منطقه‌ای و تیره‌سازی روابط با طرف‌های نزاع ندارد. ملاحظات ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک به استقرار موقت نیروی نظامی نرم‌افزاری چین در خاورمیانه انجامیده است. تمرکز بر استقرار نیروی نظامی نرم‌افزاری در منطقه و نقش‌آفرینی در حفظ امنیت جهانی تصویر مثبتی از چین می‌سازد (Osman, 2017: 26). قدرت نظامی نرم‌افزاری چین با استقرار موقت نیروهای نظامی بدون امتیازات فراسرزمینی مشخص می‌شود، مأموریت‌های بشردوستانه، حفظ صلح و ممانعت از منازعه را به انجام می‌رساند، تأسیسات اطلاعاتی مشترک و مؤسسات آموزش نظامی راه‌اندازی می‌کند (Sun, 2015). حضور ناوهای این کشور در خلیج عدن و حوالی آب‌های سومالی برای اسکورت کشتی‌های ضدزدی دریایی نمونه‌هایی در این زمینه هستند.

چین با مشارکت در مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل از توانایی نظامی خود به‌شيوه نرم‌افزاری استفاده می‌کند، ۱۷۲۱ پرسنل را در لبنان، صحرای غربی، سودان جنوبی، دارفور و مرزهای اسرائیل و همسایگان مستقر کرده است (UN, 2017: 9). فعالیت‌های نظامی نرم‌افزاری چین در منطقه ضمن ارتقاء موقعیت جهانی به ابزار محافظت از منافع اقتصادی و تولید قدرت نرم آن تبدیل شده‌اند. مشارکت چین در امور خاورمیانه به نفوذ و پیشبرد روابط با همه کشورهای منطقه که نقش بسزایی در ایجاد فرصت‌های

اقتصادی گسترده‌تر دارد، می‌انجامد (Osman, 2017: 27). همچنین، تمایلات قدرت نرم و ابتکار کمربند-راه در خاورمیانه نشان می‌دهد که چین به دنبال نقش آفرینی استراتژیک است. چشم‌انداز چین در این زمینه با روابط دوجانبه تحت اولویت‌های همکاری کمربند-راه مطابقت دارد. چین در شراکت با امارات متحده عربی، عربستان سعودی و مصر احتیاط خود به بی‌ثباتی و برهم خوردن نظم منطقه‌ای را نشان داده است (Fulton, 2019: 9).

۴.۵. روابط نرم‌افزاری چین با آفریقا

- روابط نرم‌افزاری چین با آفریقا براساس منافع استراتژیک طراحی شده است:
- پکن به دنبال منابع طبیعی نفت و گاز آفریقا است و برای حفظ ذخایر آینده، در بخش نفت سودان، آنگولا و نیجریه سرمایه‌گذاری کرده است.
 - سرمایه‌گذاری در آفریقا بازاری بزرگ برای صادرات چین است که تلاش برای بازسازی اقتصاد خود را بدون نیروی کار پرهزینه چینی تسهیل می‌کند.
 - چین به دنبال مشروعیت سیاسی است و تقویت روابط با آفریقا به افزایش نفوذ بین‌المللی این کشور می‌انجامد.
 - چین به دنبال ثبات‌سازی در آفریقا، خصوصاً کاهش تهدیدات امنیتی نسبت به منافع اقتصادی خود است.

استراتژی قدرت نرم چین در آفریقا در پنج بُعد قابل توجه است:

سرمایه‌گذاری: سرمایه‌گذاری پکن در آفریقا از طریق مجمع همکاری چین-آفریقا افزایش یافته که طیفی از موضوعات سیاسی، اقتصادی تا فرهنگی را دربرمی‌گیرد. قدرت نرم چین در آفریقا به سرمایه‌گذاری در دویخش مرتبط است (Nagao, 2016: 25):

سرمایه‌گذاری غیرمستقیم قدرت نرم: این بخش از سیاست چین معطوف به تبادلات مردم-بازار مردم است. پکن در اجلاس FOCAC سال ۲۰۲۴ اعلام کرده در راستای اجرای «آینده آفریقا»، به پروژه همکاری چین-آفریقا در زمینه آموزش حرفه‌ای، ساخت مدارس فناوری مهندسی و راه‌اندازی و ارتقای ۱۰ کارگاه آموزشی و ۲۰ مدرسه ادامه خواهد داد. چین ۶۰,۰۰۰ فرصت آموزشی به آفریقا ارائه خواهد کرد. پکن مکانیسم‌های همکاری علمی-آموزشی با آفریقا را اصلاح و مراکز همکاری منطقه‌ای چین-آفریقا را برای آموزش دیجیتال ایجاد خواهد کرد. پکن بر پیشبرد برنامه «جاده ابریشم فرهنگی» چین-آفریقا تأکید کرد. ۱۰۰۰ متخصص فرهنگ و گردشگری آفریقایی را برای آموزش به چین دعوت خواهد کرد و سال ۲۰۲۶ را به‌عنوان سال مبادلات مردم چین و آفریقا تعیین می‌کند (MFA, 2024).

جذب دانشجویان، اعطای بورسیه تحصیلی و تأسیس نهادهای کنفوسیوس مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌های قدرت نرم غیرمستقیم چین در آفریقا می‌باشند. تخصیص بورسیه تحصیلی به دانشجویان آفریقایی یکی از اجزاء مهم کمک چین در آفریقا است (Nuwer, 2024). پکن در اجلاس FOCAC سال ۲۰۰۶ اعلام کرد که

تعداد سالانه بورسیه‌ها را از ۲۰۰۰ به ۴۰۰۰ می‌رساند و در سال ۲۰۱۵ وعده داد که ۳۰/۰۰۰ بورسیه در سه سال آینده اعطاء خواهد کرد (Nagao, 2016: 30). چین در سال ۲۰۱۸ میزبان ۸۰.۰۰۰ دانشجوی آفریقایی (۵۰.۰۰۰ دانشجوی بورسیه دانشگاه‌های چینی) بود که افزایش ۶۰ درصدی را طی سه سال نشان می‌داد (Ebel, 2024). این رقم ۱۷ درصد از دانشجویان خارجی در چین را دربرمی‌گیرد که در مقایسه با رقم ۲ درصد در سال ۲۰۰۶ افزایش قابل توجهی را نشان می‌دهد (Nuwer, 2024).

بدین منوال، از اولین نهاد کنفوسیوس که در دانشگاه نایروبی در سال ۲۰۰۵ تأسیس شد، تعداد آنها به ۵۶ عدد در سال ۲۰۱۶ (Nagao, 2016: 30) و به بیش از ۶۷ عدد در سال ۲۰۲۴ در بیش از ۴۰ کشور آفریقایی رسید (Kveten, 2024). افزایش بورسیه‌ها و نهادهای کنفوسیوس دلالت بر تلاش پکن برای گسترش قدرت نرم غیرمستقیم در آفریقا دارد (Nagao, 2016: 30).

سرمایه‌گذاری مستقیم قدرت نرم: بعد دیگر سرمایه‌گذاری قدرت نرم چین در آفریقا تأسیس زیرساخت‌هاست. مرکز پیشگیری از مالاریا در لیبیا، مدرسه ملی هنرهای تجسمی در موزامبیک و سالن اپرای ۱/۴۰۰ صندلی در الجزایر نمونه‌هایی از سرمایه‌گذاری مستقیم چین در قدرت نرم می‌باشند. نمونه‌های مشابه در بیمارستان مرکزی لوزاکا در زامبیا، استادیوم فوتبال در مالی و تئاتر بزرگ ملی سنگال قابل مشاهده‌اند (Nagao, 2016: 34-35). افزون‌براین، چین تا سال ۲۰۲۴ در ساخت و بازسازی ۱۰.۰۰۰ کیلومتر خط آهن، ۱۰.۰۰۰ کیلومتر جاده، تأمین بیش از ۵۰ درصد بودجه پروژه‌های انرژی پاک، تأسیس ۸۰ درصد زیرساخت‌های شبکه‌های دیجیتالی نسل ۳ و ۷۰ درصد نسل ۴ در آفریقا مشارکت داشته است (Focac, 2024).

کمک‌های خارجی نوع دیگری از سرمایه‌گذاری قدرت نرم چین در آفریقا است. کمک چین به آفریقا همواره افزایش داشته؛ به گونه‌ای که به ۴ برابر از سال ۲۰۰۱ (۳۰۳ میلیون دلار آمریکا) تا سال ۲۰۰۹ (۱/۴ میلیارد دلار آمریکا) رسید. برپایه منابعی دیگر، این رقم تا حدود ۱۸۰۰ برابر از ۲۰۰۲ (۱۰ میلیون دلار) تا ۲۰۰۷ (۱۸ میلیارد دلار) (Huang, 2018: 14) یا از ۶۳۱ میلیون دلار در ۲۰۰۳ به حدود ۳ میلیارد دلار در ۲۰۱۵ افزایش یافت که رشد سالانه ۱۴ درصد را نشان می‌دهد (Nagao, 2016: 36). چین به گسترش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در الجزایر، زامبیا، جمهوری کنگو و نیجریه اقدام کرده است. سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۰۹ سرمایه‌گذاری مستقیم چین در آفریقا نرخ رشد ۲۰/۵ درصدی را تجربه کرد و ۲۰۰۸ تنها سالی بود که جریان این نوع سرمایه‌گذاری چین در آفریقا، از آمریکا نیز پیشی گرفت. این موضوع تعهد چین به کمک به شرکای آفریقایی‌اش را نشان می‌دهد (Huang, 2018: 14-15).

وام‌دهی نیز بیان‌گر تعهد اقتصادی چین به آفریقا است. چین در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۰ وام‌دهی به آفریقا را ۹۴/۴ میلیارد دلار افزایش داد و نظر مثبت وام‌گیرندگان آفریقایی را به سیاست‌های خود جلب کرد. تجارت نیز دوجانبه جزء اساسی روابط چین-آفریقا است (Huang, 2018: 15). گسترش تعامل آفریقا-چین از طریق FOCAC در حجم تجارت نمایان است که از سال ۱۹۹۹ یعنی قبل از تأسیس FOCAC (۵/۶ میلیارد دلار) تا سال ۲۰۱۳ (۲۱۰ میلیارد دلار) تا حدود ۳۲ برابر افزایش یافت. چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری آفریقا تبدیل شده است (Nagao, 2016: 25-26).

برجسته‌سازی هویت‌های مشترک برخاسته از مبارزات تاریخی: این نوع هویت‌سازی به تجارب مشترک از استعمار غرب اشاره دارد. چین بر برابری حاکمیت کشورهای ضعیف‌تر تأکید می‌ورزد و آفریقایی‌ها به حضور چین در منطقه رویکرد مثبت نشان می‌دهند. سابقه تاریخی مشترک و رفتار هنجاری چین که بر عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی تأکید دارد، باعث شده آفریقایی‌ها حضور چین را «خیرخواهانه» تلقی کنند. در ۱۹۸۹، به‌رغم اینکه لیبریا با شناسایی تایوان به قطع روابط با چین اقدام کرد، اما پکن پروژه‌های اجتماعی در این کشور مانند بیمارستان خصوصی چینی را همچنان مشغول خدمات‌رسانی نگاه داشت (Huang, 2018: 22-23).

برجسته‌سازی هویت‌های برخاسته از مدل‌های توسعه: آفریقایی‌ها معتقدند که حضور چین حامل فرصت‌های ارزنده‌ای برای آنهاست، چراکه با اشتغال‌زایی، ورود تکنولوژی و سرمایه همراه است. آنها مدل توسعه چین را سرمشقی برای خود می‌دانند (Huang, 2018: 25-26). آنچه کشورهای آفریقایی را جذب مدل توسعه چینی می‌کند، مناقشه بر سر اجماع‌واشنگتن است که آیا شروط اقتصادی همراه با کمک مفید به حال توسعه آنهاست؟ بدینی به غربی‌ها به سابقه استعمارگری آنها برمی‌گردد، آفریقایی‌ها را جذب مدل چینی می‌سازد، چشم‌انداز آفریقایی‌ها از توسعه خود در آینده را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ زیرا به‌باور آنها جایگزین مهمی برای مدل توسعه غربی وجود دارد و می‌باید پا جای پای چینی‌ها بگذارند (Brautigam, 2014: 346-52).

قدرت نرم چین مورد اقبال آفریقایی‌هاست و نظرسنجی‌ها از تداوم دورنمای مثبت آن در آینده حکایت دارند. چین دیدگاه‌های مثبتی در کشورهای منطقه دریافت می‌کند؛ در تانزانیا ۷۷٪، در کنیا ۷۴٪، در سنگال ۷۱٪، در نیجریه ۷۰٪، در اوگاندا ۶۱٪، غنا ۶۱٪. به‌علاوه، نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند کشورهای آفریقایی رشد اقتصادی چین و حضور آن در منطقه را می‌پذیرند (Silver, 2023b). با وجود این، نگرانی‌ها و مخالفت‌هایی نیز در میان آفریقایی‌ها از حضور و نفوذ فزاینده چین مشاهده می‌شود؛

اول این که آنها با موضوع وابستگی به توسعه اقتصادی چین به‌ویژه در صنایع نفتی و کالاهای اساسی محتاطانه برخورد می‌کنند. دوم این که، آنها نگران فقدان دغدغه‌های زیست‌محیطی در پروژه‌های توسعه‌ای چین در کشورهايشان هستند. این نگرانی‌ها طیفی از عدم‌رعایت استانداردهای ایمنی توسط شرکت‌های چینی و به‌خطر انداختن جان کارگران آفریقایی (مانند انفجار بمبی در بیرون پالایشگاهی در نیجریه در سال ۲۰۰۶ تا مصدوم شدن معدن‌کاران زیمبابوئه‌ای در سال ۲۰۱۰ و تا اعتراض به فساد دولت گابن در نتیجه افزایش درآمد نفتی با سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی و آثار مخرب زیست‌محیطی آن) را شامل می‌شوند. سوم این که، آفریقایی‌ها بیش از سایر مناطق نگران «تله وام» چینی‌ها و نتیجتاً اعطای امتیازات چشم‌گیر اقتصادی به آنها هستند (Hassing, 2012: 12-13). بنابراین، آفریقایی‌ها به یک‌میزان تحت‌تأثیر چین نیستند و با یک‌دید واحد به حضور منطقه‌ای آن نمی‌نگرند. همان‌گونه که هواداران تعامل با چین از نقش مثبت و پیشران اقتصادی این کشور جانبداری می‌کنند، مخالفان نیز از استانداردهای ضعیف کاری و زیست‌محیطی شرکت‌های چینی ابراز نارضایتی می‌کنند.

۵.۵. روابط نرم‌افزاری چین با آمریکای لاتین

علاقه چین به آمریکای لاتین پدیده نسبتاً جدیدی است که به منابع مورد نیاز (آهن، فولاد، نفت و...) از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری مربوط می‌شود. هدف دیگر منرویی‌سازی تایوان از طریق جذب آمریکای لاتین است تا شناسایی دیپلماتیک را معطوف به پکن سازند (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 16). سیاست نرم‌افزاری چین در آمریکای لاتین تلاشی در جهت موازنه‌سازی متقابل در برابر نفوذ ایالات متحده و سایر قدرت‌های غربی در منطقه است (Rouvinski, 2023: 64).

چین دو استراتژی برای آمریکای لاتین تعریف کرده است:

- استراتژی اقتصادی برای دستیابی به مواد خام و بازار بزرگ برای تولیدات چینی؛ استراتژی‌ای که معطوف به اهداف توسعه‌ای است.
- استراتژی سیاسی در راستای کسب شناسایی دیپلماتیک از سوی کشورهای که تایوان را به رسمیت می‌شناسند.

مهم‌ترین حوزه‌های سیاست نرم‌افزاری چین در آمریکای لاتین عبارتند از:

روابط دوجانبه و رقابت با تایوان: از ۳۳ کشور آمریکای لاتین و کارائیب، چین با ۲۱ کشور رابطه دیپلماتیک دارد و ۱۲ کشور روابط با تایوان را حفظ کرده‌اند. چین «موافقتنامه مشارکت استراتژیک» با برزیل، ونزوئلا، مکزیک و آرژانتین؛ «موافقتنامه مشارکت همکاری‌آمیز» با بولیوی، شیلی، کلمبیا، کوبا، اکوادور، جامائیکا و پرو؛ و موافقتنامه‌های مبادله دانشجو منعقد کرده است. چین کوشیده کشورهای منطقه را به بازپس‌گیری شناسایی دیپلماتیک تایوان ترغیب کند. تایوان که کمک‌کننده و سرمایه‌گذار اصلی در این منطقه بوده، اینک تحت فشار ناشی از عملکرد دیپلماتی اقتصادی چین قرار دارد. از سال ۲۰۰۴، دومینیکا، گرانادا و کاستاریکا شناسایی دیپلماتیک از تایوان را معطوف به چین ساخته‌اند که موفقیتی برای سیاست «نزدیکی چین به دوستان تایوان» به‌شمار می‌آید (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 17-18). امتناع پکن از روابط با کشورهای که حاکمیت تایوان را به رسمیت می‌شناسند، موجب کاهش حمایت آمریکای لاتین از این جزیره شده است. در سال ۲۰۲۳، هندوراس آخرین کشوری بود که وفاداری دیپلماتیک را به پکن تغییر داد. فشارها بر سایرین (دومینیکن، نیکاراگوئه و هائیتی) همچنان باقیست (Roy, 2023).

سازمان‌های منطقه‌ای: علاوه بر روابط دوجانبه، چین به بهره‌برداری از ظرفیت سازمان‌های منطقه‌ای (سازمان کشورهای آمریکایی، اتحادیه همگرایی آمریکای لاتین، آژانس ممانعت از تسلیحات هسته‌ای در آمریکای لاتین، بانک توسعه بین‌امریکایی) روی آورده است. چین به عملیات حفظ صلح سازمان ملل در منطقه از طریق اعزام نیرو با مأموریت ثبات‌سازی منطقه‌ای در هائیتی در سال ۲۰۰۴ کمک کرد که تا ۲۰۰۸ ادامه یافت. هدف از مشارکت‌گرایی نهادی در آمریکای لاتین سلب شناسایی دیپلماتیک از تایوان است (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 18-19).

۶. پیوندهای اقتصادی

تجارت: نیاز چین به منابع طبیعی و معدنی و بازار پرجمعیت منطقه مهم‌ترین انگیزه اقتصادی آن است. تجارت چین با آمریکای لاتین از ۸/۲ میلیارد دلار در ۱۹۹۹ به حدود ۷۰ میلیارد دلار در ۲۰۰۶ افزایش یافت. در این دوران تجارت چین با منطقه به‌عنوان درصدی از تجارت جهانی‌اش از ۳/۲٪ در ۱۹۹۹ به ۴٪ در ۲۰۰۶ رسید. برای بسیاری از این کشورها چین به بزرگترین شریک تجاری تبدیل شده و یکی از چهار بازار صادرات و واردات آنها به‌شمار می‌آید. چین با شیلی و کاستاریکا موافقتنامه تجارت آزاد امضاء کرده است. این ارقام و توافق‌ها بیان‌گر اهمیت چین به‌عنوان شریک تجاری منطقه است (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 20-21).

سرمایه‌گذاری: در راستای افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آمریکای لاتین، حجم سرمایه‌گذاری چین در منطقه از ۴/۶ میلیارد دلار در ۲۰۰۳ به ۱۴٪ افزایش داشت و به رقم ۱۱/۵ میلیارد دلار در ۲۰۰۵ رسید که بالغ بر ۲۹٪ کل سرمایه‌گذاری چین را در برمی‌گیرد. سرمایه‌گذاری چین در منطقه که بخش عمده آن به صنعت و فناوری اختصاص یافته، نمایان‌گر توان علمی و اقتصادی و تصویرگر قدرت آن نزد جوامع آمریکای لاتین است. پیشرفت‌های فناوری و علمی چین به‌عنوان یکی از ابعاد قدرت نرم، در آمریکای لاتین (۷۲٪) موردتحمین قرار گرفته‌اند (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 22-24).

توریسم: چین ۱۶ کشور در آمریکای لاتین را مقصد سفرهای توریستی شهروندان خود معرفی کرده و استقبال چینی‌ها بسیاری از کشورهای منطقه را برانگیخته تا از طریق انعقاد موافقتنامه‌هایی با پکن زمینه جلب توریست‌های چینی را فراهم آورند. این قبیل موافقتنامه‌ها برای اولین بار در سال ۲۰۰۳ با کوبا امضاء شد و سپس ۱۵ کشور دیگر نیز اعلام‌آمدگی کردند. نظربه عواید اقتصادی ناشی از سفرهای توریستی، کشورهای منطقه ترغیب شده‌اند تا بستر جذب توریست‌های چینی را فراهم آورند (Li, 2007: 848).

کمک‌های خارجی: آمریکای لاتین ۱۰ درصد کل کمک‌های خارجی چین را (بعد از آسیا و آفریقا) به‌خود اختصاص می‌دهد. چین از این کمک‌ها به‌عنوان ابزار دیپلماسی اقتصادی استفاده کرده تا با جذب کشورها زمینه تقویت روابط دیپلماتیک و تغییر رویکرد آنها به روابط دیپلماتیک با تایوان را فراهم سازد. ساخت استادیوم ورزشی در گرانادا، جامائیکا و باربودا؛ اعطای بورسیه تحصیلی؛ ساخت مؤسسه‌های کنفوسیوس، مدرسه، بیمارستان، راه‌آهن و بزرگراه؛ کمک‌رسانی در بلایای طبیعی (گرانادا بعد از توفان ۲۰۰۴ یا پرو بعد از زمین‌لرزه ۲۰۰۷)، بخشودگی بدهی‌ها؛ وام‌های اهدایی (جامائیکا به ارزش ۱۲ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰؛ سورینام، ونزوئلا، ترینیداد و توباگو در سال ۲۰۰۷ به ارزش ۵۳۹ میلیون دلار) و تأسیس صندوق توسعه مشترک (با ونزوئلا در سال ۲۰۰۷ با سهم ۴ میلیارد دلاری چین) از جمله کمک‌های چین در آمریکای لاتین می‌باشند (Congressional Research Service Library of Congress, 2008: 27-28).

ابتکارهای قدرت نرم چین در آمریکای لاتین بیان‌گر رهیافت چندوجهی پکن برای تقویت پیوندهای فرهنگی، افزایش درک متقابل و گسترش نفوذ منطقه‌ای این کشور است. این تلاش‌ها نتایج مثبتی داشته‌اند؛ از آنجاکه همکاری سیاسی و اقتصادی می‌تواند ناشی از موفقیت دیپلماسی فرهنگی، مشارکت دیاسپورا،

پوشش رسانه‌ای و حکمرانی استراتژیک ملی باشد که چین خود را به مثابه بازیگر جهانی مسئول معرفی می‌کند که سیاست‌های مبتنی بر ارزش‌هایی متفاوت از ارزش‌های غربی‌هاست. چین بدین طریق هژمونی لیبرال‌دموکراسی غربی را در آمریکای لاتین به چالش می‌کشد. در ادامه، چین از کشورهای آمریکای لاتین در مجامع بین‌المللی مانند سازمان ملل حمایت به عمل می‌آورد (Song, 2023).

نتیجه‌گیری

چین در راستای توسعه‌گرایی به ضرورت سیاست خارجی متناظر پی برده، آن را در ایفای نقش بازیگر ثبات‌ساز در سطح منطقه‌ای و بازیگر مسئول در سطح بین‌المللی می‌جوید. این دگرگونی که از دهه ۱۹۷۰ شروع شد، با پایان جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰ وارد مرحله جدیدی شد. چینی‌ها در این دوره در صدد اطمینان بخشی به همسایگان برآمدند تا تصویر تاریخی «تهدید چین» را اصلاح کنند. ضرورت این دگرگونی به تداوم توسعه بازمی‌گردد، چرا که در اندیشه چینی‌ها امتناعی اجتناب‌ناپذیر میان پیشبرد توسعه با تخاصم منطقه‌ای وجود دارد.

چینی‌ها در کنار پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و نظامی که تجلی بخش قدرت سخت‌افزاری آنهاست، خود را ناگزیر از قدرت‌افکنی نرم‌افزاری نیز یافتند. اهداف اصلی آنها از نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی را می‌توان در موقعیت‌یابی به‌عنوان قدرت‌بزرگ؛ تصویرسازی و ابطال «تئوری تهدید چین» یافت که با اتکاء به منابع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از ابزارهایی مانند نهادهای کنفوسیوسی؛ جذب دانشجویان خارجی؛ اعزام دانشجویان چینی به خارج؛ رسانه‌ها و مطبوعات؛ توریسم و ارتباطات مردم‌محور؛ کمک‌های مالی و اقتصادی و بهره‌گیری از ظرفیت دیاسپورای چینی پیش برده می‌شود.

چینی‌ها با اتکاء به قدرت اقتصادی به‌عنوان مزیت نسبی به تقویت قدرت نرم برای ایجاد «حوزه‌های نفوذ منطقه‌ای» همت گمارده‌اند. رهبران چین علاوه بر روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی به ارتقاء روابط نرم‌افزاری با دولت‌ها و ملت‌ها در جهان روی آورده‌اند. از این رهگذر کاربست دیپلماسی عمومی در اشاعه ارزش‌ها و باورهای چینی، تصویرسازی مطلوب از چین، بهبود محیط بین‌المللی و نفوذگذاری در تصمیمات سایر کشورها مؤثر واقع می‌شود. سیاست خارجی نرم‌افزاری توانسته تا حدی به کاهش ترس به‌ویژه در میان همسایگان و ترمیم چهره تهدیدآمیز چین بینجامد.

چین از بزرگترین شرکای تجاری و سرمایه‌گذاری؛ از مهم‌ترین کمک‌کنندگان به آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین؛ جذاب‌ترین «مدل توسعه» برای کشورهای در حال توسعه و از مهم‌ترین اعطاءکنندگان بورسیه تحصیلی در مناطق فوق‌الذکر است. مطابق این سیاست، قدرت نرم چین خصلتی اقتصادی دارد. در حالی که چین شریک اقتصادی در جهان در حال توسعه تلقی می‌شود، این به معنای گسترش ارزش‌ها، فرهنگ و ایده‌های چینی نیست. جاذبه‌آفرینی چین در این مناطق اقتصادی است نه فرهنگی. در این معنا قدرت نرم چینی از مدل غربی متمایز می‌گردد.

جاذبه چین در مناطق هدف، بیش از آن که برآمده از غنای تاریخی-فرهنگی این کشور باشد، برخاسته از قدرت صنعتی، علمی و فناوری آن است. تازمانی که قدرت اقتصادی چین پیش‌رونده باشد،

قدرت نرم این کشور نیز تقویت می‌گردد. با وجود این، یافته‌ها نشان می‌دهند به‌رغم اولویت‌دهی چین به آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی در سیاست خارجی نرم‌افزاری، بیشترین دستاورد در آفریقا و آمریکای لاتین نصیبش شده است.

منابع

- پوراحمدی، حسین و خانی، محمود (۱۳۹۶)، اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین در عصر جهانی شدن اقتصاد، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۸، شماره ۳، در: https://piaj.sbu.ac.ir/arti-cle_99530_c17497db8e57941ecfdc0354c2348dc1.pdf
- خادمی، موسی (۱۳۹۴) تهدیدات امنیت اقتصادی، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی
- سازمند، بهاره و نریمانی، گلناز (۱۳۹۳)، چین، ابرقدرت شدن و چالش‌های آن، مطالعات سیاسی، دوره ۷، شماره ۲۵، در: https://journals.iau.ir/article_528991_d061873ec80dd4624754c7cb-5cb908ef.pdf
- سلیمانی‌پورلک، فاطمه (۱۳۹۰)، قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- سیف، الله‌مراد (۱۳۹۲)، مفهوم شناسی قدرت نرم اقتصادی توسعه نظریه قدرت نرم متعارف در حوزه اقتصاد، مطالعات راهبردی بسیج، شماره ۵۸، در: <https://ensani.ir/file/download/arti-cle/20170315101229-9959-39.pdf>
- عزیزی، حمیدرضا (۱۳۹۳)، قدرت نرم چین در منطقه آسیای مرکزی: رویکردها، ابزارها و اهداف، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، پیاپی ۸۸ (زمستان ۱۳۹۳) در: <https://www.academia.edu/30653041/%D9%>
- نریمانی، گلناز، اخوان کاظمی، مسعود و صادقی، سید شمس‌الدین (۱۳۹۷)، تحلیلی بر راهبردها و ابزارهای تحکیم و گسترش قدرت نرم چین، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۱۱، شماره ۴۳، در: https://journals.iau.ir/article_545077_fc67ee15864508b2ee46ce330721dcb3.pdf
- واتانابه، یاسوشی (۱۳۹۰)، آموزش عالی، فرهنگ عامه و قدرت نرم، ترجمه محسن روحانی، تهران: دانشگاه امام صادق

References

- Alterman, John (2008), "China's Soft Power in the Middle East", At: https://csis-website-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/publication/090310_chinesesoftware_chap5.pdf
- Aydin, Gulsen Şeker, and Müge Yüce (2018), "China's Hard Power versus Soft Power in Central Asia: An Analysis of the 'One Belt-One Road Initiative' as a Soft Power Instrument", At: <https://www.researchgate.net/publication/332083399>
- Azizi, Hamidreza (2013), "China's soft power in the Central Asian region: approaches, tools and goals", Central Asia and the Caucasus, vol. 88, [In Persian], At: <https://www.academia.edu/30653041/%D9%>

- Burton, Guy (2021), "China's Three Level Game in the Middle East." *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies* 15, no. 2, 189–204. <https://doi.org/10.1080/25765949.2021.1928412>
- Caro, Céline-Agathe (2022), "The Smiling Dragon: China's Soft Power in Southeast Asia", At: <https://www.kas.de/documents/274654/18512123/The+Smiling+Dragon.pdf/ae5d2fee-2f6a-d216-6074-4568e20bc684?version=1.0&t=1669278336818>
- Chee-Beng, Tan (2024), "Chinese Overseas and China's Soft Power", <https://doi.org/10.1355/9789815203042-003>
- Christoffersen, Gaye (2024), "China's Strategic Thinking toward Central Asia, 2013-2024", At: <https://theasanforum.org/chinas-strategic-thinking-toward-central-asia-2013-2024/>
- Congressional Research Service Library of Congress, (2008), "China's Foreign Policy and Soft Power in South America, Asia, and Africa", At: https://fas.org/irp/congress/2008_rpt/crs-china.pdf
- Dinh, Julia Luong; Ha Hai Hoang, and Cu Thi Thuy Lan (2024), "China's Soft Power in Southeast Asia Through the Belt & Road Initiative and Vietnam's Reception, Asian Perspective (48), Doi: 10.1353/apr.2024.a928618
- Ebel, Pippa (2024), "How Is China's Global Education Strategy Evolving?", At: <https://thediplomat.com/2024/07/how-is-chinas-global-education-strategy-evolving/>
- Evron, Y. (2013), "Chinese involvement in the Middle East: The Libyan and Syrian Crisis, Strategic Assessment", At: https://www.researchgate.net/publication/272789807_Chinese_Involvement_in_the_Middle_East_The_Libyan_and_Syrian_Crises
- FOCAC (2024), "Full text: Toast by Chinese President Xi Jinping at welcoming banquet of 2024 FOCAC summit", At: <https://2024focacsummit.mfa.gov.cn/eng/>
- Fulton, Johnathan (2019), "China's Changing Role in the Middle East," Atlantic Council, At: https://www.atlanticcouncil.org/wp-content/uploads/2019/06/Chinas_Changing_Role_in_the_Middle_East.pdf
- Glaser, Bonnie S., and Melissa E. Murphy (2009), "Soft Power with Chinese Characteristics: The Ongoing Debate", In: *Chinese Soft Power and Its Implications for the United States: Competition and Cooperation in the Developing World, A Report of the CSIS Smart Power Initiative*, edited by Carola McGiffert, Washington, DC: Center for Strategic and International Studies, At: https://csis-website-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/media/csis/pubs/090403_mcgiffert_chinesesoftware_web.pdf
- Glosny, Michael (2006), "Heading toward a Win–Win Future? Recent Developments in China's Policy toward Southeast Asia", *Asian Security*, no. 1, DOI:10.1080/14799850600575199
- Goble, Paul (2018), "China's 'Soft Power' in Central Asia Both More and Less than It Appears", At: <https://jamestown.org/program/chinas-soft-power-central-asia-less-appears/>
- Hassing, Kongdon oh (2012), "China's Soft Power Strategy in Africa", At: <https://www.jstor.org/stable/pdf/resrep26970.4.pdf>
- He, Lan and Stephen Wilkins (2019), "The Return of China's Soft Power in South East Asia", At: <https://link.springer.com/article/10.1057/s41307-018-0084-x>.
- Hindy, L. (2017), "A Rising China Eyes the Middle East", Available at: <https://tcf.org/content/report/rising-china-eyes-middle-east/>
- Huang, Jessica (2018), "The Study of Soft Power: China's Presence in African Region", At: https://www.researchgate.net/233176600_China's_'soft_power'_in_Africa
- Husain, Andi Subhan, Ahmad Sahide (2023), "China's Middle East Foreign Policy: A Soft

- Power Approach and Human Right Issues”, *Technium Social Sciences Journal*, Vol. 39, DOI:10.47577/tssj.v39i1.8105
- Irfan, Rafia (2024), “China’s Global Influence: A Soft Power Approach”, At: <https://modern2diplomacy.eu/2024/08/11/chinas-global-influence-a-soft-power-approach/>
 - Kazemi, A. V. and Chen, X. (2014), “China and the Middle East: More than Oil, The European Financial Review”, At: <https://www.europeanfinancialreview.com/china-middle-east-oil>
 - Khademi, Musa (2019), *National Economic Threats*, Tehran: National Defense University [In Persian]
 - Kurlantzick, Joshua (2007), *Charm Offensive: How China’s Soft Power Is Transforming the World*. New Haven, CT: Yale University Press, At: <https://carnegieendowment.org/2007/04/24/charm-offensive-how-china-s-soft-power-is-transforming-world-pub-19126>
 - Kveten (2024), “2024 Joint Conference of Confucius Institutes in Africa, Nairobi.”, At: <https://www.uom.ac.mu/confucius/index.php/cs/component/content/article/ci-news-2024-joint-conference-of-confucius-institutes-in-africa-nairobi?catid=66&Itemid=219>
 - Laowattanabhongse, Apisada (2024), “China’s soft power ascendancy in Central Asia”, *Social Science and Humanities Journal*, DOI: <https://doi.org/10.18535/sshj.v8i04.103>
 - Li, He (2007), “China’s growing interest in Latin America and its implications”, *Journal of Strategic Studies*, Vol. 30, No. 4-5, <https://doi.org/10.1080/01402390701431972>
 - Liu, Ted (2014), “China’s Economic Engagement in the Middle East and North Africa”, At: <https://www.files.ethz.ch/isn/176362/China%E2%80%99s%20economic%20engagement%20in%20the%20Middle%20East%20and%20North%20Africa.pdf>
 - Lum, T, W.M. Morrison, B. Vaughn (2013), “China’s Soft Power in Southeast Asia”, At: https://www.researchgate.net/publication/293121708_China’s_soft_power_in_Southeast_Asia.
 - Mifa (2024), “Forum on China-Africa Cooperation Beijing Action Plan (2025-2027)”, At: https://2024focacsummit.mfa.gov.cn/eng/hyqk_1/202409/t20240906_11486213.htm
 - Nagao, Haruka (2016), “China’s soft power investment in African nations”, At: <https://pdfs.semanticscholar.org/7b91/9d7a20e8da7ac0fa4f5c555a054affaf220c.pdf>.
 - Narimani, Golnaz, Masoud Akhavan and Seyed Shamsoddin Sadeghi (2017), “An analysis of strategies and tools for strengthening and expanding China’s soft power”, *International Relations Studies*, year 15 [In Persian], At: https://journals.iau.ir/article_545077_fc67ee-15864508b2ee46ce330721dcb3.pdf
 - Niblock, Tim (2020), “China and the Middle East: A Global Strategy Where the Middle East Has a Significant but Limited Place”, *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies* 14, no. 4, 481–504. <https://doi.org/10.1080/25765949.2020.1847855>
 - Nuwer, Rachel (2024), “Why China has been a growing study destination for African students”, At: <https://www.nature.com/articles/d41586-024-01599-z>
 - Nye, Joseph (2005), “The Rise of China’s Soft Power”, *Wall Street Journal Asia*, December 29, At: <https://doi.org/10.1525/as.2008.48.3.453>
 - Nye, Joseph (2008a), “Public Diplomacy and Soft Power”, doi.org/10.1177/0002716207311699
 - Nye, Joseph (2008c), *The Future of Power*, New York: Public Affairs, At: https://www.files.ethz.ch/isn/154756/issuesinsights_vol11no08.pdf
 - Osman, Romana (July 2017), “China’s soft power: an assessment of positive image build-

- ing in the Middle East”, At: <https://openaccess.leidenuniv.nl/bitstream/handle/1887/53153/final%20thesis.pdf?sequence=1>.
- Pourahmadi, Hossein and Mahmoud Khani (2016), “Political Economy of China’s Foreign Policy in the Age of Economic Globalization”, Political and International Approaches, Year 8, Number 3, [In Persian], At: https://piaj.sbu.ac.ir/article_99530_c17497db8e57941ecfdci0354c2348dc1.pdf
 - Rakhmat, M. Z. (2017), “China’s Media Foothold Expands to the Gulf”, At: [http://thediplo\(mat.com/2017/04/chinas-media-foothold-expands-to-the-gulf/](http://thediplo(mat.com/2017/04/chinas-media-foothold-expands-to-the-gulf/)
 - Rogozhina, N. A. and A. A. Rogozhina (2019), “Economic presence of China in Southeast Asia as a condition for promoting “soft power” policy”, DOI:10.20542/0131-2227-2019-63-4-40-49
 - Rouviski, Vladimir (2023), “China’s Soft Power in Latin America”, At: <https://dialogopoliti0co.org/wp-content/uploads/2024/02/cap-6-chinas-soft-power-in-latin-america-DP-2023.pdf>
 - Sazmand, Bahare and Golnaz Narimani (2013), “China; Becoming a Superpower and Its Challenges”, Political Studies, Year 7, 25, [In Persian], At: https://journals.iau.ir/article_528991_d061873ec80dd4624754c7cb5cb908ef.pdf
 - Seif, Allah Murad (2012), “The conceptualization of economic soft power: development of conventional soft power theory in the field of economics”, Basij Strategic Studies, year 16, number 58, [In Persian], At: <https://ensani.ir/file/download/article/20170315101229-9959-39.pdf>
 - Shambaugh, David (July/August 2015), “China’s Soft-Power Push: The Search for Respect”, Foreign Affairs, Volume 94, Number 4, At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/china/2015-06-16/chinas-soft-power-push>
 - Signh, M. (2014), “Chinese Policy in the Middle East in the Wake of the Arab Uprisings”, DOI:10.1057/9781137539793_11
 - Silver, Laura, Christine Huang and Laura Clancy (2023a), “Chinese soft power”, At: <https://www.pewresearch.org/global/2023/07/27/chinese-soft-power/>
 - Silver, Laura, Christine Huang and Laura Clancy (2023b), “China’s Approach to Fpregn Policy Gets Largely Negative Reviews in 24-Country Survey”, At: https://www.pewresearch.org/global/wp-content/uploads/sites/2/2023/07/PG_2023.07.27_Vews-of-China_FINAL.pdf
 - Soleimani Pournalak, Fatemeh (2019), Soft Power in the US’s Middle Eastern Policy, Tehran: Research Institute of Strategic Studies
 - Song W, Ai W (2023), China’s Vision for a Future World Order and Its Implications for Global Governance. In: F Attinà, Y Feng (Eds.), China and World Politics in Transition: How China Transforms the World Political Order. Springer Nature, Cham
 - Sun, D. (2015), “China’s Soft Military Presence in the Middle East”, At: <https://www.mei.edu/publications/chinas-soft-military-presence-middle-east>
 - Whitney, Christopher and David Shambaugh (2009), Soft Power in Asia: Results of a 2008 Ultinational Survey of Public Union, At: https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2012/04/0617_east_asia_report.pdf
 - Yasushi Watanabe (2008b), Higher education, popular culture and soft power, translated by Mohsen Rouhani, Tehran: Imam Sadeq University [In Persian].
 - Zhiquan, Zhu (2013), China’s New Diplomacy: Rationale, Strategies and Significance, Routledge, At: <https://www.book2look.com/embed/9781351952064>

Currency Diplomacy: A Study of Chinese Policies in the International Monetary System

Davood Karimipour¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.236544.1569](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236544.1569) Received: 2024/8/8 Accepted: 2024/10/21

Original Article

Extended abstract

Introduction: Today, the issue of currency and international finance has become one of the most serious aspects of global power. Major powers, with the aim of expanding their global dominance, employ various strategies and mechanisms to transform their national currency into a global currency. This highlights the importance of understanding currency diplomacy, which encompasses efforts to internationalize a national currency and neutralize financial coercion from other countries. This article has studied China's experience in foreign exchange diplomacy. The general researchers of international politics have a relatively vague understanding of monetary and currency processes in international relations, so the main goal of the article is to discover the financial policy of international powers with a focus on China as an emerging global financial power. The central question of this paper is: what mechanisms does currency diplomacy use to expand the international financial power of countries?

Methods: This article employs an explanatory approach in terms of its methodological framework. Specifically, it seeks to understand the nature of financial mechanisms within international power relations through a detailed, explanatory lens. The data used in this study is qualitative, and the research employs a case study analysis method grounded in documentary analysis. In a case study approach, the researcher strives to thoroughly and deeply comprehend the phenomenon under investigation. Accordingly, in this article, alongside a theoretical examination, the practical dynamics of currency diplomacy are closely analyzed and scrutinized.

Results and Discussion: A review of the theoretical and practical dynamics of currency diplomacy reveals that the monetary and currency nature of international power has

1. Assistant Professor of international Relations , Department of National Security, Iran National defence University, Tehran, Iran. Karimipour.d@chmail.ir



been a focus for governments, particularly the United States and Britain, since the 20th century. These two powers have had particularly successful experiences in expanding their financial power. The United States has been able to maintain its dominance over financial markets for more than half a century, largely through the use of foreign policy tools. Similarly, as a rising power, China has advanced its currency diplomacy through two main mechanisms: offshore hub creation and foreign direct investment within the Belt and Road Initiative. These efforts have not only achieved significant currency-related gains but have also substantially contributed to the development of China's political and geopolitical power. China simultaneously utilizes several key tools in its currency diplomacy aimed at challenging the hegemony of the U.S. dollar, which has driven dollar-dependent countries to adopt the yuan.

Conclusion: It appears that China may be able to claim a significant portion of the U.S. dollar's share in global markets in the near future. However, the expectation that global financial markets will witness a full transition from the dollar to the yuan seems unlikely. Additionally, it should be noted that the experiences of countries engaging in monetary and banking interactions with China indicate that China, like other powers, employs coercive tools in exchange for debt and investment. This trend could be a warning for countries such as Iran, which are seeking to reduce the influence of the dollar in their foreign transactions.

Keywords: Currency Diplomacy, International Financial Policy, China, Yuan.

Citation: Karimipour, Davood. 2024. Currency Diplomacy: A Study of Chinese Policies in the International Monetary System, Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 73-98.



دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین المللی

داود کریمی پور^۱

DOI: [10.48308/pijaj.2024.236544.1569](https://doi.org/10.48308/pijaj.2024.236544.1569)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۳۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: مسئله ارز و مالیه بین الملل امروز به یکی از جدی ترین ابعاد قدرت جهانی تبدیل شده است. قدرت های بزرگ با هدف گسترش نفوذ جهانی، از سازوکارهای مختلفی برای تبدیل ارز ملی خود به ارز جهانی استفاده می کنند. این مهم شناخت دیپلماسی ارزی که مجموعه تلاش ها برای بین المللی سازی ارز و خنثی سازی و اداری سازی مالی دیگر کشورها است را ضروری می سازد. این مقاله تجربه چین در دیپلماسی ارزی را مورد مطالعه قرار داده است. عموم پژوهشگران سیاست بین الملل درک نسبتاً مهمی از فرایندهای پولی و ارزی در روابط بین الملل دارند، لذا هدف اصلی مقاله، فهم سیاست ارزی قدرت های بین المللی با تمرکز بر چین به عنوان یک قدرت نوظهور مالی جهانی است. پرسش کلیدی مقاله این است که دیپلماسی ارزی چین چه سازوکارهایی را در نظام پولی بین المللی به کار گرفته است؟

روش ها: این مقاله اگرچه از نظر محتوا در چارچوب اقتصاد سیاسی بین المللی قرار می گیرد، اما از منظر سیاست بین الملل به دیپلماسی ارزی می پردازد. لذا داده های مقاله بیش از آنکه کمی باشند، کیفی هستند. از این حیث بررسی دیپلماسی ارزی چین از منظر اقتصاد بین الملل خود نیازمند پژوهشی مجزا با تکیه بر داده های کمی است. با توجه به مسأله تحقیق، روش تحقیق این مقاله، تبیینی است. همچنین از آنجا که هدف مقاله درک عمیق سیاست چین است، از روش مطالعه موردی^۲ استفاده می کند.

یافته ها: بررسی پویایی نظری و عملی دیپلماسی ارزی نشان می دهد که ماهیت پولی و ارزی قدرت بین الملل از سده بیستم مورد توجه دولت ها به ویژه امریکا و بریتانیا بوده و این دو قدرت، بیش از پیش تجربه موفقی را در بسط قدرت مالی خود داشته اند. ایالات متحده در حالی توانسته بیش از نیم قرن سلطه خود را بر بازارهای مالی حفظ کند که کاملاً از ابزار سیاست خارجی بهره گرفته است. چین نیز در ادامه ظهور قدرت های جدید، دیپلماسی ارزی خود را متکی بر دو سازوکار هاب سازی فراساحلی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ابتکار کمربند-راه پیش برده

۱. استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران. karimipour.d@chmail.ir
2. Qualitative Case Study Method



که علاوه بر دستاوردهای چشمگیر ارزی، به توسعه قدرت سیاسی و ژئوپلیتیک آن کمک شایانی کرده است. چین هم‌زمان از چند ابزار کلیدی در دیپلماسی ارزی خود برای شکست هژمونی دلار استفاده می‌کند و کشورهای وابسته به دلار را به استفاده از یوآن سوق داده است.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد چین در آینده نزدیک بتواند بخش مهمی از سهم دلار آمریکا در بازارهای جهانی را از آن خود کند. اما انتظار اینکه بازارهای مالی جهان شاهد گذار از دلار به یوآن باشد، بعید به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، باید خاطر نشان ساخت که تجربه دولتهایی که با چین وارد تعاملات پولی و بانکی شده‌اند، نشان می‌دهد که این کشور نیز کاملاً از ابزارهای قهرآمیز در ازاء بدهی و سرمایه‌گذاری استفاده می‌کند که این روند، می‌تواند برای کشورهای هم‌چون ایران که در جستجوی کاهش قدرت اثرگذاری دلار در مناسبات خارجی خود هستند هشداردهنده باشد.

واژگان کلیدی: دیپلماسی ارزی، سیاست مالی بین‌المللی، چین، یوآن.

استناددهی: کریمی پور، داود. ۱۴۰۳. دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین‌المللی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۹۸-۷۳.



۱. مقدمه

موضوع دیپلماسی ارزی، در ایران تاکنون مورد بررسی علمی قرار نگرفته یا چنانچه پژوهشی در این زمینه صورت گرفته، در دسترس عموم قرار ندارد. لذا ادبیاتی که بتواند چارچوب مشخصی از این مبحث علمی را ارائه دهد، به‌طور کامل وجود ندارد. در این راستا، مقاله پیش‌رو با هدف تبیین نظری و عملی دیپلماسی ارزی، می‌کوشد تا ضمن بهره‌گیری از ادبیات علمی، تجربه چین را در مقابله با سلطه سیاسی و اقتصادی دلار بر بازارهای جهانی به تصویر کشیده و اقداماتی که این کشور برای تقویت جهانی یوآن به کار گرفته است را با یافته‌های نظری تطبیق داده و بررسی کند. لذا مسئله اصلی این مقاله شناخت ماهیت، اصول و عملکرد دیپلماسی ارزی با استفاده از تجربه چین است. پرسش کلیدی آن است که دیپلماسی ارزی چیست و چین چه ابزارهایی را در این دیپلماسی در نظام پولی بین‌المللی به کار گرفته است؟

۲. پیشینه پژوهش

آثاری که در این رابطه منتشر شده‌اند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. پژوهش‌هایی که ناظر بر تحولات پولی در صحنه بین‌المللی هستند و به‌طور مستقیم مسئله دیپلماسی ارزی را هدف قرار داده‌اند که عمده پژوهش‌های انجام شده از سوی محققان ایرانی در این دسته قرار می‌گیرند. از این جمله می‌توان به مقاله «بین‌المللی شدن یوآن و تأثیر آن بر روابط اقتصادی جمهوری اسلامی ایران با چین» به قلم حسن شاه بیگ اشاره کرد. وی در مقاله خود اقدامات چین برای گسترش جهانی یوآن را بررسی کرده و به‌نوعی دیپلماسی ارزی چین را بدون اشاره این مفهوم توضیح داده است. چارچوب مفهومی مقاله نیز اساساً متفاوت از مفهوم دیپلماسی ارزی است. میرترابی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «تأثیر خیزش چین بر نظم مالی بین‌المللی» معتقدند چین به دنبال تغییر نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه با حضور در نهادهای مالی، درصدد مشارکت فعال است. این مقاله نیز غیرمستقیم و بدون ورود به مقوله دیپلماسی ارزی، تحولات مالی جهان را رصد کرده است.

دسته دوم آثاری هستند که در سطح بین‌المللی منتشر شده و عموماً لاتین هستند. در این دسته می‌توان آثار بسیار پرشماری یافت که از سویه‌های مختلف به تبیین دیپلماسی ارزی پرداخته‌اند. به‌طور نمونه برندن براون (۲۰۰۶) فصلی از کتاب خود با عنوان «چه چیزی جریان جهانی سرمایه را هدایت می‌کند» فصلی را به تبیین دیپلماسی ارزی اختصاص داده است. مطالعه این مقاله نشان می‌دهد رویکرد براون بیشتر تاریخی و ناظر بر نقش متفاوت دولت‌ها در این زمینه است. وی تلاش می‌کند تا نقش فرانسه، انگلیس و آمریکا را در این زمینه بازنمایی کند. خان (۲۰۲۳) در پژوهش خود تحت عنوان «دلارزدایی: نقش گسترش بریکس و جهان جنوب» به این نکته اشاره می‌کند که توسعه زیرساخت‌های مالی از جمله بانک توسعه آسیایی به‌خوبی می‌تواند فرایند دلارزدایی از نظام مالی و پولی جهان را هدایت کند.

دانگ شنگ (۲۰۲۰) در «اقتصاد و سیاست بین‌المللی‌سازی ارزی چین» معتقد است چین پس از بحران مالی ۲۰۰۸ استراتژی ارزی خود را تغییر داد و به این نتیجه رسید که باید به سمت جهانی‌سازی ارزی یوآن گام بردارد و تلاش کرده تا هژمونی دلار را تضعیف کند. هیمر و همکاران (۲۰۲۳) در «دیپلماسی تله-

بدهی چین: واقعیت یا افسانه» رویکرد چین در ابتکار کمربند-راه را تحلیل کرده و استدلال می‌کند که چین با ارایه وام‌های سنگین، کشورهای طرف قرارداد را وارد یک تله کرده و آنها را از نظر سیاسی تحت نفوذ خود قرار می‌دهد. ترینکوواس (۲۰۱۶) در «دیپلماسی یوآن: دشواری‌های چین برای نفوذ در امریکای لاتین» به این نکته اشاره می‌کند که اگرچه چین توانسته با ایجاد سوآپ ارزی، همکاری‌های مالی خود با کشورهای امریکای لاتین را توسعه دهد، اما با نفوذ امریکا و همچنین مقاومت‌های داخلی، نتوانسته این نفوذ اقتصادی را تبدیل به نفوذ سیاسی کند. شمار مقالاتی که در این زمینه منتشر شده، قابل توجه است، اما هرکدام به گوشه‌ای از دیپلماسی ارزی چین می‌پردازند و از این حیث مقاله حاضر با تلاش برای تبیین نظری و عملی دیپلماسی ارزی چین دارای نوآوری است.

۳. چارچوب نظری

در نتیجه وابستگی متقابل روزافزون اقتصادی و گسترش حیرت‌انگیز اقتصاد بین‌الملل و تأثیری که به‌طور مستقیم بر زندگی ملت‌ها برجای می‌گذارد، روابط بین‌الملل بیش‌ازپیش با امور مالی و پولی گره خورده است (strange, 1971: 215). از منظر ژئوپلیتیک، ارز بین‌المللی ابزاری در اختیار یک دولت است که می‌تواند با کمک آن در معادلات جهانی با حاصل جمع صفر، قدرت ملی خود را اعمال کند. لذا کوهن معتقد است، قدرت ارزی که برخاسته از اقتدار ارزی است می‌تواند یک دولت را در برابر هزینه‌های انطباق با ارزش‌های بین‌المللی مصون کند (Cohen, 2008: 2).

ریچارد کوپر معتقد است افزایش وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها دو دسته از تحولات را با خود به همراه دارد. یک دسته از تحولات، افزایش احتمال اثرگذاری مدیریت مالی یک دولت ملت بر شکنندگی و آسیب مدیریت مالی دولت-ملت دیگری است که در نهایت به منازعه می‌انجامد. تحول دیگر، آن است که کسب سود و بهره از گسترش اقتصاد بین‌الملل نیازمند وجود دولت‌هایی است که ترتیبات مالی و پولی پیچیده را سامان‌دهی کنند. لذا، مذاکراتی که میان این ترتیبات رخ می‌دهد و نتیجه این مناقشه‌های پولی به‌طور حتم بخش مهمی از سیاست بین‌الملل خواهد بود (Cooper, 1968: 273-79). لذا عمده پژوهشگران معتقدند، همان‌طور که معیارها و شاخص‌های اقتصادی در رشد جایگاه یک پول در عرصه بین‌الملل تأثیرگذار است، باید به ابعاد سیاسی و غیراقتصادی در رشد و قدرت‌یابی یک پول نیز پرداخت. با این ملاحظه، هنگامی که به تحلیل نظام مالی و پولی پرداخته می‌شود، بروز جنگ‌های جهانی و بین‌المللی نقطه آغاز تحول در نظام‌های پولی و مالی بوده است.

از این حیث پژوهشگران معتقدند عوامل سیاسی متعددی در رشد و جایگاه پول مؤثرند. به تعبیر دیگر، دولت‌ها در نتیجه برخی سیاست‌ها و اقدامات می‌توانند پول خود را در سطح جهانی گسترش دهند (Chey, 2012: 60). به‌طور مثال کوهن معتقدند هرچه دولت یا نهاد پشتیبان یک پول قوی‌تر باشد، گستره جغرافیایی استفاده از آن نیز بیشتر خواهد بود. در واقع در چنین شرایطی، کشورها اعتماد بیشتری نسبت به ارزش آتی پول داشته و سرمایه‌گذاری‌های خود را بر اساس آن انجام می‌دهند (Selmier, 2017: 2). به‌طور کلی سه عامل کلیدی در رشد و اعتبار پول در محیط جهانی نقش ایفا می‌کنند که عبارت‌اند از

اطمینان‌پذیری، نقدشوندگی و شبکه‌های تراکنشی. این سه عامل خود تحت تأثیر مجموعه‌ای از مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی قرار دارند.

الف) حجم بازار داخلی: مهم‌ترین معیار و پیش‌شرط در استراتژی بین‌المللی‌سازی ارز، برخورداری از بازار داخلی بزرگ است.

ب) کاربرد خارجی: اینکه سایر کشورها تا چه اندازه از این یک ارز استفاده می‌کنند، بخش مهمی از توانایی یک کشور برای جهانی‌سازی ارز است.

ج) بازارهای مالی: یکی دیگر از مهم‌ترین الزامات بین‌المللی‌سازی ارز، وجود بازارهای سرمایه عمیق و توسعه‌یافته در داخل کشور است.

د) ثبات ارز: ارز بین‌المللی نیازمند ثبات است. ارزیابی که دچار نوسان گسترده‌ای هستند، از توانایی لازم برای توسعه نفوذ جهانی برخوردار نبوده و لذا ثبات و نرخ تورم پایین از جمله الزامات و بایسته‌های تبدیل ارز جهانی هستند (Frankel, 2012: 333-335). این عوامل کلیدی در دو مسیر مستقیم و غیرمستقیم می‌توانند جایگاه پول یک کشور در سیاست بین‌الملل را ارتقا دهند:

کانال غیرمستقیم: سیاست داخلی و ترتیبات نهادی به‌وسیله اثرگذاری بر میزان اعتماد به ارز می‌توانند بر روی کاربرد و میزان استفاده از یک ارز در عرصه خارجی اثر بگذارند. رهبری ارزی بین‌المللی نیازمند سیاست‌های پولی محافظه‌کارانه است. دولتی که تلاش می‌کند تا ارز خود را در سطح بین‌المللی گسترش دهد، باید بتواند سیاست‌های پولی خود را خارج از شعاع نهادهای سیاسی و اقتصادی داخلی پیش ببرند. به‌عنوان مثال دولت‌هایی که دارای دولت‌های محدود و یا چارچوب‌های قانونی محکم و معتبری هستند، از توانایی بیشتری برای پیشبرد بازارهای مالی برخوردارند (Helleiner, 2008: 355-356). وضعیتی که استرلینگ در قرن نوزدهم در داخل بریتانیا داشت، سبب شد تا این ارز در عرصه بین‌المللی نیز به کار گرفته شود. این ثبات مرهون سیاست‌های محافظه‌کارانه بانک انگلستان بود. در دوره کنونی نیز این سیاست را آمریکا با تقویت قدرت و بودجه دفاعی خویش دنبال می‌کند. در حقیقت یکی از دلایلی اصلی بودجه سرسام‌آور دفاعی آمریکا حفاظت از جایگاه دلار در مناسبات بین‌المللی است. افزایش بودجه دفاعی سبب افزایش اطمینان به جایگاه دلار در مناسبات مالی جهان شده و ایالات متحده از این نظر می‌تواند برتری دلار در مقایسه با دیگر ارزها را حفظ کند (Helleiner, 2008: 355-356).

کانال مستقیم: نقش دولت و عوامل سیاسی معمولاً در ارزیابی که محل مذاکرات سیاسی هستند، بسیار پررنگ است. در واقع در این کانال، باید میان ارزهای برتر جهانی و ارزیابی که دولت‌های متبوع تلاش می‌کنند تا آن را در تعاملات خارجی خود با سایر کشورها مطرح کنند، تفاوت قائل شد. معمولاً در ارزهای برتر، جذابیت اقتصادی و در ارزهای محل مذاکره، عوامل سیاسی از اثرگذاری بیشتری برخوردار هستند. باید توجه داشت که در ارزهای محل مذاکره، علاوه بر دولت متبوع، نقش دولت‌هایی که از یک ارز در سطح بین‌المللی حمایت می‌کنند، نیز بسیار جدی است (Helleiner, 2008: 360). لذا استرنج معتقد است، درحالی که اقتصاددانان اعتبار و ارزش ارز و پول‌های بین‌المللی را صرفاً یک‌جانبه بررسی می‌کنند، باید نگاهی ترکیبی و ممزوج از اقتصاد و سیاست به اعتبار پول در جهان داشت. وی تقسیم‌بندی

جدیدي را مبتني بر در نظر گرفتن عوامل سياسي و اقتصادي ارائه می‌دهد که طی آن می‌توان به وجود چند نوع پول بین‌المللی اشاره کرد

- پول برتر^۱
- پول مسلط^۲
- پول منفعل یا بی‌طرف^۳
- پول سياسي یا مذاکره شده^۴

هر کدام از این پول‌ها اگرچه کارکرد مشخصی دارند، اما این کارکردها انحصاری نیستند. به‌طور مثال، یک پول می‌تواند فقط یک نوع کارکرد یا دو یا سه کارکرد را به‌طور هم‌زمان دارا باشد. به‌طور نمونه، دلار پولی است که هر چهار کارکرد را در حال واحد دارا است. این در حالی است که پیامدهای سیاسی این نقش‌های متفاوت نمی‌تواند یکسان باشد. است رنج درحالی که شکل‌گیری این ارزها را متأثر از عوامل سياسي و اقتصادي معرفي می‌کند، با این حال می‌افزاید، از میان چهار پول بالا، پول مسلط کارویژه خاصی دارد چرا که علت اصلی و اولیه این نوع پول سياسي است. در حالی که سه نوع دیگر پول، از پایه اقتصادي متولد می‌شوند. در این نوع ارز، علت اصلی جایگاه مسلط و برتر دولت صادرکننده است که آن را به پول مسلط تبدیل می‌کند (Strange, 1971: 217).

در واقع رهیافت پولی به سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که کشورهای بزرگ برای کسب قدرت سياسي برتر یا تقویت توان وادارسازی چگونه می‌کوشند تا ارز خود از کارکردهای خنثی یا سياسي به ارز مسلط یا حاکم تبدیل کنند. به عبارت دیگر، در سیاست بین‌الملل، کشورهای که دارای ارز حاکم یا مسلط هستند، می‌کوشند تا قدرت ارزی را به‌عنوان یک ابزار وادارسازی در امور بین‌المللی خود به کار بگیرند که نمونه بارز و خدشه‌ناپذیر را می‌توان ایالات متحده است. به‌طور مثال امریکا طی دوره ریاست جمهوری تافت که از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳ بود، با تلاش برای تبدیل دلار به ارز مسلط جهانی، کوشید قدرت و نفوذ خود را به‌جای نیروی نظامی از طریق بانک‌ها و منافع ملی پیگیری کند.

تافت، با همین رویکرد، سیاست خارجی خود را در چارچوب دیپلماسی دلار معرفي کرد. طی این دوره، بانک‌های امریکایی توانستند با پرداخت وام‌های گسترده، نقش بسیار تأثیرگذاری در صنعت بین‌المللی وام ایفا کنند و پایه‌های قدرت مالی امروز امریکا را برجای بگذارند (Maddern, 2020: 2). جایگاه مسلط دلار در امریکا سبب شده تا بسیاری از کشورها با معیار قرار دادن آن در تعاملات مالی، به رونق اقتصادي این کشور کمک کنند. هنگامی که این کشورها مقادیر کافی دلار را به دست آوردند، از دلار امریکا برای خرید اوراق قرضه خزانه‌داری این کشور استفاده می‌کنند، بنابراین یک حلقه تولید-مصرف بین بازارهای مالی و ایالات متحده تشکیل می‌گردد (Cao, 2018: 41). این جایگاه مسلط دلار سبب شده ابزارهای وادارسازی و نفوذ سياسي و اقتصادي امریکا در سرتاسر جهان تثبیت شود.

1. Top
2. Master
3. Passive
4. Political

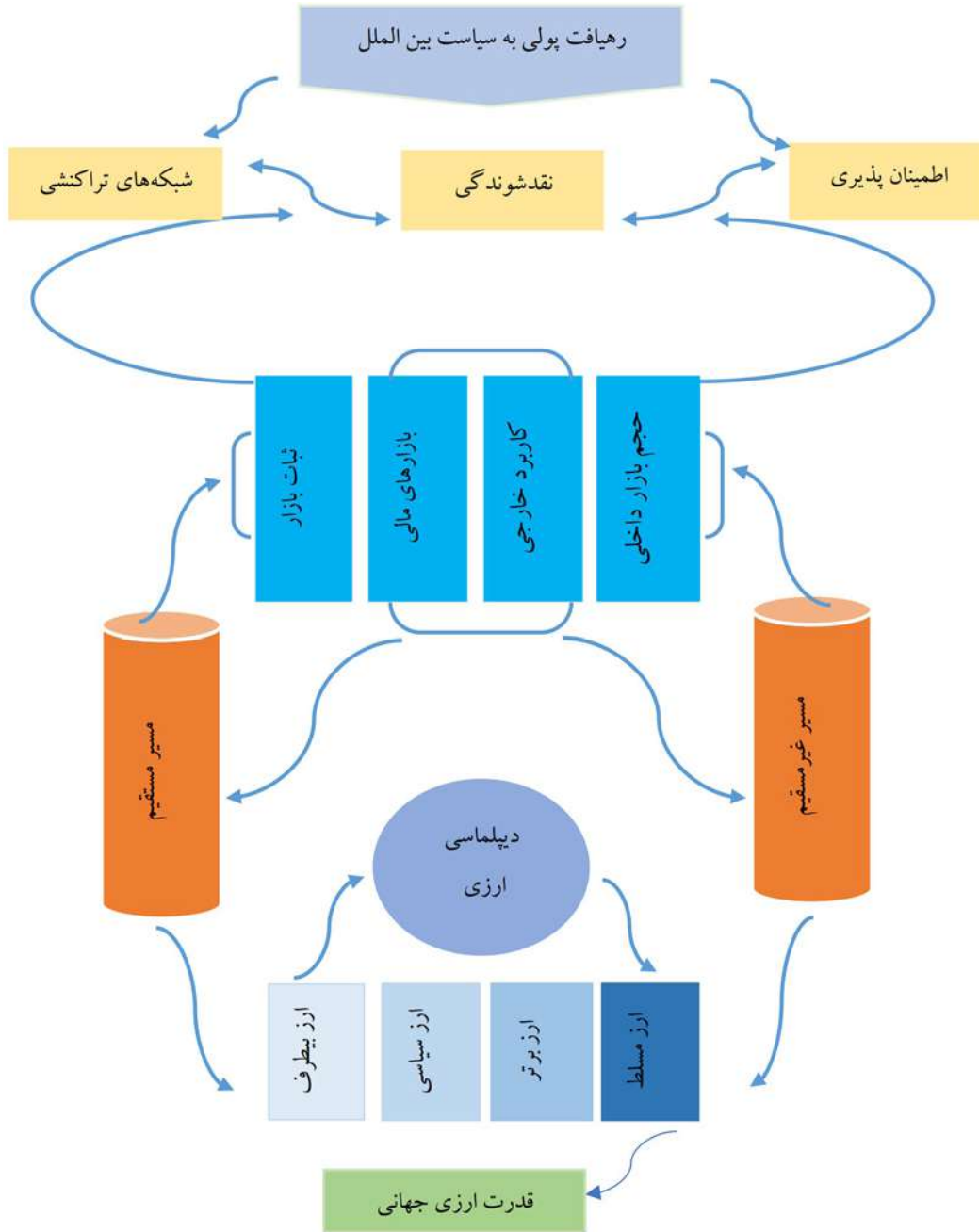
۴. دیپلماسی ارزی؛ پویایی نظری در سیاست مالی بین‌المللی

پول برای اینکه بتواند یک کشور را در سطح بین‌المللی به یک قدرت تبدیل کند، نیازمند اتخاذ یک دیپلماسی ارزی فعال و حساب‌شده است. دیپلماسی ارزی به معنای مدیریت کارآمد روابط مالی در سطح بین‌المللی است که دولت‌ها با تنظیم روابط خارجی و اخذ تصمیم، روابط پولی خود را هدایت می‌کنند. می‌توان به‌طور کلی خاطرنشان ساخت که دیپلماسی ارزی بخشی از دیپلماسی اقتصادی است که در مقایسه با دیگر مفاهیم، توسعه کمتری داشته است (Joudar, Dinar, 2022: 109). در دیپلماسی ارزی اگرچه وزارت خارجه جای خود را به بانک مرکزی می‌دهد اما هدف تغییری نمی‌کند و آن تأمین منافع ملی کشور با کمک ابزار پولی و بانکی است. همان‌طور که می‌توان در تعریف آن گفت دیپلماسی ارزی به معنای استفاده از ابزارهای پولی برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی یا استفاده از دیپلماسی برای نیل به اهداف پولی است (Jiang, 2014: 156).

سه موضوع عمده در دیپلماسی ارزی دنبال می‌شود. نخست انتخاب رژیم پولی که شامل رژیم مبادله ثابت یا رژیم مبادله متغیر یا بلوک پولی منطقه‌ای است. دومین موضوعی که در دیپلماسی ارزی مورد توجه قرار می‌گیرد، سطح نرخ مبادله است. سومین مسئله، موضع سیاست پولی در عرصه بین‌المللی است. این مسائل در دیپلماسی ارزی به سه شیوه دنبال می‌شود. دیپلماسی ارزی یک‌جانبه که شامل تصمیماتی است که یک دولت یا دیپلمات‌های پولی آن به دیگر کشورها تحمیل می‌کنند. دیپلماسی ارزی دوجانبه که یک دولت با دولت دیگر پیرامون سه موضوع اصلی مطرح‌شده در بالا مذاکره می‌کنند. سومین شیوه، دیپلماسی ارزی چندجانبه است که طی آن چند دولت از طریق مؤسسات بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول یا سازمان همکاری اقتصادی و توسعه یا ائتلافی از کشورها که به دنبال ترجیح سیاستی خاصی هستند، با یکدیگر مذاکره می‌کنند (Brown, 2006: 146).

دیپلماسی ارزی در واقع راهکار تبدیل یک ارز ملی به یک ارز مسلط بین‌المللی را دنبال می‌کند. در این زمینه یکی از مهم‌ترین اقدامات، تقویت توان صادراتی است. هرچه محصولات صادراتی یک کشور در صحنه بین‌المللی رقابتی‌تر باشند، بنگاه‌های اقتصادی آن از قدرت قیمت‌گذاری بالاتری برخوردار خواهند بود. به‌موازات تقویت توان صادرات، ارز یک کشور در ارزیابی و تسویه بین‌المللی بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و در نتیجه بیش از پیش بین‌المللی شد. چرخه ثابتی از تبدیل یک ارز ملی به یک ارز بین‌المللی شامل تسویه با پول داخلی، قابلیت تبدیل کامل پول داخلی با ارزهای بین‌المللی، باز کردن حساب سرمایه و صادرات سرمایه. به‌بیان‌دیگر، اگر تجارت یک کشور مازاد حساب جاری و کسری حساب سرمایه را ثبت کند، مکانیسم بین‌المللی‌سازی ارز به تدریج فعال می‌شود (Cao, 2012: 68). در نمودار ذیل می‌توان شمای کلی دیپلماسی ارزی را مشاهده کرد:

نمودار ۱- چارچوب نظری تحقیق



منبع: نگارنده

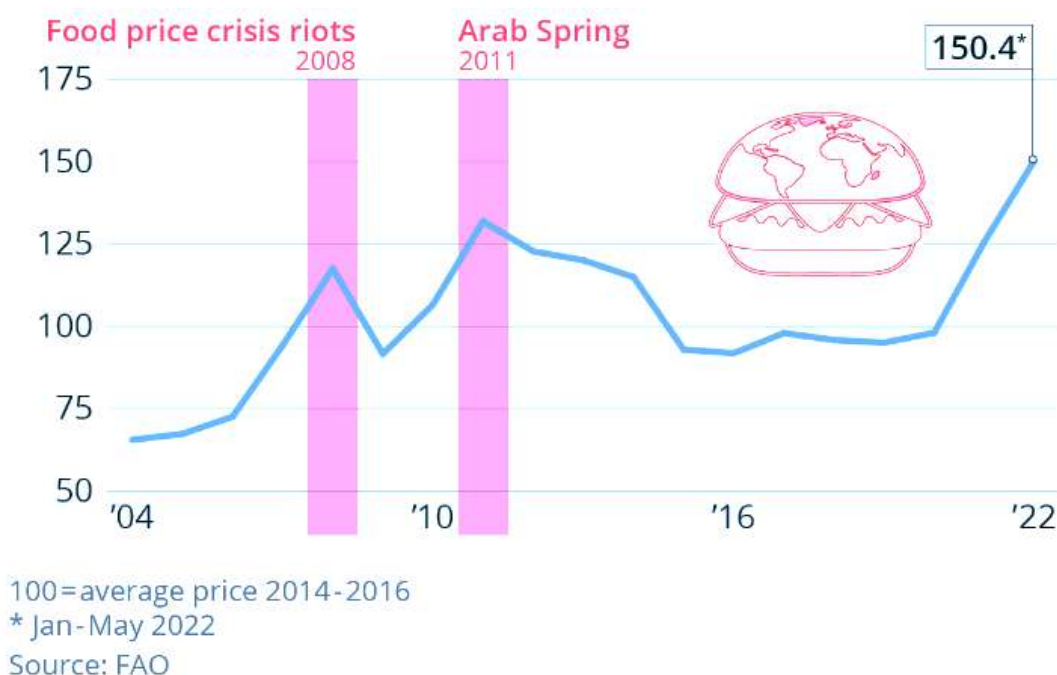
نمودار بالا در واقع ارتباط میان رهیافت پولی به سیاست بین الملل و استراتژی های ارزی کشورها را به نمایش می گذارد. در این نمودار می توان مشاهده کرد که سه رکن اطمینان پذیری، نقد شوندگی و شبکه های تراکنشی که ارکان اصلی رهیافت پولی به سیاست پولی هستند اثر مستقیم بر شاخص های قدرت ارزی یک کشور در نظام پولی بین المللی می گذارند. این شاخص ها از دو مسیر مستقیم و غیرمستقیم

بر دیپلماسی ارزی تأثیر می‌گذارد. به میزانی که یک کشور بتواند دیپلماسی ارزی خود را با موفقیت به سرانجام برساند، می‌تواند یک ارز را از وضعیت بی‌طرف به ارز مسلط سوق دهد. این مهم در نهایت سبب می‌شود تا یک کشور بتواند به یک قدرت ارزی برتر تبدیل شود.

۵. دیپلماسی ارزی؛ پویایی‌ها در تجربه چین

نقطه آغاز دیپلماسی ارزی چین به بحران مالی سال ۲۰۰۸ باز می‌گردد. رهبران این کشور در نتیجه بروز بی‌عدالتی، مسئولیت‌ناپذیری و توزیع نامتقارن هزینه‌های این بحران در میان کشورها به این نتیجه رسیدند که باید استراتژی ارزی خود را تغییر داده و یوآن را بین‌المللی کنند. در واقع بیشترین آسیب در این بحران به کشورهای پیرامونی در بازارهای وارد شد که دچار تورم‌های بسیار شدید و به دنبال آن آشوب‌های اجتماعی بودند (Dongsheng, 2020: 58). نمونه بارز این کشورها مصر است که در سال ۲۰۰۸ با بحران اقتصادی سهمگینی مواجه شد که ریشه در چاپ بی‌سابقه دلار و سیاست نرخ بهره صفر فدرال رزرو بود. مصر ناچار بود برای جلوگیری از حذف بازارهای جهانی به سمت دریافت وام‌های کلان از آمریکا حرکت کند تا بتواند کالای ارزان‌قیمت صادر کند. با این حال صادرات کالاهای ارزان‌قیمت هم‌زمان با واردات با هزینه‌های هنگفت بود که در نتیجه به بحران‌های اقتصادی در مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه منجر شد که سلسله بحران‌های سیاسی موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی را رقم زد. در نمودار ذیل می‌توان مشاهده کرد که چگونه دولت‌های عربی پس از بحران مالی ۲۰۰۸ ناچار به حفظ رقابت‌پذیری خود در بازارهای جهانی و در نتیجه واردات غذا با قیمت‌های بالا شدند که به بی‌ثباتی سیاسی منجر شد (Buch-holz, 2022).

نمودار ۲- صدور تورم در دیپلماسی ارزی آمریکا و خیزش بهار عربی در خاورمیانه



در واقع دیپلماسی ارزی آمریکا رویکرد سلطه‌گرایانه‌ای به اقتصاد جهانی دارد. فدرال رزرو با سیاست تسهیل، کمی بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد جهانی تزریق کرده، اما این مبلغ را وارد چرخه اقتصاد داخلی آمریکا نمی‌کند، بلکه از طریق سیاست‌هایی چون فرار سرمایه، سفته‌بازی ارز و به‌طور کلی استراتژی آربیتراژ نرخ بهره^۱، به تغییر نرخ مبادله دلار در برابر ارز دیگر کشورها اقدام می‌کند. با این ملاحظه، پژوهشگران معتقدند آمریکا در حال قربانی کردن سیستم مالی بین‌المللی است. فدرال رزرو به‌عنوان سکان‌دار دیپلماسی ارزی آمریکا با کمک وزارت خارجه در حال جرم‌زدایی از کلاه‌برداری مالی هستند که سبب شده این کشور بتواند همچنان تورم و بازارهای مالی داخلی خود را مدیریت کند (Hud-son, 2010: 1-4). در چین محیطی، چین در حال پیگیری دیپلماسی ارزی خود است.

۱.۵. هاب‌سازی فراسرزمینی

چین در اولین گام‌های تغییر استراتژی ارزی خود، رو به ایجاد یوآن فراسرزمینی آورد. این اقدام پکن در واقع با هدف نفوذ هرچه بیشتر در نظام مالی بین‌المللی و کاستن از قدرت ارزی ایالات متحده بود. چین به‌منظور تسهیل مبادلات ارزی خود، هاب‌های ارزی فراسرزمینی را در چند کشور از جمله سنگاپور و هنگ‌کنگ تقویت کرد که در این میان نقش هنگ‌کنگ نسبت به دیگر هاب‌های ارزی اهمیت بیشتری دارد. باید خاطر نشان ساخت که نقش روابط سیاسی و اقتصادی نقش کلیدی در انتخاب این هاب‌ها داشته است. در واقع چین با کمک ارتباطات سیاسی و نفوذی که در این دولت‌ها داشته، توانسته این هاب‌های فراسرزمینی را برای تقویت یوآن ایجاد کند.

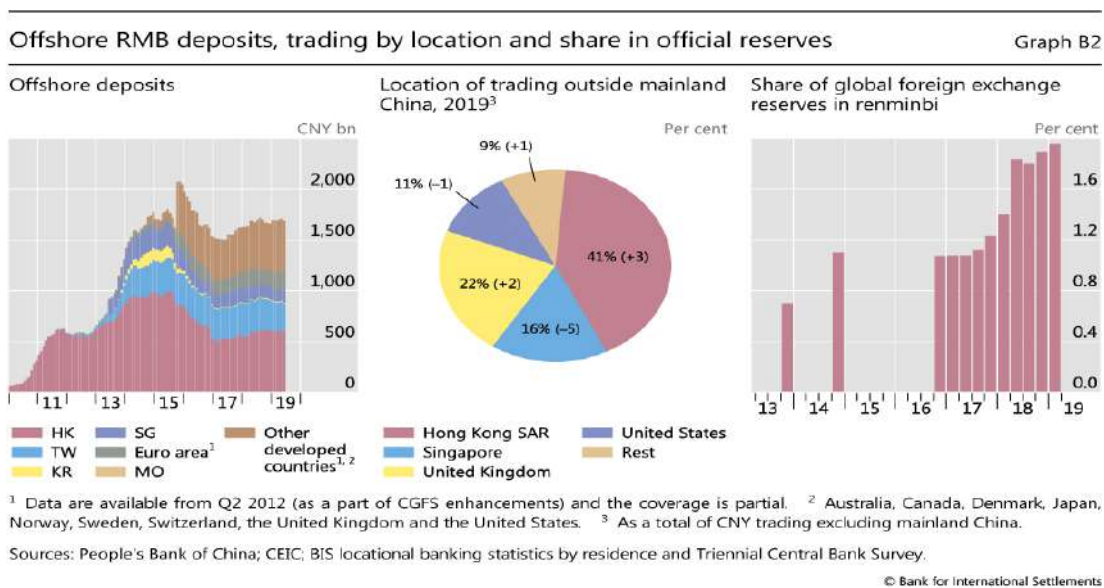
چین بدون ایجاد هاب‌های فراسرزمینی نمی‌توانست قدم در بازارهای بین‌المللی بگذارد. با توجه به اینکه هنوز از یوآن مقررات‌زدایی نشده بود، پکن بیم آن داشت که در صورت مقررات‌زدایی از حساب‌های مالی خود، دچار بحران‌های مالی آسیایی شود. لذا از یک‌سو، یوآن نمی‌توانست بدون حساب مالی وارد بازارهای شده و در تسویه حساب‌های تجاری به کار گرفته شود. از سوی دیگر به دلیل اینکه چین در بیش از یک دهه گذشته دارای زیرساخت‌های ضعیف‌تری نسبت به کشورهای توسعه‌یافته بوده، بازارهای سرمایه و ابزارهای کنترل کلان اقتصادی نامطلوبی را تجربه کرده بود، لذا هرگونه گشایش و مقررات‌زدایی از حساب‌های سرمایه می‌توانست خطرآفرین باشد. در واقع یوآن این امکان را نداشت که ذیل حساب مالی که هنوز مقررات‌زدایی نشده، قابلیت تبدیل در بازارهای مالی بیاید، بدین منظور با ایجاد حساب سرمایه فاقد مقررات داخلی در هنگ‌کنگ توانست نقش بسیار برجسته‌ای در مبادلات مالی بین‌المللی بیابد. در واقع برخلاف دلار یا استرلینگ که با پذیرش نقدشوندگی و ایجاد حساب‌های سرمایه باز توانستند نقش خود را در بازارهای مالی بین‌المللی پیدا کنند، رهبران چین اساساً تمایلی به گسترش یوآن به بازارهای فراساحلی یا پذیرش نوعی نوسان در بازارهای مالی خود نداشتند (Huntsman, 2015: 20).

چین با اتخاذ یک دیپلماسی ارزی هوشمندانه ضمن اینکه از مقررات‌زدایی حساب سرمایه خود

جلوگیری کرد، توانست از طریق اتصال نظام نرخ مبادله هنگ کنگ با دلار امریکا بیشترین بهره را برای افزایش قابلیت تبدیل‌پذیری خود در سطح بین‌المللی ببرد (Cao, 2018: 129-131). هنگ کنگ علاوه بر اینکه بخشی از چین است (البته با یک سیستم حقوقی و مالی مجزا)، موقعیت جغرافیایی و تخصص و ارتباطات بین‌المللی آن، میزبان یک زیرساخت تسویه ارز چندگانه است که نقش خود را به‌عنوان یکی از مراکز مالی بین‌المللی پیشرو در جهان تقویت می‌کند. در نتیجه، هنگ کنگ به‌عنوان یک منطقه اداری ویژه هنوز اکثریت سهمیه‌های سرمایه‌گذاری را دریافت می‌کند و اغلب محل انتخابی برای برنامه‌های آزمایشی است که در صورت موفقیت، به بقیه جهان صادر می‌شود. درحالی‌که نقش هنگ کنگ بسیار برتر از دیگر هاب‌های منطقه‌ای و جهانی است، اما در آسیا، دو مرکز سنگاپور و تایوان نیز نقش کلیدی را در تبدیل‌پذیری و ارتقای نقش یوان در معاملات بین‌المللی ایفا می‌کنند.

به‌طور مثال در سنگاپور، عمده دارندگان یوان از بخش دولتی یا شرکت‌های بین‌المللی هستند. این کنشگران در عین اینکه تجارت خود را در داخل چین دنبال می‌کنند، اما عملیات خزانه‌داری و منطقه‌ای خود را خارج از چین انجام می‌دهند. در خارج از آسیا نیز به‌طور مشخص لندن که بزرگ‌ترین مرکز نقدشوندگی بین‌المللی است، نیز سهم قابل توجهی از عملیات‌های تسویه‌های حساب‌های تجاری با یوان را بر عهده دارد. چینی‌ها توانستند ضمن تقویت نقدشوندگی و تبدیل‌پذیری یوان به دیگر ارزها، به ایجاد ذخایر فراساحلی یوان، بازار اوراق قرضه و دیگر مشتقات پیچیده مالی یوان را تقویت کنند (Huntsman, 2015: 20). در تصویر ذیل، می‌توان به هاب‌های فراساحلی چین و نقش آن‌ها در تقویت یوان پی برد.

نمودار ۳- ذخایر فراساحلی یوان، تجارت و سهم آن در ذخایر رسمی در سال ۲۰۱۹



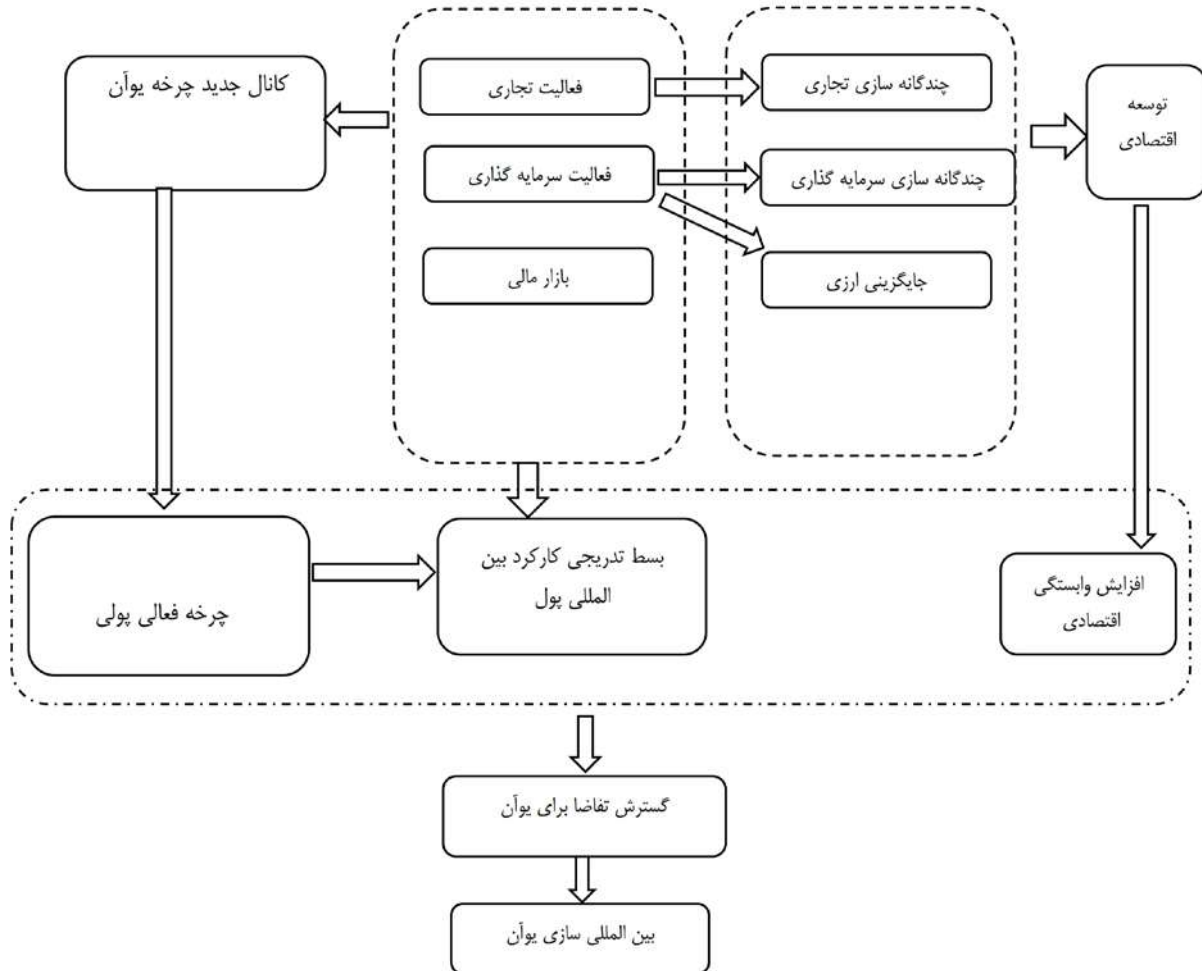
منبع: بانک مرکزی خلق چین، ۲۰۱۹

در تبیین این نمودار باید خاطرنشان ساخت که مهم‌ترین ابزار کلیدی در توسعه تخصیص یوان برای تجارت خارجی و همچنین افزایش حجم ذخایر خارجی یوان را تشکیل هاب‌های فراسرزمینی داشته‌اند که در نمودار، بخشی از آن‌ها مشاهده می‌شود (Schrimpf, Sushko, 2019: 36). علاوه بر استفاده از هاب ارزی هنگ کنگ، یکن به منظور فراسرزمینی سازی یوان اقدام به نهادسازی پولی-بانکی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی کرد. چین هم‌زمان با مقررات‌زدایی از نرخ مبادله خود کرد و بدین منظور نیازمند ایجاد سازوکارهای آزادسازی جریان سرمایه بود. در این زمینه برنامه آزمایشی ایجاد منطقه آزاد تجاری شانگهای و سپس تبدیل شانگهای به یک مرکز مالی بین‌المللی در دستور کار قرار گرفت که البته در نهایت به موفقیت ختم نشد. در ادامه چین با ایجاد اصلاحات مالی عمیق‌تر، کوشید تا تبدیل‌پذیری یوان را بیش از پیش تقویت کند. در این راستا، آسه‌آن+۳، بانک بریکس، صندوق راه ابریشم و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی ایجاد شد. این نهادها در واقع سنگ بنای یک نظم مالی جدید را پایه‌ریزی کرده‌اند (Cao, 2018: Xi).

۲.۵. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخش زیرساخت

همانند ایالات متحده، چین نیز در چارچوب دیپلماسی پولی، اقدام به ارائه ابتکارهای توسعه‌محور و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کرده است. همانند طرح مارشال که دولت آمریکا در کشورهای اروپایی پیاده ساخت و توانست جایگاه دلار را تثبیت کند، چین نیز با ابتکار کمربند-راه در حال پیگیری دیپلماسی پولی قدرتمند است. ذیل این راهبرد، چین در کشورهای مختلف، سرمایه‌گذاری‌های کلانی انجام داده است. در واقع راهبرد کمربند-راه تنها به تقویت تجارت و مالی در منطقه کمک نمی‌کند، بلکه حرکت و چرخه ارزی را نیز به راه می‌اندازد. در نمودار ذیل می‌توان سازوکار اثرگذاری ابتکار زیرساختی چین در تقویت جایگاه یوان را پیگیری کرد.

نمودار ۴- فرایند تأثیرگذاری ابتکار کمربند-راه بر ظهور قدرت مالی بین‌المللی چین



Source: Xia: 2017,676

همان‌طور که در نمودار بالا مشاهده می‌شود، قدرت مالی یوان وابسته به تجارت خارجی چین است. در واقع با افزایش تجارت خارجی چین، یوان این امکان را یافته که در خارج از مرزها به‌عنوان ذخیره مالی به کار گرفته شود. از سوی دیگر با سرمایه‌گذاری که در ابتکار کمربند-راه صورت می‌پذیرد، ذخایر ارزی یوان در خارج از کشور مجدداً به داخل چین باز می‌گردد. چرخه یوان به داخل و خارج از کشور منجر به بهبود چرخش یوان می‌شود. ابتکار کمربند-راه سبب شده تا این چرخه شتاب بیشتری بگیرد که در نتیجه به سطح بین‌المللی این ابتکار افزایش یافته و تسویه‌های حساب‌های مرتبط با آن نیز با عمق و شدت بیشتری دنبال شود. نکته مهمی که باید خاطر نشان ساخت، سرمایه‌گذاری مستقیم چین در خارج از کشور است که سبب شده ریسک نرخ ارز کاهش یابد.

در واقع سرمایه گذاری مستقیم خارجی چین در بخش زیرساخت سبب شده تجارت در داخل این ابتکار به ۲۴ درصد از کل تجارت جهانی این کشور برسد. با توجه به نیاز روزافزون کشورهای درگیر در این ابتکار به سرمایه گذاری چین، طبیعتاً نمی توان انتظار داشت که تمامی این حجم از سرمایه گذاری صرفاً با یک ارز صورت بگیرد. لذا تجارت خارجی هنگفت چین با این کشورها به طور خودکار سبب شده تا بخش قابل توجهی از سرمایه گذاری و تسویه مالی توسط یوآن صورت بگیرد. علاوه بر نیاز به سرمایه گذاری، مسئله نظام نرخ مبادله نیز تأثیر بسزایی در ارتقای نقش بین المللی یوآن در چارچوب این ابتکار داشته است. همانطور که در بخش نظری ارائه شد، مقدمه تبدیل شدن پول یک کشور به ارز بین المللی، ثبات ارزش مورد انتظار در حال و آینده است تا مردم بتوانند درک پایداری از ارز به دست بیاورند.

همچنین تبدیل ارز یک کشور به ابزار پرداخت تسویه تجاری یا تحقق عملکرد سرمایه گذاری آن در حساب سرمایه، نیازمند یک نرخ ثابت است. در حال حاضر به دلیل نوسانات یوآن، این ارز نمی تواند در بلندمدت اعتماد مردم را جلب کند. لذا ثبات نرخ مبادله یوآن شرط پیروزی آن در مقابل دیگر ارزها است (Xia, 2018: 675). چین در دیپلماسی ارزی خود به این مهم واقف بوده است. بر اساس آمارهایی که وزارت بازرگانی چین ارائه داده، بنگاه‌هایی چینی ۲۶۷۷ پروژه را با ۶۰ کشور جهان در چارچوب کمربند-راه امضا کرده که ارزش آن بالغ بر ۶۴/۵۵ میلیارد دلار بوده است (Lai, Guo, 2017: 299). مشارکت چین در این پروژه‌ها یا در قالب سرمایه گذاری بوده یا در زمینه ساخت و ساز صورت می پذیرد. در سال ۲۰۲۳ سهم بخش سرمایه گذاری نسبت به ساخت و ساز با رشد چشمگیری همراه بوده که به بالاترین میزان طی دو دهه گذشته رسید، به گونه‌ایی که سهم آن از ۲۹ درصد در سال ۲۰۲۱ به ۵۲ درصد در سال ۲۰۲۳ رسید (Nedopil, 2024: 2). در نمودار زیر می توان نسبت میان سرمایه گذاری و ساخت را مشاهده کرد.

نمودار ۵- نسبت میان سرمایه گذاری و ساخت چین در ابتکار کمربند-راه



Source: © 2023 GAI and GFDC (Data AEI and others).

Source: Nedopil, 2024: 3

همانطور که در بالا یاد شد، نسبت به سرمایه‌گذاری چین به ساخت در ابتکار کمربند-راه بیشتر شده که این مهم نشان‌دهنده افزایش ثبات نرخ مبادله چین با دیگر ارزها است. در نتیجه مطالعاتی که در زمینه ارزهای پرکاربرد در این پروژه صورت گرفته آشکار شد که رابطه همبستگی میان ارزها در بین کشورهایی که در امتداد این ابتکار قرار دارند، به تدریج قوی‌تر می‌شود. به این معنا که یوآنی که در شبکه ارزی ابتکار کمربند-راه به دلار امریکا قیمت‌گذاری شده، ثبات بیشتری نسبت به یوآنی که در داخل امریکا بر اساس رژیم شناور مبادله‌ای قیمت‌گذاری می‌شود دارد (Lai, Guo, 2017:2). در واقع چین توانسته با سرمایه‌گذاری هنگفتی که در این پروژه انجام داده، ثبات نرخ ارز خود را نسبت به گذشته در برابر دلار تقویت کند و از نوسان کمتری نسبت به گذشته برخوردار شود. با بررسی‌هایی که در سایر بخش‌ها آمده، می‌توان تأثیر چشمگیر این پروژه بر موقعیت بین‌المللی یوآن را مشاهده کرد.

۳.۵. پیمان‌های دوجانبه سوآپ پولی

عامل دیگر رشد قدرت پولی چین، انعقاد قراردادهای سوآپ ارزی دوجانبه بود. از سال ۲۰۰۸ بانک خلق چین با بیش از ۳۰ نهاد و بانک مرکزی جهان اعم از اقتصادهای در حال توسعه و توسعه‌یافته توافقاتی را به امضا رساند که سبب شد تجارت، سرمایه‌گذاری و عرضه یوآن در نظام مالی جهانی تضمین شود (Yikang, 2021: 3). تحلیل‌ها نشان می‌دهد دو عامل وابستگی تجاری به چین و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی این کشور مهم‌ترین دلایلی هستند که سبب شده دیپلماسی ارزی دوجانبه چین با دیگر کشورها رشد چشمگیری داشته باشد. باید خاطر نشان ساخت که محرك اصلی در سوآپ دوجانبه بیشتر از سمت تقاضا بوده است. بانک مرکزی چین با این دیپلماسی ارزی توانسته تلاش‌ها برای آزادسازی نرخ مبادله یوآن که عمدتاً از سوی ایالات متحده دنبال می‌شود را به میزان قابل توجهی خنثی کند. این تلاش‌ها کاملاً با هدف کاهش قدرت رقابت‌پذیری شرکت‌های چینی انجام می‌شود (Liao, McDowell, 2015: 29-30). در تصویر زیر، شبکه قراردادهای دوجانبه چین در سال ۲۰۲۳ قابل مشاهده است؛

تصویر ۱- نقشه قراردادهای سوآپ ارزی چین در سال ۲۰۲۳



Source: Steil and others, 2024

بانک مرکزی چین با این اقدام، ضمن تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، امکان پرداخت وام به کشورهای متقاضی را بیش از پیش فراهم ساخته است. آرژانتین نمونه بارزی از این مورد است. بانک مرکزی این کشور از سال ۲۰۱۴ وارد شبکه پولی یوان شد. در حالی که آرژانتین در پرداخت بدهی‌ها خود با مشکل و در واردات کالا با کمبودهای جدی مواجه شده بود با دریافت وام از چین توانست بخش قابل توجهی از چالش‌های پولی خود را جبران کند. در سال ۲۰۲۳، آرژانتین بار دیگر برای جلوگیری از عدم پرداخت بدهی به صندوق بین‌المللی پول، خط مبادله خود با چین را آغاز کرد (Steil and others, 2024). این مهم در واقع تکمیل دهنده دیگر اقدامات دیپلماسی ارزی چین برای تبدیل شدن به ارز مسلط جهانی است.

۴.۵. مدیریت نرخ مبادله

عملکرد موفق چین در دوره کووید ۱۹ در واقع مرهون دیپلماسی ارزی این کشور بود. در حالی که در این مقطع، اقتصاد جهانی به شدت دچار بی‌ثباتی شد، یوان توانست قدرت خود را به سه دلیل حفظ کند. ۱. اقتصاد چین بسیار تاب‌آور است. طی دوره کرونا، نه تنها اقتصاد چین دچار رکود نشد، بلکه تجارت خارجی و اقتصاد این کشور رشد مثبت را تجربه کرد. علت دوم، ثبات بالایی ارزش یوان بود. در حالی که بازارهای مالی بین‌المللی به شدت دچار بی‌ثباتی شد و اکثر بانک‌های مرکزی کشورهای بزرگ دنیا، رو به سیاست‌های پولی بسیار سست آوردند و عملیات ضد چرخه‌ای نامتعارفی را انجام دادند، اما نرخ مبادله یوان ثابت باقی ماند (Stiglitz, Rodrik, 2024: 4).

روند نرخ ارز نشان می‌دهد که همزمان با شیوع کووید ۱۹ در چین، حساسیت بازار ارز باعث افزایش بر نرخ ارز شد و ارزش یوان در برابر دلار به شدت کاهش یافت. همزمان ارزش دلار آمریکا در مارس ۲۰۲۰ رشد چشمگیری از خود به نمایش گذاشت که سبب فشار بر سایر ارزهای بین‌المللی شد. اما با اقدامات مؤثری که چین در زمینه پیشگیری و کنترل بیماری انجام داد، سرمایه‌گذاران حجم زیادی از اوراق قرضه یوان را برای گریز از ریسک انجام دادند که همین عامل به تقویت یوان در برابر دلار کمک چشمگیری کرد. نمودار زیر این روند را نشان می‌دهد (Fang, Cao, 2021: 2).

نمودار ۶- روند ثبات یوان در برابر دلار آمریکا

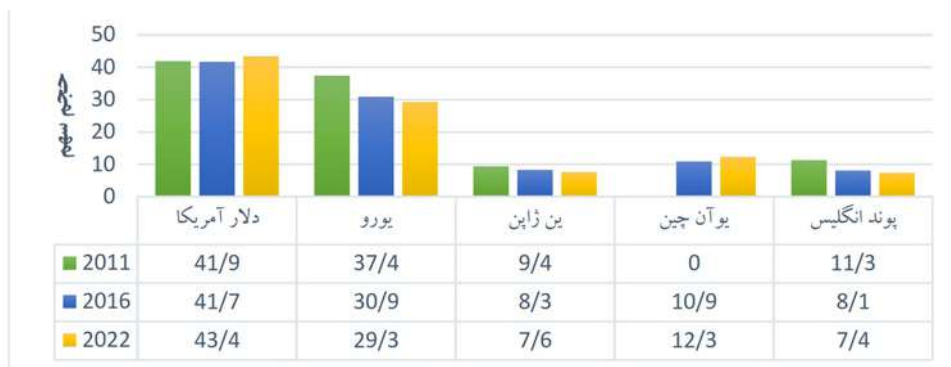


Source: Fang, Cao, 2021:2

این موفقیت ریشه در تغییراتی بود که بانک مرکزی این کشور در زمینه نرخ مبادله انجام داد. دیپلماسی ارزی چین نسبت به مداخله در نرخ مبادله نیز از مهارت بالایی برخوردار است. با اینکه ممکن است، چین در تغییراتی که در نرخ مبادله صورت می‌دهد، به دنبال فقیرسازی همسایگان خود نباشد، اما عملاً این سیاست در نتیجه کاهش نرخ مبادله یوان منجر به از بین رفتن قدرت صادرات در مقایسه با چین می‌شود (Stiglitz, Rodrik, 2024: 4). بنابراین باید خاطرنشان ساخت که چین در دیپلماسی ارزی خود تأکید ویژه‌ای بر سیاست‌های نرخ بهره دارد. برای مثال هنگامی که در سال ۲۰۱۵ نرخ مبادله یوان در مقابل دلار آمریکا ۳ درصد و در سال ۲۰۱۶، ۱ درصد کاهش یافت، تأثیر مالی بسزایی بر بازارهای مالی جهان برجای گذاشت. تنها در ایالات متحده پس از کاهش ۳ درصدی ارزش یوان در برابر دلار، شاخص اس‌اندپی ۵۰۰ آمریکا در یک هفته ۳ درصد و طی یک ماه ۷ درصد کاهش داشت.

این پیامدهای منفی در تمامی کشورها از جمله آلمان و به‌ویژه در خود چین نیز احساس شد. به دنبال رویدادهای این سال‌ها، صندوق بین‌المللی پول، یوان چین را در سبد برداشت ویژه قرار داد که هدف از آن آزادسازی استفاده از یوان در میان مشترکین بازار جهانی بود. این مهم کمک بزرگی به چین کرد تا بتواند سهم بیشتری در بازارهای مالی جهان به دست آورد (Melvin, Westermann, 2021: 146). همان‌طور که در نمودار زیر مشاهده می‌شود، سهم یوان چین در مقایسه با دیگر ارزهای بین‌المللی در سبد برداشت ویژه صندوق بین‌المللی پول، روند روبه‌افزایش را طی کرده است. این مهم از نگاه تحلیلگران پولی و بانکی، پیروزی بزرگی برای دیپلماسی ارزی چین به شمار آمده و سهم این ارز را بیش از پیش در بازارهای مالی جهان گسترش خواهد داد (Hongpei, 2022).

نمودار ۷- سهم ارزها در صندوق حق برداشت ویژه صندوق بین‌المللی پول



Source: IMF 2022

همان‌طور که در نمودار بالا مشاهده می‌شود، هم‌زمان با افزایش سهم یوان در سبد برداشت ویژه، سهم دیگر ارزها همچون پوند، ین و یورو کاهش یافته است. ریشه این موفقیت دیپلماسی ارزی چین را باید در استراتژی صادراتی این کشور جستجو کرد. اصولاً سهم ارزها در سبد حق برداشت بر اساس دو مؤلفه سهولت در استفاده و حجم صادرات مشخص می‌شود. چین با اقداماتی که در دوره

شیوع کووید ۱۹ انجام داد، توانست برای نخستین بار ۶ تریلیون دلار صادرات را در سال ۲۰۲۱ انجام دهد که به نوعی نقش یک ثبات‌بخش را در بازارهای جهانی ایفا کرد (Hongpei, 2022).

۵.۵. صادرات سرمایه

در چارچوب این ابتکار، چین وام‌های سنگین با نرخ بهره بالاتر از بانک جهانی و دیگر نهادهای مالی بین‌المللی ارائه می‌دهد که در نهایت منجر به تصاحب دارایی، افزایش نفوذ مالی در کشور هدف یا حتی تأسیس پایگاه نظامی می‌شود. اما چین با ارائه این وام‌ها در واقع در حال تضعیف قدرت صندوق بین‌المللی پول و نهادهای مالی غربی در نظم پولی بین‌المللی است. در واقع از آنجا که بخش مهمی از قدرت صندوق وابسته به مدیریت هزینه‌های عمومی در کشورهایی همچون کنگو است، چین با ارائه وام‌های سنگین در واقع دست صندوق را از مدیریت مالی این کشورها کوتاه کرده است. در حالی که صندوق بین‌المللی پول وام‌های با هزینه پایین‌تر را برای کشورهایی کم‌درآمد آفریقایی پیش‌بینی کرده، اما چینی‌ها معتقدند کشورهای آفریقایی هم می‌توانند با تعقیب سیاست‌های تجاری همچون واگذاری منابع طبیعی، وام‌های کلان و بلندمدتی را دریافت کنند. اقدامی که سبب شده به‌طور کلی پویای پولی در قاره آفریقا دستخوش تغییر شود (Malm, 2016: 13).

در واقع چین با دیپلماسی ارزی خود در حال به چالش کشیدن نهادهای پولی امریکایی است. معمولاً اقدام به تصاحب دارایی در مورد کشورهایی صورت می‌پذیرد که یا دارای کالای اساسی مابه ازای وام نیستند یا اینکه نمی‌توانند از دیگر کشورها وام و کمک خارجی دریافت کنند. برای نمونه تاجیکستان در نتیجه وام‌های سنگین چین مجبور شد تا ۱/۵۰۰ کیلومتر از زمین‌های زراعی خود را به دولت چین واگذار کند که به حضور هزاران نفر اتباع چینی در این کشور منجر شد (Roy, 2021). در این زمینه می‌توان به تلاش‌هایی این کشور در ارائه وام به کشورهای امریکایی لاتین اشاره کرد. چین برای اینکه بتواند دیپلماسی ارزی خود را در این منطقه به‌خوبی پیاده کند، در ابتدا به‌وضوح اعلان کرد که قصد دخالت در امور داخلی این کشورها را ندارد، بلکه روابط خود با این کشورها را در چارچوب «همبستگی جنوب-جنوب» قرار داده است.

این دقیقاً همانند اقداماتی است که ایالات متحده در قرن بیستم و قبل از آن انگلیس در قرن نوزدهم انجام می‌دادند. بسیاری بر این باورند که روابط اقتصادی و سیاسی چین تبدیل به نفوذ و اهرم قدرت آن علیه این کشورها خواهد شد. از آنجا که پکن از اهرم قوی تجاری در این منطقه برخوردار نیست، دیپلماسی ارزی خود را مبتنی بر کمک‌های مالی برای توسعه قرار داده است. در این راستا، کمک مالی به فقیرترین و ضعیف‌ترین کشورهای این منطقه به‌صورت جدی از سوی چین دنبال شده است (Trinkunas, 2016: 7-8).

همانند اقدامی که ایالات متحده در پیشبرد سیاست مالی خود در آسیا انجام داد. وام‌هایی که چین در امریکایی لاتین به دولت‌های ضعیف پرداخت می‌کند، عموماً متکی به نفت هستند. در واقع چین در ازای پرداخت وام به این کشورها، دسترسی خود به منابع نفتی این کشورها را تسهیل

می‌کند. لذا برخی معتقدند، یکی از ویژگی‌های دیپلماسی ارزی چین، تسخیر منابع طبیعی کشورهای ضعیف است. لذا پژوهشگران معتقدند نیمی از وام‌های پرداختی چین به کشورهای امریکایی لاتین متکی به نفت هستند که از آن جمله می‌توان به وام‌های داده شده به ونزوئلا و اکوادور اشاره کرد (Tao, 2023: 4)

چین با هوشمندی، دیپلماسی ارزی خود را مبتنی بر چارچوب‌های رسمی قرار نداده است. لذا هنگامی که بر اساس معیارهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، کمک‌های خارجی چین به این کشور ارزیابی می‌شود، رقم بسیار پایینی به دست می‌آید. اما چین دیپلماسی ارزی خود را خارج از چارچوب رسمی قرار می‌دهد. لذا با احتساب جریان‌های پولی متفرقه، کمک‌های مالی چین به این کشورها بسیار بالا خواهد بود. بر اساس گزارشی که شورای ملی چین در سال ۲۰۱۱ منتشر کرده، این کشور ۲۵۶ میلیارد کمک خارجی داشته است که ۱۲/۷ درصد آن به کشورهای امریکایی لاتین اختصاص داشته است. در حالی که برخی از این وام‌ها به صورت بازپرداخت با سود مشخص داده شده، اما بخش عمده و اعظم آن در چارچوب روابط تجاری صورت گرفته است. همین امر نشان می‌دهد که چین کمک‌های مالی خود را برای پیوند هرچه بیشتر و ایجاد وابستگی تجاری و اقتصادی به این کشورها ارائه می‌دهد (Trinkunas, 2016: 9).

با این حال هیچ منطقه‌ای دیگری همانند غرب آفریقا، در سلطه دیپلماسی ارزی چین قرار نگرفته است. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹، کشورهای این منطقه نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار در قالب وام و سرمایه‌گذاری از چین کمک دریافت کرده‌اند. چین بزرگ‌ترین کشور وام‌دهنده دوجانبه به بسیاری از کشورهای آفریقایی است. به عنوان مثال، بدهی کنیا به ۶/۳ میلیارد دلار، انگولا ۴۰ میلیارد دلار، جیبوتی ۱/۴ میلیارد دلار، نیجریه ۴/۲ میلیارد دلار و غنا ۲ میلیارد دلار می‌رسد. بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۲۰، نیجریه بیشترین سهم از سرمایه‌گذاری خارجی چین را دریافت کرده که ۱۷ درصد از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی آن در جهان است (Gupta, 2023: 3). همانند امریکایی لاتین، چین در این کشورها نیز وام در ازای منابع طبیعی را دنبال می‌کند. با این تفاوت که در این کشورها علاوه بر نفت، کاکائو و دیگر کالاهای اساسی را نیز در پرداخت وام محاسبه شده است. چین با این اقدام، تلاش می‌کند ضمن تأمین نیازهای اساسی خود، به مرور در توسعه زیرساخت‌های اقتصادی این کشورها نیز نفوذ کند (Tao, 2023: 4).

از سوی دیگر در کشورهایی همچون تاجیکستان که اکنون شرایط «زندگی در بدهی» را تجربه می‌کنند، میزان وابستگی به سرمایه چین به اندازه‌ای است که بخشی از خاک این کشور به طور کامل در اختیار چین قرار گرفته و این کشور در استان‌هایی همچون بدخشان روی به تأسیس پایگاه نظامی آورده است (Dzamukashvili, 2022). این ابزارها نشان می‌دهد که پکن در حال تقویت قدرت نظامی و سیاسی خود با کمک دیپلماسی ارزی است.

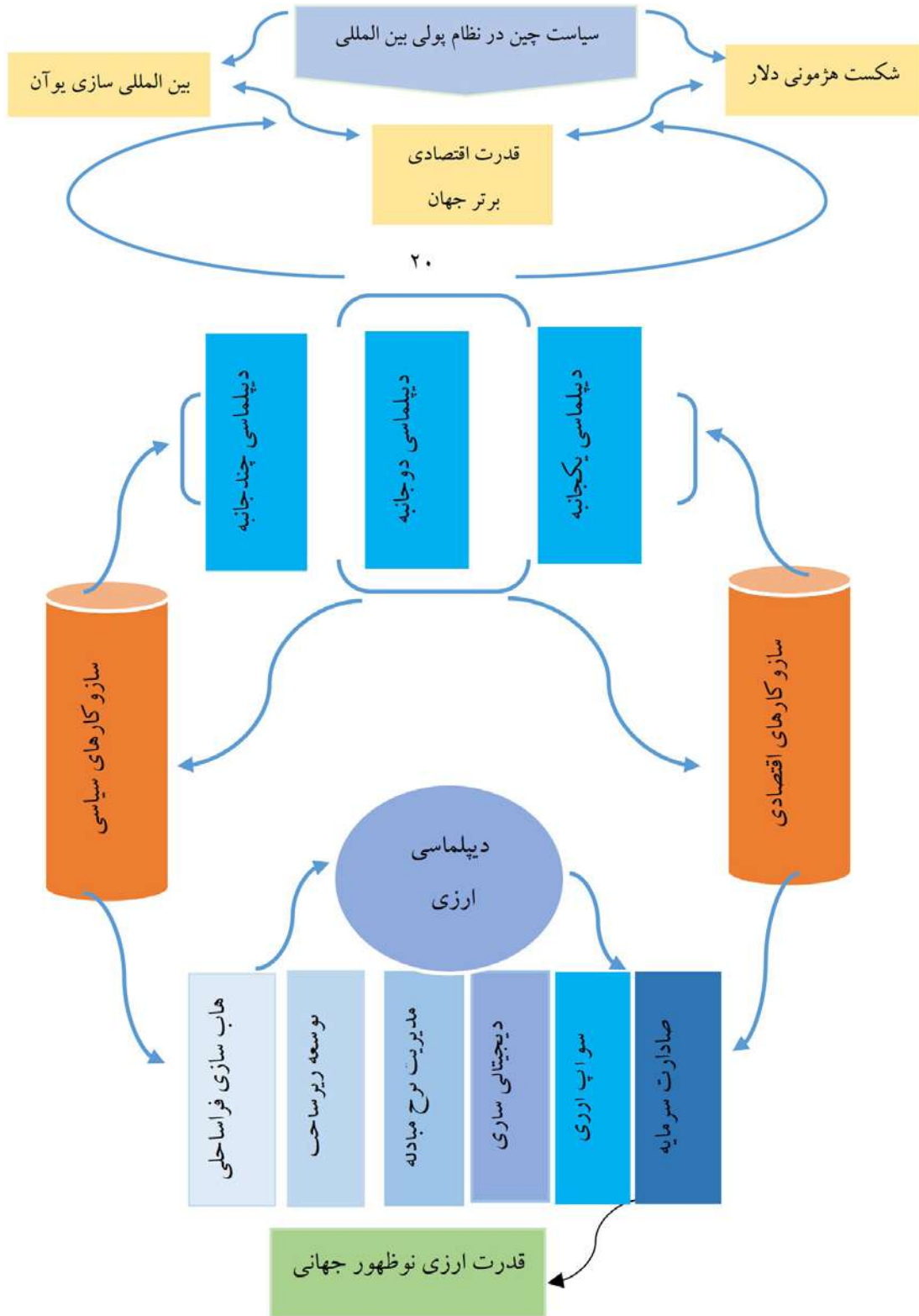
۶.۵. دیجیتال سازی یوآن

چین از سال ۲۰۱۴ در حال تلاش برای ایجاد یوآن دیجیتال بوده و در سال ۲۰۱۶ با موفقیت توانست نمونه دیجیتال ارز خود را معرفی کند. این تلاش‌ها، چین را به کشور پیشرو در دیجیتال‌سازی ارزهای بین‌المللی و ایجاد بانک مرکزی دیجیتال تبدیل کرده است (Bansal, Singh, 2021: 4). بر این اساس، چین زیرساخت‌ها و فناوری‌هایی را ایجاد کرده که امکان استفاده از بلاک چین به جای سازوکارهای رسمی بانکداری جهانی را فراهم ساخته است. هدف اصلی پکن از بانکداری مرکزی دیجیتال در واقع گسترش نقش بین‌المللی یوآن و کمک به کشورهای ثالث برای دور زدن تحریم‌های غربی است. در واقع چین در ادامه تلاش‌ها برای تضعیف نظم نوین مالی جهان که در بالا بدان اشاره شد، با راه‌اندازی یوآن دیجیتال در حال تضعیف نظام مالی دلارمحور است (Hilpert, 2024: 35). یوآن دیجیتال به‌خصوص در میان کشورهایی که روابط اقتصادی و مالی نزدیکی با چین در ابتکار کمربند-راه دارند، کاربرد گسترده‌ای دارد. چین با کمک این ابزار دیجیتال ضمن اینکه خود را به‌عنوان جایگزین دلار در میان این کشورها معرفی می‌کند، نفوذ و کنترل خود بر کشورهای که دارای روابط اقتصادی نزدیک با این کشور هستند را بیش‌ازپیش گسترش می‌دهد (Taylor, 2023).

دو عامل کلیدی در موفقیت دیجیتال‌سازی یوآن نقش داشته‌اند که شامل ابتکار کمربند راه و هاب‌سازی فراسرزمینی بوده که چین در هنگ کنگ و دیگر کشورها ایجاد کرده است. هنگ کنگ در ابتکاری، پل ارزی چندجانبه دیجیتال که از آن تعبیر به ام-بریج می‌شود، را راه‌اندازی کرده است. بر اساس این طرح، چین، هنگ کنگ، تایلند، امارات و بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی با استفاده از این ابتکار، توانستند در سال ۲۰۲۲، نزدیک به ۱۷۱ میلیون دلار هنگ کنگ را بر پل ارزی چندجانبه انتقال دهند. همچنین چینی‌ها در ابتکار کمربند-راه نیز فرصت‌های چشمگیری برای ترویج یوآن دیجیتال ایجاد کردند. از آنجا که بسیاری از کشورهای جنوب جهانی فاقد زیرساخت‌های مالی برای تطبیق با دلار هستند، بنابراین نقل و انتقالات پیچیده و پرهزینه خواهد بود.

از این رو، چین اگر بخواهد یوآن دیجیتال را در جاده ابریشم جدید که مکمل ابتکار کمربند-راه است و در قالب آن فناوری‌های خود را به کشورهای که به دنبال جهش هستند صادر می‌کند مورد استفاده قرار دهد، کشورهایی دریافت‌کننده وام می‌توانند از این فرصت استفاده کنند تا با کاهش اتکا به دلار، یوآن دیجیتال را جایگزین کنند (Elston, 2023: 2). در عین حال می‌توان در پژوهش‌های آتی به نقش و ارتباط میان جمهوری اسلامی ایران با دیپلماسی ارزی چین نیز اشاره کرد. در نمودار ذیل، می‌توان ارتباط میان سیاست چین در نظام پولی بین‌المللی و دیپلماسی ارزی این کشور را مشاهده می‌شود. در حالی که چین می‌کوشد هژمونی دلار را بشکند، با اتخاذ رویکردهای مختلف در دیپلماسی ارزی، یوآن را از یک ارز بی‌طرف به یک ارز در حال تسلط تبدیل کرده است. طیف گوناگونی از ابزارها در دیپلماسی چینی به خدمت گرفته شده و در نهایت توانسته قدرت ارزی خود را بیش‌ازپیش افزایش دهد.

نمودار ۸- دیپلماسی ارزی چین



نتیجه‌گیری

یافته‌ها نشان می‌دهد که چین از سازوکارهای مختلف سیاسی و اقتصادی برای ارتقای قدرت مالی بین‌المللی خود استفاده می‌کند. با این حال به نظر می‌رسد دو ابتکار هاب‌سازی فراساحلی و همچنین کمربند-راه نقش کلیدی در زمینه ایفا کرده‌اند. چین توانست طی یک دهه دیپلماسی ارزی، سهم و جایگاه خود را در صندوق برداشت ویژه صندوق بین‌المللی پول تثبیت کند. از سوی دیگر، این کشور با اعمال سیاست‌های مالی بر کشورهای فقیر، به‌نوعی آن‌ها را در تله بدهی خویش قرار داده و قدرت سیاسی و نظامی خود را بیش از پیش افزایش داده است. جمهوری اسلامی ایران نیز که در مسیر ابتکار کمربند-راه قرار دارد، باید نسبت به هرگونه انعقاد پیمان‌های پولی با چین احتیاط لازم را داشته باشد و به‌طور کلی پیشنهاد می‌شود که بهتر از چارچوب پیمان‌های پولی منطقه‌ای در مقابل پیمان‌های دوجانبه با چین وارد تعامل شود.

References

- Bansal Rajesh , Singh, Somya (2021), China's Digital Yuan: An Alternative to the Dollar-Dominated Financial System, Carnegie Endowment for International Peace, https://carnegie-production-assets.s3.amazonaws.com/static/files/202108-Bansal_Singh_-_Chinas_Digital_Yuan.pdf
- Boughton, James M. (2012), The Death of Central Planning and the Birth of Markets, international Monetary Fund DOI: <https://doi.org/10.5089/9781616350840.071>
- Brown, Brendan (2006), Currency Diplomacy, at What Drives Global Capital Flows? Myth, Speculation, and Currency Diplomacy, London: Palgrave Macmillan
- Buchholz, Katharina (2022), The Link Between Soaring Food Prices and Political Instability, <https://www.statista.com/chart/27110/food-prices-political-instability/>
- Cao, Yuanzheng (2018), Strategies for Internationalizing the Renminbi, Social Sciences Academic Press and Springer Nature Singapore
- Chey, Hyoung-kyu (2012), Theories of International Currencies and the Future of the World Monetary Order, International Studies Review, Vol. 14, No. 1
- Cohen, Benjamin (2008), The International Monetary System: Diffusion and Ambiguity, international Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-)Vol. 84, No. 3
- Cooper, Richard N. (1968), The economics of interdependence, Thunderbird, Vol 10, Issue 4
- Dongsheng, Di (2020), The Economics and Politics of China's Currency Internationalization, global Asia Vol. 15, No. 2
- Dzumukashvili, Soso (2022), Tajikistan's costly Chinese Loans: when sovereignty becomes a currency, [Tajikistan's Costly Chinese Loans: When Sovereignty Becomes a Currency – gfsis.org](https://www.gfsis.org)
- Elston, Thai-Binh (2023), China Is Doubling Down on its Digital Currency, <https://www.fpri.org/article/2023/06/china-is-doubling-down-on-its-digital-currency/>
- Fang, X., & Cao, W. (2021), The Impact of COVID-19 on the Status of RMB as an Anchor Currency. Asian Economics Letters, 2(1).
- Fang, X., & Cao, W. (2021), The Impact of COVID-19 on the Status of RMB as an Anchor Currency. Asian Economics Letters, 2(1). <https://doi.org/10.46557/001c.21439>
- Frankel, Jeffrey (2012) Internationalization of the RMB and Historical Precedents, The

- Journal of Economic Integration, 27(3) :329-365.
- Gupta Prithvi (2023), Debt Diplomacy in Action: An Overview of China's Loans and Investments in West Africa, ORF Issue Brief No. 662, Observer Research Foundation
 - Haderiansyah, Haderiansyah, Habibah, Margar, Setiawaneta, Andri, Akbar Hayat Muza-hid (2020), Policy of China's Debt-Trap Diplomacy: The Influence Of Media In Form-ing Community Political Opinions, DIA Jurnal Ilmiah Administrasi Publik 18(2):170-178, DOI:10.30996/dia.v18i2.4410
 - Helleiner, Eric (2008), The Status Quo Crisis: Global Financial Governance After the 2008 Meltdown, online edn, Oxford Academic
 - Hilpert, Hanns Günther (2024), China's Currency Campaign the Challenge of International-ization and Digitalisation of the Renminbi, German Institute for International and Security, Research Paper 7
 - Hongpei, Zhang (2022), IMF lifts yuan's weight in SDR basket in major win for China's currency, economy, <https://www.globaltimes.cn/page/202205/1265634.shtml>
 - Hudson, Michael (2010), Dollar Hegemony and the Rise of China. Disponivel: <http://michael-hudson.com/2010/07/dollar-hegemony-and-the-rise-of-china>
 - Huntsman (2015), Jon M. How China's Currency Impacts Global Markets, Foreign Policy, and Transatlantic Financial Regulation, The Atlantic Council of the United States
 - Jiang, Yang (2014), The Limits of China's Monetary Diplomacy, in the The Great Wall of Money : Power and Politics in China's International Monetary Relations, by Jonathan Kirsh-ner , US :Cornell University Press, 2014
 - Joudar, Fadoua, Dinar, Brahim (2022), Toward Understanding Financial diplomacy: The Case of Morocco, International Journal of Accounting, Finance, Auditing, Management and Economics, Volume 3, Issue 3-1
 - L. Lai, K. Guo (2017), The performance of One Belt and One Road exchange rate: Based on improved singular spectrum analysis, Physica A, <http://dx.doi.org/10.1016/j.physa.2017.04.108>
 - Liao, Steven, McDowell, Daniel (2015), Redback Rising: China's Bilateral Swap Agree-ments and Renminbi Internationalization, International Studies Quarterly, Volume 59, Issue 3, at <https://doi.org/10.1111/isqu.12161>
 - Maddern, Stacy Warner (2020), Dollar Diplomacy: Roosevelt to Taft 1890–1913, in I. Ness, Z. Cope (eds.), The Palgrave Encyclopedia of Imperialism and Anti-Imperialism, https://doi.org/10.1007/978-3-319-91206-6_303-1
 - Malm. Johanna (2016), How does China challenge the IMF's power in Africa?, https://eba.se/wp-content/uploads/2016/12/DDB_2016_9_Malm_webb.pdf
 - Melvin ,Michael, Westermann, Frank (2021), Chinese Exchange Rate Policy: Lessons For Global Investors, *Journal of Money, Credit and Banking*, Vol. 54, No. 1
 - Miguel, Felix (2023), the Global Supremacy of the US Dollar: A journey to Becoming the world market Currency,
 - Muhumed, Muhumed Mohamed, Gaas, Sayid Aden (2016), The World Bank and IMF in Developing Countries: Helping or Hindering?, International Journal of African and Asian Studies, Vol.28,
 - Nedopil, Christoph (2024), China Belt and Road Initiative (BRI) Investment Report 2023, Griffith Asia Institute, Griffith University (Brisbane) and Green Finance & Development Center, FISF Fudan University (Shanghai), DOI: 10.25904/1912/5140

- Roy, Torunika (2021), BRI and China's Debt Trap Diplomacy: A Case Study of Sino-Tajik Relations, [BRI and China's Debt Trap Diplomacy: A Case Study of Sino-Tajik Relations - Red Lantern Analytica](#)
- Schrimpf, Andreas, Sushko, Vladyslav (2019), Sizing up global foreign exchange markets, Sizing up global foreign exchange markets, BIS Quarterly Review at https://www.bis.org/publ/qtrpdf/r_qt1912f.pdf
- Selmier, W. (2017), The Power and International Politics of Money. *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Retrieved ۳ Oct. ۲۰۲۴, from
- Sglitz و Joseph E, Rodrik, Dani (2024) Rethinking Global Governance: cooperation in a World of Power, https://drodrik.scholar.harvard.edu/sites/scholar.harvard.edu/files/dani-rodrik/files/rethinking_global_governance_03132024.pdf
- Steil, Benn, Della, Benjamin Rocca, and Dinah Walker(2024) Central Bank Currency Swaps Tracker,<https://www.cfr.org/article/central-bank-currency-swaps-tracker>
- Stiglitz, Joseph E Rodrik, Dani (2024), Rethinking Global Governance: Cooperation in a World of Power, at https://business.columbia.edu/sites/default/files-efs/imce-uploads/Joseph_Stiglitz/rethinking_global_governance_03132024%20Stiglitz%20Rodrik.pdf
- Strange, Susan (1971), The Politics of International Currencies, *World Politics*, Vol. 23, No. 2
- Tao, Alain (2023), Beyond the Narrative of China's Debt Trap Diplomacy, <https://www.e-ir.info/2023/08/02/beyond-the-narrative-of-chinas-debt-trap-diplomacy/>
- Taylor, Monique (2023), The Digital Yuan: Purpose, Progress, and Politics, <https://madeinchinajournal.com/2023/11/27/the-digital-yuan-purpose-progress-and-politics/>
- Thackers, Storm (1999), The High Politics of IMF Lending, *World Politics* 52
- Trinkunas, Harold (2016), Renminbi Diplomacy? The Limits of China's Influence on Latin America's Domestic Politics, Brookings Institution
- Woods, Ngaire (2003), The United States and the International Financial Institutions: Power and Influence Within the World Bank and IMF
- Xia, S.Q. (2018), Path Selection of Renminbi (RMB) Internationalization under "The Belt and Road" (B & R) Initiative. *American Journal of Industrial and Business Management* 8, 667-685. <https://doi.org/10.4236/ajibm.2018.83045>
- Yikang, Zhou (2021), The Impact of RMB Internationalization on China's Import and Export Trade, In Partial Fulfillment of the Requirements for the Bachelor of Science in Finance, https://wkuwire.org/bitstream/20.500.12540/757/1/wku_etd001_cbpm01_000659.pdf

China's Human Rights Approach to International Crimes; Case Study of Myanmar

Maryam Zarekhanmohammadi¹, Roohollah Talebi Arani²

DOI: [10.48308/piaj.2024.234924.1506](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.234924.1506) Received: 2024/5/7 Accepted: 2024/8/29

Original Article

Extended Abstract

Introduction: With the onset of reforms and opening up in 1978, the People's Republic of China entered a new era. This period transcended mere economic miracle, exerting broad transnational influence and culminating in the emergence of a global power. In this period, China has taken an active, multifaceted role in international human rights governance, all while adhering to the fundamental principles of the Communist Party with Chinese characteristics. The primary question here is how China's approach to human rights has shaped its response to human rights violations in Myanmar. This study hypothesizes that China's dual approach to international human rights discourse, within the framework of Communist-Leninist ideology, has shaped its direct and indirect responses to human rights violations in Myanmar. This approach has created a careful balance among three core areas: politics (sovereignty as a right and non-intervention), culture (the principle of cultural relativism), and the economy (promotion of development and social stability).

Methods: To investigate the causes and dimensions of the People's Republic of China's approach to the human rights crisis affecting Myanmar's Rohingya Muslim minority during 2016 and 2017, this research employs a matching test within intra-case analysis as part of a case study methodology. This approach allows us to examine why a government in the international system would adopt a stance toward another state's human rights crisis that not only tolerates and appeases it but also sustains and even expands relations across various dimensions.

1. PhD candidate in International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding author). maryam.zare6899@gmail.com

2. Assistant professor of International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. r_talebiarani@sbu.ac.ir



Results and discussion: Findings indicate that China's human rights approach to the Rohingya Muslim crisis has been shaped by complex, interrelated political, cultural, and economic factors, reflecting a balance between the preservation of domestic ideological values and the pursuit of international benefits. While China's substantial economic investments in Myanmar, particularly in the energy sector, have provided significant benefits, they have also created conflicts of interest, complicating China's commitment to international human rights obligations and its legitimacy within the global system.

Conclusion: The People's Republic of China's response to human rights abuses against the Rohingya minority in Myanmar during 2016 and 2017 has been twofold. On the one hand, Chinese officials, especially at the United Nations Security Council, have sought to provide strong support to Myanmar's government and military, emphasizing the principles of national sovereignty and non-intervention, and even working to prevent international sanctions against Myanmar. On the other hand, as a responsible regional power, China has also advocated for a peaceful resolution of the crisis through dialogue-based diplomacy. This dual response reflects the delicate balance China has established between safeguarding national interests and upholding its international obligations as a permanent member of the United Nations Security Council.

Keywords: International Crimes, China's Human Rights Approach, Communist Ideology, Myanmar Crisis, Rohingya.

Citation: Zarekhanmohammadi, Maryam & Talebi Arani, Roohollah . 2024. China's Human Rights Approach to International Crimes; Case Study of Myanmar, Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 99-122.



رویکرد حقوق بشری چین به جنایات بین‌المللی؛ مطالعه موردی میانمار

مریم زارع خانمحمدی^۱ و روح‌اله طالبی آرانی^۲

DOI: [10.48308/pijaj.2024.234924.1506](https://doi.org/10.48308/pijaj.2024.234924.1506)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۸

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: جمهوری خلق چین هم‌زمان با آغاز اصلاحات و گشایش در سال ۱۹۷۸ وارد مرحله نوینی شد که فراتر از به ثمر رساندن معجزه ملی اقتصادی با تأثیرگذاری گسترده فراملی بود و به ظهور قدرتی جهانی منجر شد. در کنار سایر فعالیت‌ها، این کشور به نقش آفرینی فعال، گسترده و چندوجهی در حاکمیت بین‌المللی حقوق بشر با حفظ اصول بنیادین حزب کمونیست با ویژگی‌های چینی مبادرت نموده است. پرسش اصلی این است که چگونه رویکرد حقوق بشری چین به واکنش آن نسبت به وقوع جنایات ناقض حقوق بشر بین‌الملل در کشور میانمار شکل داده است؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح شده که رویکرد دوگانه پکن به گفتمان حقوق بشر بین‌الملل در چارچوب ایدئولوژی کمونیستی-لنینیستی از طریق ایجاد تعادل ظریف بین سه گانه سیاست (حاکمیت به‌مثابه حق و عدم‌مداخله)، فرهنگ (اصل نسبیّت‌گرایی فرهنگی) و اقتصاد (توسعه اقتصادی و ثبات اجتماعی) به واکنش مستقیم و غیرمستقیم این کشور نسبت به نقض حقوق بشر در کشور میانمار شکل داده است. **روش‌ها:** با استفاده از مطابقت‌آزمایی به‌عنوان یکی از روش‌های تحلیل درون‌موردی موارد واحد در چارچوب روش پژوهش مطالعه موردی، علل و ابعاد رویکرد چین به بحران حقوق بشری اقلیت مسلمان روئینگیا در کشور میانمار طی سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ ارزیابی می‌شوند. به دیگر سخن، با استفاده از روش مطالعه موردی به دنبال پاسخ به این سؤال مهم هستیم که چرا یک دولت در نظام بین‌الملل رویکردی را در مواجهه با بحران حقوق بشری در دولت دیگر در پیش می‌گیرد که نه‌تنها آن را برمی‌تابد و با آن به مماشات رفتار می‌کند، بلکه روابط میان آن‌ها تداوم و حتی در ابعاد مختلف گسترش می‌یابد.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که رویکرد حقوق بشری چین به بحران اقلیت مسلمان روئینگیا

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). maryam.zare6899@gmail.com

۲. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. r_talebi-arani@sbu.ac.ir



تحت تأثیر تعاملات پیچیده و متقابل عوامل مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با نوسان بین حفظ ارزش‌ها و هنجارهای ایدئولوژیک در عرصه داخلی و کسب منافع در عرصه بین‌المللی بوده است. با وجود آن که سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی چین در میانمار به‌ویژه در حوزه انرژی مزایای حائز اهمیتی را برای این کشور به ارمغان آورده، تضاد منافع را نیز برای پیشبرد و اجرای کامل تعهدات بین‌المللی حقوق بشری و مشروعیت آن در نظام بین‌الملل ایجاد کرده است.

نتیجه‌گیری: می‌توان این‌گونه استنباط نمود که واکنش چین نسبت به جنایات ناقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اقلیت روئینگیاها در میانمار طی سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ دوگانه بوده است. از یک‌سو، دولتمردان چینی در سطح بین‌المللی به‌ویژه در برابر شورای امنیت سازمان ملل تلاش نموده تا حمایت همه‌جانبه از دولت میانمار و ارتش این کشور را با اتکاء به اهمیت حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله به اجرا بگذارد و حتی از تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور جلوگیری کند. از سوی دیگر، در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای در نقش یک قدرت بزرگ مسئول، خواهان حل و فصل مسالمت‌آمیز این بحران از طریق رویکردی صلح‌طلبانه و مبتنی بر دیپلماسی گفت‌وگو بوده است. این واکنش دوگانه را می‌توان نتیجه تعادل ظریفی دانست که چین بین حفظ منافع ملی و پایبندی به تعهدات بین‌المللی به‌عنوان یک عضو دائم شورای امنیت برقرار کرده است.

واژگان کلیدی: جنایات بین‌المللی، رویکرد حقوق بشری چین، ایدئولوژی کمونیستی، بحران میانمار، اقلیت روئینگیا.

استناددهی: زارع خانمحمدی، مریم و طالبی آرانی، روح‌اله. ۱۴۰۳. رویکرد حقوق بشری چین به جنایات بین‌المللی؛ مطالعه موردی میانمار، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۹۹-۱۲۲.



۱. مقدمه

در طول بیش از سه دهه گذشته، افزایش چشمگیری در توجه دولت‌ها به مسائل فراملی در نظام سیاسی جهانی اتفاق افتاده است. حقوق بشر که به‌طور سنتی یک مسئله داخلی در نظر گرفته می‌شده، تحت تأثیر جهان‌شمولی نظم بین‌الملل لیبرال دستخوش دگرگونی قابل توجهی شده و جایگاه برجسته‌ای در صحنه جهانی به‌دست آورده است. از این‌رو، بیش از پیش صبغه بین‌المللی به‌خود گرفته، به‌طوری‌که به‌عنوان یک موضوع محوری به فهرست اولویت‌های سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها ورود کرده است. در این میان، چین توجه ویژه‌ای به این موضوع در حال تحول داشته است. همچنین، موارد نقض حقوق بشر نیز به اشکال متنوع و درجات مختلف تجلی یافتند تا آن‌جا که شاهد وقوع خشونت‌های سیستماتیک، هدفمند و فاحش دولت‌ها علیه شهروندان‌شان بوده‌ایم. این اقدامات ستیزه‌جویانه به چنان سطحی از سرکوب رسیدند که می‌توان آن‌ها را در زمره جنایات بین‌المللی قرار داد.

در این چارچوب، از آن‌جایی که، تاریخ کشور میانمار با روابط تنش‌آمیز و نزاع‌های خون‌بار فی‌مابین دولت و گروه‌های اقلیت پیوندی دیرینه دارد، این کشور یکی از مهم‌ترین نمونه‌هایی است که می‌توان به‌وضوح جلوه‌های نقض حقوق بشر را در آن مشاهده نمود. بسیاری از گروه‌های اقلیت ساکن در میانمار برای سالیان متمادی با تحمیل شرایط سخت زندگی و بحران انسانی منتج از سیاست‌های مبتنی بر تبعیض‌های هدفمند و نابرابری‌های سیستماتیک یا در یک کلام نقض حقوق بشر دست به گریبان بوده‌اند. با گسترش اقدامات تفرقه‌انگیز و خشونت‌بار علیه اقلیت مسلمان روهینگیا در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ شعله‌های خشونت چنان برافروخته شد که رابطه دولت میانمار و روهینگیاها را به بحران بین‌المللی با وقوع جنایت علیه بشریت تغییر داد. ابعاد، دامنه و شدت بحران در این کشور به‌حدی گسترش یافت که نگرانی‌های جامعه بین‌الملل و به‌تبع آن، بازیگران قدرت‌مند جهانی را به‌خود جلب نمود.

در میان طیف متنوع بازیگران مهم بین‌المللی، رویکرد چین به نقض حقوق بشر در میانمار به چند دلیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نخست، چین به‌عنوان یکی از پنج عضو دائم شورای امنیت به این موضوع ورود کرده است. دوم، دیدگاه حزب کمونیست حاکم بر این کشور در مورد حقوق بشر در چارچوب بین‌المللی به‌طور قابل توجهی با پارادایم مسلط غربی متفاوت است. درنهایت، بررسی رویکرد چین به کسب برداشتی چندوجهی و فهمی دقیق‌تر از رویکرد حقوق بشری منعکس شده در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ جهانی کمک شایان توجهی می‌کند.

با توجه به مباحث فوق‌الذکر، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه رویکرد حقوق بشری چین به واکنش آن نسبت به وقوع جنایات ناقض حقوق بشر بین‌المللی در میانمار شکل داده است؟ در پاسخ، این فرضیه بررسی شده که رویکرد جامع چین به حقوق بشر بین‌الملل در چارچوب ایدئولوژی کمونیستی از طریق ایجاد تعادل ظریف بین سه گانه سیاست (حاکمیت به‌مثابه حق و عدم مداخله)، فرهنگ (اصل نسیت‌گرایی فرهنگی) و اقتصاد (توسعه اقتصادی و ثبات اجتماعی) به واکنش مستقیم و غیرمستقیم این کشور نسبت به نقض حقوق بشر در میانمار شکل داده است. از این‌رو، عملکرد حقوق بشری این کشور به دلیل تأثیرات پیچیده و متقابل این عوامل با نوسان بین حفظ ارزش‌های ایدئولوژیک داخلی و کسب منافع

در عرصه بین‌المللی همراه شده است. برای این بررسی، علل و ابعاد رویکرد مستقیم و غیرمستقیم چین به بحران حقوق بشری میانمار ارزیابی می‌شوند. به دیگر سخن، در تبیین رویکرد چین و رویه اجرایی این کشور در موقعیت‌های درگیر با نقض حقوق بشر، روش مطالعه موردی انتخاب و کشور میانمار به‌عنوان مورد، تحت‌بررسی قرار گرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

بررسی آثار مختلف در رابطه با بحران میانمار و همچنین رویکرد و سیاست‌های اعمالی و عملکرد حقوق بشری چین حاکی از آن است که نویسندگان بسیاری به این موضوع توجه کرده‌اند. از این رو، دو دسته اصلی از آثار را می‌توان تشخیص داد. دسته اول دربرگیرنده رویکرد کلی چین به حقوق بشر بین‌الملل است که نمونه آثار مربوط به این موضوع شامل حقوق بشر چینی، نظم جهانی لیبرال و... است. پیتمن بی‌پاتر در کتاب خود با عنوان صادرات فضیلت؟ کنشگری بین‌المللی حقوق بشر چین در عصر شی جین‌پینگ به این موضوع پرداخته که کنشگری بین‌المللی حقوق بشری چین با اصطلاح فضیلت و در این بستر معنایی عرضه شده، اما در قالب اقتدارگرایی تجلی یافته است. پاتر در وهله نخست به بررسی چالش‌هایی می‌پردازد که افراط‌گرایی حقوق بشری چین برای هنجارها و نهادهای بین‌المللی ایجاد می‌کند، سپس تحلیل‌های هنجاری و نهادی منتج از آن‌ها را بیان و درنهایت پیشنهادهایی برای پاسخ به سیاست چینی‌ها ارائه می‌دهد (B.Potter, 2021).

کریمی‌فرد در مقاله‌ای با عنوان حقوق بشر چینی و نظم جهانی لیبرال به این سوال پاسخ می‌دهد که رویکرد چین به نظم حقوق بشری لیبرال در جهان، بر چه مؤلفه‌هایی استوار است. نویسنده بر این عقیده است که چین با انتقاد از سیاست‌های دوگانه حقوق بشری غربی، خواهان بسط نظم حقوق بشری مبتنی بر روابط چندملیتی، پذیرش تفاوت‌های سیاسی، تنوع‌های فرهنگی ملی و منطقه‌ای است. به‌طورکلی چین در مسیر رد همگن‌سازی و جهان‌گرایی و گسترش اصولی مانند شناخت هم‌زمان مشترکات و تفاوت‌های بین کنشگران جهانی است (کریمی‌فرد، ۱۴۰۱).

دسته دوم، آثاری هستند که به رویکرد حقوق بشری چین به بحران‌های خاص در سایر کشورها پرداخته‌اند. روی در مقاله خود با عنوان استراتژی بزرگ چین و روند صلح میانمار برای ارائه استدلال‌های خود بر بیش از ۵۰ مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با افراد کلیدی در روند صلح میانمار در اوایل سال ۲۰۱۸ در این کشور استناد کرده است. تحلیل مصاحبه‌ها نشان می‌دهد میانمار و سایر ذی‌نفعان در روند صلح، منافع چین در میانمار را محدود می‌دانند، که عمدتاً ناشی از منافع اقتصادی این کشور و تمایل به حفظ کنترل بر مرزهایش و درعین حال تأمین منافع امنیتی آن است. در نتیجه، حمایت چین از میانمار از نظر اقتصادی، اغلب به بهای صلح انجام می‌شود (Roy, 2022).

منابع دسته دوم را می‌توان در دو گروه مجزا تقسیم‌بندی کرد، به این صورت که آثاری متمرکز بر توصیف شرایط در گروه نخست و آثاری که به تبیین روی آوردند و دلیل رویکرد چین را از منظر منافع اقتصادی، منافع امنیتی و... تحلیل نمودند، در دسته دوم قرار می‌گیرند. از آن‌جا که آثار دسته دوم به رویکرد

حقوق بشری چین به حوادث و بحران‌های خاص در پرتوی نگاه و دیدگاه جامع برآمده از ایدئولوژی حزب کمونیست به حقوق بشر توجه نکرده‌اند، ما در این پژوهش می‌خواهیم این نارسایی را برطرف نماییم.

۳. چارچوب مفهومی

مفهوم حقوق بشر به تدریج طی به یکی از ایدئولوژی‌های سیاسی محوری در زندگی بشر امروزی تبدیل شده است. بررسی تاریخی چارچوب‌های حقوقی و سیاسی جامعه بین‌الملل گویای آن است که این مفهوم تا پیش از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹) - به واسطه جریان فکری و قانونی مسلط که همانا بر محوریت دولت، استقلال سیاسی و حق حاکمیت مطلق آن بر سرزمین (ها) و مردم تحت کنترل استوار بود - فرصتی برای ظهور پیدا نکرده بود. اما، وقوع جنگ جهانی دوم، خلاء توجه به مفاهیم مهمی مانند صلح، ارزشمندی و حقوق انسان را بیش از پیش نمایان ساخت (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۴۷). به علاوه، آغاز جنگ سرد به همراه تنش‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک بین امریکا و شوروی (سابق) را می‌توان دیگر عامل مهم و تأثیرگذار بر مقوله حقوق بشر قلمداد نمود. از آن روی که به حوزه‌ای چالش‌برانگیز و مورد هدف در راستای اقدام علیه طرف دیگر منازعه تبدیل شد (شایگان و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۶).

مفهوم حقوق بشر از زمان شکل‌گیری سازمان ملل متحد و تصویب اسناد بین‌المللی مرتبط مانند منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵)، اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) به یکی از مهم‌ترین اصول حقوق بین‌الملل تبدیل شده است. با این حال، مفهومی ثابت نبوده، بلکه یک مفهوم بسط‌پذیر و ضرورت‌محور است که با تغییر ساختار و بازیگران جهانی، گسترش فناوری و ظهور موضوعات غیرقابل پیش‌بینی با تحول همراه بوده است. تفاوت در چگونگی روایت از گفتمان حقوق بشر توسط کشورهای مختلف، باعث گسترش حوزه‌های تحت پوشش و ایجاد تنوع در رویکردها شده است. بسیاری از قدرت‌های جهانی با وجود پذیرش و تعهد به خط‌مشی‌های جهان‌شمول حقوق بشری، اغلب روایت‌ها و رویه‌های خاص خود را در مورد حقوق بشر ارائه دادند و تلاش نمودند تا این مفهوم را در جهت اهداف سیاسی/امنیتی و منافع اقتصادی خودشان به کار گیرند، که همین امر نیز یکی از چالش‌های اصلی در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شود.

حقوق بشری که ما امروز از آن صحبت به میان می‌آوریم شامل سه نسل است که هر یک از آن‌ها نماینده مجموعه حقوق و آزادی‌هایی به‌شمار می‌رود که به فراخور شرایط در بازه‌های زمانی متفاوت وارد گفتمان حقوق بشر بین‌الملل شده‌اند. نسل اول شامل حقوق مدنی و سیاسی است که بر آزادی فردی و حفاظت از فرد در برابر دولت تمرکز دارد. ریشه‌های این نسل به انقلاب‌های بورژوازی بازمی‌گردد و در سندی مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تدوین شده است (اداره اطلاعات همگانی سازمان ملل متحد ۱۳۸۸، ۲۲۹-۲۳۰). نسل دوم شامل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که بر تأمین نیازهای اساسی انسان مانند کار، بهداشت و آموزش تمرکز دارد. این نسل در پاسخ به نابرابری‌های ناشی از صنعتی شدن و ظهور طبقه کارگر در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته است.

اما ذکر این نکته حائز توجه است که در فرآیند تحولات اتفاق افتاده در بستر مفهومی حقوق بشر، هیچ موضوعی بدون علت و عامل تأثیرگذار صورت نگرفته، بلکه همواره در این راه فرد، گروه یا نهادی با انگیزه تکامل و رفع موانع دیدگاه نوینی را مطرح نموده‌اند. تقابل بین دو رویکرد سرمایه‌داری و کمونیسم به حقوق بشر بین‌الملل که در قالب دو بعد موضوعی مختلف شامل سیاسی و اقتصادی در میثاقین بین‌المللی ظاهر شد، یکی از بهترین نمونه‌ها برای درک این موضوع است.

به علاوه، در دهه ۱۹۹۰، افزایش خشونت‌ها و نقض گسترده حقوق بشر در جهان، منجر به بازنگری در مفهوم سنتی حاکمیت شد. پیش از این، حاکمیت به معنای قدرت مطلق دولت‌ها بود، اما با توجه به ضرورت حمایت از حقوق بشر، جامعه جهانی به این نتیجه رسید که حاکمیت نه تنها حق، بلکه یک مسئولیت است. کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها در سال ۲۰۰۱، به دنبال یافتن راهی برای پاسخ‌گویی مناسب در قبال فجایع بشری در سطح جهان، توجهات را از نقطه نظر حاکمیت دولت‌ها و اصل عدم مداخله به جایگاه قربانیان اصلی مخاصمات (غیرنظامیان) تغییر داد. این تغییر نگرش، منجر به ایجاد دکترین مسئولیت بین‌المللی حمایت شد.

حاکمیت به عنوان مسئولیت از سه نظر دارای اهمیت است. نخست، مقامات دولتی مسئول اقدامات انجام شده برای حفظ امنیت و جان شهروندان و ارتقای رفاه آن‌ها هستند. دوم، مقامات سیاسی ملی در برابر شهروندان در سطح ملی و بین‌الملل به واسطه سازمان ملل پاسخ‌گو هستند. سوم، کارگزاران دولت مسئول اعمال خود هستند، یعنی در قبال انجام فعالیت‌هایشان پاسخ‌گو هستند. اندیشیدن به حاکمیت در این شرایط با تأثیر روزافزون هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر و تأثیر فزاینده در گفتمان بین‌المللی بر مفهوم امنیت انسانی تقویت می‌شود. اما سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آن‌ها سازمان ملل به فعالیت‌های بیان شده، اکتفا نکردند و به منظور تحت‌پیکرد قرار دادن و مجازات کشورهای ناقض حقوق بشر در دهه ۱۹۹۰ دادگاه‌های جنایی را برپا و به تصویب کنوانسیون‌های موضوعی جدید مبادرت نمودند. این فعالیت‌ها بیش از پیش حاکمیت مطلق دولت‌ها را به دلیل مشارکت آن‌ها در نهادهای بین‌المللی محدود کرد تا این که در نهایت اصل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال افراد بنیان نهاده شد (Mclean, 1986:11).

علی‌رغم تمام تلاش‌ها و اقدامات جامعه بین‌الملل برای ترغیب کشورها به رعایت موازین و اصول حقوق بشر بین‌الملل و تعدیل مفهوم حاکمیت برای پاسخ‌گو کردن آن‌ها برای اقدامات و اعمالشان در برابر شهروندانشان در چارچوب حقوق بین‌الملل، هم‌چنان برخی از کشورها به ویژه کشورهای غیردموکراتیک با این فرآیند همراه نشده‌اند. به این معنا که، این کشورها با استناد به سه اصل حاکمیت و استقلال سیاسی، عدم توسل به زور و عدم مداخله حقوق بشر را هم‌چنان یک مقوله ملی دانسته و هرگونه مداخله خارجی در این رابطه را ناقض سه اصل مذکور دانسته و مردود می‌دانند. در نتیجه، گفتمان حقوق بشر بخش مهمی از حکومت را تشکیل نمی‌دهد یا به بیان دیگر، گفتمان انتخابی دولت به عنوان مبنای حقوق بشر در برخی سطوح مورد نظر حاکمان وارد شده و اجرایی می‌گردد.

۴. روش پژوهش

در تلاش برای پاسخ به این پرسش نظری که چرا یک دولت در نظام بین‌الملل رویکردی را در مواجهه با بحران حقوق بشری در دولت دیگر در پیش می‌گیرد که آن را برمی‌تابد و روابط میان آن‌ها تداوم و حتی گسترش می‌یابد از شیوه مطالعه موردی سود خواهیم جست. «مورد» پدیده‌ای است که برحسب یک متغیر مرتبط تفسیر می‌شود. درواقع، مورد نمونه‌ای از یک رشته رویدادهای موردعلاقه پژوهشگر است. براین اساس، مطالعه موردی جنبه مشخصی از یک رویداد تاریخی است که پژوهشگر برای تحلیل گزینش می‌کند، نه خود رویداد تاریخی. در این مقاله، خود نقض حقوق بشر در میانمار مدنظر نیست، بلکه رویکرد حقوق بشری چین به این رویداد به‌عنوان یکی از ابعاد مهمی که می‌توان برای آن برشمرد، پژوهش می‌شود. با بهره‌گیری از دو دسته روش می‌توانیم مطالعه موردی را به اجرا درآوریم: نخست، تحلیل درون‌موردی موارد واحد و دوم، مقایسه میان نمونه‌های اندک‌شمار. «تحلیل درون‌موردی موارد واحد» سه روش مهم فرایندکاوی، مطابقت‌آزمایی و تحلیل خلاف‌واقع را در خود دارد (Bennett, 2002: 32) در این پژوهش، مطابقت‌آزمایی را به‌عنوان روش به کار می‌بندیم، زیرا به‌واسطه این روش می‌خواهیم بدانیم باتوجه به ارزش‌های متغیرهای مستقل مورد مدنظرمان، آیا و تا چه اندازه‌ای ارزش پیش‌بینی شده متغیر وابسته با برآیند بالفعل مورد مدنظر مطابقت دارد. درواقع، مطابقت‌آزمایی نوعی پژوهش مبتنی بر مورد یا مورد‌های اندک‌شمار است که در آن، ما از مطالعه موردی بهره می‌گیریم تا شواهد تجربی را برای تقویت یک چارچوب مفهومی در مقایسه با چارچوب مفهومی دیگر، فراهم آوریم. در این راستا، در وهله نخست، مجموعه‌ای از گزاره‌های خاص و الزامات مشاهده‌شونده از دست‌کم دو چارچوب مفهومی را استفاده می‌کنیم و سپس مجموعه‌ای از مشاهدات تجربی را با این الزامات برآمده از آن چارچوب‌های مفهومی مقایسه می‌کنیم. براین اساس، هرچه مطابقت میان «شواهد مشاهده‌شده در مورد یا موارد مدنظر» و «الزامات مستخرج از چارچوب مفهومی» در مقایسه یا دست‌کم «الزامات مستخرج از یک چارچوب مفهومی دیگر» بیشتر باشد تحلیل تبیینی ما نیز قوی‌تر خواهد بود. (Blatter & Haverland, 2012: 144-)

(5)

می‌توانیم دو پرسش را مطرح کنیم: آیا چارچوب مفهومی «حاکمیت به‌مثابه حق انحصاری دولت» رویکرد حقوق بشری چین به میانمار را تبیین می‌کند؟ آیا این چارچوب مفهومی در مقایسه با چارچوب‌های مفهومی لیبرالیسم اقتصادی و واقع‌گرایی موضوعیت تبیینی بیشتری دارد؟ با این اوصاف، می‌توان گفت که در مطابقت‌آزمایی به‌عنوان یکی از روش‌های مطالعه موردی، دو مقایسه انجام می‌گیرد: نخست، مقایسه میان انتظارات برآمده از چارچوب مفهومی و مشاهدات بالفعل در عالم تجربی. دوم، تحلیل مقایسه‌ای مطابقت میان الزامات مفهومی و مشاهدات تجربی در یک چارچوب مفهومی با چارچوب مفهومی دیگر. در گردآوری داده‌ها نیز، جهت پیشبرد این روند استدلالی از روش‌های کتابخانه‌ای، جست‌وجوی اینترنتی و بررسی اسنادی بهره خواهیم گرفت.

۵. رویکرد چین به حقوق بشر بین‌الملل

به‌منظور درک و فهم رویکرد چین نسبت به نظم بین‌الملل لیبرال می‌بایست از دریچه ایدئولوژی به موضوع نگریست. توجه به این اصل کلیدی که حزب کمونیست به‌عنوان معنادهنده به تمام واقعیت‌های برساخته اجتماعی و ارکان جامعه چین اعم از کارگزار و ساختار از زمان کسب قدرت در سال ۱۹۴۹ تا امروز بر مدار ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی به انضمام اندیشه‌های مائو تسه‌تونگ استوار بوده، عاملی مهم در بررسی رویکرد چین به حقوق بشر بین‌الملل محسوب می‌شود.

تحت لوای ایدئولوژی کمونیستی چین، گفتمان حقوق بشر تنها در تطابق با ارزش‌ها و منافع ملی و نیازهای شهروندان می‌تواند پیشرفت کند. به این معنا که یک رویه مشخص برای دستیابی به توسعه حقوق بشر وجود ندارد، بلکه هر کشور و مردم آن باید و حق دارند مسیر خود را برای پیاده‌سازی اصول حقوق بشر انتخاب کنند که به بهترین وجه با واقعیت ملی آن‌ها مطابقت دارد. با اتکاء به همین باور بنیادین است که دولتمردان چین مشکلات اقتصادی و فقر را بزرگ‌ترین مانع در مسیر دستیابی به حقوق بشر می‌دانند و ارتقای روزافزون توسعه در حوزه اقتصادی به‌همراه ثبات اجتماعی را در زمره مهم‌ترین وظایف حزب کمونیست در نظر می‌گیرند. بهبود استانداردهای زندگی شهروندان، تضمین بهره‌مندی افراد از حقوق خودشان و حمایت از گروه‌های خاص در چارچوب حقوق اقتصادی و اجتماعی معنا می‌گردند. مباحث فوق‌الذکر بر این اصل کلی دلالت می‌کنند که در حزب کمونیست چین که برداشت سنتی از حاکمیت یعنی حاکمیت به‌عنوان حق سیطره دارد، تمام ابعاد حیات بشر به‌ویژه آن‌جا که به حقوق و آزادی‌ها اساسی افراد مرتبط می‌شود نیز تحت کنترل این دیدگاه قرار دارد. در این راستا می‌توان رویکرد چین به حقوق بشر را در دو اصل کلی و حائزاهمیت تقسیم نمود که عبارت‌اند از:

۱-۴. **چین و تعهد به سه‌گانه سیاست، فرهنگ و اقتصاد (ملی):** ایدئولوژی کمونیستی موجب شده که دولتمردان چین از ۱۹۴۹ تا امروز، اصل بقا و مشروعیت حزب را در اولویت سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی کشور قرار بدهند. در راستای نیل به این هدف نیز حزب می‌بایست از طریق تأمین «حاکمیت دولت، امنیت ملی، تمامیت ارضی و اتحاد مجدد ملی» از منافع ملی حفاظت کند (Fung, ۲۰۱۹: ۹). این هدف به وضوح بر دو اصل سیاسی اعم از حاکمیت به‌مثابه حق، و استقلال و عدم‌مداخله تأکید می‌کند که طی سال‌های متمادی به‌ویژه از سال ۱۹۷۱ که چین کرسی شورای امنیت (به‌عنوان یکی از پنج عضو دائم شورا) را مجدد در اختیار گرفت، همواره مدنظر بوده است.

اصل عدم‌مداخله یکی از شاخص‌های کلیدی در رویکرد چین به حقوق بشر بین‌الملل نیز محسوب می‌شود و با اتکاء به آن است که درگیری‌های داخلی و موارد حاکی از نقض حقوق بشر در حوزه مرزهای جغرافیایی یک کشور را از حیطه وظایف شورای امنیت که مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده دارد، خارج می‌داند و معتقد است که می‌بایست آن‌ها را در زمره امور ملی کشورها محسوب نمود (به موجب بند هفت ماده دو منشور ملل متحد) (S/PV.5526). همچنین، به باور دولتمردان این کشور، شورای حقوق بشر باید بستری برای گفت‌وگو و همکاری‌های سازنده باشد، نه محیطی برای اقدامات متقابل بلوک‌ها و سوءاستفاده‌های سیاسی. همچنین، نهادهای معاهده‌ای و رویه‌های ویژه

می‌بایست با پیروی از اصول بی‌طرفی، عینیت‌گرایی، غیرگزینشی و غیرسیاسی بودن به ایفای وظایف خودشان و ایجاد ارتباط بین شورا و اعضاء اقدام کنند.

وانگ یی، مشاور دولتی و وزیر امور خارجه چین در چهل‌ونهمین نشست شورای حقوق بشر در پکن در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۲۲ بیان نموده است: «یکی از چالش‌های اصلی که حاکمیت جهانی با آن مواجه است به این مسئله مرتبط می‌شود که برخی از کشورهای غربی با بی‌رحمی مسائل بین‌المللی حقوق بشری را تغییر می‌دهند تا راه‌حل‌های چندجانبه و هرگونه تلاش برای اجرای یک سیستم جهانی حکمرانی انسانی را تضعیف کنند» (Wang, 2022). وانگ معتقد است که در مبادلات بین‌المللی، برخی از کشورهای غربی عادت دارند از نهادهای حقوق بشری بین‌المللی به‌ویژه شورای امنیت و شورای حقوق بشر به‌عنوان ابزاری برای پیاده‌سازی انگیزه‌ها و اهداف خودشان بهره ببرند. آن‌ها چشم خود را بر نقض حقوق بشر در کشورهای خودشان می‌بندند، استانداردهای دوگانه را بر کشورهای دیگر تحمیل می‌کنند و حتی به عمد اظهارنظرهای تحریک‌آمیز بیان می‌کنند که آشکارا بیانگر دخالت در امور داخلی سایر کشورها و نقض حاکمیت ملی آن‌ها است (Wang, 2022). به‌علاوه، وی از عدم وجود درک متقابل بین دولت چین و دول غربی در رابطه با تفاوت در مفاهیم و اصول حقوق بشر صحبت نموده و متذکر شده که این امر مانعی بر سر راه گفت‌وگوهای جهانی مرتبط به حقوق بشر ایجاد نموده و حتی گفتمان تقابلی را القاء کرده است. اصل نسبت‌گرایی فرهنگی که تحت‌لوی بعد فرهنگی سه‌گانه ملی دسته‌بندی می‌شود، بر این موضوع مهم تأکید می‌کند که چین می‌بایست براساس واقعیت‌های داخلی کشور خود مسیر پیاده‌سازی، حمایت و توسعه حقوق بشر را طی کند. این اصل را شاید بتوان به‌نوعی تفسیر موسع از اصول و اهداف منشور ملل متحد در نظر گرفت. برای نمونه می‌توان به برخی از اصول حقوق بشر چین اشاره نمود که گرچه در راستای ارزش‌های جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی هستند، اما تفسیر و اجرای آن‌ها با در نظر گرفتن محور حکمت عملی حزب کمونیست صورت می‌گیرد.

در دیدار شی جین‌پینگ و میشل باشله،^۱ کمیساریای عالی سازمان ملل در تاریخ ۲۵ می ۲۰۲۲، شی متذکر شده که دولت‌ها می‌بایست با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و فرهنگی در نظام اجتماعی ملی و سطوح مختلف توسعه اقتصادی و اجتماعی، مسیرهای توسعه حقوق بشر را در پرتوی واقعیت‌های کشورشان و نیازهای مردمانشان جست‌وجو و اجرایی کنند. زیرا، کپی‌برداری و اجرای کورکورانه رویه‌های حقوق بشری کشورهای دیگر می‌تواند عواقب فاجعه‌باری برای مردم به‌همراه داشته باشد.

وانگ یی نیز در سخنرانی افتتاحیه نشست عمومی بین‌المللی برای هفتاد و پنجمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۲۳ متذکر شد که هر کشور و مردم آن باید و حق دارند مسیر خود را برای توسعه حقوق بشر انتخاب کنند که به بهترین وجه با واقعیت ملی آن‌ها مطابقت دارد.^۲ ابتکار تمدن جهانی^۲ راهکاری است که به‌واسطه آن می‌توانیم تعامل و یادگیری متقابل را افزایش دهیم و این‌گونه به کشورها برای انتخاب مسیر توسعه حقوق بشر خاص خودشان کمک کنیم. در نتیجه، هیچ مدل قابل اجرای جهانی وجود ندارد و حقوق بشر تنها در چارچوب شرایط ملی و نیازهای شهروندان می‌تواند پیشرفت

1. Michelle Bachelet

2. The Global Civilization Initiative (GCI)

کند. از این رو، اگر یک کشور خواهان ایجاد حس رضایت در جامعه و نیل به توسعه حقوق بشر است، باید با رویکرد کل‌نگرانه به تمام مقولات حقوق بشر بنگرد و حق امرار معاش و توسعه اقتصادی را در اولویت اقدامات و سیاست‌گذاری‌های خود قرار دهد.

با آغاز دوران اصلاحات و گشایش توسط دنگ شیائوپینگ (۱۹۷۸)، سیاست‌ها و برنامه‌های ملی بر محور سوسیالیسم با ویژگی‌های چین بنیان نهاده شدند و گفتمان حقوق بشری این کشور را نیز وارد مرحله پذیرش حقوق اقتصادی و اجتماعی با تأکید بر توسعه و ثبات نمودند. در این چارچوب، شورای دولتی چین در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۱۸ در اصل اول (دستاوردهای شگرف در کاهش فقر) از بند دوم (حمایت بهتر از حقوق معیشتی و توسعه) در سند پیشرفت در حقوق بشر طی چهل سال اصلاحات و گشایش در چین، ذکر کرده که «چین با بیشترین جمعیت خارج شده از فقر، اولین کشور در حال توسعه‌ای بود که به هدف توسعه هزاره سازمان ملل برای کاهش فقر دست یافت. کاهش فقر بهترین گواه پیشرفت چین در زمینه حقوق بشر است». این موضوع بیانگر درهم‌تنیدگی مفهوم حقوق بشر با رفاه مالی و تجربه جمعی از توسعه اقتصادی است. تأکید بر تعهد به حرکت در مسیر توسعه حقوق بشر مطابق با شرایط ملی، تعهد به ترویج و حمایت همه‌جانبه از کلیه حقوق بشر، تعهد به انصاف و عدالت بین‌المللی و تعهد به گفت‌وگو و همکاری در صحبت‌های شین گانگ^۱ در رابطه با مسیر چینی توسعه حقوق بشر در پنجاه و دومین جلسه شورای حقوق بشر در ۲۷ فوریه ۲۰۲۳، به وضوح دربرگیرنده بررسی دیالکتیک فی‌مابین سیاست، فرهنگ و اقتصاد چین است که ما را با رویکرد رهبران این کشور با گفتمان حقوق بشر بین‌الملل آشنا می‌کند.

۲-۴. چین و تعامل با گفتمان حقوق بشر بین‌الملل: باتوجه به هویت در حال تحول چین و تغییر جایگاه آن از یک کشور جهان‌سومی به قدرت بزرگ نوع و سطح تعامل دولتمردان چین با گفتمان بین‌المللی حقوق بشر در قالب دو رویکرد مستقیم و غیرمستقیم قابل بررسی است.

۱-۲-۴. رویکرد مستقیم نسبت به حقوق بشر جهانی به‌طور قابل توجهی منعکس‌کننده سرگذشت تاریخی و ایدئولوژیکی متفاوت این کشور است که به‌واسطه اولویت دادن به منافع ملی شکل گرفته و در قالب روابط دوجانبه به اجرا گذاشته می‌شود. انتقاد دولتمردان چین از بسیاری مفاهیم جهان‌شمول حقوق بشر با هدف غرب‌زدایی از برخی رویه‌های حقوق بشری را می‌توان زیربنای این رویکرد در نظر گرفت. به باور آن‌ها، سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری آن، به انضمام سیاست‌ها و رویه‌های اجرایی آن‌ها به تنوعات فرهنگی-اجتماعی و حاکمیت ملی کشورها احترام نمی‌گذارد.

از نقطه نظر دولتمردان چین همان‌طور که تمام افراد بشر برابر هستند، تمام کشورها نیز اعضای برابر جامعه بین‌الملل محسوب می‌شوند. از این رو، نه تنها باید به چالش‌های حقوق بشری کشورهای در حال توسعه و نیازهای آن‌ها توجه بیشتری شود، بلکه اقدامات اجباری یک‌جانبه، ناقض قوانین بین‌المللی و حقوق اولیه بشری مردم کشورهای مربوطه است و باید فوراً و بدون قید و شرط لغو شوند. منظور از عدالت بین‌المللی در این صحبت‌ها به این باور بنیادین در ایدئولوژی حزب کمونیست مرتبط می‌شود که هیچ کشوری صلاحیت قضاوت پیرامون مسائل حقوق بشری را ندارد و حقوق بشر نباید دستاویز مداخله در امور داخلی

یا بازدارنده توسعه سایر کشورها قرار بگیرد. با وجود این که پکن به‌طور رسمی از اقتدار سازمان ملل متحد در حوزه حقوق بشر دفاع می‌کند و آن را به رسمیت می‌شناسد، اما رویکرد حقوق بشری چین در سطح بین‌الملل بر پایه برداشت کلاسیک از حاکمیت در عرصه بین‌المللی استوار است.

۲-۲-۴. **رویکرد غیرمستقیم** بر نقش‌آفرینی چین در چارچوب همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آن‌ها سازمان ملل متمرکز است. هدف از اتخاذ این رویکرد در وهله نخست به پتانسیل سازمان ملل برای مشروعیت بخشیدن به رهبری چین و پیشبرد منافع استراتژیک آن مرتبط است. از این رو، می‌توان این دیدگاه را بیان نمود که چین با دید ابزارمحور نسبت به امتیازات سازمان ملل و گفتمان بین‌المللی حقوق بشر سعی نموده تا رویکرد غیرمستقیم خود را به‌منظور استفاده حداکثری از مزایای آن‌ها و دریافت حداقلی فشارهای بین‌المللی برای تغییر وضعیت حقوق بشری در داخل مرزهایش، تنظیم نماید.

البته نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که چین به‌تدریج از سال ۱۹۷۸ در برخی حوزه‌های حکومت‌داری با هنجارها و اصول جهان‌شمول حقوق بشر لیبرال هم‌پوشانی ایجاد کرده است. همین امر نیز به تداوم رویکرد غیرمستقیم پکن با هدف کسب موقعیت قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل انجامیده است. در همین راستا، شی جین‌پینگ در سخنرانی جلسه حزب کمونیست چین و احزاب سیاسی جهان در ۶ ژوئیه ۲۰۲۱ بیان نموده است: «کشورها در تاریخ، فرهنگ، سیستم و سطح توسعه اقتصادی متفاوت هستند، اما مردم همه کشورها از ارزش‌های مشترک انسانی مانند صلح، توسعه، برابری، عدالت، دموکراسی و آزادی حمایت می‌کنند».

دولتمردان پکن در تلاش هستند تا با استفاده از قدرت گفتمان برخی از هنجارها و مفاهیم بین‌المللی که هم‌راستا با ایدئولوژی و منافع کشورشان است را تقویت کنند و گسترش دهند. برای نمونه، چین به شیوه‌های مداخله غیرمستقیم در عرصه بین‌الملل تمایل دارد و از کاربرد کلمه مداخله اجتناب نموده و از مشروعیت همکاری چندجانبه تا زمانی که با احترام به حاکمیت، با مجوز سازمان ملل و با پذیرش دولت هدف انجام شود، و زور فقط زمانی استفاده شود که همه گزینه‌های دیگر ناکارآمد باشند، حمایت می‌کند. این رویکرد در رابطه با مفهوم مسئولیت یا همان قدرت مسئول نیز اتفاق افتاده است؛ به‌طوری که چین می‌تواند با تمرکز بر هویت‌های مشترک و هم‌سویی با جنوب جهانی^۱ تصویری جایگزین از قدرت مسئول ایجاد کند. در حالی که قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند مسئولیت را با حاکمیت و مداخله ارتباط دهند، چین فعالانه در تلاش است تا این مفاهیم را متمایز و حاکمیت را هم‌چنان به‌عنوان حق حفظ کند. در همین راستا، وانگ یی در سخنرانی افتتاحیه جلسه عمومی بین‌المللی برای هفتادوپنجمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۲۳ بیان نموده است: «ما باید قاطعانه از نظام بین‌المللی متمرکز بر سازمان ملل متحد و نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین بین‌المللی حمایت کنیم. نباید اجازه داد دنیای ما به قانون جنگل بازگردد یا به‌ورطه رویارویی جنگ سرد سقوط کند». ابتکار امنیت جهانی^۲ همان راه‌حلی است که او از آن صحبت به‌میان می‌آورد و آن را مورد تأیید دولت چین می‌داند.

1. The Global South broadly comprises Africa, Latin America and the Caribbean, Asia (excluding Israel, Japan, and South Korea), and Oceania (excluding Australia and New Zealand).

2. The Global Security Initiative (GSI)

۶. سیر گذار حقوق بشر در میانمار

نیم‌نگاهی به سرگذشت اقلیت روهینگیا گویای آن است که مسئله این اقلیت به سالیان گذشته و زمانی که حکومت نظامی در سرتاسر میانمار به هنجار و قانون تبدیل شد (۱۹۶۲) بازمی‌گردد. از آن زمان به بعد این جمعیت مسلمان ساکن ایالت راخین تحت سلطه ستیزه‌جویانه دولت حاکم قرار گرفتند که عواقب آن تا امروز ادامه پیدا کرده است. خشونت‌های هدفمند مذهبی که در ژوئن و اکتبر ۲۰۱۲ آغاز و به کشته شدن نزدیک به ۲۰۰ نفر و آوارگی ۱۵۰ هزار نفر منجر گشت، نمونه‌ای از اقدامات ضدحقوق بشری دولت میانمار علیه این اقلیت است. گرچه بعد از مدتی این نفرت و اقدامات غیرانسانی رو به خاموشی گذاشت، اما هیچ‌گاه متوقف نشد.

سازمان ملل براساس شواهد جهانی معتقد است که نقض حقوق بشر به‌ویژه زمانی که گسترده و سیستماتیک باشد، خود می‌تواند به‌عنوان عامل افزایش خطر درگیری، خشونت یا بی‌ثباتی محسوب گردد. زیرا، نقض حقوق بشر به‌مانند بسترو زیربنای محرک‌های طولانی‌مدت یا کوتاه‌مدت درگیری و بی‌ثباتی عمل می‌کند. نکته مهمی که می‌بایست به آن توجه نمود این است که نقض حقوق بشر از یک علت واحد نشأت نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند به‌واسطه طیف متنوعی از عوامل و با توجه به شرایط زمینه‌ای اتفاق بیافتد. اما با وجود تفاوت‌های ملی و بین‌المللی در رابطه با تأثیرگذاری این عوامل بر وضعیت حقوق بشر و شکل‌گیری بحران انسانی اجماع‌نظر جهانی وجود دارد. در ادامه سه دسته مهم تأثیرگذار بر وقوع نقض حقوق بشر و متعاقب آن شکل‌گیری و گسترش بحران حقوق بشری را بیان و ارتباط آن با وضعیت اقلیت روهینگیا در میانمار را بیان خواهیم نمود.

۱.۶. عامل سیاسی

بسیاری از اندیشمندان و حقوق‌دان‌ها بر این عقیده هستند که حقوق بشر در یک زمینه سیاسی و توسط بازیگران سیاسی یا در نهادهای سیاسی تعریف می‌شود، به‌عنوان ابزار سیاسی در مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد و حتی تعریف هنجارها و استانداردهای حقوق بشر به‌عنوان موضوعاتی سیاسی و گاهی مناقشه‌برانگیز در نظر گرفته می‌شوند. عامل سیاسی از این حیث که زمینه و چارچوب مورد نیاز برای پذیرش، اجرا و توسعه قوانین، استانداردها و سیاست‌های حقوق بشری را فراهم می‌کند، از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. در این چارچوب دولت در جایگاه مهم‌ترین نهاد سیاسی از یک‌سو، به ساختار دولتی شکل می‌دهد که این ساختارها می‌توانند به‌عنوان مانعی سیستماتیک یا برعکس تسهیل‌کننده در مسیر سیاست‌های حقوق بشری عمل کنند. از سوی دیگر، تعریف‌کننده موضوع شهروندی است، از این جهت که هم حقوق و وظایف شهروندان را تعیین می‌کند و هم رابطه بین فرد و ساختار را مشخص می‌نماید.

در رابطه با عامل سیاسی نیز می‌توان طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های سیاسی را در نظر گرفت که گاهی مستقیماً و توسط دولت مرکزی انجام می‌شوند یا گاهی غیرمستقیم و به‌خاطر اقدامات و کارشکنی‌های سیاستمداران و مقامات دولتی در راستای منحرف کردن تلاش‌های دولت، موجب نقض حقوق بشر

می‌گردند. از این رو، نقض حقوق بشر، سوءاستفاده از آن یا برعکس اجرای این حقوق و بهره‌مندی از آنها و دفاع از اجرای آنها توسط بازیگران سیاسی نشان‌دهنده آن است که ابعاد و جنبه‌های سیاسی حقوق بشر پیچیده و چندلایه است. رابطه دیالکتیکی بین قدرت، شهروندی و ایدئولوژی‌های سیاسی، سه‌گانه تأثیرگذار و تأثیرپذیر از ماهیت و معماری نهادها و ساختارهای سیاسی جامعه هستند که در نهایت می‌توانند به نقض حقوق بشر منجر یا از عدم وقوع آن ممانعت به عمل آورند.

باتوجه به در نظر گرفتن چنین دیدگاهی، رژیم‌های استبدادی و غیردموکراتیک که به دنبال حفظ ساختارهای اقتدارگرایانه حکومت‌هایشان و افزایش افسارگسیخته قدرتشان هستند، در مواجهه با چالش‌ها و اعتراضات داخلی برای ادامه سلطه بی‌چون‌وچرای خود در قدرت به اقدامات سرکوبگرانه متوسل می‌شوند که به وضوح ناقض حقوق بشر است. در نظر نگرفتن اقلیت روهینگیا در سرشماری سال ۲۰۱۴ (اولین سرشماری رسمی بعد از چند دهه) و محرومیت آن‌ها از معرفی نامزد انتخاباتی و حق رأی (برای اولین انتخابات دموکراتیک) در نوامبر ۲۰۱۵ به وضوح بیانگر حذف این اقلیت از ساختار سیاسی جامعه بوده است. در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ درگیری و اقدامات تلافی‌جویانه میان نیروهای امنیتی دولتی (شامل تاتمادو، نیروی پلیس میانمار و گروه‌های افراطی بودایی)، گروه شبه‌نظامی موسوم به ارتش نجات روهینگیا آراکان و اقلیت روهینگیا در استان راخین به یکی از خون‌بارترین درگیری‌ها در میانمار منتهی گردید (Lederer, 2017). در ۹ اکتبر ۲۰۱۶ به واسطه درگیری‌های آغاز شده ۸۷ هزار روهینگایی به بنگلادش گریختند؛ با اوج گرفتن خشونت‌ها در ۲۵ اوت ۲۰۱۷ فرار و آوارگی این اقلیت به اردوگاه‌های داخل کاکس بازار در بنگلادش تسریع شد. براساس آمارهای منتشر شده از ماه اوت ۲۰۱۷ تا ۲۳ اکتبر ۲۰۱۷ بالغ بر ۶۰۰ هزار روهینگایی از آغاز بحران از ایالت راخین فرار کرده بودند (Mercy Corps, 2019).

۲.۶. عامل اجتماعی - فرهنگی

عوامل اجتماعی و فرهنگی یک جامعه دارای تأثیرگذاری فراگیر، اجتناب‌ناپذیر و چندجانبه در زندگی شهروندان به‌ویژه گروه‌های آسیب‌پذیرتر هستند. از این رو در سیستم‌های سیاسی متمرکز و غیرفراگیر که یک گروه قدرت انحصاری را تحت کنترل دارد که نماینده همه اعضای جامعه نیز محسوب نمی‌شود و مشارکت عادلانه برای سایر گروه‌های اقلیت در فرآیندهای تصمیم‌گیری مهیا نشده، شاهد تأثیرات مخرب و فاجعه‌باری خواهیم بود. زیرا، در این جوامع تعصبات فرهنگی و کلیشه‌های خصمانه، دستکاری هویت‌های اجتماعی، ناسیونالیسم قومی و طردشدگی اجتماعی موجب فرسایش انسجام اجتماعی و افزایش خشونت می‌شوند.

زمانی که به شرایط بعد از استقلال میانمار از بریتانیا (۱۹۴۸) نظر می‌افکنیم این واقعیت نمایان می‌شود که بسیاری از معضلات اقلیت روهینگیا در وهله نخست به سیاست‌های تبعیض‌آمیز و نابرابر قانونی در نتیجه تصویب قانون شهروندی برمه در سال ۱۹۸۲ بازمی‌گردد که به واسطه آن اقلیت روهینگیا از فهرست ۱۳۵ گروه قومی به رسمیت شناخته شده، حذف گردید. در نتیجه این قانون اقلیت روهینگیا به عنوان افرادی بی‌تابعیت شناخته می‌شوند که در جایگاهی فرودست نسبت به گروه مسلط در جامعه قرار دارند و می‌بایست برای

جابه‌جایی و خروج از شهر یا روستای محل اقامت خود حتی برای چند ساعت، مجوز دریافت کنند. گستره و عمق این تبعیض‌های سیستماتیک و هدفمند روزبه‌روز بیشتر شده تا آن‌جا که نه تنها دولت به رفع نیازهای اولیه زندگی مانند خوراک، مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش مناسب این اقلیت توجه کافی نمی‌کند، بلکه حق برخورداری از آن‌ها را نیز از روینگیایی‌ها سلب نموده است. برای نمونه، در مارس ۲۰۱۵ دولت کارتهای سفید اقلیت روینگیای را که تنها مدرک شناسایی آن‌ها محسوب می‌شد، باطل کرد. همچنین در اوت ۲۰۱۵، دولت میانمار اقدام به تصویب قوانین مرتبط با نژاد و مذهب نمود؛ این قوانین که به مسائلی از جمله ازدواج بین‌ادیان، تغییر مذهب و فرزندآوری مربوط می‌شوند، به‌طور خاص مسلمانان و همچنین حقوق زنان را هدف قرار داده‌اند (Mercy Corps, 2019).

۳.۶. عامل اقتصادی

عامل اقتصادی با طیف گسترده‌ای از حقوق بشر به‌واسطه دو اصل مهم پیوند می‌خورد: نخست، توزیع منابع که به معنای نابرابری‌های عمده یا سوءاستفاده از منابع عمومی برای منافع خصوصی، عدم تلاش دولت‌ها در راستای برطرف کردن و تأمین نیازهای اولیه شهروندانشان یا محرومیت عمدی برخی از افراد یا اقلیت‌ها از فرصت‌ها و منابع موجود در کشور است.

دوم، ساختارها و مشوق‌های اقتصادی که ممکن است به‌عنوان ابزاری برای سرکوب مردم توسط دولت مورد استفاده قرار بگیرند. این موارد نه تنها رشد اقتصادی یک کشور را با چالش‌های عدیده‌ای مواجه می‌کند، بلکه بی‌ثباتی اقتصاد کلان و نابسامانی بخش‌های مختلف به‌ویژه بخش تولیدی بستر شکل‌گیری و گسترش درگیری و خشونت را فراهم می‌آورد. از این رو، می‌تواند منجر به ناآرامی‌های اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی و از بین رفتن نظم و قانون در جامعه شود و این‌گونه محیط مستعد برای ایجاد اخلاص در فرآیند اجرای ارزش‌های دموکراتیک و وقوع نقض حقوق بشر را به‌وجود می‌آورد.

توزیع نابرابر منابع بین اقشار مختلف در جامعه بدون شک نابرابری‌های اجتماعی را تشدید می‌کنند و موجب ایجاد احساس حذف‌شدگی اجتماعی و متعاقباً تقویت‌کننده حس ناامیدی و نارضایتی در میان اعضای جامعه می‌شود. نمونه این اقدامات را می‌توان به‌وضوح در سبک زندگی و مشکلاتی که اقلیت روینگیای با آن‌ها دست به‌گریبان هستند، مشاهده نمود. برای مثال، درصد جمعیتی که در کشور میانمار زیر خط فقر زندگی می‌کنند، طی شش سال دوبرابر شده است، یعنی از ۲۴.۸ درصد در سال ۲۰۱۷ به ۴۹.۷ درصد در سال ۲۰۲۳ رسیده و تقریباً نیمی از جمعیت میانمار را دربرگرفته است. عمق فاجعه زمانی نمایان می‌شود که بدانیم یک سوم دیگر جمعیت کشور نیز در دسته ناامن اقتصادی قرار می‌گیرند (WBG, 2024).

این عوامل گویای آن است که اقدامات نیروهای امنیتی در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ تصادفی نبودند، بلکه توسط نیروهای نظامی به‌عنوان بخشی از یک برنامه سیستماتیک و هدفمند انجام شده‌اند. زید رعد الحسین^۱، کمیسر عالی حقوق بشر در فوریه ۲۰۱۷ گزارشی با استناد به شواهد مبنی بر تخلفات

گسترده در ایالت راخین منتشر کرد (Cumming-Bruce, 2017) و دولت میانمار را به خشونت ویران‌گر علیه اقلیت روهینگیا متهم نمود. همچنین در سپتامبر ۲۰۱۷ اعلام نمود تا جایی که بدون دسترسی به منطقه تحت‌درگیری می‌توان تشخیص داد، رفتار با روهینگیاها «نمونه‌ای از پاک‌سازی قومی»^۱ بوده است. (UN News, 2017) عمق فاجعه اتفاق افتاده در صحبت‌های یانگی لی، گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد وضعیت حقوق بشر در میانمار^۲ نیز تکرار و تأیید شده است. یانگی لی در فوریه ۲۰۱۸ اظهار داشت که عملیات نظامی انجام‌شده علیه اقلیت روهینگیا در ایالت راخین دارای نشانه‌های نسل‌کشی است (Washington Post, 2018).

در نهایت، کمیساریای عالی در ماه مارس ۲۰۱۸ با هدف بررسی حقایق و شرایط نقض ادعایی حقوق بشر توسط نیروهای نظامی و امنیتی در ایالت راخین، تصمیم به اعزام هیأت حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی به میانمار گرفت. اما آنگ سان سوچی این درخواست را رد کرد و در جواب بیان نمود که «ما باید خودمان جواب‌گو و تعهددار مسائل کشورمان باشیم... زیرا ما افرادی هستیم که بهترین درک را از نیازهای کشورمان داریم... ما تصمیم سازمان ملل متحد را نمی‌پذیریم، زیرا برای شرایط کشور ما مناسب نیست» (The Guardian, 2017). هم‌راستا با این اقدام، کمیساریای عالی از مجمع عمومی سازمان ملل متحد درخواست نمود تا جنایات ادعایی صورت گرفته در میانمار را برای پیگرد قانونی به دادگاه کیفری بین‌المللی ارجاع دهد (Channel News Asia, 2018).

دیبرکل در آوریل ۲۰۱۸، میانمار را در فهرست سالانه کشورهای که در درگیری‌های مسلحانه مرتکب خشونت جنسی شده‌اند، قرار داد. در گزارش دیبرکل آمده است که «استفاده از تهدید گسترده و خشونت جنسی توسط نیروهای امنیتی در ایالت راخین، جزئی جدایی‌ناپذیر از استراتژی آن‌ها بوده است. به‌علاوه، تحقیر، ارباب و مجازات دسته‌جمعی جامعه روهینگیا به‌عنوان ابزاری برای وادار کردن آن‌ها به ترک وطن و جلوگیری از بازگشت آن‌ها، بوده است» (UN Security Council, 2018:16-18). براساس این گزارش، زنان و دختران روهینگیا که به‌عنوان «حفاظان و مروجین هویت قومی»^۳ شناخته می‌شوند، به دلیل قومیت و جنسیت خود مورد هدف نیروهای نظامی قرار گرفته بودند (Bauchner, 2018).

این گزارش‌ها و سایر گزارش‌های مشابه باعث اتخاذ تصمیمات جدی‌تر و اجرای اقدامات مختلف توسط سازمان ملل شد. برای نمونه، بین اوت تا اکتبر ۲۰۱۷، شورای امنیت پنج‌بار در پاسخ به نامه دیبرکل که درخواست بررسی بحران روهینگیا را صادر کرده بود، تشکیل جلسه داد. گرچه به‌علت مخالفت چین و روسیه، هیچ قطعنامه رسمی تصویب نشد، اما شورای امنیت خشونت‌های رخ داده در ایالت راخین را به‌شدت محکوم نمود، نسبت به وخامت اوضاع انسانی ابراز نگرانی کرد و از دولت میانمار درخواست کرد که «دسترسی فوری، ایمن و بدون مانع آژانس‌های سازمان ملل و شرکای آن‌ها به ایالت راخین و اقلیت روهینگیا را فراهم کند» (The Security Council Report, 2017).

1. Ethnic Cleansing

2. The UN's Special Rapporteur on the Situation for Human Rights in Myanmar, Yanghee Lee.

3. Custodians and Propagators of Ethnic Identity

تمام این موارد گویای این واقعیت است که گرچه یک دولت شبه‌دموکراتیک تحت‌رهبری آنگ سان سوچی در سال ۲۰۱۶ برسر کار آمد اما شرایط کشور بهتر نشد. زیرا، وی نشان داد که مانند افسران نظامی - که قبل از او قدرت را در اختیار داشتند و همچنان از نفوذ قابل توجهی بر دولت وی برخوردار بودند - قاطعانه به این موضع ملی‌گرایانه پایبند است که میانمار به‌تنهایی تصمیم خواهد گرفت که با توجه به منافع و اولویت‌های متناسب زمانه خود، چه چیزی برای کشور و مردم آن بهترین است. در رابطه با اقلیت روهینگیا نیز همان‌طور که گروه بین‌المللی بحران اشاره کرده بود بین آنگ سان سوچی، دولت او، رهبری نیروهای مسلح و جمعیت گسترده مخالف اقلیت روهینگیا در جامعه اجماع‌نظری مبنی بر واکنش سیاسی شدید و منسجم در رابطه با بحران روهینگیا در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ وجود داشته است.

۷. واکنش دوگانه چین و بحران میانمار

عرصه بین‌الملل به‌دلیل ظرفیت رقابت یا همکاری همواره با حضور و نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در فراز و فرود بحران‌های داخلی کشورها مواجه بوده است. میانمار نیز از این قاعده مستثنا نیست، به‌طوری که در بحبوحه درگیری‌های داخلی این کشور، همسایه شمال‌شرقی آن یعنی چین به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای کلیدی در امورداخلی میانمار به‌طور عام و بحران اقلیت‌های این کشور به‌طور خاص، خود را محق به نقش‌آفرینی مستقیم و غیرمستقیم به‌ویژه طی سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ دانسته است. این همان نقطه‌عطفی است که از یک‌سو، تأثیر قابل توجهی هم بر روندهای جاری و هم شرایط آینده در میانمار داشته و از سوی دیگر، منافع چین در این کشور را دنبال کرده است.

برای چین که حاکمیت به‌عنوان حق، اصل عدم‌مداخله و توسعه اقتصادی کشورش در زمره منافع ملی محسوب می‌شوند و اهم سیاست‌های خارجی در وهله نخست معطوف به آن‌ها است، اتخاذ رویکرد مستقیم در رابطه با بحران حقوق بشری میانمار به چند علت از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. نخست، میانمار از منابع طبیعی مهمی مانند نفت و گاز و مسیرهای جایگزین انتقال انرژی بهره‌مند است و همین امر موجب شده تا مزایای استراتژیک و اجرایی لازم را برای رفع نیازهای امنیت انرژی چین فراهم کند.

برای نمونه، ابتدا از طریق دریای آندامان و خلیج بنگال، و سپس خطوط لوله میانمار (منطقه اقتصادی کیاکیو) به چین (کونمینگ) به بی‌نیازی عبور از تنگه مالاکا کمک کرده است. البته مسیر دریایی گوانگشی-یانگون، و مسیر جاده‌ای لاشیو-میوز نیز در زمره راه‌های مهم حمل‌ونقل تجهیزات و کالاهای وابسته به انرژی بین دو کشور قرار دارند. تمام این اقدامات را می‌توان در قالب کردور اقتصادی پیشنهادی چین-میانمار تحت‌ابتکار کمربند و جاده با هدف اتصال استان یوننان چین به ماندالی در مرکز میانمار درحالی که از جنوب‌شرقی تا یانگون و جنوب‌غربی تا راخین امتداد دارد، در نظر گرفت (Shahtaj and Raj, 2023). این شرایط فرصت حائزاهمیتی برای تنوع بخشیدن به منابع، کاهش وابستگی به گاز طبیعی مایع وارداتی، کاهش زمان و هزینه‌های حمل‌ونقل، کاهش وابستگی به مسیرهای تجاری دریای جنوبی چین و حتی کاهش وابستگی به منابع خاورمیانه را برای پکن فراهم می‌کند. این موضوعات به‌نوبه خود بستر لازم برای افزایش نفوذ چین در جنوب‌شرقی آسیا و مهار نفوذ هند را نیز به‌وجود می‌آورد. (Topcu, 2020:7)

از این رو، علی‌رغم نگرانی‌های بین‌المللی در رابطه با سوءسابقه حقوق بشری (طولانی‌مدت) کشور میانمار، چین به‌علت منافع اقتصادی، استراتژی نظامی مبتنی بر اتحاد شامل فروش تسلیحات و آموزش نظامی به نیروهای مسلح میانمار را اتخاذ نموده است. برای نمونه، در سال ۲۰۱۶، میانمار ۱.۲ میلیارد دلار تسلیحات از چین خریداری کرد و همچنین در سال ۲۰۱۷ صدها نفر از کارکنان نظامی خود را برای آموزش به چین اعزام نمود. چین طی سالیان متمادی ارتباطات و همکاری با رهبران ارشد دولت نظامی میانمار را حفظ کرده و در هر برهه‌ای که این کشور به‌واسطه تنش‌های داخلی از سوی جامعه بین‌الملل تحت فشار قرار گرفته به حمایت از آن اقدام نموده است. چین و میانمار از زمان تعاملات اولیه‌شان همواره روابط خود را برادرانه توصیف کرده‌اند. از این رو، با وجود آن‌که چین در ظاهر از سیاست عدم‌مداخله در امور داخلی میانمار صحبت به‌میان می‌آورد، اما در عمل این به‌معنای هیچ اقدامی نیست، زیرا از تعامل و ارائه کمک به دولت نظامی این کشور به شیوه‌های مختلف حمایت کرده است.

دوم، پکن باتوجه به احتمال ایجاد معضلات امنیتی و نظامی در داخل مرزهای کشورش در نتیجه بحران میانمار به رویکرد مستقیم متوسل شده است. به دیگر سخن، نگرانی چین به علت امکان سرایت بحران میانمار به سایر بخش‌های منطقه به‌ویژه استان یوننان در چین و تأثیرگذاری بر امنیت این کشور، به‌وجود آوردن خلأ قدرت در جنوب شرقی آسیا به‌نفع بازیگران غیردولتی یا رقبایی مانند آمریکا و تهدید منافع اقتصادی چین به‌ویژه سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده در ابتکار کمربند و جاده، دولت‌مردان این کشور را به تعاملات دوجانبه با دولت میانمار سوق داده است. از سوی دیگر، احتمال ایجاد بحران اجتماعی داخلی و در نتیجه تقویت احساسات ضداسلام‌گرایانه و ایجاد بی‌ثباتی در جوامع اقلیت مسلمانان چین نیز عاملی مهم در تدام و تقویت رویکرد مستقیم حزب کمونیست چین محسوب می‌گردد. در واقع، شباهت‌های ساختاری میان چین و میانمار از جمله چالش‌های مشترک در مواجهه با اقلیت‌های مسلمان و تهدید تروریسم، بر تصمیم‌گیری‌های چین در این خصوص تأثیرگذار بوده است. چین، با در نظر گرفتن امکان تشدید تنش‌های قومی و مذهبی و سرایت به سایر مناطق، تمایل داشت تا از حادثه شدن بحران جلوگیری کرده و از این طریق به ثبات منطقه‌ای کمک نماید.

اما می‌بایست این نکته را مدنظر قرار داد که بخش قابل‌توجه حمایت چین از دولت میانمار در برابر محکومیت بین‌المللی به جهان‌بینی برآمده از ایدئولوژی کمونیستی این کشور در رابطه با گفتمان بین‌المللی حقوق بشر ارتباط پیدا می‌کند. ما ژائوسو، نماینده دائم چین در سازمان ملل در تاریخ ۱۸ اکتبر ۲۰۱۸ مخالفت کشورهای چین، بولیوی، روسیه و گینه استوایی را با برگزاری نشست شورای امنیت برای بررسی جلسه توجیهی هیئت حقیقت‌یاب شورای حقوق بشر در مورد میانمار طبق قطعنامه S/2018/938 اعلام کرد. وی نظر دولت‌مردان چین مبنی بر این‌که شورای امنیت نباید درگیر مسائل خاص حقوق بشری کشورها شود را بیان نمود. به‌علاوه، وی کارایی هیئت حقیقت‌یاب شورای حقوق بشر را به‌زیر سؤال برد و بیان کرد که به دلیل عدم دسترسی و حضور این هیئت در کشور میانمار برای انجام تحقیقات میدانی، گزارش‌های این هیئت ناقص و غیرقابل‌اعتماد است. در نهایت نیز باید متذکر شد که مسائل حقوق بشری از طریق گفت‌وگوی مبتنی بر برابری و احترام متقابل قابل حل و فصل هستند و چین همواره به این راه حل متعهد بوده است.

با این وجود نگرانی جامعه بین‌الملل از خشونت اعمال‌شده بر اقلیت روهینگیا در میانمار، فشار را بر پکن برای اتخاذ رویکرد همکاری‌محور و قاطع‌تر به نفع موازین حقوق بشری افزایش داده بود. از این رو، چین به علت نگرانی از مخدوش شدن وجهه بین‌المللی و برای به نمایش گذاشتن قدرت نرم خود در قبال این بحران، در برخی شرایط از دریچه رویکرد غیرمستقیم وارد شده و به نقش‌آفرینی پرداخته است. به این صورت که این کشور با اتکاء به اصل عدم‌مداخله در امور داخلی سایر کشورها و حل و فصل بحران از طریق کانال‌های دوجانبه، صرفاً به میانجی‌گری میان دولت میانمار و جامعه بین‌الملل اقدام نموده است. برای نمونه، پس از تشدید بحران اقلیت روهینگیا در سال ۲۰۱۷ فرآیند میانجی‌گری و تسهیل گفت‌وگوها فی‌مابین رهبران میانمار و دیپلمات‌های کشورهای غربی را پیگیری نموده است، اما با وجود حمایت از راه‌حل‌های صلح‌آمیز هیچ‌گاه اقدامات میانمار را به شدت محکوم نکرده و صرفاً خواستار خویشتن‌داری و گفت‌وگو شده است.

تحت‌لوی این رویکرد بررسی واکنش چین به بحران روهینگیا مستلزم درک عمیق از بافت تاریخی، زیرساخت‌های فرهنگی و ارزشی حاکم بر سیاست خارجی این کشور است که در آن، ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی به اندازه عوامل ژئوپلیتیک در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها نقش ایفا می‌کنند. ارزش‌های کنفوسیوسی، به‌ویژه مفاهیم کلیدی همچون همدلی (رعایت حقوق دیگران) و حفظ چهره (نگهداری از آبروی فردی و جمعی)، به‌عنوان مؤلفه‌های بنیادین هویت فرهنگی چین، تأثیر شگرفی بر رویکرد دیپلماتیک این کشور در قبال بحران‌های بین‌المللی داشته‌اند. در خصوص بحران روهینگیا نیز تأثیر این ارزش‌ها سبب شده تا چین رویکردی محتاطانه و مبتنی بر میانجی‌گری در ساختار سازمان ملل اتخاذ نماید. از منظر کنفوسیوسی، مداخله مستقیم در امور داخلی یک کشور دیگر به منزله بی‌احترامی به حاکمیت آن تلقی شده و می‌تواند به خدشه‌دار شدن چهره چین در عرصه بین‌المللی منجر شود.

نتیجه‌گیری

واکنش حقوق بشری چین به جنایات ناقض حقوق بشر بین‌المللی در میانمار تأثیرات پیچیده متقابل فی‌مابین ایجاد تعادل بین مسئولیت جهانی (برآمده از نقش‌آفرینی فعال بین‌المللی) و منافع ملی را در روابط بین‌الملل معاصر برجسته می‌کند اما این تمام ماجرا نیست. این پیچیدگی در عملکرد چین در رابطه با قطعنامه‌ها و اقدامات شورای امنیت در رابطه با بحران روهینگیا در میانمار با رویکردهای دوگانه همراه بوده است. با وجود ادعای دولت چین مبنی بر عدم‌وجود دلایل سیاسی مرتبط با توسعه اقتصادی، در برخی از موارد شاهد آن هستیم که مشروعیت حزب کمونیست نه‌تنها از توانایی حفظ رشد اقتصادی داخلی ناشی می‌شود، بلکه از منافع اقتصادی آن در حوزه بین‌المللی و در عین حال ارائه تصویری از یک قدرت بزرگ مسئول مورد احترام نشأت می‌گیرد.

شرح کلی وضعیت چین از این قرار است که از یک‌سو، از تلاش‌های بین‌المللی برای پاسخگو کردن این کشور و تصویب قطعنامه‌هایی که می‌توانست ارتش میانمار را تحریم کند یا وضعیت را به دادگاه کیفری بین‌المللی ارجاع دهد، ممانعت به‌عمل آورده است. حق وتوی چین به‌عنوان نیروی بازدارنده در

مسیر شورای امنیت و سایر اعضا برای اتخاذ تدابیر تأثیرگذارتر به منظور رسیدگی به بحران میانمار عمل کرده است. برای نمونه، در اوت ۲۰۱۷ چین به پیش‌نویس قطعنامه ارائه‌شده به شورای امنیت برای اعمال تحریم فروش تسلیحات به میانمار و معرفی متهمان جنایت علیه اقلیت روهینگیا به دادگاه کیفری بین‌المللی رأی منفی داد. این اقدام چین نشان‌دهنده مخالفت این کشور با اعمال فشار بیشتر بر دولت میانمار بود. وو هایتائو، نماینده چین در سازمان ملل «بر لزوم صبور بودن جامعه بین‌المللی با دولت میانمار و ارائه حمایت و کمک موردنیاز به آن تأکید کرده است». به‌علاوه، وانگ یی، در سخنرانی خود در سپتامبر ۲۰۱۷ در نشست افتتاحیه مجمع عمومی سازمان ملل اظهار داشت: «چین از تلاش‌های میانمار برای حفاظت از امنیت ملی خود حمایت می‌کند و با حملات خشونت‌آمیز شبه‌نظامیان در استان راخین مخالف است» (Morada, 2017). با این حال، پکن نه‌تنها علناً نگرانی خود را در مورد این بحران ابراز کرده بلکه از اقدامات میانجی‌گرانه برای ترویج گفت‌وگو و آشتی نیز حمایت کرده است. چین بر این عقیده است که مداخله نظامی راه‌حل مناسبی برای مشکلات دیپلماتیک نیست، زیرا برخلاف اصول همزیستی مسالمت‌آمیز است و نتیجه معکوس خواهد داشت.

در رابطه با نوع رویکرد چین می‌توان این‌گونه استنباط نمود که اگر درگیری‌های داخلی، تهدید به سرایت به فراسوی مرزها، به‌خطر انداختن امنیت و ثبات منطقه و ایجاد بحران‌های انسانی در مقیاس بزرگ شوند، دیگر امور سیاسی داخلی نیستند، بلکه امور امنیتی منطقه‌ای محسوب می‌شوند. از این‌رو دخالت مستقیم در بحران به‌وجود آمده مشروع است و به‌معنای نقض اصل عدم‌مداخله نمی‌گردد. البته در این‌جا مداخله به‌معنای مجموعه اقداماتی است که در راستای تسهیل گفت‌وگوهای سیاسی بدون تحمیل نتیجه اجرایی می‌شوند. اما هم‌چنان مرز بین اصل عدم‌مداخله به‌عنوان یکی از پایه‌های سیاست خارجی چین و اتخاذ رویکرد مستقیم در بحران داخلی کشور دیگر، غیرمشخص است.

درنهایت، می‌توان اذعان داشت درحالی‌که مشارکت اقتصادی چین در میانمار منافی را به‌همراه داشته، تضاد منافی را نیز ایجاد کرده که مانع از توانایی چین در اجرای کامل تعهدات حقوق بشری خود شده است. از این‌رو، در واکنش به بحران میانمار از یک‌سو با درپیش گرفتن رویکرد مستقیم بیشتر به حمایت از ارتش این کشور پرداخته تا به حمایت از قربانیان نقض حقوق بشر. از سوی دیگر، رویکرد اتخاذی چین در قبال بحران روهینگیا، مبتنی بر یک استراتژی دیپلماسی آرام و غیرمستقیم بوده است. این رویکرد را می‌توان محصول پایبندی این کشور به اصول توسعه مسالمت‌آمیز، احترام به حاکمیت ملی دولت‌ها و اعتقاد به اهمیت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای دانست.

منابع

- اداره اطلاعات همگانی سازمان ملل متحد (۱۳۸۸)، سازمان ملل متحد در دنیای امروز، ترجمه علی ایثلری کسمایی، تهران: نشر آبارون.
- تاجانی شهرام، بهمن (۱۳۹۴)، حاکمیت و مسئولیت حمایت در پرتو حقوق بین‌الملل کیفری، نشریه سیاست جهانی، (۱)۴: ۲۳۷-۲۶۱.

- شایگان، فریده و دیگران (۱۳۸۲)، تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، تهران: نشر گرایش.
- کریمی‌فرد، حسین (۱۴۰۱)، حقوق بشر چینی و نظم جهانی لیبرال. دوفصلنامه حقوق بشر، ۱، ۱۸۷-۲۰۸.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

References

- Alam, M.U. (2021), Role of China in Rohingya Crisis. *International Business Research*, 15 (1): 59-71. Doi:10.5539/ibr.v15n1p59.
- Albert, E. & Maizland, L. (2020), The Rohingya Crisis, Council on Foreign Relations. Retrieved 12/2023 from <https://www.cfr.org/background/rohingya-crisis>.
- Alkış, M. (2024), Rethinking the Debate on Universalism Versus Cultural Relativism Regarding Human Rights: The Case of China. *Insan & Toplum*, 14 (1): 46-59. Doi:10.12658/M0721.
- Barber, R. & Teitt, S. (2020), The Rohingya Crisis: Can ASEAN Salvage Its Credibility?. *Journal of Survival*, 62 (5): 41-54. Doi: 10.1080/00396338.2020.1819642.
- Bauchner, S. (2018), Rape Puts Myanmar Army on UN 'List of Shame', Retrieved 11/2023 from www.hrw.org/news/2018/04/16/rape-puts-myanmar-army-un-list-shame.
- Bennett, A. (2002) Case Study Methods: Design, Use, and Comparative Advantages. In D. F. Sprinz, & Y. Wolinsky-Nahmias (Eds.), *Models, Numbers, and Cases: Methods for Studying International Relations*, Ann Arbor: The University of Michigan Press (pp. 19-55).
- Blatter, J. & Haverland, M. (2012), *Designing Case Studies: Explanatory Approaches in Small-N Research*, New York: McMillan.
- B.Potter, P. (2021), *Exporting Virtue? China's International Human Rights Activism in the Age of Xi Jinping*. Vancouver: University of British Columbia Press.
- Channel News Asia (2018), UN rights boss calls for referring Myanmar to ICC for Rohingya crimes. Retrieved 11/2023 from www.channelnewsasia.com/news/asiapacific/un-rights-boss-calls-for-referring-myanmar-to-icc-for-rohingya-crimes-10030136.
- Chen, T.C., & Hsu, C. (2021), China's human rights foreign policy in the Xi Jinping era: Normative revisionism shrouded in discursive moderation. *The British Journal of Politics and International Relations*, 23 (2):1-20. Doi:10.1177/1369148120957611.
- China Senior Study Group(2018)), *China's Role in Myanmar's Internal Conflicts*.1 st Ed. Washington: US Institute of Peace.
- Debnath, K., Chatterjee, S. & Bint Afzal, A. (2022), Natural Resources and Ethnic Conflict: A Geo-strategic Understanding of the Rohingya Crisis in Myanmar. *Sage Journals*, 26 (2): 186-207. Doi: 10.1177/09735984221120309.
- Fung, C.J. (2019), *China and Intervention at the UN Security Council: Reconciling Status*, Oxford University Press.
- Griffiths, Martin (2005), *Encyclopedia of International Relations and Global Politics*, Translated by Alireza Tayeb, 1st Ed. Tehran: Nashreny. [In Persian].
- Hafner-Burton, E. M. (2014). A Social Science of Human Rights, *Journal of Peace Research*, 51 (2): 273-286. Doi: 10.1177/0022343313516822.
- Karimifard, H. (1401), Chinese Human Rights and The Liberal World Order. *Journal of*

- Human Rights, 17 (33):187-208. [In Persian] Doi: 10.22096/hr.2021.528173.1316.
- Lederer, E. (2017), UN Chief' Statement, Retrieved 12/2023 from <https://www.independent.co.uk/news/world/asia/rohingya-ethnic-cleansing-genocide-latest-aung-san-suu-kyi-refugees-burma-myanmar-un-bangladesh-a7945806.html>.
 - Ma, Zhaoxu (2018), The Human Rights Council Fact-finding Mission on Myanmar. Retrieved 10/2023 from http://un.chinamission.gov.cn/eng/chinaandun/securitycouncil/regionalhotspots/asia/others/201810/t20181029_8417756.htm.
 - Mclean, S. (1986), The Right to Reproduce in Human Rights: Rhetoric to Reality, American Society of International Law.
 - Mercy Corps. (2019), The facts: Rohingya refugee crisis. Retrieved 02/2024 from <https://www.mercycorps.org/blog/rohingya-refugee-crisis-facts>.
 - Morada, N.M. (2017), The Rohingya Crisis: High on Outrage, Short on Action, The Global Observatory Retrieved 02/2023 from <https://theglobalobservatory.org/2017/10/rohingya-crisis-high-on-outrage-short-on-action/>.
 - Roy, C. (2020), China's grand strategy and Myanmar's peace process, International Relations of the Asia-Pacific, 22 (3): 69-99. Doi: 10.1093/irap/lcaa012.
 - S/2018/938. 18 October 2018.
 - S/PV.5526, 15 September 2006.
 - S/RES/2304. 12 August 2016.
 - S/RES/2290. 31 May 2016.
 - S/RES/2327. 16 December 2016.
 - S/RES/2206. 3 March 2015.
 - S/RES/2171, 21 August 2014.
 - Shahtaj, M. & Raj Rai, K. (2023), China's Role in Conflict Mediation: A Case Study of the Rohingya Refugee Crisis in Bangladesh, Retrieved 11/2023 from <https://csep.org/reports/chinas-role-in-conflict-mediation-a-case-study-of-the-rohingya-refugee-crisis-in-bangladesh/>.
 - Shayegan, Farideh & et al. (2003), Strengthening International Cooperation in The Field of Human Rights, 1st Ed, Tehran: University of Tehran, Faculty of Law and Political Sciences. [In Persian].
 - Tajani Shahram, Bahman (2015), Sovereignty and Responsibility to Protect in Light of International Criminal Law, 4 (10): 237-262. [In Persian].
 - The United States Institute of Peace. (2018), China's Role in Myanmar's Internal Conflicts. 1st Ed, Washington.
 - The Guardian. (2017), Aung San Suu Kyi rejects UN inquiry into crimes against Rohingya, Retrieved 11/2023 from www.theguardian.com/world/2017/may/03/aung-san-suu-kyi-rejects-un-inquiry-into-crimes-against-rohingya.
 - Topcu, N. (2020), A Relationship on a Pipeline: China and Myanmar, Retrieved 11/2023 from <https://www.chinacenter.net/2020/china-currents/19-3/a-relationship-on-a-pipeline-china-and-myanmar/>.
 - The UN Department of Public Information (2008), The United Nations in Today's World, Translated by Ali Ethaleri Kasmai, Tehran: Abaron. [In Persian].
 - UNHCR, Rohingya Emergency (2023), Retrieved 11/2023 from <https://www.unhcr.org/uk/emergencies/rohingya-emergency>.
 - Wang, Y. (2021), State Councilor and Foreign Minister of the People's Republic of China,

Retrieved 11/2024 from <https://global.chinadaily.com.cn/a/202208/08/WS62f0600ba310fd-2b29e70ce8.html>.

- World Population Review (2024), Poverty Rate by Country 2024, Retrieved 07/2024 from <https://worldpopulationreview.com/country-rankings/poverty-rate-by-country>.
- Wu, H. (2016), Voting on the Draft Resolution on South Sudan, Retrieved 12/2023 from http://un.chinamission.gov.cn/eng/chinaandun/securitycouncil/regionalhotspots/africa/sudan/201612/t20161223_8417628.htm.
- Yuan, C. & Lee, B.T.F (2023), Exploring China's Response to The Rohingya Crisis: A Liberal Perspective. *Journal of Terrorism Studies*, 51-15:(1) . Doi: 10.7454/jts.v5i1.1056
- Yuan-Li, W. (2020), *Human Rights in The People's Republic of China* (1st ed.). London: Routledge.
- Zahed, I.U.M. (2021), Responsibility to Protect? The International Community's Failure to Protect the Rohingya. *Asian Affairs*, 52: 934-957. Doi: 10.1080/03068374.2021.1999689

The relationship between philosophy of history and politics in Iranshahri thought

Eshagh Soltani¹, Mohammad Masroor²

DOI: [10.48308/piaj.2024.236783.1581](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236783.1581) Received: 2024/9/2 Accepted: 2024/10/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Politics draws from various sources, with the philosophy of history being one of the most significant. This study seeks to address how the philosophy of ancient Iranian history shapes political thought within the Iranshahri tradition. Specifically, it examines how the historical philosophy of ancient Iran informs and influences Iranshahri political thought.

Methods: In order to answer the main question, the present research aims to examine the texts in which the theoretical foundations of ancient Iran are reflected. These texts either originate from primary sources of ancient Iran or are secondary analyses derived from them. The focus is on understanding and evaluating interpretations of these texts. Thus, a text-based interpretive method is employed, falling within the hermeneutic tradition of analysis.

Results and discussion: The philosophy of history within Iranshahri thought can be divided into four key components: the origin of existence, the driving force of history, the trajectory of history, and its ultimate conclusion. The findings indicate that historical conflict begins with the struggle between Hormuzd (Ahura Mazda) and Ahriman (Angra Mainyu), which manifests at various levels throughout history, including earthly politics. Time, as conceived by Zervan, serves as a mechanism to protect the kingdom of the world from Ahriman. This temporal progression drives Iranshahri history, with the forces of Hormuzd gaining strength and eventually overcoming Ahriman's rule. At the end of history, the arrival of Saoshyant (Sushyans) heralds the final victory of the Ahura-

1. Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (corresponding author). E_soltani@sbu.ac.ir

2. PHD Candidate of Political Science, Department of Political Science, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. m.masroor70@gmail.com



ians (forces of good), and the material world dissolves into an eternal abyss. In this framework, politics on earth (Giti) is shaped by the primordial conflict and governed by time, which itself is influenced by Zarvan's original decree. Every action within this cosmological order has a predetermined deadline that cannot be breached. Time, in this context, acquires a distinctly political character, becoming an active force that shapes the stages of history.

Conclusion: In Iranshahri thought, the philosophy of history serves as the foundational principle governing all other intellectual frameworks, including political and social life. The inherent historical determinism of this worldview dictates that political and social existence is shaped by the flow of time and historical necessity. "Time" becomes the dominant force driving events throughout history, and human beings are merely actors in an eternal play. Time, imbued with a political nature, plays the central role in the ongoing battle between the forces of Ahura and Ahriman. This duality—between the forces of good (Ahura) and evil (demon)—defines all aspects of life, leaving no room for ambiguity and turning human existence into a perpetual struggle. The constant battle between good and evil becomes the primary driving force of history. The political dimension of Iranshahri thought is similarly bound by this dualistic framework, creating an irreconcilable reality for those within the Iranshahri world. As a result, in Iranshahri thought, human beings exist in a "political situation" where they are always aligned with one side of the duality and perpetually confronting the "other." The philosophy of history also determines key turning points and moments of change in the world. Politics, in this view, is not the product of the rulers' or actors' free will but rather the manifestation of time's will, which unfolds according to its own historical logic.

Keywords: Iranshahri, philosophy of history, politics, time, Zervan

Citation: Soltani, Eshagh & Masroor, Mohammad . 2024. The relationship between philosophy of history and politics in Iranshahri thought, *Political and International Approaches*, Autumn, Vol 16, No 3, PP 123-145.



نسبت فلسفه تاریخ و سیاست در اندیشه ایران‌شهری

اسحاق سلطانی^۱ و محمد مسرور^۲

DOI: [10.48308/pijaj.2024.236783.1581](https://doi.org/10.48308/pijaj.2024.236783.1581)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۷

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: سیاست از منابع مختلفی تغذیه می‌کند که در این میان فلسفه تاریخ همواره یکی از مهمترین این منابع به شمار می‌رفته است. پژوهش حاضر قصد دارد به این سؤال پردازد که فلسفه تاریخ ایران باستان چگونه به سیاست در اندیشه ایران‌شهری تعین می‌بخشد. در واقع فهم چستی و چگونگی تأثیرات فلسفه تاریخ ایران باستان بر اندیشه سیاسی ایران‌شهری مسئله اصلی پژوهش حاضر است.

روش‌ها: پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش اصلی خود نیامند بررسی متونی است که بنیان‌های نظری ایران باستان در آن انعکاس یافته است. چنین متونی یا از سنخ متون اولیه ایران باستان یا از سنخ تحلیل‌های ثانویه صورت پذیرفته از آنها هستند. در این مقتضا، مسئله اصلی فهم یا ارزیابی فهم‌های صورت پذیرفته از چنین متونی است. به همین دلیل از روش تفسیری متن‌محور که در گستره روش‌های هرمنوتیکی جای دارد استفاده می‌شود.

یافته‌ها: فلسفه تاریخ ایران‌شهری را می‌توان به چهار بخش سرآغاز هستی، موتور محرکه تاریخ، سیر تاریخ و پایان تاریخ تقسیم کرد و مورد تحلیل قرار داد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند نزاع در ازل از جدال هورمزد و اهریمن آغاز گشته، در سطوح مختلف تاریخ تجلی می‌یابد و در سیاست زمینی نیز در همین چارچوب شکل می‌گیرد. زمان به عنوان مکر زروان برای بازستاندن پادشاهی جهان از اهریمن عامل محرکه تاریخ ایران‌شهری تلقی می‌گردد که سیر تاریخ و گذر زمان بر قدرت هورمزد و نیروهایش افزوده و سلطنت اهریمن را مضمحل می‌کند. در پایان تاریخ با ظهور سوشیانس جدال آغازین با پیروزی اهورائیان به پایان می‌رسد و دنیای مادی نیز در زروان بی‌کرانه محو می‌گردد. سیاست در گیتی بر مبنای جدال نخستین بنا گشته و به وسیله زمان که تحت تأثیر پیمان اولیه زروان است، کنترل می‌شود. هر کنشی موعدی دارد که تخطی از آن ممکن نیست. از این رو زمان خصلتی

۱. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

(نویسنده مسئول) E_soltani@sbu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران،

ایران. m.masroor70@gmail.com



کاملاً سیاسی می‌یابد. زمان از بستر و ظرف منفعل رخدادها فراتر رفته و خود تبدیل به کنشگری تعین‌بخش می‌شود که مراحل تاریخ را می‌سازد.

نتیجه‌گیری: در اندیشه ایرانشهری فلسفه تاریخ مبنای حاکم بر سایر اصول اندیشگانی است و سامان تمامی حوزه‌های حیات سیاسی و اجتماعی متأثر از آن است. اساساً با جبرگرایی تاریخی که در سرشت این اندیشه وجود دارد، حیات سیاسی و اجتماعی با تکیه بر آن تعین می‌یابد. در این ساحت «زمان» عاملی اجبارگر و حامل اصلی رخدادها در طول تاریخ است و انسان تنها بازیگری است که از نقش‌آفرینی آن در چارچوب نمایشنامه‌ای ازلی استفاده شده است. این زمان است که خصلتی سیاسی داشته و نقش اصلی را در پیشبرد نبرد اهورائیان و اهریمنان دارد. دوگانه اهورایی / اهریمنی بودن است که بر همه چیز سایه افکنده، هیچ تساهلی را در میان باقی نگذاشته و حیات انسانی را تنها مسیری برای پیکارگری قرار داده است. نبرد دائمی خیر و شر چنین است که تبدیل به عامل اصلی محرک تاریخ می‌شود. امر سیاسی ایرانشهری نیز در چارچوب این دوگان گرفتار آمده و ناچار وضعیتی سازش‌ناپذیر برای جهان ایرانشهری خلق کرده و بر این اساس در اندیشه ایرانشهری انسان در «وضعیت سیاسی» زیست می‌کند، وضعیتی که همواره انسان‌ها در یک سوی این دوگان قرار داشته و همواره در مواجهه با غیریتی قرار دارند. فلسفه تاریخ، نقاط عطف و هنگامه‌های اساسی تغییر در جهان را نیز تعیین می‌کند. در اینجا سیاست نه حاصل اراده کامل شهریان و عاملان، بلکه حاصل اراده زمان است که محقق می‌گردد.

واژگان کلیدی: ایرانشهری، فلسفه تاریخ، سیاست، زمان، زروان.

استناددهی: سلطانی، اسحاق و مسرور، محمد. ۱۴۰۳. نسبت فلسفه تاریخ و سیاست در اندیشه ایرانشهری، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۱۴۵-۱۲۳.



۱. مقدمه

فلسفه تاریخ درک کلان انسان از روند زمان از گذشته دور تا آینده دور است. به سخن دقیق‌تر فلسفه تاریخ درک ما از کنش زمان است. اگر فلسفه زندگی معنای فرد انسانی را معین می‌کند، فلسفه تاریخ مشخص کننده معنای کلی حاکم بر جامعه است. اساساً ما تاریخ را در بستر فلسفه تاریخ درک می‌کنیم و هر سبک تاریخ‌نگاری در عمق خود بیانگر روح یک فلسفه تاریخ است. ردپای روح‌بخشی فلسفه تاریخ را می‌توان به شکلی دیگر در ادیان و اسطوره‌های کهن نیز مشاهده کرد. اینکه جهان چگونه آغاز شد، چه سیری را طی می‌کند و سرانجامش چه خواهد شد. این مسائل از هویت‌بخش‌ترین و معنادارترین مسائل جوامع انسانی به‌شمار می‌روند. در بسیاری از نقاط جهان اسطوره‌ها با ادیان کهن درآمیخته‌اند و مرزهای میان آنها بسیار کمرنگ شده است.

با این حال، هر دو اینها یعنی دین و اسطوره به عنوان امور تاریخی همچنان از منابع هویت‌ساز جوامع به‌شمار می‌روند. به‌ویژه آنکه در برهه‌هایی، برخی جریان‌ها تلاش می‌کنند امور تاریخی را در چارچوب زمان حال بازتعریف نمایند. اندیشه ایرانی‌شهری در ایران امروز دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارد. مطالعه این اندیشه از یک سو می‌تواند به مثابه شناسایی الگوهای کهن حاکم بر اذهان جامعه ایرانی مورد توجه قرار گیرد و از سوی دیگر، می‌تواند بر دقت آگاهی تاریخی از چنین اندیشه‌ای در جامعه ایرانی بیفزاید. تاریخ پیش از اسلام نیز مطمئناً بخشی از هویت تاریخی ایرانیان به‌شمار می‌رود که بایستی با ژرف‌اندیشی مورد مطالعه و مذاقه قرار گیرد.

در این راستا، این مقاله به دنبال روشن ساختن نسبت فلسفه تاریخ و سیاست در اندیشه ایرانی‌شهری است. سؤال مقاله عبارت است از اینکه «چگونه فلسفه تاریخ به سیاست در اندیشه ایرانی‌شهری تعین می‌بخشد؟». به عبارت دقیق‌تر این مقاله بر آنست که نشان دهد چگونه انگاره‌های اساسی اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری بر اساس الگوهای فلسفه تاریخ ساخت یافته و در درون چارچوب‌های آن قرار می‌گیرند. در پژوهش حاضر از روش تفسیری متن‌محور استفاده شده و سامان آن بدین شکل است که در بخش «چارچوب مفهومی» به تحلیل و توضیح مفاهیم اصلی به کار رفته در مقاله پرداخته می‌شود. سپس فلسفه تاریخ ایرانی‌شهری مورد واسازی و تحلیل واقع شده و از این رهگذر به بخش اصلی پژوهش که «تعین بخشی فلسفه تاریخ به سیاست» است پرداخته می‌شود. در این بخش چگونگی شکل‌گیری اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری به وسیله فلسفه تاریخ توضیح داده می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر کارهای متنوعی پیرامون اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری انجام گرفته، اما پرداختن به فلسفه تاریخ اندیشه‌های ایران باستان به صورت مجزا و سپس بررسی نحوه بازتاب یافتن چنین دیدگاهی به تاریخ بر فلسفه سیاسی این دوره از اموری است که کمتر مورد توجه بوده است. از محدود آثار مرتبط با این حوزه می‌توان به مقاله «رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی» به قلم اسماعیل سنگاری و علیرضا کرباسی اشاره کرد. هرچند در این مقاله محور اندیشه ایرانی‌شهری نیست و تنها دیانت زردشتی مورد

توجه قرار گرفته، اما به هر حال این دین همواره محور اصلی اندیشه ایران‌شهری به‌شمار می‌رود. مؤتمنی نیز در رساله دکتری خود با عنوان «فلسفه ایرانی دین و تاریخ اندیشه سیاسی» که در دانشگاه کالیفورنیا از آن دفاع کرده، در فصلی مجزا به نسبت فلسفه تاریخ و آیین زرتشت پرداخته است. البته هدف اصلی وی نیز تمرکز بر تأثیرات آیین زرتشت بر فلسفه پسا‌روشنگری اروپا است (Motameni, 2014: 104). در واقع وی می‌خواهد تغییراتی که احیاناً به واسطه آیین زرتشت در باب ایده تاریخ در فلسفه اروپا ظاهر می‌شود را بررسی کند.

همانگونه که هویدا است اساساً بحث از فلسفه تاریخ ایران باستان از مباحثی است که کمتر مورد توجه بوده و در نتیجه مطالعه و ارزیابی تأثیرات و انعکاسات این مباحث بر فلسفه سیاسی ایران باستان نیز به طریق اولی مورد توجه نبوده است. لذا این پژوهش قصد دارد تا آغازی بر یکی از مبنایی‌ترین مباحث فلسفه سیاسی ایران باستان باشد.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر به دنبال فهم نسبت فلسفه تاریخ و اندیشه سیاسی ایران باستان است. برای این مهم می‌بایست در وهله نخست به درک درستی از متون اصلی آن دوره دست یافت و سپس تحلیل‌هایی که از این دوره صورت پذیرفته است را نیز مورد ارزیابی قرار داد. در این راستا از روش تفسیری «متن‌محور» استفاده شده که در گستره روش‌های هرمنوتیکی قرار گرفته و قائل به اصالت متن است. از این منظر متون برجسته اندیشگانی در واقع محل پاسخگویی به پرسش‌های ابدی و فرازمانی بشر در حوزه‌های بنیادینی همچون اخلاق و سیاست و فلسفه هستند (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۱۰). بر این اساس در پژوهش حاضر تلاش می‌شود همواره توجه به قصد مؤلف در درک معنای متناسب به وی اولویت داشته (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۳)، از هرگونه قرائت آزاد از متن پرهیز شده (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۳۵-۳۳۶)، از تأویل و تمثیل‌گرایی فاصله گرفته (سعیدی روشن، ۱۳۸۳: ۲۶۶-۲۷۳)، بر نص تأکید شده و از اجتهاد در برابر نص برحذر بوده و همواره اظهر بر ظاهر ترجیح داشته باشد (ساجدی، ۱۳۸۳: ۳۵۱). بر این اساس برای رفع ابهام از متشابهات همواره بر محک‌مات تأکید شده و امور متشابه با حمل بر محک‌مات معنا می‌یابند (نصرت‌پناه و درخشه، ۱۳۹۳: ۵۹).

۴. چارچوب مفهومی

پژوهش پیشرو به لحاظ مفهومی از سه مفهوم بنیادین فلسفه تاریخ، سیاست و ایران‌شهری بهره‌مند است. بدست آوردن درکی ظریف و دقیق از این مفاهیم و همچنین نسبت‌های برقرار شده بین آنها در چارچوب ایده‌های این نوشتار ضرورت بحثی دقیق در فضای مفهوم‌شناختی را دو چندان می‌کند.

۱.۴. ایران‌شهری

اگر با دیده‌ای تاریخی به مفهوم ایران‌شهری بنگریم، اثری از واژه «ایران‌شهر» در کتیبه‌های هخامنشی و اوستای کهن به چشم نمی‌آید. این واژه نخستین بار در سنگ نوشته کعبه زرتشت یا پاسارگاد به وسیله

شاپور اول بکار رفته است (رستم‌وندی، ۱۳۹۲: ۲۰). نکته مهم در این بین آنست که چنین می‌نماید که در طول عهد ساسانی نیز واژه «ایران‌شهر» واجد معنای یگانه‌ای نبوده و خود تطوراتی را تجربه نموده است. «کردیر»، موبد بلندپایه زرتشتی در عصر ساسانی با نگرشی زرتشتی‌مآبانه رنگی جغرافیایی بدان می‌دهد و حدود ایران‌شهر را شامل کشورهای ایران، عراق، افغانستان، پاکستان و همچنین بخش‌هایی از قفقاز معرفی می‌کند (دریایی و رضاخانی، ۱۳۹۷: ۲۵)، اما در واقع سرزمین اصلی دین زرتشتی منطقه شرقی ایران امروز و افغانستان بوده است (Baharucha, 1893: 2).

البته به وضوح این معنا در طول تاریخ توسعه یافته و شامل عناصر هویتی و تاریخ نیز می‌شود. از نظرگاه زبان‌شناختی اوستا را می‌توان به دو بخش کاملاً مجزا تقسیم کرد. یک بخش گاهان که منسوب به زرتشت بوده و به اضافه چند قطعه محدود که «اوستای متقدم» نامیده می‌شوند و بخش دوم، قسمت‌های دیگر اوستا نظیر «یسن‌ها، یشت‌ها، ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد» و موارد دیگری که در مجموع «اوستای متاخر» نام گرفته‌اند. میان گاهان و اوستای متاخر برخی تفاوت‌های بنیادین اندیشه‌ای وجود دارد. گاهان مبتنی بر تک‌خدایی است اما در اوستای متاخر اندیشه‌های ارتجاعی کهن هندوایرانی نیز بدان راه یافته‌اند. به علاوه منابعی مانند الملل و النحل شهرستانی نیز دین مجوس را دارای فرقه‌های مختلفی همچون کیومرثیه، زروانیه و زرتشتیه می‌دانستند (پاکتچی، ۱۳۸۹: ۲۲ و ۳۸) که آشکارا آنچه امروزه به عنوان اندیشه ایران‌شهری معرفی می‌کنیم فارغ از این دقت است. یعنی علاوه بر اینکه واژه ایران‌شهر در هیچ یک از متون اوستایی به کار نرفته، حتی شکل‌گیری چنین اندیشه‌ای کاملاً امری عمل‌گرایانه می‌نماید.

در حقیقت، ریشه تولد این واژه را بایستی نیاز به برساختن یک ایدئولوژی در جهانی دانست که از آشفستگی عقیدتی بسیار رنج می‌برد. در زمان ساسانیان جریان‌های فکری متعددی در ایران حضور داشته و پیروان آنان برای ترویج اندیشه‌های خود تلاش می‌نمودند. در این بین گفتگوهای نیز بین این جریان‌ها شکل گرفته و افکار و استدلال‌ات برخی به دیگری نفوذ کرده است. اندیشه‌های ارسطویی، نو افلاطونی، مسیحی، گنوسی از مرزهای غربی ایران‌شهر به امپراطوری راه یافتند و افکار عرفانی هندی و بودایی از شرق بر اندیشه‌های ایرانیان اثر گذاشتند. اما در میان اندیشه‌هایی که اساساً مربوط به داخل سرزمین‌های ساسانی بود، هر چند از اثرگذاری مانویان و مزدکیان نیز نام برده شده، با این حال هیچ‌گاه این دو در مقام مقایسه با دو آئین کهن‌تر این سرزمین یعنی مزدایی و زروانی جایگاه درخوری نیافتند.

از آنجایی که آئین مزدایی پشتوانه حکومتی می‌باید به تدریج رقیب خویش را تا حدی به حاشیه می‌راند و البته نومزدائیان آن دوره در بازسازی آئین مزدایی، بسیاری از آموزه‌های زروانی را به گونه‌ای در خود جذب نمودند که تفکیک این دو در آثار این دوره تا حد زیادی دشوار به نظر می‌رسد (پولادی، ۱۳۹۷: ۷۳). لذا ما با آئین نسبتاً منسجمی که توانسته بعضاً با جذب و بعضاً با طرد جنبه‌هایی از سایر آئین‌ها برای خود محوریت بیافریند روبه‌رو هستیم. جعل واژه ایران‌شهر به منظور برکشیدن یک ایدئولوژی در دوران ساسانی برای امتزاج هر چه بیشتر پیوند دین و دولت در امپراطوری ساسانیان است. برخی معتقدند که اوستای ساسانی در قرن ششم میلادی به رشته تحریر درآمده و تنها چند نسخه از آن در مراکز دولتی وجود داشته و عامه مردم به متن دسترسی نداشته و تنها از طریق حفظ روایات شفاهی و نقل سینه به سینه

بین مردم رواج داشته است (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۳۷۱). به نظر می‌رسد حمایت «قباد» از مزدکیان و بلوا و بددینی آنان یکی از عناصر مهم در تلاش حکومت برای تدوین اندیشه‌های دینی و سیاسی شده است. دریایی و رضاخانی درباره این مسئله می‌نویسند:

«انوشیروان، مزدک و پیروان وی را به قتل رساند و در پی آن آئین زرتشتی را احیاء کرد.... مذهب زرتشت در این برهه بود که آخرین شکل ساختاری خود را پیدا کرد و تبدیل به نماد فراگیر عهد ساسانی شد» (دریایی و رضاخانی، ۱۳۹۱: ۳۶).

رستم‌وندی نیز بر این نکته تأکید می‌نماید که ایران‌شهر نامی رسمی برای توصیف سرزمین امپراطوری ساسانی بوده است. وی ایران‌شهری را چنین تعریف می‌نماید: «مجموعه‌ای از آراء و عقاید ایرانیان در طول تاریخ و درباره اساسی‌ترین مفاهیم سیاسی به ویژه مسئله فرمانروایی است» (رستم‌وندی، ۱۳۹۲: ۲۴-۲۵). ایران‌شهری اندیشه‌ای نیست که در یک زمان تدوین شده و به همان شکل تداوم یافته باشد، بلکه این اندیشه در طول تاریخ حتی در ابتدای دوره اسلامی دچار تغییراتی شده است. به ویژه آنکه آنچه به ما رسیده از منابع گوناگونی است که شاید در میان آنان نیز توافق چندانی وجود نداشته باشد. اما به هر حال، در این مقاله بر همین تعریف از اندیشه ایران‌شهری که به وسیله رستم‌وندی جمع‌بندی شده است، صحنه گذاشته و آن مبنای کار قرار گرفته است. روشن است که بازیابی چنین مفهومی و پرداختن به زوایا و خبایای آن انگیزه‌ای تمدنی را دنبال می‌کند و پرداختن بدان موجب خودآگاهی تاریخی برای ملتی کهن خواهد بود. به علاوه، در تبیین زمینه‌های اندیشه‌ای و رفتاری ایرانیان نیز موثر بوده و می‌تواند جوهره تاریخی این ملت را روشن گرداند اما درک عمیق و نقد نخستین گام برای دست یافتن به چنین هدف‌هایی است.

۲.۴. سیاست

سیاست را به شیوه‌های گوناگونی تعریف کرده‌اند، از تخصیص آمرانه ارزش‌های دیوید ایستون تا تعریف اخلاقی ارسطو از سیاست به عنوان سامان دهنده کلیت جامعه‌ای که زندگی خوب در آن جریان می‌یابد، همه یک الگوی عمومی را به‌نمایش می‌گذارند؛ سیاست امریست که خیر و شر جامعه را تشخیص داده و اعمال می‌کند. هر چند لیبرال‌ها بیشتر آن را تجلی شرور جامعه می‌بینند، اما بسیاری همچنان سیاست را امری ضرور برای سامان دادن به جوامع انسانی تلقی می‌کنند. لذا همانطور که هنری آدامز می‌اندیشد در سیاست همواره یک صف‌آرایی وجود دارد. وی سیاست را به مثابه سازمان نظام‌مند دشمنی‌ها درک می‌کند (هیوود، ۱۳۹۵: ۹-۱۹). این بدان معنا است که سیاست همواره با دیگری و غیریت است که معنا می‌یابد. لذا برای فهم بهتر آن می‌بایست به دنبال درک دقیق نیروهای متخاصم در میدان سیاست بود.

امر سیاسی تا حد زیادی با مفهوم «شر» و جایگاه آن در اندیشه‌های حاکم بر جامعه گره خورده است. امر سیاسی ناشی از شکل‌گیری دوگانه دوست-دشمن و شناسایی دشمن به عنوان «شر» است. اندیشه وجود شر در جهان یا ذات شرور انسانی اساس تمایز دوست و دشمن را تشکیل می‌دهد. همین که برای

وجود انسانی چهره‌ای ولو موقت و ناشی از لغزشی ناخواسته از شر تصور گردد، کافیت تا زنجیره‌ای از مفاهیم مرتبط با یکدیگر از قبیل ناامنی، دشمن، دفاع و ... شکل گیرند. همانطور که کارل اشمیت تاکید می‌کند:

«در یک دنیای خوب با مردم خوب، تنها صلح و امنیت و تفاهم غالب است. کشیش‌ها و متألّهین در این جا همان قدر زیادی هستند که سیاستمداران و دولت‌مردان» (اشمیت، ۲۹۳۱: ۹۸).

در جهانی که شر وجود ندارد، سیاست نیز وجود نخواهد داشت. اشمیت به ما می‌گوید در هر جهانی که دوگانه دوست-دشمن پررنگ‌تر و جدی‌تر باشد، امر سیاسی نیز اساسی‌تر خواهد بود. آنجا که تمایز دوست-دشمن از بین می‌رود، امر سیاسی نیز پایان می‌یابد (اشمیت، ۱۳۹۲: ۶۲). اشمیت هنگامه‌های درخشش سیاست را اینگونه توصیف می‌کند:

«لحظات چشمگیر سیاست، مقارن است با لحظاتی که در آن دشمن، با وضوحی عینی، به عنوان دشمن شناسایی می‌شود» (اشمیت، ۲۹۳۱: ۱۹-۲۹).

بر اساس تعریفی که اشمیت از امر سیاسی ارائه می‌دهد، هر چیزی که بتواند تمایز دوست-دشمن را در هر سطحی ایجاد کند سیاسی است. پس همینکه مسئله‌ای اقتصادی، مذهبی، اخلاقی یا ... جامعه را دچار چنین تفکیکی کند یا آن را بر اساس چنین مسائلی در مقابل جامعه‌ای دیگر قرار دهند، جامعه در درون خود یا در کلیت‌اش در مقابل جامعه دیگر تبدیل به یک موجودیت سیاسی شده است.

۳.۴. فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ به عنوان روایتی ترکیبی از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فرجام‌شناسی یکی از مراحل اساسی شناخت انسان از جهان به‌شمار می‌رود. فلسفه تاریخ روایتی از مکانیسم‌های هستی عرضه می‌دارد که ضمن آن ماهیت جهان و جایگاه انسان در هستی روشن می‌شوند. این سنخ از بحث را بایستی ذیل الهیات روایی (Lucie-Smith, 2007) درک نمود. به نظر می‌رسد، در حالیکه برای چند سده سلطه علم‌گرایان پرسش محوری هستی انسانی را به «انسان‌ها اولین بار چگونه به وجود آمدند؟» تبدیل ساخته است اما همچنان پرسش «چرا انسان‌ها به وجود آمدند؟» معنابخش‌ترین پروبلماتیک بشری است. این مسئله زمانی برای انسان بغرنج‌تر و معنادارتر می‌شود که او تحت فشار «نیروهای شر» دچار «رنج» گشته است. انسان‌ها در جهان مدرن، پاسخ بدین مسئله را در «فلسفه تاریخ» جستجو نموده‌اند. فلسفه تاریخ به دو معنای متفاوت به کار برده می‌شود. اول، به معنای «فلسفه علم تاریخ» یا «فلسفه انتقادی تاریخ» است که به بررسی اتقان و روایی علم تاریخ می‌پردازد. در این شیوه پرداختن به تاریخ از علمیت، عینیت و حقیقت تاریخ سؤال می‌شود. دوم، بررسی اصول و قوانین حاکم بر تاریخ است که از آن به «فلسفه نظری تاریخ» هم تعبیر می‌کنند. در این شکل از پرداختن به تاریخ هدف تاریخ، موتور محرکه تاریخ و مسیر و مراحل حرکت تاریخ به عنوان عناصر اصلی مورد پرسش قرار می‌گیرند (کافی، ۱۳۹۵: ۵۹). مقصود از فلسفه تاریخ در این نوشتار معنای دوم است، لذا در سطور مختصر به توضیح بیشتر آن پرداخته می‌شود.

فلسفه تاریخ در شکل مبسوط آن معمولاً شامل: نحوه و دلیل آغاز تاریخ، موتور محرکه تاریخ، سیر تاریخ، فراز و فرودها، نقاط عطف و پایان تاریخ است؛ اما لزوماً چنین نیست که همه فلسفه‌های تاریخ دارای همه بخش‌های مذکور بوده یا قوت همه بخش‌های آنها به یک اندازه باشد. از این جهت می‌توان به عبارت «اصول و قوانین حاکم بر تاریخ»، که به عنوان توصیف اصلی فلسفه تاریخ به کار می‌رود، خدشه وارد کرد. شاید بهتر باشد هر گونه معرفت درجه دوم از تاریخ که موضوع اش خود علم تاریخ-فلسفه انتقادی تاریخ- نباشد، را به عنوان فلسفه نظری تاریخ بر شماریم. مایکل استنفورد همچنین برای توصیف آن از عبارت «نظم و الگومندی» نیز بهره می‌برد که به نظر دقیق‌تر می‌آید. الگومندی‌ها می‌توانند در شکل‌های متفاوت خطی، ادواری، پیوسته، گسسته یا انواع دیگر دسته‌بندی‌ها سامان یابند (استنفورد، ۱۳۸۵: ۳۶۴-۳۹۱). علاوه بر این باید امر مربوط به آینده را، یا به عبارت دیگر، تاریخ آینده را نیز در قلمرو فلسفه تاریخ قرار داد. گاهی امر مربوط به آینده در فلسفه تاریخ اتوییا را نیز شامل می‌شود. وانگهی باید به این نکته نیز اشاره کرد که فلسفه تاریخ زمانی ممکن می‌شود که بر کل جریان تاریخ احاطه یافته یا حداقل چنین ادعایی را داشته باشیم.

هر چند ممکن است متفکرانی آگاهی از برخی رویدادها و نقاط عطف را برای برپا کردن یک فلسفه تاریخ استعلایی کافی بدانند، اما باز هم چنین گزینشی نیازمند احاطه بر کلیت تاریخ است. امری که شاید تنها ادیان به واسطه اعتقاد به امر استعلایی و مقدس و البته فرازمانی می‌توانند مدعی آن باشند. در اینجا باز هم بایستی اعتراف نمود که فلسفه تاریخ اساساً ماهیتی دینی دارد و خاستگاه آن را تنها بایستی در دین و اسطوره‌های نشأت گرفته از آن جستجو نمود. چنین دیدگاهی را می‌توان در اثر «معنا در تاریخ» لوویت (لوویت، ۱۳۹۶) نیز مورد توجه قرار داد. در واقع توجه و پایبندی به لوازم منطقی سخن گفتن از فلسفه تاریخ باعث می‌شود تا هویتی الهیاتی برای آن قائل شد.

پس از عبور از چیستی و منشاء فلسفه تاریخ باید به کارکرد بنیادین فلسفه تاریخ که «معنا بخشی» به حیات انسانی است دقت داشت. شاید اگر چنین ادعا کنیم که فلسفه تاریخ معنا دهنده‌ترین عنصر حیات انسانی است چندان به بیراهه نرفته باشیم چه اینکه جهان مدرن تنها پس از ظهور متفکران بزرگی چون کانت، هردر، شیلینگ، فیخته و هگل است که قوام یافته و فارغ از «مشیت الهی» توانایی ادامه مسیر خویش را می‌یابد. مایکل استنفورد چنین اقدامی را واپسگرایانه می‌خواند، اما همانطور که خود او از کانت نقل می‌کند به راستی چه چیزی باید به سیر بی‌معنای رویدادهای انسانی روح و معنا می‌بخشید؟ کانت طبیعت را واجد این مقام دانست و هگل عقل را (استنفورد، ۱۳۸۵: ۳۸۰-۳۸۲). پرسش از این بحث که اساساً چه عنصری در حال القای معنا به سیر حیات بشری است، از سؤالاتی است که در خلال بحث از فلسفه تاریخ می‌بایست عمیقاً بدان اندیشید.

بر اساس تعبیر هگلی، قوانین و الگوهای حاکم بر تاریخ رویدادها را از بستر اولیه خویش برکشیده و در چارچوب مقصود و غایتی نهایی محقق می‌کنند. از این رو، فیلسوف باید به دنبال درک ضرورت درونی اشیاء و فهم صورت ذاتی آنها باشد و لذا نبایستی به صورتی مکانیکی به تبیین علت‌های به لحاظ زمانی متقدم بر پدیده‌ها اکتفا نمود، بلکه آنچه که اساسی است تبیین غایت‌شناسانه آنهاست (بیزر، ۱۳۹۶: ۱۳۲).

۴۱۷). هگل از تاریخ جهانی به مثابه «دیوان قضاوت» یاد می‌کند (هگل، ۱۳۹۷: ۳۹۶)، جایی که تئودیسه هگل به تفسیر تراژدی‌های تاریخ بشری می‌نشیند و می‌کوشد رنج بشری و جبران آن را در محدوده تاریخ همین جهان سامان دهد. از همین رهگذر است که هگل باور می‌یابد که «در تاریخ هیچ امری بیهوده به انجام نمی‌رسد و مفقود نمی‌شود» (بیزر، ۱۳۹۶: ۴۲۹). همانگونه که از تعابیر هگلی برمی‌آید وظیفه خطیر فلسفه تاریخ ادراک‌پذیر ساختن «امر ضروری» نیز هست. به عبارت دقیق‌تر، کارکرد بنیادین فلسفه تاریخ توجیه و تفسیر همین امور ضروری است به ویژه هنگامی که انسان با دشواری و رنج مواجه می‌شود، اموری که ملائم طبع انسانی نیستند.

۵. فلسفه تاریخ ایران‌شهری

اندیشه ایران‌شهری دارای دو بعد زمان خطی و دوری است. زمان خطی تغییر را ممکن می‌سازد و زمان دوری معنا را از فراسوی تغییر زنده نگاه می‌دارد. هم‌افقی با «لحظات برتر» جهان است که معنا را قدرت می‌بخشد و انسان را در بی‌زمانی تثبیت می‌کند. در عین حال تاریخ دوری سر در جهان زیرین دارد و این انگاره را که بشر در این جهان جاودانه است تقویت می‌کند، در حالیکه زمان خطی پایانی برای زندگی انسان در این جهان ممکن می‌سازد. برای پیدا کردن درک منظم‌تر از فلسفه تاریخ ایران‌شهری آن را در چهار قسمت منطبق با مشهورترین بخش‌های فلسفه تاریخ مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهیم.

۱.۵. سرآغاز هستی: جدال نخستین

از آنچه که در متون پهلوی و به ویژه متن‌هایی نظیر «گزیده‌های زادسپرم» برمی‌آید، آغاز هستی در اندیشه ایران‌شهری کمتر تحت تأثیر گاتها و بیشتر منطبق با اندیشه‌های زروانی است. کریبروک^۱ نیز معتقد است که عناصر پیشاپهلوی در این بخش از متون زرتشتی راه یافته‌اند (König, 2020: 219). اسطوره زروان به صورت اجمالی چنین است که زروان نذر می‌نماید که صاحب فرزندی شود و سروری جهان را بدو واگذارد. بر اساس این نذر قریب به هزار-۹۹۹ سال قربانی و نیایش انجام می‌دهد. وی پس از این، در حصول نتیجه شک نموده و ناامید می‌گردد. درست در همین زمان است که دو فرزند همزاد برای او شکل می‌گیرند. یکی هورمزد است که حاصل نیایش‌ها و قربانی‌های اوست و دیگری اهریمن که حاصل شک وی در حصول نتیجه است (رضی، ۱۳۹۲: ۴۸۸). اما در هنگام تولد، اهریمن زودتر پا به عرصه عالم گذاشته و علی‌رغم ناراحتی زروان از چهره کریه آن سروری جهان را بنا بر عهد دیرین بدو می‌سپارد. اما هنگامی که هورمزد متولد می‌گردد، زروان درمی‌یابد که فرزند معهودش اوست و از آنجایی که زروان خداوندگار دادگریست نمی‌تواند عهد دیرین خویش را زیر پای بگذارد (اردستانی رستمی، ۱۳۹۶: ۴). در یسنا نیز از دو همزاد نام برده شده است:

«اینک، آن دو مینوی همزاد که در آغاز، در اندیشه و انگار پدیدار شدند، یکی نیکی را می‌نماید و آن دیگری بدی را...» (یسنا، ۰۳: ۳)

زروان خدایی انسانی شده است که دارای فرزند، شک، مکر و قربانی است. اینکه زروان چه کسی را عبادت یا برای چه کسی قربانی می‌کند مشخص نیست. اسطوره پیدایش در مورد زروان شباهت بسیاری با داستان کروئوس یونانی دارد. اسطوره زروان در اندیشه ایرانی شهری تاریخ را نه تاریخ انسانی، بلکه تاریخ خدایگان قلمداد می‌نمایند. اندیشه ایرانی شهری در همراهی با بسیاری از اسطوره‌های کهن همچون اساطیر یونانی تاریخ را حاصل افعال خدایگان دانسته و انسان حاشیه‌ای بر این بازی بزرگ است. آغاز تاریخ داستان اراده خدایگان است و همانطور که پس از این اشاره خواهد شد حیات انسانی تنها دقایقی محدود از هستی به‌شمار می‌رود. انسان در آغاز تاریخ حضور ندارد و اساساً تاریخ بدون حضور او حرکت خویش را آغاز کرده است.

۲.۵. موتور محرکه تاریخ: زمان؛ مکر و پیمان

در ادامه داستان تولد هورمزد و اهریمن که با تسریع تولد اهریمن نذر زروان به ناراستی سوق یافت و از آنجا که زروان خود خداوندگار دادگری بوده و نمی‌توانست نذر خویش را زیر پای بگذارد، در نتیجه تدبیری می‌کند که سروری جهان را به تدریج از اهریمن ستانده و به هورمزد واگذارد تا مقصود ابتدایی خویش را محقق سازد. زروان برای بازستاندن جهان از اهریمن تدبیری می‌اندیشد. وی «زمان» را خلق می‌کند که به وسیله آن، یعنی پس از گذشت زمانی هورمزد بتواند بر اهریمن چیره گردد. البته در گزیده‌های زادسپرم روایت متفاوتی آورده شده و چنین گفته می‌شود که هورمزد از زمان یاری خواست (گزیده زادسپرم، ۱: ۹). به هر روی، زمان زروانی پدیده‌ایست خود ایستا که یک بار به وسیله خدایی اراده شده و تا پایان تاریخ فارغ از هر اراده دیگری، همانند یک وسیله کوک شده، به کار خویش ادامه می‌دهد. این دوران دوازده هزار سال - در برخی اقوال نه هزار سال - است که به تدریج تمهیدات زروان برای برتری هورمزد بر اهریمن تحقق می‌یابند. در مینوی خرد درباره خلقت جهان و این دوره - در اینجا نه هزار سال - چنین می‌خوانیم: «...آفریدگار اورمزد این آفریدگان و امشاسپندان و مینوی خرد را از روشنی خویش و به آفرین زروان بیکران آفرید. زیرا که زروان بیکران عاری از پیری و مرگ و درد و تباهی و فساد و آفت است و تا ابد هیچ کس نمی‌تواند او را بستاند و از وظیفه‌اش باز دارد. و اهرمن بدکار دیوان و دروجان و دیگر فرزندان اهرمنی را از عمل لواط خود به وجود آورد. و نه هزار (سال) زمستان در زمان بیکران با اورمزد پیمان بست و تا تمام شدن (آن زمان) هیچ کس نمی‌تواند (او را) بگرداند یا تغییر دهد. و چون نه هزار سال تمام شد اهرمن از فعالیت بازداشته شود. و سروش مقدس خشم بر زند...» (مینوی خرد، ۷: ۸-۵۱).

از این متن چنین بر می‌آید که در طول نه هزار سال ابتدایی حاکمیت جهان با اهریمن است و در این دوره هورمزد و نیروهایش اجازه غلبه کامل بر اهریمن و نیروهایش را ندارند، اما در سه هزار سال نهایی نیروهای اهورایی و هورمزد اجازه می‌یابند که با دشمن کاملاً مقابله کرده و از این جهت بیکار نیز در آن دوره تشدید می‌گردد.

اسطوره زروان برای جهان ایرانی شهری اصول بنیادین هستی را روشن می‌نماید و اساس جهان‌مندی آن به‌شمار می‌رود لذا بهتر است کمی بیشتر به معنای زروان و اندیشه‌های مربوط به آن بپردازیم تا سرشت

بحث آشکارتر گردد. زروان حکایت از کلیت عالم، قانون طبیعی، ضرورت و تقدیر دارد. زمان به مثابه جوهر بنیادین طبیعت، ماده آغازین همه چیز است. زروان به عنوان تقدیر و زمان بر کلیت عالم هستی ناظر بوده و وارد پیکار نیک و بد در عرصه اخلاقی نمی‌گردد. از این زمان بی‌کران، زمان متعین یا کران‌مند پدید می‌آید. در بطن همین زمان کران‌مند است که تاریخ جریان یافته و رخدادها به وقوع می‌پیوندند. در بستر زمان کران‌مند یا تاریخ است که پیکار نیک و بد جریان یافته و در نهایت با پیروزی نیکی رستاخیز بر پا شده و از آنجا که زمان به غایت نهایی خویش که پیروزی نیکی بر بدی بوده دست یافته است، زمان کران‌مند به زمان بی‌کران می‌پیوندد (زهر، ۱۳۸۴: ۳۷۹). اگر نیک در این اندیشه بنگریم چنان می‌نماید که زمان کران‌مند به سود هورمزد و به ضرر اهریمن جریان یافته است. پس ظاهراً هر چه از ابتدای تاریخ به این سوی حرکت می‌کنیم قدرت نیکی افزایش یافته و بدی رو به زوال می‌گذارد. گذر زمان عامل پیروزی هورمزد بر اهریمن بوده و «تقدیر» چنین است که پس از طی ادوار مختلف و در نهایت دوازده هزار سال پیروزی نهایی محقق گردد.

دست تقدیر همچنین، مانع از پیروزی زود هنگام هورمزد در این جدال تاریخی نیز می‌گردد. با این حال، نباید فراموش کرد که اهریمن نیز از زمان و تاریخ بهره می‌برد. بر اساس اسطوره زروان، موتور محرکه تاریخ «زمان کران‌مند» یا «خود تاریخ» است. زمان «مکر زوران» برای بازستاندن سروری جهان از اهریمن بوده که قدرتی غیرقابل مقابله به نام «تقدیر» را نیز در خود دارد. در اندیشه ایرانشهری «سرشت تاریخ» پیکارگری با اهریمن و پلیدی است و گذر زمان اساساً بی‌طرف نیست. درک سرشت زمان و امکان‌های تعبیه گشته در هر لحظه اساس فهم هستی بوده و زمان بر انسان و کنش‌هایش مقدم است به گونه‌ای که در ساختار روابط اجتماعی همواره عنصر زمان یک ضلع سوم بین دو طرف انسانی را تشکیل داده و جریان تاریخ را از دست انسان خارج می‌سازد.

علی‌رغم تفاوت دو روایت از آغاز تاریخ در اندیشه ایرانشهری، هر دو روایت بر این نکته تأکید دارند که هورمزد و اهریمن هیچکدام نمی‌توانند از «زمان» تخطی کرده و پیروزی نهایی را زودتر از آنچه که باید بدست آورند. اساساً تاریخ با خلق زمانست که آغاز می‌شود و در واقع سرآغاز تاریخ در اندیشه ایرانشهری را بایستی در اینجا دانست. بدین ترتیب زمان به مثابه تعیین‌بخشیدن به یک نبرد و مشخص ساختن مرزها و در نهایت سرنوشت آن معنی پیدا می‌کند. زمان همانند تیری است که از چله کمان رها می‌شود و پس از دوازده هزار سال بر قلب اهریمن می‌نشیند.

۳.۵. سیر تاریخ: تشدید پیکار

همانطور که پیش از این اشاره شد، در اندیشه مزدایی و اساطیر ایرانی تاریخ از ابتدای خلقت تا انتها ۱۲ هزار سال به درازا می‌کشد. که البته برخی معتقدند که این دوره‌بندی استعاری است و جنبه واقعی ندارد. این دوازده هزار سال به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. با این حال باید تأکید نمود که دوازده هزار سال یک عدد زروانی است و چنین به نظر می‌رسد که انگاره‌های اصلی فلسفه تاریخ اندیشه ایرانشهری زروانی هستند (سنگاری و کرباسی، ۱۳۹۶: ۷۰). اما در ادامه داستان تاریخ پس از سه هزار سال

صلحی موقتی میان هورمزد و اهریمن برقرار می‌شود و چنین قرار می‌گذارند که این نبرد ناتمام را نه هزار سال دیگر از سر بگیرند. در ابتدای سه هزار سال دوم، با از هوش رفتن اهریمن، هورمزد آفرینش جهان را آغاز می‌کند. در «بند هشتم» این واقعه چنین توصیف شده است:

«چون اهریمن به گیجی از کار بیفتاد سه هزار سال به گیجی فروماند. در آن از کار افتادگی آن اهریمن، هرمزد آفریدگان را به صورت مادی آفرید. از روشنی بیکران آتش، از آتش باد، از باد آب، از آب زمین و همه هستی مادی را فراز آفرید...» (دادگی، بی‌تا: ۹۳)

در سه هزار سال سوم، اهریمن به هوش آمده و بار دیگر نبرد را آغاز می‌نماید. در این عصر است که گیتی گسترده شده و هفت کشور، رودها و کوه‌ها پدید می‌آیند؛ نخستین انسان‌ها یعنی «مشی و مشیانه» نیز در این دوره خلق شده و اولین سلسله‌های حکمرانی نیز در جهان شکل می‌گیرند: دو خاندان پیشدادیان و کیانیان. در پایان این عصر هنگامی که اهریمن قصد بازگشت به جایگاه خویش را دارد متوجه می‌شود که راه وی به آسمان بسته شده و او در زمین زندانی گشته است. در سه هزار سال آخر است که هورمزد قدرت بیشتری می‌یابد. عصر چهارم یا سه هزار سال آخر دوران طلایی رسالت زرتشت و ظهور منجی آخر الزمان است (Bashiri, 2012: 12).

در این بخش از فلسفه تاریخ ایرانی شهری نیز نقش «زمان» به عنوان یگانه عامل تحول گیتی کاملاً بارز است. در اندیشه ایرانی شهری زمان در درون خود حدود و مرزهای دوره‌های مختلف را فارغ از هرگونه امر دیگری دارد. یعنی در اینجا بر خلاف اندیشه مارکس که تحول منوط به تحقق شرایط است، یا بر خلاف برخی از اندیشه‌های دینی که تحول منوط به عمل مؤمنانه است، تنها عامل تحول «سر رسیدن زمان مناسب» به‌شمار می‌رود. اساساً این خود زمان است که به بقیه امور معنا می‌بخشد. در واقع زمان خود دارای کنشگری و فعالیت است و لذا از یک طرف بی‌اراده که امور در بستر آن محقق می‌شوند کاملاً فراتر می‌رود. در این اندیشه فهم زمان به معنای درک همه چیز دنیای انسانی است هر چند همین فهم نیز به وسیله زمان کنترل می‌شود.

در این بخش از فلسفه تاریخ ایرانی شهری ما عنصر «زمان خطی» و گسست‌های درون آن و همچنین گسست نهایی را به وضوح مشاهده می‌کنیم. اموری بی‌بازگشت و تغییراتی پیوسته. همچنین با توجه به سه هزار سال پایانی متوجه می‌شویم که پیچیدگی امور به مرور زمان نیز در حال افزایش است از جمله در مورد خود زمان که تنها برای این دوره، یعنی سه هزار سال پایانی است که دارای یک عنصر ادواری نیز می‌شود. این عنصر ادواری مربوط به ظهور فرزندان زرتشت در هر هزاره از آخرین مرحله پیکار هورمزد و اهریمن است. پورداوود این بخش را چنین روایت می‌کند:

«هر یک از موعودهای مزدیسنا وقتی ظهور کند که جهان از طغیان اهریمن تباہ گشته و مخلوقات ایزدی بستوه آمده باشد ظهور هوشیدر نیز در چنین روزگاری خواهد بود... آنگاه اهورا بعالمیان رحمت فرستد پشتون از گنگ دژ برانگیخته بیاری ایران بشتابد» (پورداوود، ۷۲۹۱: ۷۳-۸۳).

در حالی ما شاهد چنین الگوی «ادواری از زمان» در سه هزار سال پایانی هستیم که اثری از آن در دوره‌های گذشته نمی‌یابیم. افزایش پیچیدگی پیکار نیکی و پلشتی در عالم از ابتدا نیز قابل رؤیت است.

یعنی پیکار هورمزد و اهریمن با خلقت جهان به گیتی نیز کشیده شده و در درون آن گسترده می‌شود. با خلقت انسان‌ها نیز پای آنها هم بدین پیکار عظیم کشیده می‌شود و فلسفه سیاسی ایرانشهری نیز تحت تأثیر چنین شرایطی مبتنی بر نبرد شهریار نیک با بدی‌ها و پلیدی‌ها استوار می‌گردد. افزایش پیچیدگی نشانی از شدت یافتن هر چه بیشتر مبارزه نیز هست.

در سه هزار سال پایانی دائماً بر قدرت و نفوذ اهریمنان نیز افزوده شده و اگر در پایان هر هزاره یک سوشیانت ظهور نکند تباهی بر جهان مستولی می‌گردد. «رسالت سوشیانس‌ها از برای همین است که جهان را تازه و خرم کنند و از شدت آسیب اهریمنی بکاهند» (پورداوود، ۱۹۲۷: ۳۲). سوشیانت در لحظه‌ای موعود ظهور می‌کند و آنچه را که به طبع زمان مقدر شده به انجام می‌رساند گویی او روح زمان است که تجلی‌ای انسانی یافته.

۴.۵. پایان تاریخ: پیکار تا وحدت محض

پایان تاریخ در اندیشه ایرانشهری شامل سه هزار سال چهارم می‌گردد که در ابتدای آن زرتشت ظهور می‌کند. این سه هزار سال دارای فراز و فرودهای بسیاری است. از سویی قدرت نیروهای اهریمنی باعث استیلای آنها برای مدتی بر جهان می‌شود و از سوی دیگر در هر هزاره یک سوشیانت ظهور می‌کند و نظم را بر اساس «اشه» برپا می‌دارد. به سه فرزند زرتشت که در هزاره‌های پایانی ظهور می‌نمایند «سوشیانس» گفته می‌شود اما به هر حال اختصاص لقب سوشیانس به آخرین آفریده اهورامزدا امریست که می‌توان رد آن را در یسنا نیز مشاهده نمود: «همه فروشی‌های نیک توانای پاک اشونان را از [فروشی] گیومرت تا سوشیانت پیروز می‌ستاییم» (یسنا، ۲۶: ۱۰). همانطور که ذکر شد، هزاره اول مخصوص به ظهور زرتشت و آوردن دین به وسیله اوست همچنین در پایان این دوره شاهد یک زمستان سخت هستیم. یک روایت زروانی از خلقت چنین است که ظاهراً جهان مادی یا گیتی مخلوق اهریمن است یا حداقل وی در خلقت آن شریک است. یعنی اهریمن و آز بخش جدایی‌ناپذیری از هستی گیتی یا جهان مادی را تشکیل می‌دهند و اگر اهریمنی و نیروهای او مانند ضحاک در این جهان از بین روند، جهان مادی نیز به پایان کار خویش رسیده و زمان کرانمند به زمان بی‌کران می‌پیوندد. گویا به همین دلیل است که فریدون نباید ضحاک را بکشد بلکه باید وی را به بند کشد تا زمان موعود برای مرگ وی فرا رسد (اردستانی رستمی، ۱۳۹۶: ۱۵). پایان تاریخ در اندیشه ایرانشهری وجهه‌ای کاملاً حماسی دارد و در حالیکه تنش در سه هزار سال پایانی به اوج خود رسیده، پیچیدگی شرایط افزایش یافته، فشارها سخت‌تر شده و در نهایت در هنگامی که گمان می‌رود نیروهای نیک شکست را پذیرفته‌اند، زمان به لحظه موعود رسیده و ورق روزگار به یکباره بر می‌گردد و سوشیانت پیروزی نهایی را رقم می‌زند.

تاریخ نه آن‌چنان که برخی از متفکران مدرن انگاشته‌اند یک تراژدی انسانی، بلکه یک حماسه پر شور از نبرد نیکی و بدی است، چرا که تاریخ تنها مسیری برای صبر و انتظار است تا از رهگذر گذر زمان، پیروزی خود محقق گردد. پیکارگری در چارچوب صبر و انتظار معنی می‌یابد. چرا که با نبرد صرف پیروزی حاصل نمی‌شود، بلکه چند هزار سال زمان بایستی بگذرد تا پیروزی نهایی ممکن شود. این یک

فلسفه مبارزه ایرانی است که بقا به مثابه راه پیروزی تلقی شده تا مکر الهی جهان را زیر و زبر گرداند. در یسنا انسان از هورمزد سؤال می‌کند که «چه زمانی» نیکی بر عالم مستولی می‌شود. این شیوه پرسش را می‌توان نشانه‌ای از آن مفهوم انتظار و عملکرد زمان در نظر گرفت:

«ای مزدا، کی مردم آیین تو را در خواهند یافت؟ کی این زهرابه‌ی دیوانگی آور بر خواهد افتاد؟..... ای مزدا، کی راستی و پاکی و پارسایی، و کشور پر از کشترازی‌های گسترده، و خانمان خوب و آباد، پدیدار خواهد شد؟» (یسنا، ۸۴: ۱ و ۱۱).

اما حال سؤال اینست که پس از نبرد نهایی و پیروزی سوشیانت و اشونان چه اتفاقی در گیتی می‌افتد؟ آیا بهشتی زمینی شکل خواهد گرفت؟ در این جا با پاسخی کاملاً زروانی مواجه هستیم. یعنی از آنجا که در بستر زمان کران‌مند یا تاریخ است که پیکار نیک و بد جریان یافته و در نهایت با پیروزی نیکی فرشگرد بر پا شده و از آنجا که زمان به غایت نهایی خویش که پیروزی نیکی بر بدی بوده دست یافته است، زمان کران‌مند به زمان بی‌کران می‌پیوندد (زهر، ۱۳۸۴: ۳۷۹). یعنی با پیروزی سوشیانت مأموریت انسان نیز در این گیتی به اتمام رسیده و رستاخیز برپا می‌گردد و نکته مهم اینست که بهشت و جهنم مرحله نهایی نیستند بلکه پس از آرماگدون نهایی جهان اهورامزدا شکل می‌گیرد (Nigosian, 1993: 95). رساندن هورمزد به تخت شهریاری جهان هدف این مبارزه دوازده هزار ساله است که البته این مبارزه زمان بوده و نه انسان. اساساً هیچ اتویایی برای انسان در آخرین دقایق تاریخ نیز متصور نیست و تنها بی‌کرانگی و محو شدن در وحدت محض است که برای او مقدر گشته (پولادی، ۱۳۹۷: ۸۷). هدف تاریخ نیز خود با گذر زمان محقق می‌گردد. پس از پیروزی نهایی سوشیانت، تنها فنا یا وحدت محض در زمان بی‌کران در انتظار انسان است؛ این امر حکایت از یک پوچ‌گرایی عرفانی دارد که سرنوشت نهایی انسان را چیزی جز محو شدن نمی‌داند.

۶. تعیین بخشی فلسفه تاریخ به سیاست در اندیشه ایرانی شهری

پیکار نیکی و پلشتی یا به زبانی آشناتر خیر و شر، بنیادین‌ترین انگاره آیین مزدیسنا است. در اینجا دوست و دشمن تمایزی اساسی، بنیادین و ازلی دارند. این گزاره سراسر هستی، معنا و غایت زندگی انسان در سپهر فردی و سپهر اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. لاجرم از سلطه این انگاره است که امر سیاسی نیز پای به عرصه وجود می‌گذارد و جهان ایرانی شهری را مملو از سیاست می‌کند. در اندیشه ایرانی شهری نیز تاریخ صحنه نبرد خیر و شر بوده و در این میان خلقت انسان رخدادی ژرف در جهت یاری رساندن به هورمزد است تا بر اهریمن غلبه نماید. هدف این پیکار عظیم که انسان تنها بخشی از آن است به قدرت رساندن هورمزد بوده و شهریاری زمینی نیز تنها راهبری جماعت مردمان برای ایفای نقش تاریخی خویش است. البته که انسان مختار است اما نوع انسانی برای یاری هورمزد و به وسیله او خلق شده‌اند.

فلسفه تاریخ در اندیشه ایرانی شهری داستان پیکار هورمزد و اهریمن برای سروری بر جهان است. در این نظام جایگاه هر چیزی در نسبت با آن پیکار بنیادین است که مشخص می‌شود. یعنی امر سیاسی از ازل بر خلقت سایه افکنده و هر چیزی در چارچوب این مسئله که اهورایی است یا اهریمنی مورد مذاقه سیاسی

قرار می‌گیرد. سیاست، بدان معنا که اشمیت از آن تعبیر می‌کند، در ذات این جهان وجود دارد و از رابطه خدایان نشئت گرفته است. دوگانه اهورایی-اهریمنی «وضعیتی سیاسی» را بر هر لحظه از زندگانی انسان در اندیشه ایران‌شهری تحمیل می‌کند و بنیاد انسان را بر مرزگذاری میان نیروهای اهورایی و اهریمنی بنا می‌کند که معنی وجود سیاسی برای انسان و نه امکان زندگی سیاسی است.

با این حال، عمل انسانی جایگاهی در تاریخ ندارد و لذا کنش انسان فاقد معنا تلقی می‌گردد. چنین اندیشه‌ای در عین ایجاد علاقه فردی به نیکی و حتی وجود سیاسی انسان، امکانی برای تعالی انسان ندارد و هر چه بیشتر انسان را به سوی عزلت‌گزینی سوق می‌دهد، چرا که تاریخ و صحنه اجتماع قضایوتی درباره او به مثابه یک ابژه زمان نخواهد کرد. در اندیشه ایران‌شهری انسان معنایی سیاسی دارد اما عمل او بی‌معناست لذا فراخوانی جز بودن به او نمی‌دهد.

در اندیشه ایران‌شهری سرشت انسان، اهورایی است. انسان نیک سرشت وظیفه دارد در چارچوب اشته با اهریمن و اهریمنان مبارزه کند. بر همین اساس، این اندیشه تا حد زیادی جبرگرا تلقی می‌گردد، چرا که در نظام هستی‌شناسی آن هر موجودی بر اساس خلقت خویش در نقشه از پیش تعیین شده ازلی تعبیه شده و در قالب همان به وظیفه‌ای که برای آن مشخص شده است می‌پردازد. اگر این مسئله را در کنار اهمیت و جایگاه نظم در اندیشه ایران‌شهری با عنوان‌های «اشه» یا «رته» قرار دهیم درک عمیق‌تری از آن بدست می‌آوریم. تقدیر تراژیک ثنویت مزدایی به گونه‌ای مسلم هدف آفرینش و نهایت زندگی بشر را مشخص کرده و نقش‌هایی تغییرناپذیر را برای بازیگران این صحنه ترسیم می‌نماید (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۳۵).

عدم تساهل در رفتار زرتشتیان در مواجهه با بیگانگان در دوره ساسانی نیز با همین پیش‌فرض‌ها قابل درک است (Gignoux, 2001: 102). عالم دو سو بیشتر ندارد؛ اهورایی و اهریمنی و هر انسانی در یک سو، در حال نقش‌آفرینی است. یا در هماهنگی با رته و اشته به دنبال استیفای نظم اهورایی است یا اینکه در جبهه اهریمنی در حال تقابل با اسقرار رته در حیات بشری است. سیاست ایران‌شهری پرورده آهنگ زمان و ایستادگی در مقابل شر است. دوران‌های متمادی بایستی شر را تحمل کرد و در خویشتن از آن برائت جست تا سرانجام لحظه مناسب فرا رسیده و زمان مکر خویش را در نابودی اهریمنی آشکار گردانند. مبارزه با شر و اهریمنی بیش از هر چیز در تحمل آن تا رسیدن لحظه مناسب نهفته است.

شهریار در اندیشه ایران‌شهری همان کارویژه‌ای را که خدا/خدایان در نظام هستی دارند، در زمین دارد. وی باید از نظم کیهانی هستی یا همان «اشه» حفاظت کرده و با برهم‌زنندگان آن پیکار نماید. شهریاری خود یک آزمون دینی است و از این جهت نیز پیکارگری او با پلشتی و حفاظت از اشته رسالتی دینی تلقی می‌گردند (رستم‌وندی، ۱۳۹۲: ۴۳). سوشیانت‌ها نیز به عنوان فرمانروایان آخرالزمانی در همین چارچوب قرار می‌گیرند:

«ای مزدا، سوشیانس‌های کشورها، کسانی خواهند بود که، با پیروی از اندیشه نیک، بایسته خود را به انجام می‌رسانند. کردارشان بر پایه راستی و آموزش‌های توست، و بدرستی برای چیرگی و برافکندن خشم، گمارده شده‌اند» (یسنا، ۸۴، ۲۱).

ایده اصلی فلسفه سیاسی ایران‌شهری که کاملاً برگرفته از فلسفه تاریخ آن است، مبارزه و پیکار با «شر»

است. مبارزه با شر روح آیین مزدیسنا و اندیشه ایرانی شهری است و در سراسر آن تبری می‌یابد. این مضمون در گاهان نیز به ویژه در قالب شهریاری بد قابل ردیابی است: «باشد که شهریاران نیک، با کردار نیک و دانش و پارسایی، بر ما فرمان برانند، نه شهریاران بد. پاکیزگی برای مردم، از گاه زادن بهترین است. برای آبادی جهان باید کوشید، جهان را باید بدرستی پروراند، و آن را به سوی روشنایی برد» (یسنا، ۸۴: ۵).

در اینجا ما برای درک بهتر از ماهیت امر سیاسی بایستی به چستی مفهوم شر در این اندیشه بیشتر توجه کنیم. به راستی چرا مزدیسنان شر را تا بدین حد پررنگ دیده‌اند. در عقاید مردمان هندو و بین‌النهرین باستان ایده شر چندان سازمان‌یافته و منسجم نبوده و موجودات شریر حاصل طبیعت بوده یا اینکه خود ایزدان منقلب شده‌اند، اما در مقابل در تورات به عنوان یک متن کهن دیگر یهوه خود به شخصه آفریننده نور و ظلمت یا خیر و شر به صورت توامان است (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۳۸-۳۹). به نظر می‌رسد همین امر خود نشان از حضور جدی امر سیاسی در ایران باستان است. به این معنا که تضاد و تقابل و غیریت در ایران باستان ظهور و بروزی دائمی و جدی داشته است. مقابله‌ها و دشمنی‌ها میان اقوام مهاجر با اقوام ساکن یا حتی میان هر یک از این اقوام امری است که دیگری سازی و جای دادن آن دیگری در ذیل امری ناپسند و شر را تبدیل به یک ضرورت می‌کرده است. از همین رو می‌توان حضور امر سیاسی را از این دوران به صورت آشکار چه در حیات سیاسی اجتماعی و چه در متون اندیشگانی باقی مانده از آن دوران مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی و متون ایرانی شهری را نمی‌توان بدون درک فلسفه تاریخ حاکم بر آنان درک کرد، چرا که مهمترین پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه این اندیشه در قالب فلسفه تاریخ آن بیان گشته‌اند. درک راستین از مسئله شر، جایگاه انسان و ماهیت جهان تنها از طریق التفات به فلسفه تاریخ ممکن می‌شود و نادیده انگاشتن چنین مسئله‌ای تفسیر اندیشه ایرانی شهری را از چارچوب سنت خویش خارج می‌کند و چه بسا از سنتی چنین تقدیرگرا، تفسیری لیبرال صورت گیرد. لذا پرداختن به فلسفه سیاسی بدون درک فلسفه تاریخ امری ابر به نظر می‌رسد.

در اندیشه ایرانی شهری فلسفه تاریخ بر همه چیز حاکم است. همه سامان‌ها نه تنها از فلسفه تاریخ نشأت می‌گیرند، بلکه اساساً با جبرگرایی تاریخی که در سرشت این اندیشه وجود دارد، تعیین می‌یابند. در این ساحت زمان عاملی اجبارگر و حامل اصلی رخدادها در طول تاریخ است و انسان تنها بازیگر است که از نقش آفرینی آن در چارچوب نمایشنامه‌ای ازلی استفاده شده است. این «زمان» است که خصلتی سیاسی داشته و نقش اصلی را در پیشبرد نبرد اهوراییان و اهریمنان دارد. آینده همواره روشن‌تر از گذشته است و بایستی نسبت به آن خوشبین بود.

نکته اساسی در اینجا ساختار فلسفه تاریخی است که چنین جزم‌گرایانه به همه چیز از جمله سیاست تعیین بخشیده است. دوگانه اهورایی بودن یا اهریمنی بودن است که بر همه چیز سایه افکننده، هیچ

تساهلی را در میان باقی نگذاشته و حیات انسانی را تنها مسیری برای پیکارگری قرار داده است. امر سیاسی ایران‌شهری نیز در چارچوب این دوگان گرفتار آمده و ناچار وضعیتی سازش‌ناپذیر برای جهان ایران‌شهری خلق کرده است. در اندیشه ایران‌شهری انسان در «وضعیت سیاسی» زیست می‌کند. یعنی دوگانه اهورایی- اهریمنی همواره بر سراسر زندگی وی سایه افکنده است.

فلسفه تاریخ ایران‌شهری که متضمن عقاید زرتشتی و زروانی است در مرحله اول در نقطه آغاز هستی واجد «وضعیتی سیاسی» می‌گردد. تضاد و جدال اهورایی و اهریمنی بنیان هستی را شکل می‌دهد. پس از آن زروان با خلق زمان به عنوان موتور محرکه تاریخ و عنصر رهایی‌بخش از شر اهریمن اجازه می‌دهد این پیکار دوازده هزار سال به طول بینجامد. در اینجا زمان به عنوان بخشی از مبارزه بین هورمزد و اهریمن نقشی سیاسی را بر عهده می‌گیرد. زمان عامل تغییر و در نهایت پیروزی هورمزد به شمار می‌رود.

فرآیند تاریخ چنین است که هر چه به پیش می‌رویم بر قدرت هورمزد افزوده گشته و در سه هزار سال پایانی است که پیکار شدت گرفته و در نهایت فرزندان زرتشت یا سوشیانت‌ها هستند که اهریمن را شکست داده و از گیتی می‌رانند. از آنجا که جبرگرایی و تقدیرگرایی اندیشه زروانی بر فلسفه تاریخ ایران‌شهری سیطره دارد، پیروزی در پیکار و نابودسازی اهریمن تنها پس از دوازده هزار سال و در لحظه مناسب رخ می‌دهد. در نتیجه، عرصه اصلی سیاست در گیتی - که پیکار نیروهای خیر و شر است - عرصه‌ای کنترل شده به وسیله زمان به‌شمار می‌رود و همان‌طور که از داستان به بند کشیدن ضحاک بر می‌آید، تنها اقدامات محدودی را بر اساس موقعیت زمانی می‌توان انجام داد. زمان از جهتی مکر زروان برای نابودی اهریمن به شمار می‌رود و در عین حال از جهت دیگر نشانه وفاداری وی به عهد و پیمان نیز هست.

بر این مبنا، فلسفه تاریخ ایران‌شهری به وسیله زمان، که خود عنصری سیاسی در ذات گیتی است، عامل کنترل‌کننده سیاست در این گیتی نیز به‌شمار می‌رود. سیاست‌ورزی شهریاران هم در گیتی در وضعیت سیاسی کنترل شده‌ای رخ می‌دهد که آنها نمی‌توانند از چارچوب آن خارج شوند و این تنها زمان است که عامل تغییرات اساسی می‌تواند باشد. از این رو، سیاست نیز محدود به اعمالی جزئی می‌شود که روابط سیاسی یعنی پیکار نیروهای خیر و شر در هر سطحی در درون گیتی را جز در لحظه مناسب نمی‌تواند تغییر دهد. لحظه مناسب نیز در ابتدا تعیین گشته است. از این رو فلسفه تاریخ نقاط عطف و هنگامه‌های اساسی تغییر در جهان را نیز تعیین کرده است. در اینجا سیاست نه حاصل اراده کامل شهریاران و عاملان، بلکه حاصل اراده زمان است که محقق می‌گردد.

اندیشه سیاسی ایران‌شهری اگر بنایی برای افق بخشیدن به انسان ایرانی امروز دارد بایستی نخست به نقدی درونی دست زده و آنچه باعث انحطاط است را از آنچه منجر به بهروزی می‌گردد جدا سازد. نمی‌توان انسان را چنین به بند جبر کشید و انتظار شکوفایی ملک را نیز در سر پروراند. بدین ترتیب، مطالعات ایران‌شهری نیازمند یک بنیاد الهیاتی پیراسته و معقول برای جهت‌دهی به اندیشه سیاسی است؛ تاسیس یک خود انسانی که موقعیت مسئولانه‌تر و موثرتری در جهان داشته باشد. موقعیت انسان در سنتی که امروزه از آن به ایران‌شهری یاد می‌شود، انسانی فارغ از گذر روزگار شکل می‌دهد؛ موجودی که همواره منتظر یک قهرمان برای نجات خویش و ملک است. در مقابل، آن انسانی که در دوره اسلامی

در ایران شکل گرفت و در قلم فردوسی، سعدی و دیگران شخصیت یافت از قدرت بیشتری برای زیست کنش‌گرانه در جهان برخوردار بود. میراث کهن را بایستی به تجربه دوران‌ها آغشته ساخت تا انسان ایرانی نو، پرورده‌تر و پر فروغ‌تر پدید آید.

منابع

- --- (۱۳۵۴)، مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- --- (۱۳۶۶)، گزیده زادسپرم، ترجمه راشد محصل، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- --- (بی تا)، یسنا، ترجمه ابراهیم پورداوود، نشر اینترنتی.
- اردستانی رستمی، حمید رضا (۱۳۹۶)، «بنیان زروانی ناکشتن و به بند کشیدن ضحاک شاهنامه»، شعر پژوهی، شماره ۳۱، صص ۱-۲۲.
- استفورد، مایکل (۱۳۸۵)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام و انتشارات سمت.
- اسکینر، کوئنتین (۳۹۳۱)، بینش‌های علم سیاست: در باب روش، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ جاوید، جلد اول.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بیزر، فردریک (۱۳۹۶)، هگل، ترجمه سید مسعود حسینی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۹)، مایه‌های فلسفی در میراث ایران باستان، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- پورداوود، ابراهیم (۱۹۲۷)، سوشیالیسم، بمبئی: چاپخانه مور گوالیا تانک.
- پولادی، کمال (۱۳۹۷)، در سودای نظام داد: جهان‌شناسی ایرانی و اندیشه سیاسی، تهران: نشر مرکز.
- دادگی، فرنیخ (بی تا)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، انتشار شخصی مترجم، نسخه اینترنتی.
- دریایی، تورج و رضاخانی، خداداد (۱۳۹۷)، از جیحون تا فرات: ایران‌شهر و دنیای ساسانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۹۲)، اندیشه ایرانی شهری در عصر اسلامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رضایی‌راد، محمد (۱۳۷۸)، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران: انتشارات طرح نو.
- رضی، هاشم (۱۳۹۲)، آیین زروانی: تحلیل کهن‌ترین استوره ایرانی زمان، مکان، جو، حرکت، تهران: انتشارات بهجت.
- زهر، آر سی (۱۳۸۴)، زروان یا معمای زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ساجدی، ابوالفضل (۳۸۳۱)، زبان دین و قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله.
- سبحانی، جعفر (۵۸۳۱)، هرمنوتیک، چاپ دوم، قم: انتشارات توحید.
- سعیدی روشن، محمد باقر (۳۸۳۱)، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- سنگاری، اسماعیل و کرباسی، علیرضا (۱۳۹۶)، «رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی»، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، شماره ۲۰، تهران: ۷۷-۵۵.
- کافی، مجید (۱۳۹۵)، جامعه‌شناسی تاریخی، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۵)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات صدای معاصر.
- لوویت، کارل (۱۳۹۶)، معنا در تاریخ، ترجمه سعید حاجی ناصری و زانیار ابراهیمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نصرت‌پناه، محمدصادق و درخشه، جلال (۳۹۳۱)، «کاربرد روش تحلیل هرمنوتیک در مطالعات اسلامی»، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم شماره سوم.
- واعظی، احمد (۰۹۳۱). نظریه تفسیر متن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۷)، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی‌طلب، چاپ پنجم، تهران: نشر قطره.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۵)، سیاست، ترجمه عبدالرحمان عالم، چاپ ششم، تهران: نشر نی.

References

- --- (1987), Ghazideh Zadsperam, translated by Rashid Mozal, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. [in Persian]
- --- (1975), Minoy Kherad, translated by Ahmad Tafzali, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications. [in Persian]
- --- (n. d.), Yasna, translated by Ebrahimpourdavoud, online publication. [in Persian]
- Ardestanirostami, H. (2017). It is a Zurvanian Principle to Shackle Zahhak instead of killing him. *Journal of Poetry Studies (boostan Adab)*, 9(1): 1-22. doi: 10.22099/jba.2016.3897
- Baharucha, Ervad (1893), *Zoroastrian Religion and Costume*, Chicago: Held.
- Bashiri, Iraj (2012), *Ancient Iran; Cosmology, Mythology, History*, USA: Cognella.
- Bizer, Frederick (2016), *Hegel*, translated by Seyyed Masoud Hosseini, third edition, Tehran: Ghoghnoos Publishing.[in Persian]
- Christian Sen, Arthur (2005), *Iran during the Sassanid era*, translated by Rashid Yaseemi, fifth edition, Tehran: Sedaye Moaser Publications.[in Persian]
- Dadgi, Farnbagh (n. d.), *Bandesh*, translated by Mehrdad Bahar, personal publication of the translator, online version.[in Persian]
- Daryaie, Toraj and Rezakhani, Khodadad (2017), *from Jihun to Euphrates; Iranshahr and the Sassanid world*, second edition, Tehran: Morwarid Publications.[in Persian]
- Derakhsheh, J., & Nosratpanah, M. S. (2014). Evaluating the Application of Hermeneutical Method of Analysis in Islamic Studies. *Contemporary Political Studies*, 5(13): 39-62.
- Gignoux, Philippe (2001), *Man and Cosmos in Ancient Iran*, Rome: Istituto Italiano

- per L’Africa E L’Oriente.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (2017), Elements of the Philosophy of Right, translated by Mehbod Irani-Talab, fifth edition, Tehran: Qatreh Publications.[in Persian]
 - Heywood, Andrew (2015), Politics, translated by Abdur Rahman Alam, 6th edition, Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
 - Kafi, Majid (2015), Historical Sociology, second edition, Qom: Hozha and University Research Center.[in Persian]
 - König, Götz (2020), Studies on the History of Rationality in Ancient Iran III: Philosophy of Nature, in “zaraθuštrōtəma; Zoroastrian and Iranian Studies in Honour of Philip G. Kreyenbroek” Edited by Shervin Farridnejad, Leiden: Brill.
 - Lovitt, Carl (2016), Meaning in History, translated by Saeed Haji Naseri and Zaniar Ebrahimi, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [in Persian]
 - Lucie-Smith, Alexander (2007), Narrative theology and moral theology: the infinite horizon, Hampshire: Ashgate Publishing Limited.
 - Motameni, Ahmad R (2014), Iranian Philosophy of Religion and the History of Political Thought, Doctoral dissertation, University of California, Political Science.
 - Nigosian, S.A (1993), the Zoroastrian Faith; Traditional and Modern Research, Montreal: McGill-Queen’s University Press.
 - Paktachi, Ahmad (2009), Philosophical elements in the heritage of ancient Iran, second edition, Tehran: Imam Sadiq University Press. [in Persian]
 - Poladi, Kamal (2017), Aspiring for a just system Iranian cosmology and political thought, Tehran: Center Publishing. [in Persian]
 - Pordawood, Ibrahim (1927), Suchians, Bombay: Moore Gwalia Tank Press.[in persian]
 - Razi, Hashem (2012), Ayan Zarvani; Analysis of the oldest Iranian myth of time, place, atmosphere, movement, Tehran: Behjat Publications. [in Persian]
 - Rezai-Rad, Mohammad (2007), The Basics of Political Thought in Madhazian wisdom, Tehran: Tarhe-no Publications. [in Persian]
 - Rostamvandi, Taghi (2012), Iranshahri Thought in the Islamic Era, 2nd edition, Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]
 - Saeedi Roshan, Mohammad Baqer (2004), Analysis of the Quranic Language and its Understanding Methodology, Qom: Hozah and University Research Center. [in Persian]
 - Sajdi, Abolfazl (2013), The Language of Religion and the Qur’an, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [in persian]
 - Sangari, E., & Karbasi, A. (2017). An Approach to History from the Viewpoint of Philosophy of History of Zoroastrianism. Historical Perspective&Historiography, 27(20), 55-77. doi: 10.22051/hph.2018.19391.1200
 - Schmidt, Karl (2012), The concept of the political, translated by Sohail Safari, Tehran: Negah Maaser. [in Persian]
 - Skinner, Quentin (2013), Insights of Political Science: About Method, translated by

Fariborz Majidi, Tehran: Farhang Javed, Volume 1. [in Persian]

- Sobhani, Jafar (1385), Hermeneutics, second edition, Qom: Towheed Publications. [in Persian]
- Stanford, Michael(2005), an introduction to historical research, translated by Masoud Sadeghi, second edition, Tehran: Imam Sadegh University Press and Samt Press. [in Persian]
- Vaezi, Ahmed (2018). Theory of Text Interpretation, Qom: Hozha and University Research Institute. [in Persian]
- Zener, RC (2004), Zarvan or the mystery of Zoroastrianism, translated by Timur Qadri, Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]

An Analysis of the Roots and Contradictions of Secularism in Turkey

Borhan Salimi¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.235761.1539](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.235761.1539) Received: 2024/5/20 Accepted: 2024/10/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: The religious policies of modern states are influenced by various factors, leading to the formation of multiple models of secularism in different societies. The Turkish model in the Islamic world has frequently attracted the attention of both Western and Islamic scholars, often without critical reflection. The characteristics of this model have been less critically examined. The present paper is aimed at investigating the intellectual – historical roots of institutional secularization of the Turkish state, and fundamental characteristics and contradictions of the Turkish secularism model (known as *Laiklik*) during its founding period (1923-1940). Understanding the mentioned characteristics and contradictions, which have been the cognate of this model of secularism until today, will provide significant insight into the decades-long debates between Islamists, Kemalists, and religious minorities regarding the nature of secularism and religious policy in Turkey.

Methods: Using a descriptive – analytic research method, an attempt was made to answer the main research question. A critical perspective has also been applied in the use of sources and in the presentation of the discussion. A collection of classic research on the history and politics of Turkey, along with recent works published in the field of religion and state in this country, constitute the main sources of the present study.

Results and Discussion: An examination of the religious policy of the nascent Turkish Republic up until 1940 reveals radical religious policies, which, given the intertwining of religion and the Sultan-Caliphate system in the Ottoman Empire, were remarkable. The modernization and secular traces of this period also had a significant influence on

1. Ph.D. in Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. [Borhan.salimi@yahoo.com](mailto:borhan.salimi@yahoo.com)



other Islamic countries. A Number of states in the region have followed a number of Kemalist policies, particularly regarding the relationship between religion and the state. The findings of this historical-critical study on the Turkish model of secularism indicate that, despite the official adoption of *laiklik* and secular rhetoric, the authoritarian state's interference in religious affairs, the nationalization of Islam, and the lack of state neutrality towards different religions and sects were among the key features of Turkish secularism during its foundation. These three contradicting characteristics are among the most important distinctions between this particular model of secularism and the democratic models of secularism. As mentioned in this article's conclusion, the above features are tied with Turkish secularism in the following decades (especially since the 1970s) and the governing era of *the Justice and Development Party* (despite emphasizing a moderate interpretation of secularism). One of the negative consequences of these characteristics is the continued activation of ideological, political, and religious divides in Turkish politics. The government's lack of practical impartiality has always led to major dissatisfaction among non-Muslim religious minorities and Muslim Alawites, both in the past and in the present, while the Alevi-Sunni divide remains a key political and social fault line in the country.

Conclusion: Considering equal dignity for people with different religious and non-religious beliefs and ensuring conscience – religion freedom have been among the most basic objectives of the secularism. The principle of non-interference of the government in religious affairs and the principle of neutrality are basic instruments for realizing such an objective. In the Turkish model, however, from the early stages of establishment of the secularism (Ataturk Administration), the objectives were pretty ambiguous. During this stage, the secular politics was based on political authoritarianism, extreme ethnic nationalism, and authoritative modernization, of which the secularization was only a part. As a result, this model of secularism contained contradictions that persisted in the following decades, rendering it incapable of achieving the goals of secularism as seen in many democratic states.

Keywords: Secularism, Republic of Turkey, Laicism, Authoritarianism, Political Islam, Modernization

Citation: Salimi, Borhan. 2024. An Analysis of the Roots and Contradictions of Secularism in Turkey, Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 146-168.



واکاوی ریشه‌ها و تناقضات سکولاریسم در ترکیه

برهان سلیمی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2024.235761.1539](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.235761.1539)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۳۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: سیاست دینی دولت‌های مدرن تحت تاثیر عوامل مختلفی اتخاذ شده و می‌شود. همین مساله منجر به شکل‌گیری مدل‌های چندگانه سکولاریسم در جوامع مختلف شده است. سکولاریسم ترکی، یکی از مدل‌های جهان اسلامی سکولاریسم است، که همواره مورد اقبال پژوهشگران غربی و اسلامی، آن هم بدون نگاه انتقادی بوده و ویژگی‌های این مدل، کمتر مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته است. هدف مقاله حاضر واکاوی ریشه‌های فکری- تاریخی سکولاریزه شدن نهاد دولت در ترکیه، ویژگی‌ها و تناقضات اساسی سکولاریسم ترکی (لاییک لیک) در دوره تاسیس آن (۱۹۲۳-۱۹۴۰) است. فهم ویژگی‌ها و تناقضات فوق که تا به امروز نیز، همزاد این مدل از سکولاریسم بوده، کمک عمده‌ای به فهم دهه‌ها مجادلات بین اسلام‌گرایان و کمالیست‌ها و اقلیت‌های مذهبی پیرامون ماهیت سکولاریسم و سیاست‌گذاری دینی در این کشور خواهد نمود.

روش‌ها: با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی، سعی شده به سوال اصلی پژوهش پاسخ داده شود. سویه انتقادی نیز، در بهره‌گیری از منابع و طرح مباحث لحاظ شده است. مجموعه‌ای از پژوهش‌های کلاسیک در خصوص تاریخ و سیاست در ترکیه و آثار جدیدی که در دهه‌های اخیر در زمینه دین و دولت در این کشور منتشر شده‌اند، عمده‌ترین منابع پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند.

یافته‌ها: بررسی سیاست دینی جمهوری نوپای ترکیه تا سال ۱۹۴۰ نشان از سیاست‌های رادیکال دینی دارد که در نوع خود با توجه به در هم تنیدن دین و نظام سلطان- خلیفه در امپراطوری عثمانی کم نظیر بود. مدرنیزاسیون و رگه‌های سکولار آن در این دوره، تاثیر عمده‌ای نیز بر سایر کشورهای جهان اسلام گذاشت. یافته‌های پژوهش تاریخی- انتقادی حاضر از مدل سکولاریسم ترکی نشان می‌دهد، علیرغم رسمیت لاییک لیک و ریتوریک‌های رسمی سکولار، دخالت اقتدارگرایانه دولت در امور دینی، ملی‌سازی دین اسلام و عدم بی‌طرفی دولت در قبال ادیان و مذاهب مختلف از مهمترین ویژگی‌های سکولاریسم ترکی در دوره تاسیس بودند. این سه ویژگی و در عین حال

۱. دانش‌آموخته دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. borhan.salimi@yahoo.com



تناقض، ناقض آزادی وجدان و دینی شهروندان و برابری آن‌ها به عنوان غایات سکولاریسم می‌باشند. از سوی دیگر، این ویژگی‌ها، مهمترین وجوه متمایز این مدل از مدل‌های دموکراتیک سکولاریسم هستند. خصلت‌های فوق، همچنان که در بخش پایانی مقاله اشاره شده است، در دهه‌های بعد (به ویژه از دهه ۱۹۷۰) و دوره حکمرانی حزب عدالت و توسعه (علیرغم تاکید بر روایت نرم‌تری از سکولاریسم) همزاد سکولاریسم ترکی بوده است. از تبعات منفی این امر، فعال نگه داشتن شکاف‌های ایدئولوژیک، سیاسی و مذهبی در عرصه سیاست ترکیه می‌باشد. چنانکه عدم بی‌طرفی دولت در عمل، همواره نارضایتی‌های عمده‌ای را در میان اقلیت‌های دینی غیرمسلمان و علوی‌های مسلمان در گذشته و هم اکنون در پی داشته و دارد یا شکاف علوی- سنی، همچنان یکی از شکاف‌های مهم سیاسی و اجتماعی این کشور بوده و هست.

نتیجه‌گیری: برابری منزلت افراد با اعتقادات دینی و غیردینی متفاوت و تضمین آزادی وجدان - دینی از جمله اهداف سکولاریسم بوده و هست. اصل جدایی، عدم دخالت دولت در امور دینی و بی‌طرفی دولت، از ابزارهای تحقق این اهداف است. در مدل ترکی، از همان اوایل شکل‌گیری، اهداف مبهم بودند. سیاست سکولار در این دوره، بر پایه اقتدارگرایی سیاسی، ناسیونالیسم قومی افراطی و مدرنیزاسیون آمرانه، که سکولاریزاسیون بخشی از آن بود، استوار شد. به همین دلیل، این مدل از سکولاریسم دارای تناقضاتی بود که در دهه‌های بعد نیز، تداوم یافت و ناتوان از تحقق غایات سکولاریسم، به مانند بسیاری از دولت‌های دموکراتیک بوده است.

واژگان کلیدی: سکولاریسم، جمهوری ترکیه، لائسیته، اقتدارگرایی، اسلام سیاسی، مدرنیزاسیون

استناددهی: سلیمی، برهان. ۱۴۰۳. واکاوی ریشه‌ها و تناقضات سکولاریسم در ترکیه، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۱۶۸-۱۴۶.



۱. مقدمه

از منظر برخی پژوهشگران، سیاست‌های دینی دوره جمهوری ترکیه، ناخرسندی‌های شدیدی در جامعه سنتی این کشور ایجاد کرد که از آن تحت عنوان سکولاریزاسیون اجباری یاد می‌شود. برخی نیز، همچون بابی سعید^۱، ظهور اسلام‌گرایی سیاسی از دهه ۱۹۷۰ را واکنشی به گفتمان کمالیسم و اروپامحوری افراطی‌اش ارزیابی کرده‌اند. طیفی از نویسندگان نیز لایه‌های منفی و آمرانه روند نوسازی در این دوره را نادیده گرفته و به تغییرات رادیکال و مثبت در ابعاد مختلف از جمله به اهمیت سیاست‌های سکولار، در بحث گذار دولت و جامعه سنتی ترکیه به شرایط مدرن اشاره می‌کنند. به هر صورت، سیاست سکولار در دوره تاسیس، نه تنها تاثیر قابل توجهی بر سیاست دینی، زندگی عمومی و خصوصی شهروندان این دولت - ملت نوپا نهاد، بلکه هژمونی این عنصر از ایدئولوژی کمالیسم (با تفاوت‌هایی اندک) بر حیات سیاسی ترکیه امروز غیر قابل انکار است.

برخی پژوهش‌ها، ریشه‌های سکولاریسم را به عصر تنظیمات و اصلاحات امپراطوری عثمانی بر می‌گردانند و گسست رادیکالی بین دوره جمهوری با گذشته امپراطوری نمی‌بینند. بعضی نیز روند سکولاریزاسیون در این دوره (جمهوری) را در قالب مدرنیزاسیون دولت و جامعه، اجتناب‌ناپذیر و تداوم همان اصلاحات گذشته قلمداد می‌کنند. از دید برخی دیگر از پژوهشگران، مدل کمالیستی سکولاریسم یا لائیک لیک^۲، به همزیستی امر دینی و عرفی در امپراطوری عثمانی پایان داد و سیاست‌های دینی رادیکالی، در دو دهه اول تاسیس جمهوری ترکیه اتخاذ کرد که در نوع خود گسستی بنیادین از گذشته عثمانی بود. سوال اصلی مقاله این است که ویژگی‌ها و تناقضات عمده سکولاریسم ترکی در دو دهه اول حیات سیاسی جمهوری ترکیه کدامند؟ در پاسخ به پرسش فوق، فرضیه این است که سه ویژگی دخالت و کنترل امور دینی از سوی دولت، ملی‌سازی اسلام و عدم بی‌طرفی دینی و مذهبی از خصلت‌ها و تناقضات خاص مدل سکولاریسم ترکی در این دوره است که در آینده نیز، تداوم داشته و منشاء چالش‌های عمده‌ای به لحاظ سیاسی و اجتماعی شدند. در این راستا، مقاله حاضر، جدا از چهارچوب مفهومی - نظری، ابتدا به بحث از مجادلات فکری پیرامون ریشه‌های گرایشات سکولار در امپراطوری عثمانی و سیاست محدود سکولار در این دوره می‌پردازد. سپس فرآیند تاسیس و تکوین سیاست سکولار در دوره جمهوری مورد بحث قرار می‌گیرد و در بخش دیگری از مقاله، سه ویژگی و تناقض عمده این مدل از سکولاریسم بررسی خواهد شد.

بررسی تناقضات فوق، از نوآوری پژوهش حاضر است. به لحاظ روش‌شناختی نیز، از روش توصیفی - تحلیلی جهت پاسخ به سوال اصلی بهره گرفته شده است. گردآوری داده‌ها از طریق رجوع به منابع دست اول و دست دوم ترکیه‌شناسی صورت گرفته و سوییچ انتقادی در استفاده از منابع و طرح مباحث لحاظ شده است. برخی از منابع که رگه‌های ایدئولوژیک و سیاسی دارند، مورد استفاده قرار نگرفته است.

1. Bobby S. Sayyid

2. laiklik

۲. پیشینه پژوهش

در مورد سکولاریسم، کتاب‌هایی به زبان فارسی منتشر شده که کمک عمده‌ای به فهم مباحث نظری پیرامون آن می‌کنند. سکولاریسم و آزادی وجدان از چارلز تیلور و جاسلین مک‌لور از جمله این آثار است (تیلور و مک‌لور، ۱۳۹۹) که مهمترین مباحث و جدل‌های رایج در علوم اجتماعی را پیرامون سکولاریسم و آزادی وجدان مورد بحث قرار می‌دهد. از نقاط قوت این کتاب، تلاش برای ارائه تعریفی شفاف و راهگشا از سکولاریسم با تفکیک غایات و رویه‌های عملی آن است (تیلور و مک‌لور، ۱۳۹۹). گی آرشه نویسنده فرانسوی نیز در کتاب خود تحت عنوان لائیسیته به بحث در باب فرآیند شکل‌گیری و تحول لائیسیته در فرانسه و سایر کشورها و مجادلات دهه‌های اخیر پیرامون آن می‌پردازد (گی آرشه، ۱۳۸۵).

شیدان وثیق در کتابی تحت عنوان لائیسیته چیست؟ به بنیادهای فلسفی - سیاسی لائیسیته، تحول مفهومی، لائیسیته در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی و نقد نظریه‌پردازی‌های ایرانی در خصوص لائیسیته و سکولاریسم می‌پردازد. این کتاب بحثی از مواجهه ترکیه و سایر کشورهای اسلامی با سکولاریسم یا لائیسیته نمی‌کند (وثیق، ۱۳۸۴). در خصوص جمهوری ترکیه و اصلاحات سکولار در این دوره (۱۹۲۳-۱۹۴۰)، کتاب برنارد لويس تحت عنوان ظهور ترکیه نوین (لويس، ۱۳۷۲)، تاریخ نوین ترکیه از اریک جی زورشر (جی زورشر، ۱۳۹۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید از استانفورد جی شاو و ازل کورل شاو (جی شاو و کورل شاو، ۱۳۷۰)، تاریخ ترکیه مدرن تالیف حمید بوزارصلان مورخ کرد ترکیه (بوزارصلان، ۱۴۰۲)، دین، دولت و تجدد در ترکیه از نادر انتخابی (انتخابی، ۱۳۹۲) و سایر کتاب‌های منتشر شده پیرامون تاریخ سیاسی ترکیه، به بحث از روند مدرنیزاسیون و جنبه‌های سکولار آن می‌پردازند؛ اما هیچ کدام از این آثار، به بحث از ماهیت و تناقضات سکولاریسم ترکی در این دوره پرداخته‌اند.

سکولاریسم از منظر اندیشمندان ترک، امریکایی و فرانسوی، عنوان مقاله‌ای از مهدی لکزی و مسعود غفاری است که به دیدگاه‌های نویسندگان نزدیک به حزب عدالت و توسعه پیرامون سکولاریسم می‌پردازد. نویسندگان مقاله، مدل سکولاریسم کمالیستی را حداکثری و هدفش را محدود کردن دین به حوزه شخصی می‌دانند. مقاله بحثی پیرامون ویژگی‌ها و تناقضات نظری و عملی حزب عدالت و توسعه و نویسندگان نزدیک به آن راجع به سکولاریسم یا مدل کمالیستی که آن را سکولاریسم حداکثری نام می‌نهند، مطرح نمی‌کند (لکزی و غفاری، ۱۳۹۷). در واقع، تفاوت مقاله حاضر با آثار فوق، در ارزیابی انتقادی مدل سکولاریسم ترکی در دوره تاسیس و بر شمردن ویژگی‌ها و تناقضات آن است. امری که همواره در مطالعات ترکیه‌شناسی مغفول یا کمتر مورد بحث قرار گرفته است.

۳. چهارچوب مفهومی

مفهوم سکولار^۱ با ریشه لاتینی^۲ به لحاظ تاریخی معنایی سیال و متکثر داشته است. ابتدا به معنای عصر یا دوره و سپس دنیا به کار رفته است. در قرن سیزده میلادی در زبان انگلیسی، صفت سکولار برای تمیز قایل

1. Secular

2. Saecularum

شدن بین کشیشانی که در میان مردم زندگی می‌کردند و آنهایی که در انزوای صومعه و دیر بودند، کاربرد داشت (کین، ۱۳۷۸: ۱۴۹). در ادوار دیگر، معنای این اصطلاح، به همین صورت سیال و به تناسب زمان و مکان تغییر کرده است. سکولاریزاسیون هم دارای ابعاد و تعاریف متعددی است. بر اساس دیدگاهی رایج از جامعه‌شناسان قرن بیستم (به ویژه برخی از نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، فرآیندی اجتناب‌ناپذیر است که در خلال آن ابعاد مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... از کنترل و نظارت دین و مراجع آن، به تدریج رها می‌شوند.

این دیدگاه بعدها مورد انتقادات گسترده‌ای قرار گرفت و برخی از نظریه‌پردازانش هم دیدگاه‌های قبلی خود را مورد نقد و بازبینی قرار دادند. همیلتون^۱ به شش معنا و کاربرد اصطلاح سکولاریزاسیون از شاینر^۲ اشاره می‌کند که عبارتند از:

- ۱- افول دین^۳ (از دست دادن اعتبار و اهمیت نمادها، دکترین‌ها و نهادهای مذهبی و به حد اعلا رسیدن این پروسه، زمینه‌ساز جامعه بدون دین)
- ۲- انطباق و سازگاری هرچه بیشتر با امور این جهانی^۴ (معطوف شدن توجه افراد و گروه‌های اجتماعی از مسائل فراطبیعی به ضروریات زندگی دنیوی و مسائل مربوط به آن)
- ۳- جدایی یا بریدن جامعه از دین^۵ (عقب‌نشینی دین به قلمرو خاص خودش، محدود شدن آن به زندگی خصوصی و از دست رفتن نفوذش بر جنبه‌های زندگی اجتماعی)
- ۴- تبدیل و دگرذیسی دانش، رفتار و نهادهای دینی
- ۵- تقدس‌زدایی از جهان^۶ (از دست رفتن ویژگی مقدس جهان و تبدیل شدن آن به مانند انسان و طبیعت به موضوع تبیین عقلانی - علی و دستکاری)
- ۶- حرکت یا گذار از یک جامعه مقدس به یک جامعه سکولار^۷ (از بین رفتن تعهد افراد و جامعه به ارزش‌ها و اعمال سنتی و اتخاذ تصمیمات و عمل کردن بر مبنای عقلانی و فایده‌گرایانه (Hamilton, 2001: 187).

در باب تعریف مفهوم سکولاریسم نیز به مانند سایر مفاهیم فوق، اجماعی بین اندیشمندان علوم اجتماعی وجود ندارد. برخی از پژوهشگران از وجوه و جنبه‌های مختلف سکولاریسم از جمله سکولاریسم سیاسی، اقتصادی، آموزشی، اخلاقی، علمی و فلسفی سخن به میان می‌آورند. سکولاریسم سیاسی در میان این‌ها کلیدی است، به خاطر این که این جنبه از سکولاریسم، پیش‌شرط تعقیب جنبه‌ها و وجوه دیگر سکولاریسم است (Zala, 2019). این وجه از سکولاریسم نیز مورد بحث مقاله حاضر است. از منظر آلفرد استپن^۸، دریافت‌های نرم‌تر از سکولاریسم قائل به تفکیک خشک و خصمانه کلیسا و

1. Malcolm Hamilton
2. Shiner
3. The decline of religion
4. Greater conformity with 'this world'
5. Disengagement of society from religion
6. Desacralisation of the world
7. Movement from a 'sacred' to a secular society
8. Alfred Stepan

حکومت نیست و بسیاری از دموکراسی‌های امروزی نیز به همین شکل عمل می‌کنند. همه راه‌حلی برآمده از سازوکارهای دموکراتیک را برای آزادسازی دین از دخالت‌های حکومت ترجیح می‌دهند و همه به آزادی گروه‌های دینی، نه فقط در حوزه خصوصی که در شکل‌دهی به جامعه مدنی باور دارند. در واقع جدایی کلیسا یا دولت در فرهنگ مدرن دموکراسی اروپای غربی را تنها در بافت رواداری‌های دوسویه می‌توان درک و تفسیر کرد (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۳۹).

چارلز تیلور و جاسلین مک‌لورا، دو اصل اساسی و غایت سکولاریسم را برابری منزلت (افراد با ادیان، مذاهب و عقاید بنیادین متفاوت) و آزادی وجدان می‌دانند. دو شیوه عملی تحقق این غایات از دید آنها نیز، جدایی کلیسا و دولت و بی‌طرفی دولت در قبال ادیان است (Maclure and Taylor, 2011: 20). آزادی وجدان به عدم اجبار افراد به پذیرش مذهب یا عقیده‌ای خاص، آزادی دینی - اعتقادی و در عین حال بی‌اعتقادی دلالت دارد. برابری منزلت، به برابری افراد متعلق به ادیان و مذاهب یا جهان‌بینی‌های غیرمذهبی یا ضدمذهبی متفاوت اشاره دارد. در بحث شیوه‌های عملی غایات فوق، جدایی کلیسا یا دین از دولت به این نکته اشاره دارد که یک دولت سکولار، باید دولت همه شهروندان با تفاوت‌هایشان باشد. اصل برابری و احترام یکسان مستلزم این است که دولت با یک مذهب خاص یا حتی جهان‌بینی‌های دنیوی سکولار نیامیزد یا خود را با آنها مورد شناسایی قرار ندهد. در صورت رسمیت یا حتی آمیزش دولت با یک مذهب یا جهان‌بینی خاصی، شهروندانی که دارای آن مذهب یا حامی آن جهان‌بینی دنیوی نیستند، به شهروندان درجه دوم تبدیل می‌شوند. مراد از بی‌طرفی نیز این است، که ادیان و مذاهب مختلف یا دیدگاه‌های فلسفی غیرمذهبی یا ضدمذهبی نباید جایگاه برتر و امتیازی نسبت به همدیگر داشته باشند. دولت باید در قبال همه آنها بی‌طرف و هیچ‌یک را مورد حمایت و رسمیت قرار ندهد. این تعریف از سکولاریسم با توجه به تمایز غایات و ابزار به روشنی می‌تواند ویژگی‌ها و وجوه متمایز کننده سکولاریسم ترکی را از مدل‌های دموکراتیک آشکار و تناقضات مورد بحث در این مقاله را قابل فهم‌تر نماید. لذا تعریف فوق، ملاک ارزیابی این مدل از سکولاریسم در جستار حاضر می‌باشد.

۴. ایده و گرایش‌های محدود سکولار

برخی از پژوهشگران، اصلاحات و سیاست‌های جمهوری ترکیه را به واسطه به ارث بردن برخی از نهادهای امپراطوری، سیاست‌ها و گرایش‌های ایدئولوژیک، تداوم امپراطوری عثمانی با تغییرات محدودی ارزیابی کرده‌اند (Jan Zurcher, 1975). این رویکرد، برخلاف گفتمان و آثار دوره جمهوری در دوران مصطفی کمال است که بر مفهوم انقلاب، اصلاحات بنیادین - انقلابی و گسست تمدنی از گذشته تاکید داشتند. به عنوان مثال، از دیداریک زورشر^۲ سکولاریسم، در کنار ناسیونالیسم، از ویژگی‌های ممیزه ایدئولوژی (ترکان جوان و حکومت اتحاد و ترقی) دست کم بعد از ۱۹۱۳ بود. اما در دهه ۱۹۳۰ با شدت پیگیری شدند. سکولاریسم، نه تنها به عنوان جدایی بین دین و دولت، بلکه به مثابه حذف دین از حیات عمومی و برقراری کنترل کامل دولت بر نهادهای دینی متعلق به دوره عثمانی بود (Jan Zurcher, 1975: 181).

1. Charles Taylor and Jocelyn Maclure

2. Erik Jan Zurcher

نیازی برکس^۱ جامعه‌شناس ترک قبرسی، ریشه سکولاریسم را به دوره تنظیمات عثمانی برمی‌گرداند و اصلاحاتی را که دارای لایه سکولار هستند، مورد بررسی دقیق قرار داده است. البته برکس، در برشمردن رگه‌های سکولار اندیشه برخی از نخبگان سیاسی یا اصلاحات دوران تنظیمات و مشروطیت راه مبالغه می‌پیماید (Berkes, 1964). برخی دیگر از پژوهشگران نیز از منظر اندیشه سیاسی به واکاوی ایده سکولاریسم در اندیشه عثمانیان جوان در نیمه دوم قرن نوزدهم و روشنفکرانی از ترکان جوان پرداخته‌اند. به عنوان مثال، نامه مصطفی فاضل پاشا^۲ به سلطان عبدالعزیز که بر ضرورت اصلاحات در سیستم سیاسی و اقتصادی اختصاص دارد، در عباراتی کوتاه نیز، به انتقاد از دخالت دین در امور دنیوی می‌پردازد. این گونه اظهارات دال بر گرایشات سکولار وی تفسیر شده است. متن کامل این نامه در سال ۱۸۶۷ در روزنامه‌ای فرانسوی چاپ شد و با دو عنوان یک اثر سیاسی و مکتوبی از پاریس شهرت یافت. تردیدهایی نیز، در بین پژوهشگران مطالعات عثمانی درباره انتساب این نامه به فاضل پاشا مطرح شده است (طولابی، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

پاشا در بخشی از این نامه نوشته است: دین و مذاهب بر جنبه روحی مردم تسلط دارند و به ما نعمات بعد از مرگ را وعده می‌دهند. دین و کیش‌ها، نمی‌توانند حقوق مردم را تعیین و یا محدود سازند. اگر به مثابه یک حقیقت ابدی و جاودانه باقی نماند و در امور دنیوی دخالت کند، به جای این که مفید باشد، همزمان به انسان‌ها و خود دین نیز، آسیب وارد خواهد ساخت (Saygin and Onal, 2008:29). وی ضمن تاکید بر عدالت، مخالف اتخاذ سیاست جداگانه‌ای در رابطه با مسیحیان و مسلمانان است. این گونه جدال و تفسیرهای متناقض برای ترکان جوان نیز صدق می‌کند. اگرچه در سیاست‌های حکومت اتحاد و ترقی (مدرنیزاسیون با جنبه‌های سکولار محدود و تلاش جهت کنترل دین از سوی دولت) و اندیشه سیاسی روشنفکران همسو با آن، به ویژه احمد رضا بیگ^۳، احمد شعیب^۴، عبدالله جودت^۵ و دیگران، نقد دخالت دین در امر سیاسی برجسته است. اما از سیاست‌ها و گرایشات فکری فوق، نمی‌توان نوعی سکولاریسم استنباط نمود. رساله‌ای نیز، پیرامون سکولاریسم یا لائسیته در این دوران نوشته نشده است.

۵. جمهوریت و سکولاریسم

با برانداختن سلطنت-خلافت عثمانی، مصطفی کمال و یارانش به تاسیس جمهوری ترکیه (۲۹ اکتبر ۱۹۲۳) پرداختند. روند مدرنیزاسیون با رگه‌های سکولار در ابعاد مختلف آغاز شد. اصلاحات شتابان، توأم با مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی از سوی نخبگان سیاسی و برخی اقشار اجتماعی بود. برخی از آنها ریشه در گذشته داشتند. برخی نیز، نماد گسستی از نظم و رژیم قدیم بودند. الغای خلافت (مارس ۱۹۲۴) همراه با یک سری اقدامات دیگر از جمله حذف نهاد کهن شیخ‌الاسلام و وزارت شریعت، بستن مدارس و کالج‌های مذهبی و یک ماه بعد، تعطیلی محاکم شرعی بود (Lewis, 1961:265). دفتر شیخ‌الاسلام و وزارت شریعت یا بنیادهای مذهبی با دو سازمان کوچک به نام‌های سازمان امور دیانت و اداره کل اوقاف

1. Niyazi Berkes
2. Mustafa Fazıl Pasha
3. Ahmet Rıza Bey
4. Ahmed Shoaib
5. Abdullah Cevdet

جایگزین شدند و مستقیماً، تحت نظارت دفتر نخست‌وزیری قرار گرفتند (J.Shaw, 1977: 384). قانون اساسی جدید با ۱۰۵ ماده، در ۲۰ آوریل ۱۹۲۴ به تصویب مجلس ملی رسید. بنابر ملاحظات سیاسی، ماده ۲ از بخش اول، اسلام را دین دولت ترکیه معرفی نمود و ماده ۲۶ از بخش دوم، قانون مقدس را به عنوان منبع قانون گذاری مورد توجه قرار داده است. هر دو ماده، در ۱۰ آوریل ۱۹۲۸ از قانون اساسی حذف شدند (Koker, 2010: 31). نهایتاً عبارت زیر در ۵ ژانویه ۱۹۳۷ به قانون اساسی افزوده شد: جمهوری ترکیه یک جمهوری ناسیونالیست، پوپولیست (خلقی)، دولت‌محور، لائیک و اصلاح طلب است (Mardin, 2008: 457).

دولت در صدد محدود کردن قدرت علما با سکولاریزه کردن کامل حوزه آموزش و پرورش بود. قانون نظام یکپارچه آموزش ملی (توحید تدریسات) بلافاصله بعد از الغای خلافت، به تصویب مجلس رسید. کلیه مدارس مذهبی تعطیل و همراه با مکتب‌ها و مدارس درون یک سیستم واحد و یکپارچه آموزش ملی ادغام و تحت مدیریت وزارت معارف (آموزش و پرورش) قرار گرفتند (J. Shaw and Kural Shaw, 1977: 384-385). قانون فوق، نه تنها رد سنت‌گرایی مدارس بود، بلکه نقطه پایانی بر پلورالیسم مدارس اقلیت‌ها، مدارس میسیونری و خارجی گذاشت (Aksit, 1991: 161). از سوی دیگر، مقامات مذهبی دیگر اختیاری بر آموزش و پرورش نداشتند (فان اوس، ۱۳۹۰: ۳۳۴).

رویکرد رسمی کمالیستی پیرامون آموزش دینی این بود که به شکل خصوصی در خانه‌ها و نه در مدارس آموزش داده شود، اما مقامات با احتیاط عمل کردند. برخلاف آنچه برخی از نویسندگان ادعا می‌کنند، دروس مذهبی فوراً از برنامه آموزشی کنار گذاشته نشد، بلکه این کار مرحله‌ای انجام گرفت. در ابتدا، آموزش این دروس به شکل اختیاری تداوم پیدا کرد. سپس در مدارس متوسطه اول^۱ و بعدها در مدارس متوسطه دوم^۲ متوقف شد. در سال ۱۹۳۲، آموزش مذهبی از برنامه آموزشی مدارس ابتدایی نیز حذف گردید (Winter, 1984: 187). ماده ۴ قانون نظام یکپارچه آموزش ملی، تاسیس مدارس خاصی را برای تربیت کارمندان مذهبی پیش‌بینی کرده بود. بعد از این که مدارس دینی تعطیل شدند، در سپتامبر ۱۹۲۴، ۲۶ مدرسه در این خصوص افتتاح شدند (Winter, 1984: 188).

این مدارس یک آموزش مذهبی محدود (قرآن و حدیث) را با تدریس علوم مدرن و زبان فرانسوی ترکیب کرده بودند. هدف تربیت امام و خطیبانی روشنگر و مدافع جمهوریت و سیاست‌هایش بود. عربی، در کل، آموزش داده نمی‌شد. فضای ضد مذهبی حاکم بر این مدارس، مشوق گسترش این موسسات نبود. ثبت نام به سرعت رو به افول نهاد و سرانجام، این مدارس در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ بسته شدند. علاوه بر این، در سال ۱۹۲۴ دانشکده الهیات که در سال ۱۹۱۹ بسته شده بود، مجدداً برای آموزش مدرن اسلامی علمای روشنگر در دارالفنون استانبول افتتاح گردید (Aksit, 1991: 161).

قانون سازماندهی دادگاه‌ها (قانون تشکیلات محکمه) در ۸ آوریل ۱۹۲۴ محاکم شرعی را الغا نمود. قضاتشان استعفا و امور قضایی به دادگاه‌های سکولار واگذار شد (J.Shaw and Kural Shaw, 1977: 385). قانون مدنی، عقود و تعهدات، آئین دادرسی مدنی، ورشکستگی و سایر قوانین مربوط به حقوق فردی از

1. Orta
2. Lise

سوئیس وام گرفته شد. قوانین تجارت از فرانسه و آلمان، حقوق تجارت از سویس و قانون جزا نیز از ایتالیا اقتباس گردید (Versan, 1984:249). قانون مدنی جدید، ازدواج را یک امر کاملاً سکولار تبدیل ساخت. نه تنها ماهیت عقد را تغییر داد، بلکه تنها زمانی به لحاظ قانونی معتبر بود، که از سوی یک نهاد مجاز دولتی انجام می‌گرفت. ماهیت طلاق را نیز به همین صورت به شکل بنیادی تغییر داد. راجع به طلاق، قوانین شریعت، حقوق بیشتری به مردان می‌داد. هر چند که زن نیز ادعا می‌شد، حق طلاق دارد، اما در عمل این حق در ترکیه نامشخص بود. برعکس، شوهر آزادی نامحدودی در موضوع طلاق داشت.

قانون مدنی جدید، مردان را از این امتیاز محروم ساخت. زنان هم امتیازات یکسانی به مانند مردان در مساله طلاق داشتند. طلاق نیز می‌باید، تنها از طریق یک دادگاه قانونی صورت می‌گرفت (Berkes, 1964: 472). این قانون، همچنین به زنان حق برابر با مردان در مسائلی همچون ازدواج، طلاق، حضانت از فرزند و ارث داد. چندهمسری غیرقانونی شد. حجاب برای زنانی که کارمند حکومت بودند، ممنوع شد. بعدها در اوایل دهه ۱۹۳۰، زنان حق رای کسب کردند (Toprak, 2005: 30-31). مجلس ترکیه خلال سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ به اتفاق آراء این قوانین جدید سکولار را تصویب کرد. محمد اسد بوزقورت،^۱ وزیر دادگستری و دانش آموخته حقوق در سویس، پیرامون قانون مدنی جدید ابراز داشت: این قانون مدنی جدید، درهای تمدن قدیم را خواهد بست و درهای تمدن معاصر را خواهد گشود (Azak, ۲۰۱۰: ۱۰).

گام مهم دیگر حکومت در راستای کنترل فعالیت‌های مذهبی، غیرقانونی کردن طریقت‌های صوفی و جماعت‌ها بود. اسلام مردمی و عوام که مهمترین شکلش را در تعلق مردم به طریقت‌های تصوف نشان می‌داد، مورد هجوم قرا گرفت. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۵، فعالیت نهادهای مذهبی همچون تکیه‌ها، زاویه، مدرسه و درگه‌ها با قانون شماره ۶۷۷، معروف به قانون تکیه و زاویه‌ها ممنوع شدند (Mutluer, 2018: 4). مقابر و آرامگاه‌های مقدس نیز بسته شدند. امامان و خطیبان تنها مجاز به پوشیدن لباس روحانیت در هنگام انجام وظایفشان شدند. در قانونی که بعداً در سال ۱۹۳۴ به تصویب رسید، استفاده از اصطلاحاتی همچون حاجی، حافظ و ملا به مثابه عناوین مذهبی در محیط رسمی ممنوع اعلام شد (Berkes, 1964: 466). بر اساس مصوباتی، تصمیم گرفته شد برای کلیه مسلمانانی که در شعاع ۵۰۰ متری زندگی می‌کنند، تنها یک مسجد وجود داشته باشد. مساجدی که وجودشان برخلاف این قانون بود، خراب شدند یا برای کار دیگری غیر از فعالیت‌های مذهبی مورد استفاده قرار گرفتند (سعید، ۱۳۷۹: ۷۷).

قانون شماره ۶۷۱ (مربوط به کلاه) استفاده اجباری از کلاه لبه‌دار غربی را در نوامبر سال ۱۹۲۵ تحمیل کرد و فینه / فس، کلاه سنتی عثمانی - ترکی را برای مردان غیرقانونی ساخت (Azak, 2010: 11). هیچ بخششی برای شهروندانی که به این تحمیل غریب اعتراض کنند، وجود نداشت. اعتراضاتی در شهرهای مختلف از جمله قیصریه، ارزروم، ماراش روی داد که به خشونت کشیده شد. در قیصریه رهبری معترضین احمد مکه لی، یک شیخ نقشبندی و چهار نفر دیگر محکوم به اعدام شدند. کل تعداد کسانی که در ماراش اعدام شدند، شاید بالغ بر بیست نفر می‌شد. دولت در ارزروم برای یک ماه حکومت نظامی اعلام کرد و بین بیست تا سی تن از "ارتجاعیون" از جمله شیخ عثمان خواجه اعدام شدند (شهابی، ۱۹۲: ۱۳۸۸-۱۹۳).

بکارگیری تقویم و ساعت اروپایی در سال ۱۹۲۶، شماره‌گذاری ساختمان‌ها، خانه و خیابان‌ها به سبک اروپایی از آوریل ۱۹۲۷، تغییر الفبای عربی به الفبای لاتین در سال ۱۹۲۸، تشویق به عدم استفاده از چادر و حجاب، انتخاب نخستین ملکه زیبایی در سال ۱۹۲۹، جایگزین کردن دستگاه‌های بین‌المللی گاه شماری و زمان‌سنجی به جای نظام سنتی اسلامی - عثمانی (۱۹۲۵)، جایگزین کردن نظام اندازه‌گیری متریک به جای سیستم اندازه‌گیری قدیمی حجم و وزن (۱۹۳۱)، آزادی شرب خمر و انحصار تولید و فروش آن در اختیار دولت از مارس ۱۹۲۶، اعلام یکشنبه به عنوان تعطیلی رسمی هفته، صدور ابلاغیه‌های دولتی مبنی بر عدم کاربرد عبارات و نمادهای دینی در اماکن دولتی و حتی ساختمان‌های شخصی (مه ۱۹۲۷)، در زمره اقداماتی دیگری بود که دارای رگه‌های سکولار در قالب مدرنیزاسیون آمرانه بود.

۶. ویژگی‌ها و تناقضات لائیک لیک

تلاش برای کنترل اقتدارگرایانه و وسواس گونه ادیان و مذاهب به‌ویژه اسلام از سوی دولت، یکی از تناقضات مدل سکولاریسم ترکی است، که با اصل جدایی مورد تاکید تیلور و مکلور یا عدم دخالت دولت در امور دینی به عنوان یک عنصر اساسی سکولاریسم در تضاد است. از سوی دیگر، آزادی‌های دینی را نیز نقض می‌کند. اگرچه مدل ترکی سکولاریسم از آغاز متأثر از لائیسیته فرانسوی بود، اما تفاوت‌های عمده‌ای بین این دو وجود دارد. مدل فرانسوی دارای دو جنبه مکمل یکدیگر است. از یک سو دولت به کلی از دین و کلیساها مستقل است. از سوی دیگر لائیسیته مستلزم این است که همه دین‌ها از آزادی کامل نسبت به دولت برخوردارند (آرشه، ۱۳۸۵: ۹).

اما در مدل ترکی کنترل اقتدارگرایانه دین از سوی دولت و تبدیل دین به خادم دولت کمالیست و سیاست‌هایش، نمایانگر مدلی خاص بوده و هست. به همین خاطر، موريس باریبه^۱ معتقد است لائیسیتیم ترکی به معنای استقلال دولت از دین است، بدون آنکه دولت واقعا از دین جدا باشد؛ زیرا دولت هم چنان به کنترل سفت و سخت دین ادامه می‌دهد و روشن است که چنین کاری مخالف آزادی دینی است. از دید فردریک ژان بسون^۲ نیز، لائیک کردن در ترکیه از همان آغاز به جدایی قلمرو دینی از قلمرو سیاسی نینجامید، بلکه سبب شد تا قلمرو دین با شدت بیشتری تحت کنترل قلمرو سیاسی قرار گیرد (باریه، ۱۳۸۳: ۳۰۳-۳۰۲).

یکی دیگر از تناقضات این مدل، که ناقض اصل جدایی و گویای بهره‌برداری ابزاری از اسلام در راستای ملت‌سازی و تحکیم مشروعیت جمهوری جدید قرار داشت، تلاش برای ملی - ترکی سازی دین اسلام بود. امری که در دولت‌های دموکراتیک سکولار، غیرمعمول و غریب جلوه می‌کند. ملی سازی یک دین یا مذهب خاص، امری نبوده که از سوی این گونه از دولت‌ها، به شکلی رسمی و سازمان یافته پیگیری شود. این مساله مختص برخی از احزاب و جریان‌های سیاسی ناسیونالیست بوده است که در تعریف خود از هویت ملی، بر یک مذهب خاص تاکید کرده اند. به عنوان مثال، در فرانسه همواره برخی محافل راست سلطنت طلب و گاهی جمهوری خواه در تعریف هویت ملی فرانسوی جایگاه برجسته‌ای برای مذهب کاتولیک قائل بوده‌اند.

1. Maurice barbier

2. Frederique Jeanne besson

اصل بی‌طرفی یک دولت سکولار نیز از اصول بنیادی متفکرین لیبرال در قرن بیستم بوده است. از دید آن‌ها دولت باید به نحوی دموکراتیک سازمان‌یافته باشد و سیاست‌هایی را دنبال کند که متحقق‌کننده تساهل و آزادی وجدان برای همه مردم باشد و بیرون از حوزه‌ای بایستد که افراد در آن نقشه‌های زندگی خود را می‌کشند و برداشت‌هایشان از خیر را دنبال می‌کنند (همپتن، ۱۳۸۹: ۳۲۱). این دیدگاه انتقادات عمده‌ای را برانگیخته است. جدا از انتقادات اجتماع‌گرایان در دهه اخیر، برخی از متفکرین بی‌طرفی در عمل را ناممکن می‌دانند. در مجموع یک بی‌طرفی نسبی از سوی یک دولت در قبال ادیان و مذاهب مختلف، برای تحقق غایات سکولاریسم از دید مک‌لور و تیلور اساسی است. عدم بی‌طرفی دینی و مذهبی دولت ترکیه در این دوره و بعدها، ویژگی دیگری بود که اصل جدایی را نه تنها منتفی ساخت، بلکه برابری منزلت شهروندان با اعتقادات مختلف دینی و مذهبی را به عنوان یکی از غایات سکولاریسم نقض می‌کرد. همین خصلت، اقلیت‌های دینی و مذهبی را با چالش‌های عمده‌ای مواجه ساخت. در ادامه به تفصیل این ویژگی‌ها و تناقضات مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱.۶. دخالت دولت در امور دینی

روند کنترل امر دینی از سوی دولت یا تبدیل دین اسلام به خادم دولت با الغای خلافت آغاز شد. قبل از تحول، بسیاری از شخصیت‌های برجسته دینی خلافت را زیر سوال بردند. از جمله آن‌ها می‌توان به حمید یازر، شیخ صفوت افندی (نماینده مجلس)، وهبی افندی (وزیر امور دینی) و سید بیگ وزیر عدلیه و مشاور دینی مصطفی کمال اشاره کرد. این افراد بعد از تاسیس جمهوری نیز به توجیه دینی سیاست‌های دولت جدید پرداختند. به عنوان مثال، شیخ صفوت از اعلام جمهوری به مثابه بنیانگذاری حکومت خداوند یاد کرد (سلیمانی، ۱۴۰۲: ۲۵۱).

کمالیست‌ها، اگرچه به دخالت دین در دولت و امر سیاسی پایان دادند، اما بر کنترل دولت و منضبط‌سازی امر دینی افزودند. جدا از اصلاحات محدودسازی علما و کنترل آموزش و تفسیر دینی، جمهوری جدید دین را در دستگاه دولت سازماندهی نمود. سازمان امور دیانت، یکی از سازمان‌هایی بود که مسئول سازماندهی رسمی امور دینی مطابق با گفتمان و سیاست‌های دولت بود. سازمان در ۳ مارس ۱۹۲۴ جایگزین وزارت شریعت و اوقاف در امپراطوری عثمانی شد. مطابق اساسنامه (ژوئن ۱۹۳۵)، ماموریت رسمی این سازمان، انجام امور مربوط به اصول و عقاید اسلام، عبادات، اخلاقیات، آموزش جامعه پیرامون دین و اداره اماکن عبادی (مساجد و غیره) بود (Orhan, 2013: 36).

رئیس‌جمهور به پیشنهاد نخست‌وزیر که بر همه امور سازمان نظارت می‌کرد، رئیس سازمان را انتخاب می‌کرد. امام و خطیبان سراسر کشور، زیر نظر سازمان انجام وظیفه و کارمند دولت بودند. دامنه فعالیت‌های سازمان فراز و نشیب داشت. به عنوان مثال، در سال ۱۹۳۱ فعالیت‌هایش محدود به تنظیم و تدوین متن وعظ و خطبه‌های دینی بود (Mutluer, 2018: 4). جدا از وظایف رسمی، ماموریت اصلی سازمان، با توجه به فضای اختناق‌آمیز دوره کمالیستی فراتر بود. از جمله می‌توان به تقویت سکولاریزاسیون از طریق ترویج ارزش‌های مدرن مرتبط با موضوعات و مسائل اجتماعی در برابر جریان‌های "عقب مانده و

واپسگرا" در جامعه اشاره کرد. در واقع، وظیفه غیررسمی سازمان، آموزش و جامعه‌پذیری جدید "ترک‌ها" مطابق با نیازهای جمهوری بود (Orhan, 2013: 36).

از دید هاکان یاووز^۱ نیز، هدف از سازمان امور دیانت^۲ اداره امور دینی، مراسمات، اصول اخلاقی، دادن روشنگری به جامعه پیرامون دین و اداره اماکن عبادت بود. در اصل، وظیفه سازمان، آموزش مسلمانان خوب یا پرورش خودآگاهی اسلامی نبود، بلکه هدف خلق شهروندان خوب با مسئولیت‌پذیری مدنی در قبال دولت بود (Yavuz, 2003: 49). به اعتقاد نخبگان سیاسی کمالیست، اگر تفسیر درست (کمالیستی و مدرن از اسلام) به مردم ارائه شود، "واپسگرایی" و "ارتجاع" از بین می‌رود و یک اسلام بدون خرافه، جای تفسیرهای سنتی و غلط را خواهد گرفت. ابزار دیگر دولت برای کنترل امور دینی، سازمان عمومی بنیادها (اوقاف)^۳ بود که امور بنیادهای خیریه اسلامی و نیز بعضی از فعالیت‌های گروه‌های مذهبی غیرمسلمان، کلیساها، کنیسه‌ها، املاک و دارایی‌های مذهبی را برعهده داشت. ارگان‌های فوق، در درجه نخست ابزارهایی بودند که دولت ترکیه زندگی مذهبی مسلمانان سراسر کشور را کنترل می‌نمود (An-Naim, 2008: 204). موادی از قانون جزا (اقتباس از ایتالیا در سال ۱۹۲۸) از جمله ماده ۱۶۳، ستون فقرات کنترل دولت بر امور دینی بود. بر اساس این ماده، هر جنبش و افرادی که هدف تغییر سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و قضایی دولت را حتی به شکلی جزئی، براساس عقاید و اصول مذهبی داشته باشند، مشمول مجازاتی بالغ بر ۱۵ سال زندان خواهند شد (Balci, 2009: 91). همچنین استفاده از کتب و احساسات مذهبی در راستای قدرت و اهداف شخصی قابل پیگیری و مجازات بود. هیچ گروه و افرادی به جز کارمندان دولتی، اجازه آموزش، وعظ و حتی تفسیر اسلام را نداشت. این قانون فعالیت‌های تبشیری مسیحی را نیز محدود ساخت. علاوه بر این، ماده ۹ قانون جمعیت‌ها، که در سال ۱۹۳۸ انتشار یافت، تشکیل انجمن‌های مبتنی بر دین، فرقه و طریقت را ممنوع ساخت. همین قانون، احزاب سیاسی را از درگیر شدن در فعالیت‌ها و انجام تبلیغات مذهبی منع ساخت. ماده ۲۴۱ قانون جزا نیز، کارمندان مذهبی را در صورت بیان توهین و تحقیر قانون و مقامات عمومی در خلال انجام وظایفشان، مسئول و تحت پیگرد قانونی اعلام می‌نمود (Berkes, 1964: 466). از دید باریبه، اقدامات فوق به فرمانبرداری کامل دین از دولت و ایجاد اسلام در خدمت جمهوری انجامید. در نتیجه مدل لائسیسم ترکی ناتمام و ناکامل بود. اگرچه دولت از دین استقلال داشت، اما دین نه از خودمختاری نسبت به دولت برخوردار بود و نه از آزادی حقیقی (باریبه، ۱۳۸۳: ۳۰۴-۳۰۳).

۲.۶. ملی‌سازی اسلام

بحث اصلاح در اسلام و مناسک آن، ریشه در اندیشه‌های روشنفکران دوره تنظیمات همچون علی سعاوی^۴ و ایدئولوگ برجسته پان‌ترکیست ضیاء گوک آلپ^۵ داشت. به دنبال گوک آلپ، اسماعیل حقی^۶ و رشید غالب^۷

1. M. Hakan Yavuz

2. Directorate of Religious Affairs

3. General Directorate for Foundations (Vakôflar Genel Mûdürliüü)

4. Ali Suavi

5. Ziya Gökalp

6. Ismail hakkı

7. Rashid Ghalib

نیز از مفاهیمی همچون ترکیزه ساختن اسلام و اسلام ملی استفاده کردند (Azak, 2012: 47-48). گوک آلپ اسلام را با توراتی نمودن خداوند ملی کرد. این کار را با آوردن خداوند به روی زمین و اسکان او در توران (وطن اسطوره‌ای‌اش) به انجام رسانید. وی دین را بنیان بیداری جمعی ملی می‌دانست. از این رو، دعا و نیایش بایستی به زبان ترکی خوانده می‌شد (سلیمانی، ۱۴۰۲: ۲۵۰). دلایل ترکی سازی اسلام از سوی ناسیونالیست‌های مذکور، فهم بهتر اسلام از سوی مردم ترک، بازآرایی و ساخت یک فرهنگ ترکی متمایز از بقیه مناطق جهان اسلام یا حفظ اتحاد مردم آناتولی عنوان می‌شد.

کمالیست‌ها نیز بحث اصلاح و اسلام ترکی را مجدداً به عنوان بخشی از پروژه ناسیونالیستی مورد توجه قرار دادند. قبل از ترکی سازی، اظهارات و طرح‌های اصلاحی مختلفی در این خصوص ارائه شد و در مطبوعات نیز جدل‌هایی برانگیخت. به پیشنهاد آتاتورک (پیرامون ملی سازی دین)، نماینده ساسون روشنی بارکورا^۱ کتابی^۲ نوشت که علیرغم تحسین آتاتورک، فاقد پیشنهادهای عملی برای دولت بود. کتاب محتوای شدیدی ناسیونالیستی و بر عنصر ملیت ترکی تا اسلام تاکید می‌کرد. پیشنهاد دیگری پیرامون این موضوع به رشید غالب که برای مدتی کوتاه وزیر آموزش و پرورش در سال‌های ۱۹۳۲-۳۳ بود، ارائه شد. کتاب غالب تحت عنوان دین ملی ترک: اسلام^۳ ادعا می‌کرد که اسلام در اصل، یک دین ترکی بوده، پیامبران از جمله ابراهیم و حضرت محمد ریشه‌های ترکی داشته‌اند (Balci, 2009: 88).

احمد حمدی آکساکلی،^۴ استاد الهیات استانبول در سال ۱۹۲۸ کتابی تحت عنوان "عسکر لردین کتابی" برای تدریس در سربازخانه‌ها تدوین کرد. سربازان با خواندن کتاب می‌آموختند که اسلام دین میهن پرستی، اطاعت مطلق از دستورات نظامی، احترام به پرچم ترکیه، گردن نهادن به فرامین دولت و فدا کردن جان خود در راه ملت ترک است و ... (انتخابی، ۱۳۹۲: ۲۱۸). در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۸ روزنامه واکیث^۵، یک پروژه اصلاحات را منتشر کرد و مدعی بود که از سوی کمیته‌ای از اساتید دانشگاه استانبول آماده شده است. در این پروژه، برخی از پیشنهادهای مطرح شده شامل قرار دادن میز در مساجد، تشویق مردم برای ورود به مسجد با کفش، تبدیل زبان عبادت به ترکی، استفاده از نسخه‌های ترکی آیات قرآن، دعا و خطبه‌ها، قرار دادن ابزار و آلات موسیقی در مساجد، آموزش امامان و واعظان در دانشکده الهیات دانشگاه استانبول و غیره می‌شد (Balci, 2009: 89).

در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دهه ۱۹۳۰ نیز روند ترکی سازی گذشته اسلامی گسترش یافت. تاریخ رسمی و مورخان کمالیست در روایت‌شان از اسلام، عمدتاً بین عرب و اسلام تفکیک قائل می‌شدند. اعراب را به مثابه یک "دیگری" مورد هجوم و تصویری منفی و تحقیرآمیز از آن‌ها ارائه می‌کردند؛ اما از اسلام بنا بر ملاحظات سیاسی و اجتماعی، انتقادات صریح و گزنده‌ای مطرح نمی‌شد. برخی از وقایع دوره اسلامی محملی برای حمله به عرب و سوء استفاده از اسلام یا انحراف از پیام راستین آن تفسیر می‌شد. در مجموع، کل تاریخ اسلام، در این دوره مشمول پروسه ترکی سازی گردید.

1. Rüşeni Barkur

2. There is No Religion but Nation

3. National Religion of the Turk: Islam

4. A.K. Aksaki

5. Vakit

به عنوان مثال، در کنگره دوم تاریخ ترک، حقی از میرلی^۱، استاد مطالعات اسلامی دانشگاه استانبول، مدعی ریشه ترکی قبائل اوس و خزرج (دو کلمه به گفته از میرلی، ریشه در یوز و هزر ترکی دارند) شد. او در جمع‌بندی‌اش، مستندات رابطه نزدیک بین ترک‌ها و حضرت محمد را ارائه کرد که شامل: احتمال ترک بودن پیامبر، ریشه ترکی اوس و خزرج، وجود سه ترک در میان اصحاب پیامبر، نشستن پیامبر در یک خیمه ترکی در طول ماه رمضان، نوشتن یک نامه به زبان ترکی از سوی پیامبر، وجود یک حدیث از وی در مورد ترک‌ها و وجود کلمات ترکی در قرآن می‌شد. همچنین، خدمتکار مشهور ترک پیامبر، مبارک اوغلو در سطح یک صحابه پیامبر بود (erdar Akturk, 2010: 637-638). از میرلی همچنین ادعا کرد یکی از همسران حضرت محمد ترک بوده است.

در تاریخ‌نگاری ترکی، علاوه بر انتقادات گزنده از اعراب در پروسه گرویدن ترک‌ها به اسلام، همه جنبه‌های مثبت تمدن اسلامی به ترک‌ها نسبت داده می‌شود. بنابراین، گرویدن ترک به اسلام به مثابه یک دستاورد برای تمدن اسلامی قلمداد می‌گردد. این ادعاها، در کنگره اول تاریخ ترک از سوی شمس الدین گون آلتای،^۲ مورخ و سیاستمدار برجسته مورد تأکید قرار گرفت. اکرم آکورگل^۳ از باستان‌شناسان ناسیونالیست و مشهور این دوره، در مقاله‌ای در مجله یول کو^۴ (اکتبر ۱۹۳۸)، ادعا کرد که معماری اسلامی از هنر ترکی متأثر بوده و از طریق فرمانده‌های نظامی ترک در مصر بسط یافت ... (Serdar Akturk, 2010: 641).

اقدام دیگر در راستای ملی‌سازی اسلام، ترکی کردن خطبه بود. همچنین، جدا از ترجمه قرآن به ترکی و چاپ آن به الفبای لاتین، پروژه اذان ترکی با مدیریت شخص آتاتورک در ژانویه ۱۹۳۲ کلید خورد. اذان ترکی برای اولین بار به وسیله حافظ رفعت، از مناره مسجد فاتح در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۲ قرائت شد. ماه‌های بعد، زیر نظر سازمان امور دیانت، قرائت اذان ترکی در سراسر کشور تقویت گردید. این سازمان نسخه ترکی اجباری اذان را تهیه و در قالب فرمانی در ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۲ به همه مساجد کشور ارسال کرد (Azak, 2012: 62).

۳.۶. عدم بی‌طرفی دینی/مذهبی

تجربه اقلیت‌های دینی - مذهبی در امپراطوری عثمانی آمیزه‌ای از تساهل و تبعیض ساختاری بود. جایگاه و حقوق اعضای این اجتماعات (رعایا / اتباع) مبتنی بر سیستم ملیت^۵ به مفهوم دینی بود. به عنوان مثال، فرض بر این بود که امور اتباع مسیحی و یهودی به عنوان اهل کتاب، از طریق سیستم اهل ذمه مدیریت می‌شود. آن‌ها مجاز به حفظ اعتقادات و انجام مراسم مذهبی خود در چارچوب محدودیت‌های تعیین شده بودند، اما معمول نبود که به خدمت نظامی، اسب سواری، حمل سلاح، احراز مناصب عالی رتبه یا در مجموع، در حیات سیاسی عمومی فعال باشند. اعضای این اجتماعات ملزم به پوشیدن لباس‌هایی

1. *Izmirlı İsmail Hakki*

2. *Semsettin Gunaltay*

3. *Ekrem Akurgal*

4. *Ulku*

5. *Millet*

متمایز، پرداخت مالیات خاص (جزیه) و زندگی در اجتماعات جدا از هم به ویژه در شهرها بودند. با این وجود، این مقررات، در عمل سفت و سخت اجرا نمی‌شد. چنانکه، برخی از آن‌ها در مناصب حساس و مهمی همچون سفیر یا حکمران و غیره به کار گرفته و معاف از پرداخت جزیه یا رعایت مقررات پوشش بودند. اجتماعات فوق، تحت یک سری محدودیت‌های نمادین نیز، همچون ممنوعیت انجام عمومی مراسمات مذهبی در مناطق مسلمان یا محدودیت‌های مسکن بودند که دلالت بر دون پایگی اهل ذمه و اعضایش داشت (An-Naim, 2008:187).

فرمان اصلاحات ۱۸۵۶ (تحت فشار کشورهای اروپایی از جمله ماده ۹ معاهده پاریس در ۳۰ مارس ۱۸۶۵) در عصر تنظیمات بر تساوی حقوق اتباع عثمانی تاکید داشت. باب عالی پس از مقاومت‌های طولانی، از میان برداشتن خراج و جزیه و استخدام رعایا را در اردو و تمام شعبات ادارات به سفرای خارجی ابلاغ کرد (اینالجیق و دانلی اوغلو، ۱۳۹۱: ۴۸۱). با فرمان اصلاحات ۱۸۵۶ تساوی حقوق و بهبود شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غیر مسلمانان روندی رسمی‌تر به خود گرفت. در این سال‌ها، چهارده میلیون از ۳۵ میلیون جمعیت امپراطوری را اتباع غیرمسلمان تشکیل می‌دادند (اینالجیق و دانلی اوغلو، ۱۳۹۱: ۱۹). تاکید بر برخورداری تمامی اتباع عثمانی از حقوق برابر، نه تنها از شدت نارضایتی‌ها می‌کاست و نظم داخلی را سامان می‌بخشید، در عرصه خارجی نیز، راه را برای کاهش فشارهای دول اروپایی فراهم می‌ساخت.

اصلاحات فوق اگرچه تا حدودی گسستی از رویه سابق سیستم ملیت در برخورد با اقلیت‌های غیرمسلمان بود، اما در عمل با مخالفت‌های داخلی و عدم رضایت خارجی مواجه گشت. روند تحولات داخلی و خارجی در اوایل قرن بیستم، تغییرات عمده‌ای در ترکیب جمعیتی ترکیه در سال‌های تاسیس جمهوری ایجاد کرد. بر اساس برآورد جان زورشر، از ۱۳ میلیون جمعیت ترکیه در سال ۱۹۲۳، ۹۸ درصد مسلمان بود. قبل از جنگ جهانی اول، این رقم ۸۰ درصد بود. به لحاظ زبانی، دو گروه بزرگ ترک و کرد باقی مانده بودند. ۱۸ درصد جمعیت شهرنشین و در شهرهای ۱۰ هزار نفری یا جمعیت بیشتری زندگی می‌کردند (Jan Zürcher, 2010: 140).

براساس معاهده لوزان، اقلیت به مفهوم دینی تعریف و غیرمسلمانان را در برمی‌گرفت. اسلام، بر اساس این سند و مبادله جمعیتی بین مسلمانان و یونانی‌های ارتدکس در دهه ۱۹۲۰، از پایه‌های هویت ملی - سرزمینی ترکیه بود. در اولین قانون اساسی جمهوری نیز، به عنوان دین دولت رسمیت یافت، اگرچه این بند در سال ۱۹۲۸ حذف شد. علیرغم تضمین ترکیه پیرامون حقوق جوامع اقلیت غیرمسلمان و سکولاریزه شدن برخی از ابعاد زندگی اجتماعی، اقلیت‌های غیرمسلمان با چالش‌های جدی مواجه شدند. یونانیان و ارمنه هنوز از درجه دوره جنگ‌های استقلال ترکیه (۱۹۱۹-۱۹۲۲) مقابله با ارمنه در شرق و یونانی‌ها در غرب) نگرسته می‌شدند.

انتظار می‌رفت که وفاداری‌شان به جمهوری ترکیه را با ادغام کامل در هویت ترکی اثبات کنند. تا زمانی که چنین ادغامی اتفاق می‌افتاد، آن‌ها به شکلی وسواس گونه، از مشارکت در بروکراسی دولتی و نظامی حذف می‌شدند (Ayturk, 2011: 312). از سال ۱۹۲۵ یونانی‌ها، ارمنه (مانند یهودیان) برای دست

کشیدن از امتیازات جمعی شان، تحت فشار دولت قرار گرفتند. امتیازاتی همچون حق مدیریت جداگانه دادگاه‌ها و مدارس که ترکیه مطابق معاهده لوزان در سال ۱۹۲۳ به آن‌ها اعطا کرده بود. اول یهودیان در ۲۳ مه ۱۹۲۵، سپس ارامنه در ۱۷ اکتبر و یونانی‌ها در ۲۹ اکتبر از امتیازاتشان دست شستند (Cagabtay, 2006: 28).

پولتون^۱ به مجموعه‌ای از اقدامات و سیاست‌های ضد اقلیت‌های دینی اشاره و آن‌ها را دارای جنبه‌های نژادپرستانه آشکاری می‌داند. بخشی از این اقدامات شامل موارد زیر می‌شود: سوء ظن به مسیحیان ارتدکس از همان آغاز، عدم اذعان دولت کمالیست به سیاست نسل‌کشی عامدانه رژیم ترکان جوان در قبال ارامنه و امتناع از به رسمیت شناختن آن، تعطیلی مدارس خارجی به ویژه مدارس مسیونری، ترکی‌سازی مدارس اقلیت‌ها، قانون ۲۵۱۰ در سال ۱۹۳۴ پیرامون سازماندهی و نحوه بازتوزیع جمعیت، انتقال جمعیت یهودی از مناطقی به استانبول، قانون انتخاب نام خانوادگی و فشار برای تغییر نام خانوادگی‌های سنتی اقلیت‌های دینی در سال ۱۹۳۵ و اعمال فشار کمپین جنبش "هموطن ترکی حرف بزن" و غیره. گزارش سفیر بریتانیا در سال ۱۹۳۸ نیز، بر سرزنش قرار دادن یونانی‌ها و یهودیان محلی به خاطر صحبت کردن به زبانی‌های غیر ترکی دلالت دارد (Poulton, 1997: 114-116).

علویان که اقلیتی تحت فشار در دوره عثمانی بودند، با تاسیس جمهوری ترکیه و اصلاحات دولتی در این دوره، هم‌دلی عمیقی نشان دادند. ارادت آنان به مصطفی کمال به حدی بود که تصویر وی را در کنار حضرت علی (ع) و حاجی بکتاش ولی نصب کردند (جمالی فر، ۱۳۹۱: ۸۱). دو علت اساسی این حمایت، همان سیاست مدرنیزاسیون رژیم تک‌حزبی و تقویت سکولاریسم بوده است (مارتین، ۱۳۸۳: ۲۰۷). اما به تدریج عدم بی‌طرفی دولت در سیاست‌های عملی‌اش، نه تنها بر اقلیت‌های دینی غیرمسلمان، بر علویان نیز هویدا گردید.

ملغی‌سازی فعالیت طریقت‌ها از جمله سیاست‌هایی بود که ناخشنودی علوی‌ها را برانگیخت. از سوی دیگر، هویت ملی در حال ساخت ترکی علاوه بر ستون‌های قومی، با اسلام سنی حنفی عجین بود. امری که نخبگان کمالیست حاکم نیز، به شکل غیررسمی یا ناخودآگاه نمی‌توانستند نادیده بگیرند. سازمان امور دیانت در این دوره تشکیل شد، سازمانی که علوی‌ها بعدها آن را نماینده اسلام اهل سنت و نه امور ادیان و مذاهب دیگر تلقی کردند (از جمله در بیانیه مارس ۱۹۸۹ / فروردین ۱۳۶۸). بخشی از فعالیت این سازمان امور تعلیمات دینی و اخلاق، مراسم حج و ساخت اماکن دینی با بودجه دولتی بود که عمدتاً به اسلام سنی اختصاص داشت. هژمونی اسلام سنی به لحاظ رسمی و غیررسمی بعدها نیز ادامه پیدا کرد. چنانکه بر اساس ماده ۲۴ قانون اساسی ۱۹۸۲ نظامیان، آموزش دینی (با تکیه بر اسلام سنی حنفی) از دبستان تا دبیرستان اجباری شد. ورود دانش‌آموختگان امام - خطیب به دانشگاه‌ها در تمامی رشته‌ها جز رشته‌های نظامی آزاد و بر تعداد مدارس و مساجد دینی افزوده شد (جمالی فر، ۱۳۹۱: ۸۴). یکی از نارضایتی‌های علویان همواره بحث ساخت مسجد در مناطق علوی نشین و اعزام امامان جماعت سنی به این محل‌ها بوده است. تحت تاثیر نظریه ترک - اسلام، تهدید چپ و اسلام‌گرایی نوظهور در ترکیه و جهان

1. Hugh Poulton

اسلام، از دهه ۱۹۷۰ مدارس امام خطیب گسترش عمده‌ای یافتند. در سال ۱۹۷۰ هفتاد و دو مدرسه وجود داشت. این رقم به ۳۷۴ در سال ۱۹۸۰ و به ۳۸۹ مدرسه در سال ۱۹۹۲ رسید. تا سال ۱۹۹۷، ۵۶۱ مدرسه با ۴۹۲/۸۰۹ شاگرد فعالیت داشتند (Waxman, 2000: 14-15).

آمیزش دین (اسلام سنی) و ناسیونالیسم در سیاست دولتی در دوره حکمرانی حزب عدالت و توسعه نیز، تداوم یافته است. در این دوره، به واسطه گرایش‌های اسلام‌گرایانه حزب عدالت و توسعه در سیاست داخلی و خارجی، ترکیه شاهد گسترش مدارس امام خطیب، توجه بیشتر سازمان امور دیانت به امور و مسائل اسلام سنی در داخل و خارج، تبدیل موزه ایاصوفیه استانبول به مسجد، لغو قانون منع حجاب در امکان دولتی، گنجاندن دروس دینی جدید با گرایش اسلام حنفی در برنامه آموزشی، دخالت پررنگ‌تر ترکیه در مسائل جهان اسلام و غیره بوده است. اگرچه برخی از صاحب‌نظران معتقدند مرز بین دین و دولت در این دوره تغییر رادیکالی نکرده است (Yavuz and Erdi Ozturk, 2019: 6). اما روند فوق، همواره نارضایتی‌هایی را در میان اقلیت‌های دینی غیرمسلمان و سایر فرق اسلامی از جمله علوی‌ها دامن زده است.

نتیجه‌گیری

مدل کمالیستی سکولاریسم جدا از بحث چالش‌هایی که بعد از آتاترک با آن مواجه گردید، بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۶۰ یک مدل خاصی از سکولاریسم بود، که تفاوت عمده‌ای با مدل‌های دموکراتیک آن داشت. احترام به آزادی دینی - وجدان و برابری منزلت و حقوق شهروندان صرف‌نظر از تعلقات دینی و مذهبی، به عنوان غایات سکولاریسم، جای چندانی در سیاست عملی و دینی دولت ترکیه در این سال‌ها نداشت. کتاب و رساله معتبری هم در این خصوص، از سوی کمالیست‌ها منتشر نشد. اصل جدایی و بی‌طرفی دولت در قبال ادیان و مذاهب مختلف، به عنوان ابزارهای تحقق غایات سکولاریسم، براساس تعریف چارلز تیلور و مک‌لور، به واسطه کنترل دین اسلام از سوی دولت و عدم بی‌طرفی دینی محلی از اعراب نداشت. نوشتار حاضر، جدا از بحث ریشه‌های فکری - تاریخی گرایش به سکولاریسم در اشکال محدود آن در دوره عثمانی و سیاست‌های سکولار جمهوری کمالی، به ویژگی‌ها و تناقضات آن از جمله دخالت اقتدارگرایانه دولت در امر دینی و کنترل آن، ملی‌سازی اسلام و عدم بی‌طرفی دینی - مذهبی پرداخت. این خصالت‌ها، جدا از سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۰، بعدها نیز، همزاد سکولاریسم ترکی بوده و منشاء چالش‌های عمده‌ای برای جمهوری اقتدارگرای ترکیه در آینده گردید. دولت همواره از طریق نهادهای دینی دولتی، سعی در کنترل و مدیریت میدان دینی داشت. تفسیری رسمی و کمالیستی از اسلام، مطلوب نخبگان سیاسی ترکیه بود. تفسیری که در خدمت سیاست مدرنیزاسیون و ناسیونالیسم قومی دولت ملت نوظهور ترکی قرار داشت.

بر همین اساس، ملی‌سازی اسلام یا به تعبیر دقیق‌تر، ترکی‌سازی اسلام جایگاه کانونی در تفسیر و روایت رسمی از اسلام در این دوره و بعدها پیدا کرد. این تفسیر جدا از کارکرد مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی و ایدئولوژی و نخبگان حاکم، مخالفین اسلامی‌اش را هم می‌بایست خلع سلاح نماید. از سوی دیگر، از همان اوایل، هویت ملی جدید ترکی، به شکل رسمی و غیررسمی با اسلام سنی (حنفی) عجین

بود و عدم بی‌طرفی دینی و مذهبی، در عمل به یک اسطوره می‌ماند. اقلیت در عهدنامه لوزان، به مانند دوره عثمانی مفهومی غیر اسلامی - مسلمان داشت. جمهوری ترکیه با سیاست‌های اقتدارگرایانه اش اثبات نمود که حقوق تضمین شده این اجتماعات اقلیت (در عهدنامه لوزان) را نیز رعایت نمی‌کند. آزادی‌های دینی این اجتماعات به شدت نقض و به دلایل مختلف تحت فشار سیاست همگون‌سازی قرار گرفتند. از تبعات دیگر تعریف هویت کشور با قومیت ترکی و مذهب سنی، به حاشیه راندن و طرد اقلیت‌های مسلمان همچون علوی‌ها و دیگران بود.

منابع

- آرشه، گگی (۱۳۸۵)، لائیسیته، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران: انتشارات آگه.
- اینالچیق، خلیل و محمد سید دانلی اوغلو (۱۳۹۱)، امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، ترجمه رسول عربخانی، تهران: نشر پژوهشکده تاریخ اسلام.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۲)، دین، دولت و تجدد در ترکیه، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
- بوزارسلان، حمید (۱۴۰۲)، تاریخ ترکیه مدرن، ترجمه مسعود صدر محمدی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- باریه، موریس (۱۳۸۳)، مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
- تیلور، چارلز و جاسلین مک‌لور (۱۳۹۹)، سکولاریسم و آزادی وجدان، ترجمه مهدی حسینی، چاپ اول، تهران: نشر روزبهان.
- جمالی فر، مهدی (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر شناخت علویان ترکیه، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- سعید، بابی (۱۳۷۹)، هراس بنیادین، اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلیمانی، کمال (۱۴۰۲)، اسلام و ناسیونالیسم‌های متنازع در خاورمیانه ۱۹۲۶-۱۸۷۶، ترجمه مهدی رضایی، لاهه: انتشارات علمی - پژوهشی ایران آکادمیا.
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۵)، مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران، در: تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضا شاه، گردآوری و تالیف تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- طولابی، توران (۱۳۹۵)، مکتوبی از پاریس: مصطفی فاضل پاشا و نقد ساختار قدرت در عثمانی، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و نهم، شماره یکم، صص ۹۷-۱۱۵.
- کین، جان (۱۳۷۸)، محدودیت‌های سکولاریسم، ترجمه سید علی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره هفتم، زمستان ۷۸، صص ۱۴۸-۱۶۳.
- لی نور جی، مارتین (۱۳۸۳)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لکزی، مهدی، و غفاری، مسعود (۷۹۳۱)، سکولاریسم از منظر اندیشمندان ترک، آمریکایی و فرانسوی:

با تأکید بر حزب عدالت و توسعه ترکیه، پژوهشنامه روابط بین الملل، ۱۱(۴۴)، ۹۲۱-۴۴۱ در دسترس است
در : <https://www.sid.ir/paper/247516/fa>

- همپتن، جین (۱۳۸۹)، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- وثیق، شیدان (۱۳۸۴)، لائسیسته چیست، تهران: انتشارات اختران.
- یاووز، محمد هاکان (۱۳۸۹)، سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.

References

- Aksit, Bahattin (1991), In: *Islam in Modern Turkey: Religion, Politics and Literature in a Secular State*, Richard L. Tapper (Ed). New York and London: I.B Tauris.
- An-Naim, Abdullah –Ahmed (2008), *Islam and the Secular state: Negotiating the future of Sharia*, Cambridge and Massachusetts: Harvard University Press.
- Aytürk, Ilker (2011), The Racist Critics of Atatürk and Kemalism, from the 1930s to the 1960s, *Journal of Contemporary History*, 46(2): 308–335. Available at: <https://journals.sagepub.com/doi/abs/10.1177/0022009410392411>
- Azak, Umut (2012), *Secularists as the Saviors of Islam: Rearticulation of Secularism and the Freedom of Conscience in: Berna Turam(Ed). Secular state and Religious society: two forces in play in Turkey*, New York: Palgrave Macmillan.
- Azak, Umut (2010), *Islam and Secularism in Turkey: Kemalism, Religion and The Nation State*, London and New York: I.B.Tauris & Co Ltd.
- Barbier. Maurice (2004), *Political Modernity*. Translated by Abdolvahab Ahmadi. Tehran: Agah Publication. [in Persian].
- Bozarslan, Hamit (1402), *History of Modern Turkey*, Tehran, Amirkabir Publications(in Persian).
- Balci, Tamer (2009), *From Nationalization of Islam to Privatization of Nationalism: Islam and Turkish National Identity*, *History Studies, International Journal of History Studies, Volume 1/1*. Available at : http://www.historystudies.net/eng/dergiayrinti/from-nationalization-of-islam-to-privatization-of-nationalizm-islam-and-turkish-national-identity_99
- Berkes, Niyazi (1964), *The Development of Secularism in Turkey*, London: McGil University Press.
- Cagabtay, Soner (2006), *Islam, Secularism, and Nationalism in Modern Turkey Who is a Turk ?*, London and New York: Routledge.
- Entekhabi, Nader (1392), *Religion, state and Modernity*, Tehran, Hermes Publication(in Persian).
- Haarscher. Guy(2007), *Laicite*. Translated by Abdolvahab Ahmadi. Tehran: Agah Publication. [in Persian]
- Hamilton, Malcolm (2001), *The sociology of Religion: Theoretical and comparative perspectives*, London and New York: Routledge.
- Hampton, Jean(1998), *Political Philosophy*, Tehran: Tarhe no Publication. [in Persian]
- J. Shaw, Stanford and Ezel Kural Shaw(1977), *History Of The Ottoman Empire and Modern Turkey, Volume II*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jamali far.Mehdi (2012), *Turkey Alevis*. Tehran: Amirkabir Publication. [in Persian]

- Jan. Zurcher, Erik (1975), *Turkey, A. Modern History, Third Edition, London and New York: I.B.Tauris & Co Ltd.*
- Jan. Zurcher, Erik (2010), *The Young Turk Legacy and Nation Building: From the Ottoman Empire to Atatürk's Turkey. London and New York: I. B. Tauris.*
- Koker, Tolga (2010), *The Establishment of Kemalist Secularism in Turkey, Middle East Law and Governance, 2: 17-42. Available at: <https://homes.izmirkonomi.edu.tr/aakan/establishment%20of%20Kemalist%20secularism%20in%20Turkey.pdf>*
- Lenor G.Martin (2000), *New Frontiers in The Middle East Security.Tehran: The Research Institute for Strategic Studies.[in Persian]*
- Lewis, Bernard (1961), *The Emergence of Modern Turkey. Londen: Oxford Untversity Press*
- Maclure, Jocelyn and Taylor, Charles (2011), *Secularism and freedom of conscience, Cambridge and Massachusetts: Harvard university press.*
- Mardin,Serif (2008), *Islam in 19 and 20 century Turkey, In: Turkey in the Twentieth century, Edit by Erik jan zurcher; Berlin: Klaus Schwarz verlag*
- Mutluer, Nil (2018), *Diyanet's Role in Building the 'Yeni (New) Milli' in the AKP Era, European Journal of Turkish Studies, 27. Available at: <https://journals.openedition.org/ejts/5953>*
- Orhan, Özgüç (2013), *The Paradox of Turkish Secularism, Turkish Journal of Politics , 4 (1), Available at: https://ia903401.us.archive.org/4/items/the-paradox-of-turkish-secularism/The_paradox_of_Turkish_secularism.pdf*
- -Poulton, Hugh (1997), *Top Hat, Grey Wolf and Crescent, Turkish Nationalism and The Turkish Republic.Washington Square and New York: New York University Press.*
- -Saygin, Tuncay and Önal, Mehmet (2008), *Secularism From The Last Years Of the Ottoman Empire To The Early Turkish Republic, Journal for the Study of Religions and Ideologies, 7 (20): 26-48.Available at: <https://citeseerx.ist.psu.edu/document?repid=rep1&type=pdf&doi=2b366b27e6344ecd33076ef4fcd36d4b1e61f2a0>*
- Serdar Akturk,Ahmet (2010), *Arabs in Kemalist Turkish Historiography, Middle Eastern Studies, 46 (5), 633-653. Aavailable at: <https://www.jstor.org/stable/20775068>*
- Saeid, Babi (2008), *The fundamental fear, the translation of GH Jamshidiha and Mosa Anbari, Tehran: Tehran University Press. [in Persian]*
- Toolabi. Tooran (2016), *An Egyptian Prince as a Critic of Ottoman Political Structure: Mustafa Fazıl Paşa and His "Paris'ten Bir Mektup", Iranian Journal for the History of Islamic Civilization. Volume 49. Issue 1. [in Persian]*
- Soleimani. Kamal (2023), *Islam and Competing Nationalisms in the Middle East.Translated by Mehdi Rezaei. Hague: Iran Academia. [in Persian]*
- Toprak, Binnaz (2005), *Secularism and Islam: The Building of Modern Turkey, Macalester International, 15, Article 9. Available at: Available at: <https://digitalcommons.macalester.edu/macintl/vol15/iss1/9>*
- Versan,Vakur(1984),*The Kemalist Reform of Turkish Law and Its Impact, in: Atatürk and the modernization of Turkey. Jacob M. Landau (Ed), Leiden and The Netherlands: Westview Press, Inc.*
- Vassigh, chidan (1384), *What is Laicite, Tehran: Akhtaran Publication.[in Persian]*
- Winter,Michael (1984), *The Modernization of Education in Kemalist Turkey,in: Atatürk and the Modernization of Turkey. Jacob M. Landau (Ed), Leiden and The Netherlands: Westview Press, Inc.*

- Waxman, Dov (2009), *Islam and Turkish national identity: A Reappraisal*, *The Turkish year book*, Vol.xxx. Available at: <https://file.setav.org/Files/Pdf/islam-and-turkish-national-identity--ankara-univ.-year-book-2000.pdf>
- Yavuz, M. Hakan (2003), *Islamic political Identity in Turkey*, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Yavuz, M. Hakan (2010), *Secularism and Muslim Democracy in Turkey. The translation of ahmad azizi*, Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
- Yavuz, M Hakan and Ardi Ozturk, Ahmet (2019), *Turkish secularism and Islam under the reign of Erdoğan*, *Southeast European and Black Sea Studies Volume 19, Issue 1*, Available at: <https://doi.org/10.1080/14683857.2019.1580828>
- Zürcher E.-J. & Atabaki T. (2004), *Men of order. Authoritarian modernization under Atatürk and Reza Shah*, The translation of Tehran: Ghoghnoos. [in Persian]
- Zala, Miklos (2019), *Secularism in political philosophy*, *Oxford Research Encyclopedia of Politics*, Available at: <https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190228637.013.1388>

The level and comparison of ethnic identity and national identity in Turkmen and Sistani ethnic groups of Golestan province

Zeinab Hashemikhah¹, Sajad Amoozadkhalili², Jalil Dara³

DOI: [10.48308/piaj.2024.234900.1505](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.234900.1505) Received: 2024/2/24 Accepted: 2024/10/19

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Most nations and countries around the world do not have a homogeneous population composition and are characterized by ethnic diversity and plurality. Ethnic identity is considered one of the intermediate identities in the modern era, positioned above individual identity and below national identity. As such, this identity shares common elements with national identity, such as culture, history, location, language, race, religion, and more. Ethnicity is a complex issue in various countries, and those with social and ethnic diversity experience numerous challenges. Iran, too, is a multi-ethnic society that includes different cultural, linguistic, and religious groups. In such societies, the paramount importance lies in fostering and strengthening national cohesion while preserving the diversity and variety seen across different ethnic groups.

Methods: To examine these two elements, this study adopts a quantitative approach using survey analysis. The statistical population comprises 299 Turkmen and 127 Sistani people residing in various cities in Golestan Province. Both ethnic groups were drawn from nine clans, and the questionnaires were distributed in proportion to their population. The data were analyzed at two levels: descriptive and inferential. At the descriptive level, frequency distribution and averages were used, and at the inferential level, Pearson's correlation coefficient and the T-test were applied. Additionally, theories of modernization, relative deprivation, and identity categorization were employed as the

1. Sociology postdoctoral researcher in the Department of Sociology, Mazandaran University, Babolsar, Iran. hashemikhahzeinab@gmail.com (Corresponding Author)

2. PhD Candidate in political science in the political science department of Mazandaran University, Babolsar, Iran. s.amoozad74@gmail.com

3. Associate Professor of Political Science, Faculty of Political Science, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. j.dara@modares.ir



theoretical framework.

Results and Discussion: The data reveal similarities and differences between the Turkmen and Sistani people of Golestan Province concerning dimensions of ethnic identity and national identity. In other words, while ethnic tendencies among these two groups are not particularly strong, they are above average. However, in comparison, the statistics indicate that the level of attachment to both national and ethnic identities among the Turkmen of Golestan is above average. Moreover, a significant difference is observed between ethnic and national identity tendencies, with the average inclination toward ethnic identity being higher than that toward national identity among the Turkmen. Regarding the Sistani people, the statistics similarly show that the level of attachment to both national and ethnic identities is above average. However, in comparison, a significant difference exists between the two, with the average inclination toward national identity being higher than that toward ethnic identity among the Sistani people. Overall, the findings point to a relative lack of knowledge regarding historical dimensions among these groups, highlighting an educational gap in relevant fields. Furthermore, structural limitations in the representation and reevaluation of identity, alongside the dominance of mainstream culture, have led to a sense of indifference and negligence among the ethnic groups, especially smaller ones, in preserving and presenting their own ethnic history, which in part stems from ethnic isolation.

Conclusion: In light of cognitive, emotional, and value-based elements, there is a need for ethnic reevaluation among these groups to preserve ethnic diversity. On the other hand, social deprivation and gaps viewed through ethnic lenses could spark ethnic conflicts and tensions. Addressing this issue through equitable provision of social rights can not only serve as a barrier against feelings of discrimination, dissatisfaction, and the resulting ethnic tensions, but also strengthen ethnic harmony and cohesion within the broader Iranian society.

Keywords: Turkmen people, Sistani people, ethnic identity, national identity, comparison.

Citation: Hashemikhah, Zeinab & Amoozadkhalili, Sajad & Dara, Jalil. 2024. The level and comparison of ethnic identity and national identity in Turkmen and Sistani ethnic groups of Golestan province, *Political and International Approaches*, Autumn, Vol 16, No 3, PP 169-192.



میزان و مقایسه هویت قومی و هویت ملی در اقوام ترکمن و سیستانی استان گلستان

زینب هاشمی خواه^۱، سجاد عموزاد خلیلی^۲ و جلیل دارا^۳

DOI: [10.48308/pijaj.2024.234900.1505](https://doi.org/10.48308/pijaj.2024.234900.1505)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۸

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: اکثر ملت‌ها و کشورهای جهان از ترکیب جمعیتی یکسانی برخوردار نیستند و دارای تنوع و تکثر قومی می‌باشند. هویت قومی از هویت‌های میانی در عصر جدید به شمار می‌آید که فراتر از هویت فردی و فروتر از هویت ملی قرار دارد. از همین رو، این هویت دارای عناصر مشترکی از قبیل فرهنگ، تاریخ، مکان، زبان، نژاد، مذهب و ... با هویت ملی می‌باشد. مسأله قومیت یکی از مسائل بغرنج در کشورهای گوناگون می‌باشد و کشورهایی که تنوعات اجتماعی و قومی دارند چالش‌های متعددی را تجربه می‌کنند. ایران نیز جامعه کثیرالقومی است که گروه‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی گوناگون را در خود جای داده است. آنچه در این گونه جوامع اهمیت فوق‌العاده دارد، ایجاد و تقویت همبستگی ملی و در عین حال حفظ تنوع و گوناگونی است که در عرصه‌های مختلف در اقوام دیده می‌شود.

روش‌ها: جهت بررسی دو امر یاد شده پژوهش حاضر در چارچوب روش کمی و با تحلیل پیمایشی انجام شده است. جامعه آماری ۲۹۹ نفر از مردمان ترکمن و ۱۲۷ نفر از مردمان سیستانی در شهرهای مختلف استان گلستان می‌باشد. هر دو قوم از ۹ طایفه می‌باشند که به توازن جمعیتی، پرسشنامه‌ها تکمیل شده است. داده‌ها در دو سطح توصیفی و استنباطی تحلیل گردید که در سطح توصیفی؛ توزیع فراوانی و میانگین و در سطح استنباطی؛ از ضریب همبستگی پیرسون و آزمون تی استفاده شد. همچنین از نظریات نوسازی، محرومیت نسبی، مقوله‌بندی هویتی، به مثابه چارچوب نظری بهره گرفته شد.

یافته‌ها: داده‌ها نشان می‌دهد در ابعاد هویت قومی و هویت ملی تشابه و تفاوت‌هایی بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های

۱. پژوهشگر پس‌ادکتری گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. mikhahzeinab@gmail.com (نویسنده مسئول)

۲. دانش‌آموخته دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. zad74@gmail.com

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. j.dara@modares.ir

استان گلستان دیده می‌شود. به عبارتی گرایش‌های قومی در بین این دو قوم گرچه چندان قوی نبوده ولی بیشتر از متوسط می‌باشد. اما در یک مقایسه، آمارها گویای آن است که میزان گرایش به هویت ملی و هویت قومی در بین ترکمن‌های استان گلستان بیشتر از متوسط بوده است. از طرفی در یک مقایسه، بین گرایش به هویت قومی و هویت ملی تفاوت معنی‌داری وجود دارد و میانگین گرایش به هویت قومی بین این قوم بیش‌تر از گرایش به هویت ملی است. در خصوص سیستم‌های نیز این آمارها نشان می‌دهد میزان گرایش به هویت ملی و هویت قومی در بین سیستم‌های استان گلستان بیشتر از متوسط بوده است. ضمن آنکه در یک مقایسه، بین گرایش به هویت قومی و هویت ملی تفاوت معنی‌داری وجود دارد و میانگین گرایش به هویت ملی بین این اقوام بیش‌تر از گرایش به هویت قومی است. در کل نتایج نشان از ضعف نسبی شناخت ابعاد تاریخ بین این مردمان می‌باشد که این مسأله خلاء آموزشی در حوزه‌های مربوطه را برای این اقوام عیان می‌سازد. ضمن آنکه محدودیت‌های ساختاری در معرفی و بازخوانی هویتی و سلطه فرهنگ کلان، اقوام (خصوصاً اقوام کم جمعیت) را در یک بی‌میلی و بی‌توجهی به حفظ و معرفی تاریخ قومی خود که به نوعی ناشی از انزوای قومی می‌باشد نشانده است.

نتیجه گیری: در پرتو عناصر شناختی، احساسی و ارزشی و در راستای حفظ تنوعات قومی می‌بایست بازخوانی قومیتی برای این اقوام صورت گیرد. از طرفی محرومیت‌ها و شکاف‌های اجتماعی در پرتو نگرش‌های قومی می‌تواند ستیزه‌ها و تنش‌های قومی را برانگیزد که این مهم نیز با بستر مندی عادلانه حقوق اجتماعی، نه تنها سدی بر احساس تبعیض و نارضایتی و تنش‌های قومی منبث از آن می‌تواند باشد، بلکه همسویی و هم‌نوایی قومی را در جامعه کلان ایران تقویت خواهد کرد.

واژگان کلیدی: قوم ترکمن، قوم سیستمی، هویت قومی، هویت ملی، مقایسه.

استناددهی: هاشمی خواه، زینب و عموزاد خلیلی، سجاد و دارا، جلیل. ۱۴۰۳. میزان و مقایسه هویت قومی و هویت ملی در اقوام ترکمن و سیستمی استان گلستان، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۱۶۹-۱۹۲.

۱. مقدمه

اکثر ملت‌ها و کشورهای جهان از ترکیب جمعیتی یکسانی برخوردار نیستند و دارای تنوع و تکثر قومی می‌باشند. اهمیت هویت ملی در پرتو اقوام و اقلیت‌ها خصوصاً در کشورهای دارای تنوع قومی و فرهنگی، توجه محققان داخلی و خارجی را به خود جلب کرده و تحقیقات متعددی در این حوزه به نگارش درآمده است. محققین در این تحقیقات به وضعیت کاهشی یا افزایشی هویت قومی و هویت ملی و همچنین قیاس‌های این دو توجه داشته و با رویکردهای متفاوت آن را به بررسی نشانده‌اند. در بین استان‌های ایران استان گلستان به لحاظ ترکیب جمعیتی اقوام بسیاری را در خود جای داده است. در این منطقه اقوامی نظیر ترک، کرد، بلوچ، ترکمن، سیستانی و... با فرهنگ‌های مختلف خاص خود در کنار هم زندگی می‌کنند. حدود ۶۰ درصد استان گلستان اهل تشیع و نزدیک ۴۰ درصد اهل تسنن را تشکیل می‌دهند. اهل تشیع متشکل از تمامی گروه‌های فارس‌زبان اعم از سیستانی، بومیان و ترک می‌باشند و اهل تسنن را تمام گروه‌های ترکمن، قزاق و بلوچ تشکیل می‌دهند.

قوم ترکمن در قلمروهای متعددی پراکنده‌اند. آنها غیر از کشور ترکمنستان که زیستگاه اصلی‌شان به شمار می‌آید در کشورهای ایران، چین، افغانستان، ترکیه و عراق ساکن‌اند. ترکمن‌های ایران در استان گلستان در سرزمینی واقع در بین دو رود اترک و قره‌سو و در استان خراسان شمالی و رضوی در بخش‌های قوچان، بجنورد و سرخس زندگی می‌کنند. اکثریت ترکمن‌های ایران در استان گلستان ساکن‌اند. ترکمن‌ها از دیرباز در استان گلستان می‌زیسته‌اند و زمان مهاجرت آن‌ها به دشت‌های استان گلستان به طور تقریبی به قرن نهم هجری برمی‌گردد. در زمان تیموریان، آق‌قویونلوها و قراقویونلوها، آرام آرام ترکمن‌ها به سکونتگاه‌های فعلی خود کوچ کرده و در آنجا سکنی گزیده‌اند و این منطقه به مرور زمان به سبب حضور این دو قوم، ترکمن صحرا نامیده شده است. طوایف ترکمن به ۹ دسته؛ یموت، تکه، قره، ساریق، گوگلان، سالور، آل علی، ارساری و چاودر، تقسیم می‌شوند. ترکمن‌های ایران اکثراً از سه طایفه یموت، گوگلان و تکه بوده و در این بین یموت‌ها بیشترین جمعیت را دارا هستند (گلی، ۱۳۶۶: ۲۱۰). جمعیت ترکمن‌ها بیش از ۳۳ درصد ساکنین استان گلستان را شامل می‌شود و تراکم جمعیت آن‌ها بیشتر در کناره‌های مرزی در شهرهای بندر ترکمن (۸۵ درصد)، آق‌قلا (۹۸ درصد)، کلاله (۵۵ درصد)، مینودشت (۴۰ درصد)، گمیشان (۱۰۰ درصد)، می‌باشد. مابقی به تعداد کمی در شهرهای گرگان به عنوان مرکز استان گلستان زندگی می‌کنند که از لحاظ دین، مسلمان و حنفی مذهب می‌باشند.

مهاجرت سیستانی‌های ساکن استان گلستان نیز در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۰ به اوج خود رسید. این مهاجرت به دشت گرگان از عوامل مختلفی نشأت گرفت که در رأس آن وضعیت هیرمند و هامون بود. به دنبال مطالعاتی (نظری، ۱۳۶۷: ۱۶۴) که در این زمینه صورت گرفته مهاجرت بر اثر سیل کمتر اتفاق افتاده و تغییر سکونت بیشتر بر اثر خشکسالی و به دنبال آن وضعیت اقتصادی ناهنجار بوده است. سیستانی‌ها در استان گلستان از شهرستان بندر گز در شرق تا ناحیه مراوه تپه در غرب پراکنده شده‌اند. اکثر مردم قوم سیستانی استان گلستان، شیعه مذهب و متشکل از ۹ طایفه؛ خمر(خمبر)، جهان تیغ، سارانی، بزی، حمزه دهی، اربابی، کیخواه، شهرکی و پودینه می‌باشند و عمدتاً در شرق استان گلستان ساکن هستند. از

مهمترین شهرهای سیستانی نشین استان گلستان می‌توان به آزادشهر، گرگان، گالیکش و مراوه تپه اشاره نمود اما تنها شهر مخصوص سیستانی‌ها روستایی به نام زابل آباد نزدیک شهر تاریخی گنبد می‌باشد که به تازگی تبدیل به شهر شده است. در حال حاضر سیستانی‌های استان گلستان تقریباً با ۱۵ درصد، ۲۵ درصد جمعیت این استان را در بر می‌گیرد و بعد از فارس زبانان و ترکمن‌ها سومین گروه از لحاظ جمعیتی به شمار می‌روند.

اگرچه قوم ترکمن با ۲ درصد جمعیت و قوم سیستانی با ۱/۸ درصد از اقلیت‌های قومی در سرزمین ایران محسوب می‌شوند و پراکندگی چندانی ندارند، اما قرن‌ها تاریخ مشترک و آمیخته با سایر ایرانیان داشته و فراز و نشیب‌های بسیاری در این تعامل همیشگی تجربه کرده‌اند که گاه نزاع بوده و گاه با اتحاد و همدلی و مبارزه علیه بیگانگان همراه گشته است. ضمن آنکه این اقوام تفاوت‌های آشکاری از لحاظ فرهنگی، نژادی و مذهبی با بدنه اصلی جامعه دارند و وجود چنین تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای سؤال‌هایی را در خصوص قومیت و ملی‌گرایی این اقوام در ذهن ایجاد می‌کند. لذا با توجه به اهمیت اقوام در تقویت و اتحاد ملی و همچنین طایفه‌های متعدد این دو قوم به مثابه سرمایه‌های ارزشمند اجتماعی، ارزیابی جنبه‌های هویتی این دو قوم ضرورت دارد. ضمن آنکه استان گلستان به مثابه استانی که تکثر و تنوع قومی و مذهبی در آن نمود بیشتری دارد و نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی استان و نزدیکی به مرز، خطرات مداخلات بین‌المللی و منطقه‌ای را در خود دارد اهمیت مسأله دو چندان می‌شود. لذا در این تحقیق به جهت شناخت و شناسایی بیشتر این دو قوم، در پی بررسی ابعاد مختلف هویت قومی و همچنین شناسایی شاخص‌ها و میزان هویت ملی و نیز مقایسه این دو هویت در آنان می‌باشیم. از این رو همسو با اهداف پژوهش فرضیاتی به شرح ذیل طرح شده است:

- بین سن، درآمد، هزینه و تحصیلات با گرایش به هویت قومی / ملی مردمان ترکمن و سیستانی رابطه وجود دارد.
- بین میانگین گرایش به هویت قومی / ملی بر حسب جنسیت، محل سکونت و وضعیت تأهل در بین مردمان ترکمن و سیستانی تفاوت وجود دارد.
- میانگین گرایش به هویت قومی / ملی در بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های استان گلستان تفاوت وجود دارد.

۲. پیشینه پژوهش

در میان تحقیقات برخی محققین به بررسی هویت قومی در بین اقوام به طور خاص پرداخته و برخی دیگر بررسی تطبیقی هویت قومی و هویت ملی و تأثیر این دو بر یکدیگر را مورد توجه قرار داده‌اند. ضمن آنکه محققینی نیز با نگاه‌های تاریخی به بررسی تحولات قومی و ریشه تاریخی این تحولات به طور کلی نظر داشته‌اند. در این راستا نگاهی بر تحقیقات داخلی و خارجی خواهیم انداخت؛

۱.۲. تحقیقات داخلی

جلالی (۱۳۹۷)، به بررسی تطبیقی هویت قومی و هویت ملی در میان دانش‌آموزان ترک و آذری زبان در شهرستان میاندوآب پرداخته است. این محقق به دنبال آن بوده که دریابد آیا پیوند ضعیف بین این دو قوم سبب انسجام ملی می‌شود یا نه. در نهایت پژوهشگر به این نتیجه می‌رسد که اگر ارتباط بین این دو قوم افزایش یابد هویت ملی تقویت می‌شود و بالعکس. از طرفی چلبی (۱۳۹۷)، در چارچوب یک پیمایش ملی با عنوان هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی به این نتیجه دست یافت که دلبستگی ترک آذری‌ها به زبان فارسی به عنوان زبان ملی و دلبستگی کردها به دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت ملی، کمتر از سایر اقوام است. محمدزاده و خانی (۱۳۹۶)، نیز به بررسی زمینه‌هایی تاریخی و اجتماعی مؤثر بر شکاف قومی در ایران پرداخته‌اند.

این دو پژوهشگر بعد از بررسی اسناد و مدارک به این نتیجه رسیدند که شکاف قومی در فرایند تاریخی در میان اقوام ایرانی فعال بوده و مواردی چون؛ تشکیل دولت متجدد و مرکزگرا، ملت‌سازی ناقص و ایجاد نابرابری قومی در ابعاد سیاسی و اجتماعی - فرهنگی و همچنین احساس تبعیض قومی که در این فعال شدن بسیار بیشتر از عوامل دیگر مؤثر بوده است، نقش برجسته‌ای داشته‌اند. گودرز (۱۳۹۳)، نیز در رساله خود به بررسی وضعیت شکاف قومی و مذهبی در منطقه غرب کشور (کرمانشاه و کردستان) و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. او با روش توصیفی و تحلیلی و همچنین تحلیل ثانویه یافته‌هایی پژوهش‌های پیشین در پی بررسی تاثیر شکاف قومی و مذهبی در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بوده است. نهایتاً محقق به این مسأله پی می‌برد که تراکم شکاف قومی و مذهبی در منطقه کردنشین غرب کشور می‌تواند به خودی خود تضعیف در ساختار امنیت ملی را در پی داشته باشد.

۲.۲. تحقیقات خارجی

محققین خارجی نیز با نظر به مباحث هویتی ملی - قومی پژوهش‌هایی انجام داده‌اند. به عنوان نمونه، (Drake:2019) در پژوهشی به همگرایی ملی در اندونزی و به تأثیر نامساعد تجربیات تاریخی و سیاسی، ابعاد فرهنگی و اجتماعی، ابعاد اقتصادی، ابعاد اثر متقابل، الگوهای فضایی و مسؤولیت دولت در قبال تحقق همگرایی ملی به چشم‌انداز همگرایی ملی در این کشور پرداخته است. در نهایت این محقق به این نتیجه دست یافت که مسؤولیت دولت در قبال تحقق همگرایی، بر همگرایی ملی مؤثر می‌باشد. که در این خصوص کی و نی، به نقش رسانه توجه دارد و با موضوعیت بازتاب روند همگرایی ملی و نقش رسانه‌ها در مالزی، بیان می‌کند، همگرایی ملی روندی است که از زمان استقلال مالزی همواره در این کشور مورد توجه بوده است و با توجه به نتایج پژوهش خود اذعان دارد؛ رسانه‌ها نقش مهمی در تقویت این روند به ویژه در انتشار سیاست‌های دولت دارند (Kee & Nie: 2017).

شاه و ایشاکو، نیز در پژوهشی، چالش‌های همگرایی ملی و پاسخ استراتژیک پاکستان را بررسی کرد. محقق در نهایت جهت دستیابی به همگرایی ملی پاکستان به این نتایج رسید؛ ۱- ایجاد سیستم آموزشی کارآمد که قادر باشد فرصت برابر برای همه افراد ساکن این سرزمین فراهم کند. ۲- ایجاد زبان واحد که

بتواند به یکپارچگی ملی کمک کند. ۳- مدارا و پذیرش یکدیگر بدون توجه به تعصبات قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی یا فرقه‌ای که بتواند به همبستگی ملی و ثبات سیاسی و اقتصادی منجر شود (Shah & Ishaque: 2017). همچنین ساباتیر، در مطالعه‌ای هویت قومی و هویت ملی میان جوانان نسل دومی مهاجر فرانسه را بررسی کرد. در این راستا دو عنصر زمینه‌های اجتماعی و خانواده در ارتباط با هویت فرهنگی، بر اساس دو جهت‌گیری قومی و ملی با دو عنصر تصدیق و اکتشاف مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این تحقیق تمامی لایه‌های اجتماعی مانند گروه دوستان و درک تبعیض‌های اجتماعی در ارتباط با جنبه‌های هویتی قومی و ملی مهم دیده شدند اما والدین قوی‌ترین تاثیر را در این زمینه نشان دادند (Sabatier: 2008).

با نظر به تلاش‌های ارزشمند محققین پیشین و بهره از تجربیات علمی آنان، در پژوهش حاضر قصد داریم اقوام ترکمن ایرانی (در استان گلستان) را مورد بررسی قرار دهیم و با درک بهتر و شناخت دقیق‌تر این قوم نه تنها تعلقات قومیتی آنان را دریابیم، بلکه موقعیت آنان را در ساختار کلی جامعه و سنجش میزان دلبستگی آنان به ملیت و کشورشان جویا شویم.

۳. چارچوب نظری

مباحث نظری که در تبیین رویکردی تحقیق حاضر می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد در مرتبه اول نظریه نوسازی است. نظریه نوسازی، به دو دسته تقسیم می‌شود؛ اول نظریه‌پردازانی که به تاثیر نوسازی بر کاهش هویت قومی اشاره می‌کنند و دوم نظریه‌هایی که بر تاثیر نوسازی بر افزایش هویت قومی توجه دارد. در نوع اول نظریه‌پردازانی مانند کارل دویچ، کلیفورد گیرنز و مک کورمک به تاثیر نوسازی بر کاهش هویت قومی با مثبت خواندن نقش عناصر مدرنیته بر فرایند رو به کاهش ستیزه‌های قومی تاکید ورزیده‌اند که از این منظر بحث مربوطه به مذاقه گذاشته خواهد شد. رویکرد دیگر نظریه محرومیت نسبی است که به انتظارات ارزشی فرد به مثابه هویت فردی در قیاس با وضعیت موجود اجتماعی توجه کرده و ارتباط آن را با هویت قومی و اجحاف ساختاری نسبت به آن، مورد توجه قرار داده است. در نهایت نظریه مقوله‌بندی هویتی، هنری تاجفل، تبیین‌گر مباحث تحقیق حاضر می‌باشد که براساس این نظریه هویت افراد متناسب با عضویت آنان در گروه‌های خاص توجیه می‌شود و آنان بدنبال این حس هویت به صورت خودبخودی، گروه خود را برتر از سایر گروه‌ها می‌شمارند.

۱.۳. در شرح بیشتر نظریات اشاره شده باید گفت؛ نظریه نوسازی معتقد است فرایند مدرنیته به گونه‌ای نگرش‌های قومی را محدود و تضعیف می‌گرداند. این نظریه‌پردازان معتقدند تحت تاثیر فرآیند مدرنیته «سنت‌ها و تعهدات جمعی و دیگر عناصر هویت‌بخش محدود، مانند ملیت و قومیت جایگاه و اهمیت خود را از دست می‌دهند و نفوذپذیری مرزها بین اجتماعات مختلف افزایش می‌یابد. در این معنا موارد مثبت مدرنیته مردم و ملل مختلف جهان را به یکدیگر نزدیک کرده و جهان را به یک دهکده کوچک تبدیل کرده است. مثل افزایش چگالی روابط دول و بین‌الملل، گسترش ارتباطات جمعی و وسایل حمل و نقل، مجازی شدن روابط در سطح بین‌الملل، گسترش آموزش رسمی و افزایش سطح سواد در جهان، آشنایی مردم جهان با آداب و رسوم و تاریخ و فرهنگ ملل مختلف، افزایش عام‌گرایی در سطح جهان، تعمیم

گرایش فضایی، گسترش شاهراه‌های اطلاعاتی و سهولت دسترسی به آنها در اکناف جهان و غیره (چلبی، ۱۳۸۲: ۳۰۸). بدین سان گسترش شبکه‌های جهانی رایانه‌ای و ماهواره‌ای و افزایش تعاملات هویت‌های فرهنگی، جملگی موجب ارتباط فزاینده فرهنگ‌های بومی گوناگون و رشد آنها و در نتیجه تحقق هویت بشری فراملی می‌شود. لذا نوسازی جهان را به صورت شبکه‌ای واحد از روابط اجتماعی در آورده که جریانی از معانی بشری را در میان مناطق مختلف برقرار کرده است (دهشیری، ۱۳۷۹: ۷۹). چنین شرایطی نگاه‌های قومی را به مثابه نگرشی محدود و خرد کم‌رنگ ساخته است.

۲.۳. نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر، نیز برآن است، احساس محرومیت نسبی در شرایط وجود شکاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی محیط بر پاسخگویی به آن انتظارات ظاهر می‌شود. از نظر گر، شروط اولیه لازم برای ستیز خشونت‌بار مدنی، وجود محرومیت نسبی در میان تعداد چشمگیری از افراد اجتماع است و هر چه محرومیت نسبی شدت بیشتری داشته باشد شدت خشونت مدنی افزایش پیدا می‌کند. او معتقد است هویت قومی زمانی اهمیت خود را می‌یابد که افراد یک گروه قومی به واسطه تعلقاتشان به آن گروه احساس کنند رفتار تبعیض‌آمیز در مقایسه با گروه‌های قومی دیگر دریافت می‌کنند. این احساس نه تنها در زمان از بین رفتن امتیازات (اقتصادی و اجتماعی و...)، بلکه زمانی بر شدت آن افزوده می‌شود که انتظارات گروه‌هایی که مورد تبعیض قرار گرفتن رو به فزونی می‌گذارد. به عقیده گر زمانی که تعداد زیادی از یک گروه قومی هم زمان این احساس در آنها شکل بگیرد شرایط برای آغاز یک خشونت سریع و ناگهانی علیه گروه دیگر فراهم می‌شود. میراث تاریخی ناشی از بی‌اعتمادی و ذهنیت قربانی شدن باعث افزایش این احساس محرومیت می‌گردد. لذا با توجه به این نظریه شرایط نامساعد و بی‌توجهی به انتظارات اقوام محتمل است خشونت و تنش مدنی را ایجاد کند (مرشدی‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۷).

۳.۳. همچنین تاجفل هویت را به عنوان چیزی که در درون یک گروه و مقوله جاسازی شده است می‌بیند. این نظریه درصدد اثبات این قضیه است که افراد در بسیاری موارد سعی می‌کنند خود را با مشخصه‌های اجتماعی مقوله‌بندی کنند و نه مشخصه‌های شخصی و همین موضوع یعنی مقوله‌بندی فرد با مشخصه‌های اجتماعی باعث ایجاد درون گروه مشابه و برون گروه متفاوت می‌شود. قضیه کانونی نظریه مقوله‌بندی تاجفل این است که مردم خودشان را بیشتر به عنوان عضو گروه‌های اجتماعی و کمتر به عنوان اشخاص فردی، بیشتر تحت عنوان هویت اجتماعی و کمتر تحت عنوان هویت فردی طبقه‌بندی و مقوله‌بندی کنند. هویت در این نظریه براساس احساس تعلق تعریف می‌شود. یعنی فرد آنهایی را که به آن تعلق دارد بعنوان درون گروه و آنهایی را که بدانها متعلق نیست تحت عنوان برون گروه می‌شناسد. تعصبی که در این راه به خرج داده می‌شود، باعث جستجوی هویت اجتماعی مثبت و حفظ این هویت می‌شود.

تشکیل هویت‌های اجتماعی بر پایه مقایسه‌هایی شکل می‌گیرد که آن فرد میان گروه‌های تعلق خود و گروه‌های دیگری که برای او قابل مقایسه به حساب می‌آیند، انجام می‌دهد و لذا برای اینکه هویت اجتماعی مثبت باشد، نتایج این مقایسه‌ها باید به نفع گروه تعلق فرد باشد. بنابراین تاجفل هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و آن را متشکل از سه عنصر می‌داند: عنصر شناختی (آگاهی

از اینکه، فرد به يك گروه تعلق دارد)، عنصر احساسی (احساسات نسبت به گروه و نسبت به افراد دیگری که رابطه‌ای خاص با آن گروه دارند) و عنصر ارزشی (فرضیاتی درباره پيامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی). براین اساس هویت اجتماعی از دیدگاه تاجفل عبارت است از آن بخش از برداشت يك فرد از خود که از آگاهی او نسبت به عضویت در گروه (گروه‌های) اجتماعی همراه با اهمیت ارزشی و احساسی منضم به آن عضویت سرچشمه می‌گیرد (دوران، ۱۳۸۵: ۱۱۵). از این رو مبتنی بر این نظر تعریف هویت ملی یا قومی افراد جامعه را با معرفی خود به عنوان عضویت در ساختار ملی یا چارچوب قومیتی بر محوریت سه عنصر، احساسی، شناختی و ارزشی به مذاقه می‌نشانیم.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر در چارچوب روش کمی و با استفاده از روش پیمایشی انجام شده و ابزار گردآوری داده‌ها پرسشنامه بوده است. جامعه آماری ۲۹۹ نفر از مردمان ترکمن و ۱۲۷ نفر از مردمان سیستانی در شهرهای مختلف استان گلستان می‌باشد. هر دو قوم متشکل از ۹ طایفه می‌باشند که به توازن جمعیتی طویف، پرسشنامه‌ها بین آنان تقسیم گردید. داده‌های این تحقیق در دو سطح توصیفی و استنباطی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته که در سطح توصیفی؛ توزیع فراوانی و میانگین و در سطح استنباطی؛ از ضریب همبستگی پیرسون و آزمون تی استفاده شده است.

۵. یافته‌ها

یافته‌های پژوهش در دو سطح توصیفی و استنباطی تحلیل شده است که همراه با جداول مربوطه به ترتیب در ذیل اشاره خواهد شد.

۱.۵. یافته‌های توصیفی

در قسمت توصیفی علاوه بر فراوانی پاسخگویان بر حسب قومیت، مشخصات فردی آنان از جمله؛ جنس، وضعیت تأهل، محل سکونت، سن، تحصیلات، درآمد و هزینه مورد بررسی قرار گرفته است که در سه جدول نمایش داده می‌شود.

جدول (۱)، توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب قومیت

| قومیت | فراوانی | درصد | درصدمعتبر |
|---------|---------|-------|-----------|
| ترکمن | ۲۹۹ | ۷۰/۲ | ۷۰/۲ |
| سیستانی | ۱۲۷ | ۲۹/۸ | ۲۹/۸ |
| جمع | ۴۲۶ | ۱۰۰/۰ | ۱۰۰/۰ |

جدول (۱)، با توجه به یافته‌های پژوهش، ۷۰/۲ درصد پاسخگویان، ترکمن و ۲۹/۸ درصد آنها سیستانی هستند.

جدول (۲)، توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب جنس، وضعیت تأهل و محل سکونت

| کل | | سیستانی | | ترکمن | | متغیرها |
|------------|-------|---------|-------|-------|-------|---------|
| درصد | تعداد | درصد | تعداد | درصد | تعداد | |
| جنس | | | | | | |
| ۵۲/۱ | ۲۲۲ | ۴۵/۷ | ۵۸ | ۵۴/۸ | ۱۶۴ | مرد |
| ۴۷/۹ | ۲۰۴ | ۵۴/۳ | ۶۹ | ۴۵/۲ | ۱۳۵ | زن |
| ۱۰۰/۰ | ۴۲۶ | ۱۰۰/۰ | ۱۲۷ | ۱۰۰/۰ | ۲۹۹ | جمع |
| وضعیت تأهل | | | | | | |
| ۴۷/۲ | ۲۰۱ | ۳۸/۶ | ۴۹ | ۵۰/۸ | ۱۵۲ | مجرد |
| ۴۹/۸ | ۲۱۲ | ۵۸/۳ | ۷۴ | ۴۶/۲ | ۱۳۸ | متأهل |
| ۳/۱ | ۱۳ | ۳/۱ | ۴ | ۳/۰ | ۹ | سایر |
| ۱۰۰/۰ | ۴۲۶ | ۱۰۰/۰ | ۱۲۷ | ۱۰۰/۰ | ۲۹۹ | جمع |
| محل سکونت | | | | | | |
| ۷۱/۱ | ۳۰۳ | ۷۳/۲ | ۹۳ | ۷۰/۲ | ۲۱۰ | شهر |
| ۲۸/۹ | ۱۲۳ | ۲۶/۸ | ۳۴ | ۲۹/۸ | ۸۹ | روستا |
| ۱۰۰/۰ | ۴۲۶ | ۱۰۰/۰ | ۱۲۷ | ۱۰۰/۰ | ۲۹۹ | جمع |

جدول (۲)، با توجه به یافته‌های پژوهش، در قوم ترکمن، ۵۴/۸ درصد از پاسخگویان تحقیق را مردان و ۴۵/۲ درصد را زنان، در قوم سیستانی ۴۵/۷ درصد از پاسخگویان تحقیق را مردان و ۵۴/۳ درصد را زنان و در کل، ۵۲/۱ درصد از پاسخگویان تحقیق را مردان و ۴۷/۹ درصد را زنان تشکیل می‌دهند. وضعیت تأهل نیز در قوم ترکمن، ۵۰/۸ درصد از پاسخگویان تحقیق را افراد مجرد و ۴۶/۲ درصد را افراد متأهل تشکیل می‌دهند. در قوم سیستانی، ۳۸/۶ درصد از پاسخگویان تحقیق را افراد مجرد و ۵۸/۳ درصد را افراد متأهل تشکیل می‌دهند و در کل، ۴۷/۲ درصد از پاسخگویان تحقیق را افراد مجرد و ۴۹/۸ درصد را افراد متأهل تشکیل می‌دهند. همچنین ۳/۱ درصد را سایر افراد (مطلقه، همسر فوت شده و ...) بوده‌اند.

محل سکونت در قوم ترکمن، ۷۰/۲ درصد پاسخگویان، ساکن شهر و ۲۹/۸ درصد آنها ساکن روستا، در قوم سیستانی، ۷۳/۲ درصد پاسخگویان، ساکن شهر و ۲۶/۸ درصد آنها ساکن روستا و در کل، ۷۱/۱ درصد پاسخگویان، ساکن شهر و ۲۸/۹ درصد آنها ساکن روستا هستند.

جدول (۳)، آماره‌های توصیفی متغیرهای سن، تحصیلات، درآمد و هزینه

| قوم | کمترین | بیشترین | میانگین | انحراف معیار |
|---------|--------|---------|---------|--------------|
| سن | | | | |
| ترکمن | ۱۸ | ۷۰ | ۲۹/۵۴ | ۱۱/۲۷ |
| سیستانی | ۱۸ | ۶۳ | ۳۳/۵۰ | ۱۳/۰۷ |
| کل | ۱۸ | ۷۰ | ۳۰/۷۲ | ۱۱/۹۶ |
| تحصیلات | | | | |
| ترکمن | ۵ | ۲۲ | ۱۴/۱۳ | ۲/۹۲ |
| سیستانی | ۸ | ۲۲ | ۱۴/۴۹ | ۲/۵۴ |
| کل | ۵ | ۲۲ | ۱۴/۲۴ | ۲/۸۲ |
| درآمد | | | | |
| ترکمن | ۰ | ۱۰۰ | ۸/۴۸ | ۱۰/۱۷ |
| سیستانی | ۰ | ۱۰۰ | ۱۰/۶۰ | ۱۰/۳۷ |
| کل | ۰ | ۱۰۰ | ۹/۱۱ | ۱۰/۲۶ |
| هزینه | | | | |
| ترکمن | ۰ | ۳۰ | ۶/۴۹ | ۵/۷۴ |
| سیستانی | ۰ | ۴۰ | ۶/۸۳ | ۵/۵۴ |
| کل | ۰ | ۴۰ | ۶/۹۰ | ۵/۷۱ |

جدول (۳)، سن، تحصیلات، درآمد و هزینه پاسخگویان در قالب یک سؤال باز و به صورت فاصله‌ای اندازه‌گیری شد. بر اساس یافته‌های تحقیق؛ میانگین و انحراف معیار سن در گروه ترکمن به ترتیب ۲۹/۵۴ و ۱۱/۲۷ و در گروه سیستانی به ترتیب ۳۳/۵۰ و ۱۳/۰۷ بوده است. همچنین در کل، حداقل و حداکثر سن به ترتیب ۱۸ و ۷۰ بوده است. میانگین سن آنها ۳۰/۷۲ سال با انحراف معیار ۱۱/۹۶ است. میانگین و انحراف معیار تحصیلات در گروه ترکمن به ترتیب ۱۴/۱۳ و ۲/۹۲ و در گروه سیستانی به ترتیب ۱۴/۴۹ و ۲/۵۴ بوده است. همچنین در کل، حداقل و حداکثر تحصیلات به ترتیب ۵ (پنجم ابتدایی) و ۲۲ (دکتر) بوده است. میانگین تحصیلات آنها ۱۴/۲۴ کلاس با انحراف معیار ۲/۸۲ است. میانگین و انحراف معیار درآمد در گروه ترکمن به ترتیب ۸/۴۸ و ۱۰/۱۷ و در گروه سیستانی به ترتیب ۱۰/۳۷ و ۱۰/۶۰ بوده است. همچنین در کل، حداقل و حداکثر درآمد به ترتیب ۰ (بدون درآمد) و ۱۰۰ میلیون تومان بوده است. میانگین درآمد آنها حدود ۹ میلیون تومان با انحراف معیار ۱۰/۲۶ است. میانگین و انحراف معیار تحصیلات در گروه ترکمن به ترتیب ۶/۴۹ و ۵/۷۴ و در گروه سیستانی به ترتیب ۶/۸۳ و ۵/۵۴ بوده است. همچنین در کل، حداقل و حداکثر هزینه به ترتیب ۰ (بدون هزینه) و ۴۰ میلیون تومان بوده است. میانگین هزینه آنها حدود ۷ میلیون تومان با انحراف معیار ۵/۷۱ است.

۲.۵. یافته‌های استنباطی

آزمون فرضیه‌های پژوهش با دو روش؛ ضریب همبستگی پیرسون و آزمون تی مستقل انجام شده است. که در ذیل همراه به با نمایش جداول به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱.۲.۵. ضریب همبستگی پیرسون

با توجه به اینکه چهار متغیر سن، درآمد، هزینه و تحصیلات، با گرایش به هویت قومی و هویت ملی در سطح فاصله‌ای اندازه‌گیری شده‌اند از ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی این فرضیات استفاده شده است که خروجی آن‌ها در یک جدول، ادغام و نمایش داده شده است.

جدول (۴). خروجی ضریب همبستگی پیرسون برای آزمون رابطه‌های سن، درآمد، هزینه و تحصیلات با گرایش به هویت قومی و هویت ملی

| متغیر مستقل | متغیر وابسته | ضریب پیرسون | سطح معناداری |
|-------------|--------------------|-------------|--------------|
| سن | | | |
| ترکمن | گرایش به هویت قومی | -۰/۰۷۳ | ۰/۲۱۰ |
| | گرایش به هویت ملی | -۰/۱۸۷ | ۰/۰۰۱ |
| سیستانی | گرایش به هویت قومی | -۰/۰۰۷ | ۰/۹۳۸ |
| | گرایش به هویت ملی | ۰/۲۰۹ | ۰/۰۱۸ |
| درآمد | | | |
| ترکمن | گرایش به هویت قومی | -۰/۱۳۹ | ۰/۰۱۷ |
| | گرایش به هویت ملی | -۰/۱۷۳ | ۰/۰۰۳ |
| سیستانی | گرایش به هویت قومی | ۰/۰۸۸ | ۰/۳۲۷ |
| | گرایش به هویت ملی | ۰/۱۸۰ | ۰/۰۴۴ |
| هزینه | | | |
| ترکمن | گرایش به هویت قومی | -۰/۱۳۱ | ۰/۰۲۶ |
| | گرایش به هویت ملی | -۰/۱۶۸ | ۰/۰۰۴ |
| سیستانی | گرایش به هویت قومی | ۰/۰۱۸ | ۰/۸۴۴ |
| | گرایش به هویت ملی | ۰/۰۴۶ | ۰/۶۱۱ |
| تحصیلات | | | |
| ترکمن | گرایش به هویت قومی | -۰/۰۰۶ | ۰/۹۱۳ |
| | گرایش به هویت ملی | ۰/۱۵۵ | ۰/۰۰۷ |
| سیستانی | گرایش به هویت قومی | ۰/۰۲۰ | ۰/۸۲۵ |
| | گرایش به هویت ملی | ۰/۱۲۲ | ۰/۱۷۰ |

جدول (۴)، با توجه به یافته‌های پژوهش، در مردمان ترکمن؛ دو متغیر سن و تحصیلات، با گرایش به هویت قومی رابطه معنی‌دار ندارند و تغییرات آن‌ها در میزان این گرایش بین قوم ترکمن تأثیری نداشته و فرضیات مربوطه رد می‌شود. اما دو متغیر درآمد و هزینه رابطه معکوس و معنادار (اگرچه با ضریب ضعیف) داشته و فرضیه مرتبط با آن تأیید می‌شود. همچنین یافته‌ها بیانگر آن است که هر چهار متغیر؛ سن، درآمد و هزینه با گرایش به هویت ملی رابطه معکوس و معناداری و با متغیر تحصیلات نیز رابطه مثبت و معناداری داشته است و فرضیات مرتبط با آن تأیید می‌شود.

از طرفی در مردمان سیستانی هر چهار متغیر سن، درآمد، هزینه و تحصیلات، با گرایش به هویت قومی رابطه معنی‌دار ندارد و تغییرات آن‌ها در میزان این گرایش بین قوم سیستانی تأثیری نداشته و فرضیات مربوطه رد می‌شود. همچنین یافته‌ها بیانگر آن است که دو متغیر؛ سن و درآمد با گرایش به هویت ملی رابطه مثبت و معناداری داشته و فرضیات مرتبط با آن تأیید می‌شود. اما دو متغیر هزینه و تحصیلات با گرایش به هویت ملی رابطه معنی‌دار ندارند و تغییرات آن‌ها در میزان این گرایش بین این قوم تأثیری نداشته و فرضیات مربوطه رد می‌شود.

۲.۲.۵. آزمون تی مستقل

با توجه به اینکه سه متغیر جنس، محل سکونت و وضعیت تأهل در یک مقایسه میانگین برای گرایش به هویت قومی و هویت ملی مورد بررسی قرار می‌گیرند از آزمون تی مستقل استفاده می‌کنیم. لذا بررسی صحت و سقم فرضیات مربوطه و خروجی آن‌ها در یک جدول، ادغام و نمایش داده شده است.

جدول (۵). خروجی آزمون تی مستقل برای مقایسه میانگین گرایش به هویت قومی و هویت ملی بر حسب جنس، محل سکونت و وضعیت تأهل

| قومیت | متغیر وابسته | متغیر مستقل | میانگین | انحراف معیار | t | درجه آزادی | سطح معنی‌داری |
|-----------|--------------------|-------------|---------|--------------|--------|------------|---------------|
| جنسیت | | | | | | | |
| ترکمن | گرایش به هویت قومی | مرد | ۲/۹۷ | ۰/۵۹۰ | ۲/۲۵۵ | ۲۹۷ | ۰/۰۲۵ |
| | | زن | ۲/۷۷ | ۰/۸۱۴ | | | |
| | گرایش به هویت ملی | مرد | ۲/۶۸ | ۰/۶۷۸ | ۰/۷۸۱ | ۲۹۷ | ۰/۴۴۴ |
| | | زن | ۲/۶۱ | ۰/۸۱۷ | | | |
| سیستانی | گرایش به هویت قومی | مرد | ۲/۶۴ | ۰/۹۹۶ | -۰/۸۳۷ | ۱۲۵ | ۰/۴۰۵ |
| | | زن | ۲/۷۷ | ۰/۷۸۷ | | | |
| | گرایش به هویت ملی | مرد | ۳/۰۴ | ۰/۷۲۳ | ۱/۸۱۷ | ۱۲۵ | ۰/۰۷۲ |
| | | زن | ۲/۸۱ | ۰/۶۷۷ | | | |
| محل سکونت | | | | | | | |

| | | | | | | | |
|------------|-----|--------|-------|------|-------|--------------------|---------|
| ۰/۳۴۰ | ۲۹۷ | -۰/۹۵۷ | ۰/۶۷۲ | ۲/۸۵ | شهر | گرایش به هویت قومی | ترکمن |
| | | | ۰/۷۷۸ | ۲/۹۴ | روستا | | |
| ۰/۹۲۶ | ۲۹۷ | -۰/۰۹۳ | ۰/۷۴۲ | ۲/۶۴ | شهر | گرایش به هویت ملی | |
| | | | ۰/۷۴۹ | ۲/۶۵ | روستا | | |
| ۰/۹۶۲ | ۱۲۵ | -۰/۰۴۸ | ۰/۹۰۰ | ۲/۷۱ | شهر | گرایش به هویت قومی | |
| | | | ۰/۸۶۶ | ۲/۷۲ | روستا | | |
| ۰/۲۳۲ | ۱۲۵ | ۱/۲۰۲ | ۰/۶۴۸ | ۲/۹۶ | شهر | گرایش به هویت ملی | |
| | | | ۰/۸۳۸ | ۲/۷۹ | روستا | | |
| وضعیت تأهل | | | | | | | |
| ۰/۷۴۷ | ۲۸۸ | -۰/۳۲۳ | ۰/۷۱۷ | ۲/۸۹ | مجرد | گرایش به هویت قومی | ترکمن |
| | | | ۰/۶۹۸ | ۲/۸۶ | متاهل | | |
| ۰/۰۱۸ | ۲۸۸ | ۲/۳۷۳ | ۰/۶۹۶ | ۲/۷۴ | مجرد | گرایش به هویت ملی | |
| | | | ۰/۷۷۹ | ۲/۵۳ | متاهل | | |
| ۰/۶۴۸ | ۱۲۱ | ۰/۴۵۸ | ۰/۸۴۵ | ۲/۷۴ | مجرد | گرایش به هویت قومی | سیستانی |
| | | | ۰/۹۲۸ | ۲/۶۹ | متاهل | | |
| ۰/۱۲۴ | ۱۲۱ | -۱/۵۵۰ | ۰/۷۶۰ | ۲/۷۹ | مجرد | گرایش به هویت ملی | |
| | | | ۰/۶۷۱ | ۲/۹۹ | متاهل | | |

جدول (۵)، با توجه به یافته‌های پژوهش؛ در گروه ترکمن، میانگین گرایش به هویت قومی در بین زنان (۲/۷۷) به طور معنی‌داری کمتر از گرایش به هویت قومی در بین مردان (۲/۹۷) است ($Sig = ۰/۰۲۵$). ولی این تفاوت در گروه سیستانی و در کل نمونه نیز معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود. همچنین میانگین گرایش به هویت ملی در بین مردان (۲/۷۷) تفاوت معنی‌داری با گرایش به هویت ملی در بین زنان (۲/۶۸) ندارد ($Sig = ۰/۱۹۶$). همچنین این تفاوت در گروه ترکمن و سیستانی نیز معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود.

میانگین گرایش به هویت قومی در بین ساکنان شهر (۲/۸۱) تفاوت معنی‌داری با گرایش به هویت قومی در بین ساکنان روستا (۲/۸۸) ندارد ($Sig = ۰/۴۰۴$). همچنین این تفاوت در گروه ترکمن و سیستانی نیز معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود. همچنین با توجه به یافته‌های پژوهش، میانگین گرایش به هویت ملی در بین ساکنان شهر (۲/۷۴) تفاوت معنی‌داری با گرایش به هویت ملی در بین ساکنان روستا (۲/۶۹) ندارد ($Sig = ۰/۵۲۷$). همچنین این تفاوت در گروه ترکمن و سیستانی نیز معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود.

میانگین گرایش به هویت قومی در بین افراد مجرد (۲/۸۵) تفاوت معنی‌داری با گرایش به هویت قومی در بین افراد متأهل (۲/۷۹) ندارد ($Sig = ۰/۴۳۵$). همچنین این تفاوت در گروه ترکمن و سیستانی نیز معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود. همچنین با توجه به یافته‌های پژوهش، در گروه ترکمن،

میانگین گرایش به هویت ملی در بین افراد مجرد (۲/۷۴) به طور معنی‌داری بیشتر از گرایش به هویت ملی در بین افراد متأهل (۲/۵۳) بود ($Sig = ۰/۰۱۸$). ولی این تفاوت در گروه سیستانی و کل نمونه معنی‌دار نبود. بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود.

جدول شماره (۶) خروجی آزمون تی مستقل برای مقایسه میانگین گرایش به هویت قومی در بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های استان گلستان

| متغیر | گروه‌ها | میانگین | انحراف معیار | T | درجه آزادی | سطح معنی‌داری |
|--------------------|---------|---------|--------------|-------|------------|---------------|
| گرایش به هویت قومی | ترکمن | ۲/۸۸ | ۰/۷۰۵ | ۱/۸۹۲ | ۴۲۴ | ۰/۰۶۰ |
| | سیستانی | ۲/۷۱ | ۰/۸۸۷ | | | |

جدول (۶)، پاسخگوی فرضیه شماره ۷ می‌باشد. این فرضیه مدعی تفاوت بین میانگین گرایش به هویت قومی در بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های استان گلستان است. با توجه به یافته‌های پژوهش، میانگین گرایش به هویت قومی در بین ترکمن‌ها (۲/۸۸) تفاوت معنی‌داری با گرایش به هویت قومی در بین سیستانی‌ها (۲/۷۱) ندارد ($Sig = ۰/۰۶۰$). بنابراین فرضیه مرتبط تأیید نمی‌شود.

جدول (۷)، خروجی آزمون تی مستقل برای مقایسه میانگین گرایش به هویت ملی در بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های استان گلستان

| متغیر | گروه‌ها | میانگین | انحراف معیار | T | درجه آزادی | سطح معنی‌داری |
|-------------------|---------|---------|--------------|--------|------------|---------------|
| گرایش به هویت ملی | ترکمن | ۲/۶۴ | ۰/۷۴۳ | -۳/۴۹۳ | ۴۲۴ | ۰/۰۰۱ |
| | سیستانی | ۲/۹۲ | ۰/۷۰۵ | | | |

جدول (۷)، پاسخگوی فرضیه شماره ۸ می‌باشد. این فرضیه مدعی تفاوت بین میانگین گرایش به هویت ملی در بین ترکمن‌ها و سیستانی‌های استان گلستان است. با توجه به یافته‌های پژوهش، میانگین گرایش به هویت ملی در بین ترکمن‌ها (۲/۶۴) به طور معنی‌داری کمتر از گرایش به هویت ملی در بین سیستانی‌ها (۲/۹۲) است ($Sig = ۰/۰۰۱$). بنابراین فرضیه مرتبط تأیید می‌شود.

نتیجه‌گیری

نتایج گویای آن است که از منظر هویت قومی، مردمان ترکمن، زبان قومی را بالاترین مشخصه هویت قوم خود دانسته و بیشترین تعلق خاطر را به آن دارند لذا ترجیح آنان تکلم با زبان قومی (غیر از اماکن رسمی) است و فراموشی و به نوعی ضعف استفاده از آن را ناراحت‌کننده می‌دانند. افتخار به تاریخ قومی نیز تا حدی درصد بالایی بین آنان دارد. اما مسلمان بودن نسبت به ترکمن بودن پایین‌تر از حد متوسط برای این قوم موضوعیت دارد. علاقمندی به موسیقی محلی نیز در حد متوسط و آداب و رسوم قومی کمی پایین‌تر از

آن مورد توجه می‌باشد. تمایل به استفاده از پوشاک محلی در بین این قوم چندان دیده نمی‌شود و همچنین علاقه چندان به تدریس زبان قومی در مقاطع تحصیلی خود ندارند.

از همه مهمتر میزان آشنایی با نمادهای قومی در بین آنان بسیار اندک است و به نوعی ضعف شناختی به چنین میراث‌های قومی در آنان دیده می‌شود. این وضعیت تا حدی می‌تواند مبتنی بر نظریه نوسازی ناظر بر تأثیرات نوسازی بر کاهش هویت قومی تبیین گردد. مبتنی بر این نظریه، فرایند مدرنیته با گسترش ارتباطات جمعی و وسایل حمل و نقل و مجازی شدن روابط در سطح بین‌الملل و... افزایش عام‌گرایی در سطح جهان را موجب می‌شود و به نوعی کاهش حساسیت نسبت به فرهنگ قومی رخ می‌دهد (چلبی، ۱۳۸۲: ۳۰۸). بدین‌سان گسترش شبکه‌های جهانی رایانه‌ای و ماهواره‌ای و افزایش تعامل هویت‌های فرهنگی موجب ارتباط فزاینده فرهنگ‌های بومی و رشد آنها و در نتیجه تحقق هویت بشری فراملی می‌شود و به موازات آن اهمیت فرهنگ‌های قومی را کمرنگ می‌گرداند (دهشیری، ۱۳۷۹: ۷۹).

در کل نتایج نشان می‌دهد گرایش‌های قومی مردمان ترکمن در ابعاد مختلف چندان قوی نمی‌باشد و این امر علاوه بر تبیین نظری اشاره شده می‌تواند در حد قابل توجه‌ای نشان از فقدان شناخت ابعاد تاریخ قومی بین این مردمان باشد که این مسأله نیز خلاء آموزشی در حوزه‌های مربوطه را برای این قوم عیان می‌سازد. ضمن آنکه محدودیت‌های ساختاری در معرفی و بازخوانی هویتی و سلطه فرهنگ کلان، این قوم را در یک بی‌میلی و بی‌توجهی به حفظ و معرفی تاریخ قومی خود که به نوعی ناشی از انزوای قومی می‌باشد کشانده است. این نتایج بر خلاف هویت قومی در بین اقوام ترک و کرد می‌باشد که چلبی (۱۳۹۷)، در پژوهش خود نشان داده است. ایشان در چارچوب یک پیمایش ملی با عنوان هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی به این نتیجه دست یافت که دل‌بستگی ترک آذری‌ها به زبان فارسی به عنوان زبان ملی و دل‌بستگی کردها به دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت ملی، کمتر از سایر اقوام است و هویت قومی برای آنان برجسته است.

ادامه مباحث آماری، عوامل مؤثر بر گرایش‌های قومی مردمان ترکمن را نشان می‌دهد. از این رو داده‌ها حاکی از آن است که دو عامل تأثیرگذار بر گرایش قومی این مردمان، درآمد و هزینه‌های آنان است که رابطه معکوس و معنادار دارد. همچنین میانگین گرایش به هویت قومی بر حسب جنس (برخلاف هویت ملی که متغیر جنس در آن نقشی ندارد) رابطه دارد و به میزان معناداری هویت قومی در زنان قوم ترکمن پررنگ‌تر است. شاید به نوعی دل‌بستگی بیشتر زنان به هویت قومی معطوف به شرایط زیسته آنان باشد. مبتنی بر رویکر نوسازی با توجه به اینکه زنان این قوم تحصیلات پایین‌تری نسبت به مردان دارند، بالطبع تأثیرات آشنایی با نظام‌های جهانی و فرهنگ عام‌گرایی در آنان کمتر دیده می‌شود. از طرفی مبتنی بر اندیشه استرایکر می‌توان گفت این زنان به جهت غلبه تجربه‌های اجتماعی درون‌گروهی و مواجهه کمتر با نشانه‌های قدرت ساختاری، امکان بازخوانی هویت قومی خود را بیشتر دارند^۱. (Striker, 2000: 286)

مباحث مربوطه را در قوم سیستانی نیز به تحلیل نشانیدیم. از منظر هویتی، مردمان سیستانی قبل از آنکه خود را سیستانی و منتصب به هویت قومی خود بدانند انتصاب مذهبی داشته و به نوعی مسلمان بودن خود

۱. چنین آماری حتی می‌تواند ناشی از فراوانی کمتر زنان نسبت به مردان در نمونه آماری دانست. لذا در این حوزه‌ها نیازمند به پژوهش‌های بیشتری می‌باشیم.

را برجسته می‌خوانند. بعد از آن علاقمندی به زبان قومی را در حد متوسط نشان دادند و میزان اعتقاد به وجود تاریخ خاص قومی و همچنین افتخار به تاریخ قومی را کمی پایینتر از متوسط اعلام کردند. مطلب قابل توجه آن است که از فراموشی زبان قومی چندان واهمه و ترس نداشته و دل بستگی چندان به آن ابراز نکرده‌اند. همچنین میزان علاقه به استفاده از پوشاک قومی و محلی و نیز رعایت آداب و رسوم قومی، چندان برای آنان موضوعیت نداشت. ضمن آنکه به طور تقریبی استقبالی از تکلم به زبان قومی با اعضا خانواده خود نداشتند و همین طور علاقمندی به تدریس زبان قومی در مدارس و دانشگاه‌ها چندان در آنان دیده نشد.

در مرتبه پایین‌تر نیز به موسیقی قومی و محلی چندان بهایی نمی‌دادند و نمادهای قوم سیستانی برایشان بسیار نامأنوس بود و آشنایی بسیار کمی از آن داشتند. این وضعیت تا حدی می‌تواند مبتنی بر نظریه مقوله‌بندی هویتی، تاجفل تبیین گردد. هویت در این نظریه براساس احساس تعلق تعریف می‌شود. یعنی فرد آنهایی را که به آن تعلق دارد بعنوان درون گروه و آنهایی را که بدانها متعلق نیست تحت عنوان برون گروه می‌شناسد. تعصبی که در این راه به خرج داده می‌شود، باعث جستجوی هویت اجتماعی مثبت و حفظ این هویت می‌شود. تشکیل هویت‌های اجتماعی بر پایه مقایسه‌هایی شکل می‌گیرد که آن فرد میان گروه‌های تعلق خود و گروه‌های دیگری که برای او قابل مقایسه به حساب می‌آیند، انجام می‌دهد و لذا برای اینکه هویت اجتماعی مثبت باشد، نتایج این مقایسه‌ها باید به نفع گروه تعلق فرد باشد. بنابراین تاجفل هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و آن را متشکل از سه عنصر می‌داند: عنصر شناختی (آگاهی از اینکه، فرد به یک گروه تعلق دارد)، عنصر احساسی (احساسات نسبت به گروه و نسبت به افراد دیگری که رابطه‌ای خاص با آن گروه دارند) و عنصر ارزشی (فرضیاتی درباره پيامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی) می‌داند (دوران، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

نتایج نشان می‌دهد گرایش‌های قومی مردمان سیستانی در ابعاد مختلف قوی نمی‌باشد و این امر می‌تواند با نظریه ارائه شده چنین تبیین گردد که قومیت سیستانی به عنوان درون گروه، در پرتو سه عنصر شناختی، احساسی و ارزشی چندان برای این قوم موضوعیت ندارد. این موضوع برخلاف نگرش مذهبی است که آنان مسلمان بودن خود را بر قومیت سیستانی مقدم می‌دانستند و به نوعی انتصاب در گروه دینی مسلمانان به منزله کسب هویت برای اقوام سیستانی مهمتر از گروه قومی بوده است. البته فارغ از نگاه والای دینی، نگرش ضعیف قومی در آنان در حد قابل توجه‌ای می‌تواند نشان از فقدان شناخت ابعاد تاریخ قومی بین این مردمان باشد. این مسأله نیز خلاء آموزشی در حوزه‌های مربوطه را برای این قوم نشان می‌دهد ضمن آنکه گویای آن است که محدودیت‌های ساختاری در معرفی و بازخوانی هویتی و سلطه فرهنگ کلان، این قوم را در یک بی‌میلی و بی‌توجهی به حفظ و معرفی تاریخ قومی که به نوعی ناشی از انزوای قومی می‌باشد کشانده است.

بعد از هویت قومی با طرح سؤالاتی نگرش این دو قوم را نسبت به هویت ملی جویا شدیم. در ارتباط با قوم ترکمن آمارها نشان می‌دهد بیشترین میزان علاقه‌مندی آنان، پرچم ایران به منزله نماد میهن پرستی است و بعد از آن عشق و تعلق خاطر به سرزمین ایران می‌باشد. علاقمندی به زبان ملی و قرار دادن آن

کنار زبان مادری فراوانی بعد بود که به آن اشاره داشتند. این قوم به میزان، بسیار کمی بالاتر از حد متوسط ایرانی بودن را بر مسلمان بودن ترجیح داده‌اند. بعد از آن تمایل به زندگی در ایران بود که پایین‌تر از متوسط مشخص شد. همچنین علاقمندی به مراسم ملی و اعتقاد به سرنوشت مشترک تاریخی با ایرانیان، چندان در آنان قوی دیده نشده است. این قوم چندان به پوشش رسمی در مدارس تمایل نداشتند و علاقه چندان به موسیقی ایرانی نشان ندادند. همچنین درصد موافقت تکلم به زبان فارسی با اعضای خانواده در آنان بسیار پایین بود. در نهایت ضمن آنکه سرنوشت ایران در جایگاه کشور مادری برای آنان موضوعیت داشت اما درصد بسیار کمی زندگی در کشوری دیگر را نامطلوب می‌دانستند. همچنین آمارها حاکی از آن است متغیرهایی چون؛ سن (برخلاف هویت قومی که متغیر سن در آن نقشی ندارد)، درآمد و هزینه‌های مردمان ترکمن با گرایش‌های ملی آنان رابطه معکوس و معنادار دارد. این رابطه در تحصیلات نیز معنادار اما به صورت مثبت و مستقیم می‌باشد. ضمن آنکه میانگین گرایش به هویت ملی با وضعیت تأهل نیز ارتباط دارد و میزان گرایش به هویت ملی در افراد مجرد به طور معنی‌داری بیشتر از افراد متأهل است.

در ارتباط با سن می‌توان گفت سنین جوانی دوره کسب تجربیات جدید با گشودگی به جهان خارج است لذا نگاه‌های فراملی در این گروه نسبت به سنین بالاتر بیشتر دیده می‌شود. همچنین در ارتباط با وضعیت تأهل محتمل است ناشی از دل‌بستگی‌ها و تفکرات خارج از نظام خانواده باشد که در قشر مجرد بیشتر دیده می‌شود.^۱ نکته قابل توجه که از داده‌ها نمایان است، متغیرهای درآمد و هزینه‌ها است. نتایج نشان می‌دهد این دو متغیر علاوه بر آنکه گرایش‌های ملی را تحت‌تأثیر قرار داده، گرایش‌های قومی را نیز متأثر گردانده است. در این خصوص می‌توان گفت بالطبع دغدغه‌های مالی احساسات و تفکرات متعالی چون عشق به تاریخ و فرهنگ را در افراد کم‌رنگ و یا به نوعی خنثی می‌گرداند. چنین دغدغه‌هایی که حاصل مقایسه با دیگری در جامعه یا فاصله بین دو وضعیت قبلی و فعلی می‌باشد در مدت طولانی می‌تواند نوعی بی‌صبری و ناتوانی را در اقوام ایجاد کند و به عبارتی مبتنی بر نظریه محرومیت نسبی شکاف بین انتظارات و دریافت‌های محیطی را نشان دهد.

طبق نظریه محرومیت نسبی گر، اگر اقوام مختلف در جامعه متوجه چنین شکاف‌هایی گردند و در دایره قیاس با ساختار کلی و یا اقوام دیگر خود را محروم‌تر ببینند احتمال خشونت‌های مدنی از ناحیه محرومان، که در این میان می‌تواند از قومیت‌های جامعه باشد، بسیار می‌رود. لذا با توجه به این نظریه شرایط نامساعد و بی‌توجهی به انتظارات اقوام و همچنین ایجاد فضای تبعیض و رقابتی بین آنان محتمل است خشونت و تنش مدنی را ایجاد کند. مصادیق مطلب اشاره شده قابل توجه است و همانطور که محمدزاده و خانی (۱۳۹۶)، در نتایج پژوهشی خود نشان داده‌اند، شکاف قومی در فرایند تاریخی در میان اقوام ایرانی فعال بوده و مواردی چون تشکیل دولت متجدد و مرکزگرا، ملت‌سازی ناقص و ایجاد نابرابری قومی در ابعاد سیاسی و اجتماعی - فرهنگی و همچنین احساس تبعیض قومی در این شکاف‌های قومی نقش بر جسته‌ای داشته است.

۱. این آمار می‌تواند ناشی از تعداد بیشتر مجردان نسبت به متأهلان در نمونه آماری باشد و همسو با نمونه پیشین، نیازمند به پژوهش‌های بیشتری در حوزه‌های مربوطه می‌باشیم.

در قوم سیستانی نیز منطبق با جداول یافته‌ها هویت ملی نسبت به هویت قومی پررنگ تر دیده شده است. همچنین آمارها نشان می‌دهد که متغیرهایی چون؛ سن و درآمد مردمان سیستانی با گرایش‌های ملی آنان رابطه مثبت و معناداری دارد. لذا هر چه سن پاسخگویان بیشتر و میزان درآمد آن‌ها بالاتر بود احساسات ملی گرانه در آنان قوی تر دیده شده است. در ارتباط با سن می‌توان گفت سنین جوانی دوره کسب تجربیات جدید با گشودگی به جهان خارج است. لذا نگاه‌های فراملی در این گروه بیشتر دیده می‌شود که با گذر از آن آرام آرام احساس وابستگی و تعلق خاطر به سرزمین مادری می‌تواند افزون گردد. اما نکته قابل توجه متغیر درآمد است که شکاف‌های طبقاتی ایجاد می‌کند و گرایش‌های ملی را متأثر می‌گرداند. این امر در یک بازخوانی اجتماعی می‌تواند به مقایسه هویت ملی و هویت قومی منجر شود و احساس تبعیض‌های اجتماعی و حتی سیاسی در پرتو نگرش‌های قومی را شکل دهد و در کنش‌های قومی متجلی گرداند.

همچنان که رئوفی و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای به بررسی گرایش به هویت ملی و هویت قومی با تاکید بر احساس محرومیت نسبی (در بعد اقتصادی) بین جوانان ایلام پرداختند. آنان در نتایج خود دریافتند که بین محرومیت نسبی با میزان گرایش به هویت ملی رابطه معکوسی وجود دارد. همچنین سراوانی (۱۳۹۳)، در تحقیق خود نشان می‌دهد که علت اصلی مهاجرت سیستانی‌ها به دشت گرگان در سال‌های (۱۳۰۴-۱۳۵۷)، مسائل مالی ناظر بر موقعیت طبیعی گرگان دشت و اقتصاد رو به رشد این منطقه بعد از شرایط سخت در سکنی پیشین این مردمان (منطق‌های هیرمند و هامون)، بوده است.

در نهایت آمارها گویای آن است که میزان گرایش به هویت ملی و هویت قومی در بین ترکمن‌های استان گلستان بیشتر از متوسط بوده است. از طرفی در یک مقایسه، بین گرایش به هویت قومی و هویت ملی تفاوت معنی‌داری وجود دارد و میانگین گرایش به هویت قومی بین این قوم بیش‌تر از گرایش به هویت ملی است. در خصوص سیستانی‌ها نیز این آمارها نشان می‌دهد میزان گرایش به هویت ملی و هویت قومی در بین سیستانی‌های استان گلستان بیشتر از متوسط بوده است. ضمن آنکه در یک مقایسه، بین گرایش به هویت قومی و هویت ملی تفاوت معنی‌داری وجود دارد و میانگین گرایش به هویت ملی بین این اقوام بیش‌تر از گرایش به هویت قومی است.

تقدیر و تشکر

با توجه به اینکه در تحقیق حاضر عزیزان بسیاری همراهی داشتند، بر خود لازم می‌دانیم نهایت قدردانی خود را اعلام داریم؛ از؛ مسئولین محترم منطقه‌های سیستانی و ترکمن‌نشین استان گلستان جهت هماهنگی کار پژوهشی، مسئولین فرهنگی و اجرایی این مناطق، به مثابه کارشناسان و هادیان علمی - پژوهشی و همچنین اقوام محترم سیستانی و ترکمن استان گلستان، که صمیمانه در این مسیر یاری‌گر ما بودند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، بنیادهایی هویت ملی ایرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، ایران هویت، ملیت، قومیت. تهران: موسسه تحقیقات علوم انسانی.
- احمدی، حمید؛ گنج-خانلو، مصدق (۱۳۹۳)، رابطه هویت ملی و هویت قومی بین جوانان شهر زنجان، مجله رهیافت سیاسی بین‌الملل، دوره ۵ صص ۹۱-۶۲.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۷)، منابع قومی ناسیونالیسم، فصلنامه مطالعه راهبرد، شماره ۱، صص ۲۰۶-۱۸۳.
- اشرف، احمد (۱۳۵۰)، مشخصات اقتصادی و اجتماعی نظام‌های بهره‌برداری کشاورزی در ایران، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- افضل‌ی، رسول؛ ضرغامی، برزین (۱۳۸۸)، تحلیل بنیادهای پایدار همگرایی و متغیرهای اعتباری تهدید قومی در ایران، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۰، صص ۹۰-۷۷.
- آموزگار، ژاله (۱۳۸۰)، تاریخ اساطیر ایران، تهران: انتشارات سمت.
- بالمر، مارتین؛ سولومز، جان (۱۳۸۱)، مطالعه قومی و نژادی در قرن بیستم، مترجمان: پرویز دلیرپور و سید کمال سروریان، تهران انتشارات مطالعات راهبردی.
- تد، رابرت گر (۱۳۷۸)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی-زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جلالی، مهدی (۱۳۹۷)، بررسی تطبیقی هویت قومی و هویت ملی در میان دانش-آموزان ترک و آذری زبان، فصلنامه علمی مطالعات میان فرهنگی، شماره ۳۷، صص ۹۳-۷۱.
- چلبی مسعود (۱۳۷۸)، میزگرد وفاق اجتماعی، فصلنامه مطالعات ملی، دوره ۱، صص ۱۲-۱.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی نظم، تهران: نشرنی.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۷)، نسبت هویت ملی با هویت قومی در میان اقوام ایرانی، مجله جامعه-شناسی سیاسی، دوره ۹، صص ۱۶۳-۱۴۳.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی هویت ایرانی، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹)، تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵، صص ۲۲۸-۱۹۳.
- دهشیاری، محمدرضا (۱۳۷۹)، جهانی شدن و هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵، صص ۱۰۰-۷۱.
- ربانی، جعفر (۱۳۸۱)، هویت ملی، تهران: انجمن اولیا و مربیان.
- رضایی، احمد (۱۳۸۴)، تنوع فرهنگی در استان گیلان، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۱۲۳-۱۴۰.
- رئوفی، میترا؛ تاج‌الدین، محمدباقر؛ مشهدی میقانی، ژیلا (۱۳۹۷)، تحلیل جامعه-شناختی گرایش به هویت ملی و قومی با تأکید بر احساس محرومیت نسبی در بین جوانان شهر ایلام، مجله مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۲، صص ۲۴-۵.
- زنجان‌ی، حبیب‌الله (۱۳۸۰)، مهاجرت، تهران: انتشارات سمت.
- سخاوتی‌فر، نورمحمد (۱۳۸۶)، بررسی رابطه بین هویت ملی و هویت قومی ترکمن‌ها در استان گلستان،

- پایان-نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: احمد رضایی، دانشگاه مازندران، دانشکده علوم اجتماعی.
- سراوانی، زهرا (۱۳۹۳)، چرایی و چگونگی مهاجرت سیستانی‌ها به دشت گرگان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، استاد راهنما: ذکرالله محمدی، قزوین: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین.
 - شیخاوندی، داود (۱۳۷۹)، تکوین و تنفیذ هویت ایرانی، تهران: مرکز باز‌شناسی اسلام و ایران.
 - عاملی، سعیدرضا (۱۳۷۸)، فرآیند جهانی شدن و هویت ایرانی در بریتانیا، کتاب گفت‌وگو ایرانیان، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگ و ارتباطات اسلامی، صص ۲۴۷-۲۱۹.
 - عزیزی، پروانه؛ اذرکمند، رزا (۱۳۹۰)، بررسی عوامل واگرایی قوم بلوچ و تاثیر آن بر امنیت ملی کشور، فصلنامه دانشنامه، شماره ۲، صص ۹۵-۱۱۱.
 - غراویان زندگی، داود (۱۳۸۴)، روشنفکری، هویت و نوگرایی در ایران: نگاه شناخت‌شناسانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۱، صص ۶۸-۴۷.
 - قاسمی، علی اصغر؛ ابراهیمی علی-آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰)، نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۹، صص ۱۳۸-۱۰۷.
 - قالیباف، محمد باقر؛ پوینده، محمدهادی (۱۳۹۰)، تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت ملی (مطالعه موردی ایران)، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱، صص ۲۴-۳.
 - قنبری برزیان، علی؛ جعفرزاده پور، فروزنده (۱۳۹۰)، قدرت هویت ملی در میان ایرانیان، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴، صص ۳۲-۳.
 - کمالی، محمد شریف (۱۳۷۴)، ایرانیان ترکمن، تهران: نشر اساطیر.
 - گر، تدرابرت (۱۳۷۸)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه: علی مرشدی زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 - گلی، امین‌الله (۱۳۶۶)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، تهران: نشر علم.
 - گودرز، محمدولی (۱۳۹۳)، بررسی وضعیت شکاف قومی و مذهبی در منطقه غرب کشور (کرمانشاه و کردستان)، تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی اصغر قاسمی.
 - میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳)، گفتارهای درباره هویت ملی در ایران، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
 - نظری، علی اصغر (۱۳۶۷)، جغرافیای جمعیت ایران، تهران: انتشارات پیام نور.

References

- Ahmadi, Hamid (2008), Foundations of Iranian National Identity, Tehran: Research Center for Cultural and Social Studies. [In Persian].
- Ahmadi, Hamid (2004), Iran identity, nationality, ethnicity. Tehran: Humanities Research Institute. [In Persian].
- Ahmadi, Hamid; Ganj-Khanlou, Mossadegh (2013), the relationship between national identity and ethnic identity among the youth of Zanjan city, Journal of International Political Approach, Volume 5, pp. 62-91. [In Persian].
- Smith, Anthony (1998), Ethnic sources of nationalism, Strategic Study Quarterly, No. 1, pp.

- 183-206. [In Persian].
- Ashraf, Ahmad (2010), economic and social characteristics of agricultural exploitation systems in Iran, Tehran: Program and Budget Organization. [In Persian].
 - Afzali, Rasool; Zarghami, Barzin (2008), analysis of stable foundations of convergence and credit variables of ethnic threat in Iran, Human Geography Research Quarterly, No. 70, pp. 77-90. [In Persian].
 - Amouzgar, Jhaleh (2010), History of Iranian Mythology, Tehran: Samt Publications. [In Persian].
 - Ballmer, Martin; Soloms, John (2001), Ethnic and racial study in the 20th century, translators: Parviz Delirpour and Seyyed Kamal Sarwarian, Tehran, Strategic Studies Publications. [In Persian].
 - Ted, Robert (1999), Why do people rebel, translated by Ali Morshidzadeh, Tehran: Strategic Research Institute. [In Persian].
 - Jalali, Mehdi (2017), Comparative study of ethnic identity and national identity among Turkish and Azeri speaking students, Scientific Quarterly of Intercultural Studies, No. 37, pp. 71-93. [In Persian].
 - Chalabi Masoud (1999), Social Peace Roundtable, National Studies Quarterly, Volume 1, pp. 1-12. [In Persian].
 - Chalabi, Masoud (2012), Sociology of Order, Tehran: Nashrani. [In Persian].
 - Hajiani, Ebrahim (2008), the relationship between national identity and ethnic identity among Iranian ethnic groups, Journal of Political Sociology, Volume 9, pp. 143-163. [In Persian].
 - Hajiani, Ebrahim (2008), Sociology of Iranian Identity, Tehran: Strategic Research Center Publications. [In Persian].
 - Hajiani, Ebrahim (2000), Sociological analysis of national identity in Iran and several hypotheses, National Studies Quarterly, No. 5, 193-228. [In Persian].
 - Deshiari, Mohammad Reza (2009), Globalization and National Identity, National Studies Quarterly, No. 5, pp. 71-100. [In Persian].
 - Rabbani, Jafar (2002), National Identity, Tehran: Association of Parents and Teachers. [In Persian].
 - Rezaei, Ahmad (2004), Cultural Diversity in Gilan Province, National Studies Quarterly, Year 6, Number 21, pp. 123-140. [In Persian].
 - Reofi, Mitra; Tajuddin, Mohammad Bagher; Mashhadi Miqani, Jila (2017), Sociological analysis of tendency towards national and ethnic identity with an emphasis on the feeling of relative deprivation among the youth of Ilam city, Iranian Journal of Social Studies, No. 2, pp. 5-24. [In Persian].
 - Zanjani, Habibullah (2001), Migration, Tehran: Samit Publications [In Persian].
 - Sakhawafar, Noor Mohammad (2016), a study of the relationship between national identity and ethnic identity of Turkmens in Golestan province, Master's thesis, supervisor: Ahmad Rezaei, Mazandaran University, Faculty of Social Sciences. [In Persian].
 - Saravani, Zahra (2013), why and how the Sistani migrated to Dasht Gorgan, master's thesis in the field of history, supervisor: Zikrullah Mohammadi, Qazvin: Imam Khomeini International University (RA) Qazvin. [In Persian].
 - Shekhavandi, Daud (2000), the formation and enforcement of Iranian identity, Tehran: Islamic and Iran Research Center. [In Persian].

- Ameli, Saeedreza (1999), Globalization Process and Iranian Identity in Britain, Iranian Discourse Book, Collection of Articles, Tehran: Islamic Culture and Communication, pp. 219-247. [In Persian].
- Azizi, butterfly; Azarkmand, Roza (2018), investigation of the factors of divergence of the Baloch people and its impact on the country's national security, Daneshnameh Quarterly, No. 2, pp. 95-111. [In Persian].
- Ghravian-Zandi, Daoud (2014), Intellectualism, identity and modernity in Iran: an epistemological view, Strategic Studies Quarterly, No. 21, pp. 47-68. [In Persian].
- Ghasemi, Ali Asghar; Ebrahimi Ali-Abadi, Gholam-Reza (2013), the relationship between national identity and national unity in Iran, Strategic Studies Quarterly, No. 59, pp. 107-138. [In Persian].
- Ghalibaf, Mohammad Baqir; Poivendeh, Mohammad Hadi (2013), Geographical explanation of the foundations of national identity (case study of Iran), National Studies Quarterly, No. 1, pp. 3-24[In Persian].
- Ghanbari Barzian, Ali; Jafarzadeh Pour, Foruzandeh (2010), The strength of national identity among Iranians, National Studies Quarterly, No. 4, pp. 3-32. [In Persian].
- Kamali, Mohammad Sharif (1995), Turkmen Iranians, Tehran: Asatir Publishing House.
- Ger, Tedrabert (1999), Why do people rebel, translated by: Ali Morshidizadeh, Tehran: Strategic Studies Institute. [In Persian].
- Goli, Aminullah (1987), Political and Social History of Turkmens, Tehran: Alam Publishing. [In Persian].
- Guderz, Mohammadwali (2013), Studying the state of ethnic and religious divide in the western region of the country (Kermanshah and Kurdistan), its effect on the national security of the Islamic Republic of Iran, Master's thesis, supervisor: Ali Asghar Ghasemi. [In Persian].
- Mirmohammadi, Davood (2013), Speeches about national identity in Iran, Tehran: Iranian Civilization Publications. [In Persian].
- Nazari, Ali Asghar (1997), Population Geography of Iran, Tehran: Payam Noor Publications. [In Persian].
- Drake, C. (2019), National integration in Indonesia: Patterns and policies. University of Hawaii Press
- Kee, C. P., & Nie, K. S. (2017), A reflection of national integration process and the role of media in Malaysia. Journal Komunikasi: Malaysian Journal of Communication, 33(1).
- Sabatier; Coltte2008)), "Ethnic and national identity among secon-generation immigrant adolescents in France: The role of social context and family"Journal ofAdolescence;VOL
- Shah, S. J., & Ishaque, W. (2017), Challenges of National Integration in Pakistan and Strategic Response. ISSRA PAPERS, 9(II).
- Striker·sheldon (2000), Identity theory in Encyclopedia of sociology·ed.Ef Borgata ML Borgatta· Machmillan.

Table of contents

| | |
|--|----------------|
| The Two Faces of Revisionism | 1-24 |
| Mohsen Shariatinia | |
| The paths of Iran’s Foreign Policy change in 14th administration based on synthetic model of foreign policy change | 25-48 |
| Elham Rasooli Saniabadi | |
| The place of economy in China’s software foreign policy in developing regions | 49-72 |
| Mehdi Amiri | |
| Currency diplomacy; The politics of china in international financial system | 73-98 |
| davood karimipour | |
| China’s Human Rights Approach to International Crimes; Case Studies of Myanmar | 99-122 |
| Maryam Zarekhanmohammadi, Roohollah Talebi Arani | |
| The ratio of philosophy of history and politics in Iranshahri thought | 123-145 |
| Eshagh Soltani, Mohammad Masrour | |
| Analysis of the roots and contradictions of secularism in Turkey | 146-168 |
| borhan salimi | |
| The level and comparison of ethnic identity and national identity in Turkmen and Sistani ethnic groups of Golestan province | 169-192 |
| Zeinab Hashemikhah, Sajad amoozad khalili, Jalil Dara | |

and Persian.

2. Authors' affiliations should be filled in the required fields exactly according to the notes below; otherwise, the article will be sent back to the authors for correction, which may cause a delay in the process of evaluation. Please fill in the required field in English and Persian: 1.

Department, 2. Faculty, 3. University/Academic Institute, 4. City, 5. Country

For Example: History Department, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

3. Please notice that after the acceptance of the article, the names and affiliations of the authors will be sorted according to the journal's guidelines. Therefore, it will not be subject to change according to the author's request.

4. In articles with more than one author, the corresponding author should be specified.

5. The e-mail address of all authors must be included and the e-mail address of the corresponding author must be the university e-mail address. Also, registration of Orchid ID is required for authors during registration.

6. All the author information should be uploaded in a separate file (MS WORD 2010) in our online submission manager.

C) Article's Format

1. Text files (an article file with no information regarding authors and a file containing authors' information) should be written as WORD documents (MS WORD 2010) Persian text should be written with B Mitra font (size 13.5) and Latin-based parts with Times New Roman font (size 12).

2. The length of the article (including the bibliography) should not exceed more than 8000 words. Additional words are subject to charges.

D) Citation Style

1. In writing their articles, respected authors must refer to reliable sources and researches listed in international indexes such as ISI, Scopus and the like. Articles without these references will be ranked lower in the judging and acceptance process.

2. In general, the components of the in-text reference of the source of direct and indirect quotations are respectively: author's last name, year of publication, volume number, page number.

3. In general, the complete bibliographic details of all sources in the bibliography section are the author's last name, author's name, year of publication, book name in italics, name of the translator or proofreader, book cover number or publication number, place of publication: Name of the publisher. (All sources must be translated into English.)

Writers Guide

The Journal of Political and International Approaches (Rāhyafthaye Siāsi va Beinolmelāli) is a scientific journal based on peer-review, which is managed and published in the Political Science Department of Shahid Beheshti University.

a. Terms and conditions of accepting and publishing articles

1. The submitted articles must be far from plagiarism and the result of the author/authors' research and help to add knowledge or solve a problem. Authors are also responsible for the correctness and scientific validity of the articles.
2. Currently, the journal only evaluates and publishes research articles.
3. Faculty members of universities, graduates and doctoral students alone, and master's students only with the participation of faculty members can send their articles to the journal for review and publication.
4. Only the articles that are sent to the journal's website will be received and evaluated. Therefore, authors must upload and register their article file on the journal's website and follow all the steps through this system.
5. The articles that are taken from the doctoral dissertation must include the full title of the dissertation in the file containing the authors' information.
6. The articles taken from students' theses are published under the supervisor's and student's names together and under the responsibility of the supervisor.
7. The submitted article must not have been published in domestic or foreign publications. Also, after accepting the article for publication, the author is not allowed to publish it in other publications.
8. The editor and the editorial board of the magazine and the referees have full authority in accepting and modifying the content and rejecting the articles.
9. The author responsible for the article is responsible for the correctness of the text of the quotations, the address of the sources of the quotations and the bibliographic characteristics of the sources and their transliteration in the bibliography section.
10. The responsible author is obliged to apply all corrections that are made in the judging or editing stages within the deadline announced in the evaluation. Otherwise, the article will be removed from the judging or editing and publishing stage.

B) Author's Information

1. All the authors should be mentioned according to their first name and last names in English

In the Name of Allah

Scientific Journal of Political and International Approaches

Volume 16, Issue 3, Serial 79, 2024

Publisher: Shahid Beheshti University

Director-in-Charge: Dr. Reza Khorasani;

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editor-in-Chief: Dr. Mansour Mirahmadi

Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editorial board

Dr. Hossein Pourahmadi Maybodi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mahmoud Saril al-Qalam; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mansour Mirahmadi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Qasim Eftekhari; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Salimi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Deshyar; Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Abbas Manouchehri; Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Reza Tajik; Associate Professor; Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Amir Mohammad Haji Yousefi; Associate Professor, Political Science Department, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Shirkhani; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Jahangir Moini Alamdari; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Gregory John Simon; Associate Professor of Toriba University, Latvia.

Dr. Yasuyuki Matsunaga; Professor of Political General Department, Faculty of Global Studies, University of Tokyo, Japan.

Dr. Chen Qi; Deputy Director, CISS, Tsinghua University, Professor of School of Social Sciences, Tsinghua University.

Dr. Mher D. Sahakyan; Associate Professor, Department of International Relations, Russian-Armenian University, Armenia.

Managing Director: Dr. Ishaq Soltani

Editor: Dr. Alireza Nouri

Operator, Designer: Mohammad Javad Mohseni

P-ISSN: 1735-739X E-ISSN: 2645-4386

Address: Faculty of Economic and political Science, Shahid Beheshti University, Chamran Express way, Evin, Tehran/Iran.

Tel: +98-21-22431721

URL: <https://piaj.sbu.ac.ir>

Email: rahyaft.siasi@yahoo.com



P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386



Vol 16, Issue 3, Serial 79, 2024

The Two Faces of Revisionism

Mohsen Shariatinia

The paths of Iran's Foreign Policy change in 14th administration based on synthetic model of foreign policy change

Elham Rasooli Saniabadi

The place of economy in China's software foreign policy in developing regions

Mehdi Amiri

Currency diplomacy; The politics of china in international financial system

davood karimipour

China's Human Rights Approach to International Crimes; Case Studies of Myanmar

Maryam Zarekhanmohammadi, Roohollah Talebi Arani

The ratio of philosophy of history and politics in Iranshahri thought

Eshagh Soltani, Mohammad Masrouf

Analysis of the roots and contradictions of secularism in Turkey

borhan salimi

The level and comparison of ethnic identity and national identity in Turkmen and Sistani ethnic groups of Golestan province

Zeinab Hashemikhah, Sajad amoozad khalili, Jalil Dara